



کلام امیر علیہ السلام  
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ  
جلد ۶

دکتر محمد شریفانی  
عضو ہیئت علمی دانشگاه  
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۴۶۸ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج. ۶-۰-۳۲-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیفا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

#### عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۶

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۰ - ۳۲ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

## فهرست

### خطبه ۱۷۹ ..... ۲۹

۱. مشاهده خداوند با دل ..... ۳۱
۲. اوصاف خدا ..... ۳۱
۱. ۲. قرب و بُعد خدا ..... ۳۱
۲. ۲. تکلم و اراده خدا ..... ۳۲
۲. ۳. صنع الهی ..... ۳۲
۲. ۴. لطافت الهی ..... ۳۳
۲. ۵. بصیرت و ترحم الهی ..... ۳۳
۲. ۶. عظمت الهی ..... ۳۴

### خطبه ۱۸۰ ..... ۳۵

۱. حمد الهی بر مبتلا شدن به یاران نافرمان ..... ۳۶
۲. سرزنش یاران ..... ۳۷
۳. سرزنش آمیخته با محبت ..... ۳۷
۴. اظهار نگرانی امام ..... ۳۸
۵. دین و غیرت کجا رفت ..... ۳۹
۶. مقایسه میان اصحاب خود و یاران معاویه ..... ۳۹
۷. سرزنش یاران ..... ۴۱
۸. مرگ، محبوب امام ..... ۴۱
۹. خدمات مهم فرهنگی تربیتی امام ..... ۴۱
۹. ۱. تعلیم کتاب ..... ۴۱
۹. ۲. فتح باب استدلال ..... ۴۲
۹. ۳. معرفی نیکی ها ..... ۴۲
۹. ۴. گوارا کردن احکام ..... ۴۲
۱۰. تأسف از بی لیاقتی مردم ..... ۴۳
۱۱. جهل تا کجا ..... ۴۳

### خطبه ۱۸۱ ..... ۴۵

۱. نفرین امام بر خوارج ..... ۴۶
۲. پشیمانی خوارج ..... ۴۶

۳. خوارج در دام شیطان.....	۴۷
۴. ضلالت خوارج.....	۴۷
<b>خطبة ۱۸۲.....</b>	<b>۴۹</b>
۱. ستایش خداوند.....	۵۱
۱.۱. خداوندی که غایت همه موجودات.....	۵۱
۱.۲. سپاس بر فضل و احسان خداوند.....	۵۲
۲. چگونه ستایشی؟.....	۵۲
۳. استعانت انسان امیدوار به فضل خدا.....	۵۳
۴. فرمان برداری به رفتار و گفتار.....	۵۳
۵. ایمان به خدا.....	۵۴
۶. اعتقاد به یگانگی خداوند.....	۵۴
۷. پناهنده شدن به خداوند.....	۵۴
۸. نفی صفات مخلوق از خدا.....	۵۵
۸.۱. نفی همتا و همانند.....	۵۵
۸.۲. نبودن زمان و نقصان در خداوند.....	۵۶
۸.۳. درک الهی با چشم عقل.....	۵۶
۹. بیان مصداق خلقت حکیمانه.....	۵۶
۹.۱. آسمان شاهد حکمت الهی.....	۵۶
۹.۲. قبول دعوت الهی توسط آسمان.....	۵۷
۹.۳. اقرار تکوینی آسمان به ربوبیت الهی.....	۵۸
۹.۴. ستارگان؛ نشانه‌های الهی برای انسان سرگردان.....	۵۹
۹.۴.۱. ویژگی‌های ستارگان.....	۵۹
۹.۵. دایره علم الهی در کیهان‌شناسی.....	۶۰
۱۰. خداشناسی.....	۶۳
۱۰.۱. هستی خداوند قبل از موجودات.....	۶۳
۱۰.۲. قابل درک نبودن با عقل بشری.....	۶۳
۱۰.۳. مشغول نشدن به چیزی.....	۶۳
۱۰.۴. بی‌نیاز از داشتن چشم و مکان.....	۶۴
۱۰.۵. بی‌همتایی خداوند.....	۶۴
۱۰.۶. درک نشدن با حواس.....	۶۴

۱۰.۷. خدای تکلم‌کننده با موسی بدون نیاز به زبان و حنجره.....	۶۵
۱۱. وصف فرشتگان.....	۶۶
۱۱.۱. عاجز بودن انسان از وصف فرشتگان.....	۶۶
۱۱.۲. عبادت و خضوع فرشتگان.....	۶۶
۱۱.۳. حیرت فرشتگان از وصف خداوند.....	۶۶
۱۱.۴. وصف ناپذیر بودن.....	۶۷
۱۲. تابنده بر همه ظلمت‌ها.....	۶۷
۱۳. تقوا و آثار آن.....	۶۸
۱۴. قانون مرگ.....	۶۹
۱۴.۱. عبرت از سلیمان بن داوود.....	۶۹
۱۴.۲. قانونی بی‌استثنا.....	۷۰
۱۵. عبرت از عمالقه.....	۷۱
۱۷. اوصاف حضرت مهدی (عج).....	۷۴
۱۷.۱. شناخت حکمت.....	۷۴
۱۷.۲. طالب حکمت.....	۷۵
۱۷.۳. وصف غیبت حضرت مهدی (عج).....	۷۶
۱۷.۴. حضرت مهدی (عج) جانشین پیامبران.....	۷۶
۱۸. اندرزهای کامل امام.....	۷۶
۱۹. ناامیدی امام.....	۷۷
۲۰. جلوه‌ای از دنیا.....	۷۸
۲۱. متاع آخرت؛ متاعی ماندگار.....	۷۸
۲۲. یاد یاران.....	۷۹
۲۲.۱. یاد از شهیدان صفین.....	۷۹
۲۲.۲. شهادت و ملاقات با خدا.....	۸۰
۲۲.۳. کجایند برادرانم.....	۸۰
۲۲.۴. کجاست عمار.....	۸۰
۲۲.۵. کجایند پیشتانان ایشان و شهادت.....	۸۱
۲۳. ویژگی‌های مردان خدا.....	۸۲
۲۳.۱. تلاوت‌کنندگان قرآن.....	۸۲
۲۳.۲. دقت در فرایض الهی.....	۸۲
۲۳.۳. از بین بردن بدعت‌ها.....	۸۲

۲۳. ۴. پذیرش مشتاقانه جهاد.....	۸۳
۲۳. ۵. اطمینان به رهبر خود.....	۸۳
۲۳. ۶. توصیه به جهاد.....	۸۳
۲۴. ضربت خوردن امام توسط ابن ملجم.....	۸۳
<b>خطبة ۱۸۳.....</b>	<b>۸۵</b>
۱. دلایل حمد الهی.....	۸۶
۱. ۱. آفریدگار بودن خداوند.....	۸۶
۱. ۲. قادر بودن خداوند.....	۸۶
۱. ۳. عزت داشتن خداوند.....	۸۶
۱. ۴. بخشنندگی خداوند.....	۸۶
۱. ۵. بعثت و زمینه‌های آن.....	۸۷
۲. اهداف بعثت انبیا.....	۸۷
۲. ۱. پرده‌برداری از چهره دنیا.....	۸۷
۲. ۲. برحذر داشتن از زیان‌ها.....	۸۸
۲. ۳. بیان سرگذشت‌های عبرت‌آموز گذشتگان.....	۸۸
۲. ۴. نشان دادن عیوب دنیاپرستی.....	۸۸
۲. ۵. عبرت‌آموزی.....	۸۸
۲. ۶. نشان دادن وعده‌های الهی.....	۸۹
۲. ۷. استحقاق ستایش خداوند.....	۸۹
۲. ۸. حساب دقیق الهی.....	۹۰
۳. اوصاف قرآن.....	۹۱
۳. ۱. امرکننده و بازدارنده.....	۹۱
۳. ۲. خاموش و گویا.....	۹۱
۳. ۳. حجت خداوند بر خلق.....	۹۲
۳. ۴. بندگان در گرو پیمان قرآن.....	۹۲
۳. ۵. برکت نور قرآن.....	۹۳
۴. جامعیت احکام قرآن و اسلام.....	۹۳
۴. ۱. هدایت پیامبر در سایه قرآن.....	۹۳
۴. ۲. لزوم بزرگداشت خداوند در سایه قرآن.....	۹۴
۴. ۳. قرآن بیانگر دین.....	۹۴

۵. وحدت دین در طول تاریخ.....	۹۵
۶. وحدت برنامه‌های الهی درباره همه انسان‌ها.....	۹۶
۷. وظیفه ما در دنیا.....	۹۷
۸. وصیت به تقوا.....	۱۰۰
۸. ۱. جایگاه عظیم تقوا.....	۱۰۰
۸. ۲. حکمت تقوا در محضر الهی بودن.....	۱۰۰
۹. علم خداوند به اسرار درون.....	۱۰۱
۱۰. آثار تقوا.....	۱۰۲
۱۰. ۱. تقوا راه خروج از بن‌بست‌ها.....	۱۰۲
۱۰. ۲. تقوا نوری در ظلمت.....	۱۰۲
۱۰. ۳. تقوا و جاودانگی.....	۱۰۲
۱۰. ۴. تقوا و کرامت الهی.....	۱۰۳
۱۰. ۴. ۱. جایگاه کرامت.....	۱۰۳
۱۱. زمینه‌سازی تقوا.....	۱۰۴
۱۲. هشدار مرگ.....	۱۰۵
۱۳. آمادگی برای مرگ.....	۱۰۶
۱۴. توشه‌اندوزی.....	۱۰۶
۱۵. اندیشه عذاب قیامت و تقوamداری.....	۱۰۶
۱۶. مقایسه عذاب دنیا و آخرت.....	۱۰۶
۱۷. مالک آتش دوزخ.....	۱۰۷
۱۸. قیامت و هشدار به کهن سالان.....	۱۰۸
۱۹. غنیمت شمردن فرصت‌ها.....	۱۰۹
۲۰. راهکار بهره‌وری از فرصت.....	۱۱۰
۲۰. ۱. شب‌زنده‌داری.....	۱۱۰
۲۰. ۲. لاغر کردن شکم‌ها.....	۱۱۰
۲۰. ۳. به‌کارگیری گام‌ها.....	۱۱۰
۲۰. ۴. انفاق کردن.....	۱۱۱
۲۰. ۵. پرهیز از بخل.....	۱۱۱
۲۱. تفسیر امام از دو آیه.....	۱۱۲
۲۲. هم‌نشینی با همسایگان خدا.....	۱۱۳
۲۲. ۱. اوصاف همسایگان خدا.....	۱۱۳

۲۳. اتمام حجت ..... ۱۱۴

**خطبه ۱۸۴ ..... ۱۱۵**

۱. خاموش باش ای روسیاه! ..... ۱۱۶

۲. سخن بیجا و بی موقع ..... ۱۱۶

**خطبه ۱۸۵ ..... ۱۱۹**

۱. صفات الهی ..... ۱۲۰

۱. ۱. ستودنی ..... ۱۲۰

۱. ۲. قرار نگرفتن در مکان ..... ۱۲۰

۱. ۳. نادیدنی با چشم سر ..... ۱۲۱

۱. ۴. مستور نشدن در پوشش ها ..... ۱۲۱

۱. ۵. قدمت ذاتی خداوند ..... ۱۲۱

۱. ۶. نفی هرگونه شبیه ..... ۱۲۱

۱. ۷. صادق ..... ۱۲۱

۱. ۸. عادل ..... ۱۲۲

۱. ۹. ازلیت ..... ۱۲۳

۱. ۱۰. قدرت ..... ۱۲۳

۱. ۱۱. دوام و ابدیت ..... ۱۲۳

۱. ۱۲. یگانگی خداوند ..... ۱۲۳

۱. ۱۳. جاودانگی ..... ۱۲۴

۱. ۱۴. برقرار بودن خداوند ..... ۱۲۴

۲. ادراک عقلانی خداوند ..... ۱۲۴

۳. احاطه نشدن با اندیشه ها ..... ۱۲۵

۴. شأن بلند خداوند ..... ۱۲۶

۵. ابعاد وجودی پیامبر ..... ۱۲۷

۵. ۱. بنده ای برگزیده ..... ۱۲۷

۵. ۲. امانت دار ..... ۱۲۷

۵. ۳. صاحب حجت ..... ۱۲۷

۵. ۴. پیروزی آشکار ..... ۱۲۸

۵. ۵. بیان کننده راه حق ..... ۱۲۸

۵. ۶. مبلغی آشکار ..... ۱۲۸

۵. ۷. حامل حجت ..... ۱۲۸

۵. ۸. برپاگر علم هدایت ..... ۱۲۹

۵. ۹. حافظ حوزه اسلام ..... ۱۲۹

۵. ۱۰. استواری ایمان ..... ۱۳۰

۶. تفکر در عظمت خلقت و نعمت های الهی ..... ۱۳۱

۷. موانع راه ..... ۱۳۲

۷. ۱. بیماری دل ..... ۱۳۲

۷. ۲. بصیرت معیوب ..... ۱۳۲

۸. ویژگی های موجودات کوچک ..... ۱۳۳

۸. ۱. آفرینش دقیق ..... ۱۳۳

۸. ۲. متقن ..... ۱۳۳

۸. ۳. آفرینش گوش و چشم ..... ۱۳۳

۸. ۴. مرتب کردن استخوان ..... ۱۳۳

۹. آفرینش مورچه ..... ۱۳۳

۹. ۱. کوچکی مورچه ..... ۱۳۳

۹. ۲. حرکت در زمین ..... ۱۳۴

۹. ۳. رسیدن به روزی ..... ۱۳۴

۹. ۴. انتقال دانه به لانه ..... ۱۳۴

۹. ۵. تهیه توشه در گرما ..... ۱۳۴

۹. ۶. تهیه توشه برای دوران ناتوانی ..... ۱۳۵

۹. ۷. ضمانت روزی ..... ۱۳۵

۹. ۸. روزی موافق ..... ۱۳۵

۹. ۹. غافل نشدن از مورچه ..... ۱۳۶

۹. ۱۰. بهره مندی مورچه ..... ۱۳۶

۹. ۱۱. در دل صخره ها ..... ۱۳۶

۹. ۱۲. تفکر در مجاری خوراک مورچه ..... ۱۳۶

۹. ۱۳. در جوانب دنده های مورچه ..... ۱۳۷

۹. ۱۴. چشم و گوش مورچه ..... ۱۳۷

۹. ۱۵. اوصاف شگفت انگیز ..... ۱۳۷

۹. ۱۶. تفکر در خلقت مورچه، نشانی از عظمت الهی ..... ۱۳۷

۹. ۱۷. یکی بودن خدای مورچه و نخل تنومند ..... ۱۳۸

۱۰	یکسان بودن همه موجودات در خلقت	۱۳۹
۱۱	نگاهی به آفرینش آسمان	۱۴۰
۱۲	اندیشه در بقیه موجودات	۱۴۱
۱۳	وای بر انکارکنندگان	۱۴۲
۱۳	۱. منکران همچون علف‌های خودرو	۱۴۲
۱۳	۲. انکار خداوند بدون دلیل	۱۴۳
۱۳	۳. پاسخ منطقی به منکران	۱۴۳
۱۴	آفرینش ملخ	۱۴۴
۱۴	۱. دو چشم سرخ	۱۴۴
۱۴	۲. دو حدقه همچون ماه	۱۴۴
۱۴	۳. گوش مخفی	۱۴۵
۱۴	۴. دهان مرتب	۱۴۵
۱۴	۵. حس قوی	۱۴۵
۱۴	۶. دندان همچون داس	۱۴۵
۱۴	۷. ترس کشاورزان از ملخ	۱۴۶
۱۵	بزرگی خدا	۱۴۶
۱۶	ویژگی‌های پرندگان و اقسام آنان	۱۴۷
۱۷	عظمت ابرها و اقسام آن	۱۴۹
۱۸۶	خطبة ۱۸۶	۱۵۱
۱	صفات خداوند	۱۵۲
۱	۱. نفی کیفیت	۱۵۲
۱	۲. نفی مثل	۱۵۲
۱	۳. نفی شبیه	۱۵۲
۱	۴. نفی اشاره	۱۵۳
۱	۵. ناشناخته بودن ذات خداوند	۱۵۳
۱	۶. فاعل بدون ابزار	۱۵۳
۱	۷. تدبیر خداوند بدون فکر	۱۵۴
۱	۸. بی‌نیازی خداوند	۱۵۴
۱	۹. فرای زمان	۱۵۵
۱۰	۱۰. بی‌نیاز از ابزار	۱۵۵

۱۱	۱. وجودش سابق بر عدم	۱۵۵
۲	براهین صفات خدا	۱۵۵
۲	۱. پیراسته از حواس	۱۵۵
۲	۲. نبودن ضد برای خداوند	۱۵۶
۲	۳. بی‌همتایی خداوند	۱۵۶
۲	۴. مصادیق اضداد	۱۵۶
۳	تدبیر جهان	۱۵۷
۴	نامحدود بودن خداوند	۱۵۹
۵	ناسازگاری زمان با «قدمت»	۱۶۰
۶	تجلی خداوند	۱۶۱
۷	عدم حرکت و سکون	۱۶۱
۷	۱. ادله نفی حرکت و سکون	۱۶۲
۷	۱. ۱. حرکت و سکون ملازم تغییرات	۱۶۲
۷	۱. ۲. حرکت و سکون ملازم تجزیه	۱۶۲
۷	۱. ۳. عدم ارتباط حرکت و سکون با ازلیت	۱۶۲
۷	۱. ۴. حرکت و سکون ملازم با پیش و پس	۱۶۲
۷	۱. ۵. نقص، لازمه حرکت	۱۶۳
۷	۱. ۶. مخلوق بودن، لازمه حرکت	۱۶۳
۷	۱. ۷. لازمه حرکت؛ وجود خالق دیگر	۱۶۳
۷	۱. ۸. صاحب قدرت مطلقه	۱۶۳
۷	۱. ۹. بدون زوال و تغییر	۱۶۳
۷	۱. ۱۰. نه زاده و زاییده نشده	۱۶۴
۷	۱. ۱۱. دور از وهم و خیال و حس	۱۶۵
۷	۱. ۱۲. بی‌تأثیری زمان در خداوند	۱۶۵
۷	۱. ۱۳. وصف نشدن به اجزا و اعراض	۱۶۶
۷	۱. ۱۴. نبودن حد و نهایت برای خداوند	۱۶۶
۷	۱. ۱۵. نداشتن ورود و خروج	۱۶۷
۷	۱. ۱۶. نوع خبردهی خداوند	۱۶۷
۸	معنای حب و بغض در خداوند	۱۶۸
۹	اراده خداوند	۱۶۹
۱۰	ازلیت خداوند	۱۷۰

۱۱۱	خالق بودن.....	۱۷۱
۱۱۱.۱	خالق بی نمونه.....	۱۷۱
۱۱۱.۲	خالق بدون یاور.....	۱۷۱
۱۱۲	آفرینش زمین.....	۱۷۱
۱۱۲.۱	ثبوت و حرکت زمین.....	۱۷۱
۱۱۲.۲	پایه‌های زمین مانع از انحراف و کجی.....	۱۷۲
۱۱۲.۳	نقش کوه‌ها و زمین، جلوه دیگر از عظمت خدا.....	۱۷۲
۱۱۳	تجلی علم و قدرت خداوند در جهان.....	۱۷۳
۱۱۳.۱	خضوع موجودات در برابر خداوند.....	۱۷۴
۱۱۳.۲	مساوی نبودن چیزی با خداوند.....	۱۷۴
۱۱۳.۳	فانی کننده موجودات.....	۱۷۶
۱۱۳.۴	خالق تنها خداست.....	۱۷۷
۱۱۳.۵	حیرانی عقل در اسرار آفرینش خدا.....	۱۷۷
۱۱۳.۶	جاودانگی خداوند.....	۱۷۹
۱۱۳.۷	معدوم شدن همه چیز غیر از خداوند.....	۱۷۹
۱۱۳.۸	قهاریت خداوند.....	۱۷۹
۱۱۳.۹	بی معنا بودن خستگی برای خداوند.....	۱۸۱
۱۱۴	پیراستگی خداوند از اوصاف انسان.....	۱۸۲
۱۱۴.۱	نبودن آفرینش برای استحکام.....	۱۸۲
۱۱۴.۲	آفرینش بدون ترس.....	۱۸۲
۱۱۴.۳	آفرینش بدون انگیزه کمک‌گیری.....	۱۸۲
۱۱۴.۴	نبودن آفرینش برای فرار از دشمن.....	۱۸۲
۱۱۴.۵	نبودن آفرینش برای گسترش حکومت.....	۱۸۳
۱۱۴.۶	نبودن آفرینش برای رقابت.....	۱۸۳
۱۱۴.۷	نبودن آفرینش برای وحشت از تنهایی.....	۱۸۳
۱۱۴.۸	فناي موجودات بعد از ایجاد.....	۱۸۳
۱۱۵	حکمت آفرینش؛ لطف خداوندی.....	۱۸۴
۱۸۷	خطبه ۱۸۷.....	
۱۸۸	یادی از مردان الهی و ویژگی آنان.....	۱۸۸
۱۸۸.۲	ویژگی های دوران آخرالزمان.....	۱۸۸

۱۸۸.۱.۲	عقب‌گرد در آینده.....	۱۸۸
۱۸۹.۲.۲	سختی تهیه نان حلال.....	۱۸۹
۱۹۰.۳.۲	دوران مستی نعمت.....	۱۹۰
۱۹۰.۴.۲	دوران سوگند خوردن بدون الزام.....	۱۹۰
۱۹۱.۵.۲	عصر دروغ بی حرج.....	۱۹۱
۱۹۱.۶.۲	طولانی شدن رنج و سختی.....	۱۹۱
۱۹۲.۷.۲	رها کردن زمام فتنه‌ها.....	۱۹۲
۱۹۳.۸.۲	فاصله نگرفتن از رهبر.....	۱۹۳
۱۹۴.۳	مقابله نکردن با فتنه‌ها.....	۱۹۴
۱۹۵.۴	موقعیت امام.....	۱۹۵
۱۹۷	خطبه ۱۸۸.....	
۱۹۸.۱	وصایای امام.....	۱۹۸
۱۹۸.۱.۱	وصیت به تقوای الهی.....	۱۹۸
۱۹۹.۱.۲	کثرت حمد الهی.....	۱۹۹
۲۰۰.۱.۳	توجه به نعمت‌های الهی.....	۲۰۰
۲۰۰.۱.۴	یادآوری مرگ.....	۲۰۰
۲۰۱.۱.۴.۱	توجه به بُعد موعظه‌گری مرگ.....	۲۰۱
۲۰۱.۱.۴.۲	بریدن از دنیا و پیوستن به آخرت.....	۲۰۱
۲۰۱.۱.۴.۳	مرگ و وطن جدید.....	۲۰۲
۲۰۲.۲	آخرت‌گرایی.....	۲۰۲
۲۰۲.۱.۲	جدایی از دنیا و تباه کردن آخرت.....	۲۰۲
۲۰۲.۲.۲	بسته شدن راه جبران در آخرت.....	۲۰۲
۲۰۳.۲.۳	نتیجه اعتماد به دنیا.....	۲۰۳
۲۰۳.۲.۴	باسرعت به سوی آبادی آخرت.....	۲۰۳
۲۰۴.۳	راه تکمیل نعمت‌های خداوند.....	۲۰۴
۲۰۵.۴	توجه به شتاب گذر عمر.....	۲۰۵
۲۰۷	خطبه ۱۸۹.....	
۲۰۸.۱	اقسام ایمان.....	۲۰۸
۲۰۸.۱.۱	ایمان‌های پایدار و ناپایدار.....	۲۰۸
۲۰۹.۲	فرصت دادن به انسان‌ها تا لحظه مرگ.....	۲۰۹



۳. وجوب هجرت	۲۱۰
۱. ۳. تفسیر هجرت	۲۱۰
۲. ۳. اطلاق نام هجرت	۲۱۱
۴. اطلاق نام مستضعف	۲۱۲
۵. سنگینی فهم کلام امام	۲۱۳
۶. سؤال از امام	۲۱۴
<b>خطبة ۱۹۰</b>	<b>۲۱۷</b>
۱. حمد و استعانت الهی	۲۱۸
۲. شهادت به رسالت پیامبر	۲۱۹
۳. اعتصام به تقوا	۲۲۱
۴. استقبال از مرگ	۲۲۲
۵. نگاهی به حوادث قبل از قیامت	۲۲۳
۵. ۱. تنگی قبر	۲۲۳
۵. ۲. شدت اندوه	۲۲۳
۵. ۳. ترسناکی حوادث قیامت	۲۲۴
۵. ۴. وحشت پی در پی	۲۲۴
۵. ۵. فشار قبر	۲۲۴
۵. ۶. کر شدن	۲۲۵
۵. ۷. تاریکی قبر	۲۲۵
۵. ۸. ترس از عذاب	۲۲۵
۵. ۹. اندوه قبر	۲۲۵
۵. ۱۰. خفتن در قبر	۲۲۶
۶. حالات تکان دهنده قیامت	۲۲۷
۷. نگاهی به حالات دنیا	۲۲۹
۸. صحنه های تکان دهنده محشر	۲۳۰
۸. ۱. مشکلات بزرگ محشر	۲۳۰
۸. ۲. خشم آتش	۲۳۰
۸. ۳. آتش فروزان	۲۳۱
۸. ۴. آتش خاموش ناشدنی	۲۳۲
۸. ۵. آتش شعله ور	۲۳۲

۸. ۶. آتش مخوف	۲۳۲
۸. ۷. تاریکی قرارگاه	۲۳۳
۹. ترسیمی از بهشتیان	۲۳۳
۹. ۱. گریان بودن چشم ها در دنیا	۲۳۴
۹. ۲. شب و روز بهشتیان	۲۳۴
۹. ۳. چرایی بهشت بهشتیان	۲۳۵
۱۰. ۱. آمادگی برای سفر آخرت	۲۳۶
۱۰. ۱. ۱. سرنوشت بدکاران و نیکوکاران	۲۳۶
۱۰. ۲. توجه به اعمال صالح	۲۳۶
۱۱. راه بی بازگشت مرگ	۲۳۷
۱۲. دعای امام	۲۳۸
۱۲. ۱. شکیبایی در بلاها	۲۳۸
۱۲. ۲. مقام شهید و مطیع خدا	۲۳۹
۱۲. ۳. توجه به زمان در کار	۲۴۰
<b>خطبة ۱۹۱</b>	<b>۲۴۱</b>
۱. حمد الهی	۲۴۲
۱. ۱. فراگیری ستایش خداوند	۲۴۲
۱. ۲. حمد بر نعمت های الهی	۲۴۳
۱. ۳. حلم الهی	۲۴۴
۱. ۴. عدل الهی	۲۴۴
۱. ۵. علم الهی	۲۴۵
۱. ۶. ابداع خلق	۲۴۵
۲. بعثت پیامبر	۲۴۶
۲. ۱. شهادت به رسالت پیامبر	۲۴۶
۲. ۲. وضعیت ناهنجار عصر ظهور پیامبر	۲۴۶
۳. توصیه به تقوا	۲۴۹
۳. ۱. یاری خواستن از خداوند برای تقوا	۲۵۰
۳. ۲. تقوا سپری در مقابل بلا	۲۵۰
۳. ۳. روشن بودن جاده تقوا	۲۵۱
۳. ۴. تقوا و نیاز همگانی و همیشگی به آن	۲۵۲

۲۶۴	۱. ۶. دگرگونی دنیا
۲۶۵	۲. ۶. سرای غارت
۲۶۶	۳. ۶. در حال حرکت و جدایی
۲۶۶	۴. ۶. مشکل بودن راه فرار از گرفتاری ها
۲۶۷	۵. ۶. تسلیم در برابر حوادث هنگام مرگ
۲۶۸	۷. سرنوشت دنیاپرستان
۲۶۸	۱. ۷. نجات یافته مجروح
۲۶۸	۲. ۷. مرده ای پاره پاره
۲۶۸	۳. ۷. سربریده
۲۶۸	۴. ۷. غرق در خون
۲۶۹	۵. ۷. پشیمان
۲۶۹	۶. ۷. حسرتمند
۲۶۹	۷. ۷. حیرت زده
۲۷۰	۸. ۷. تأسف از اشتباهات گذشته
۲۷۰	۹. ۷. تصمیم به برگشت
۲۷۰	۱۰. ۷. مسدود شدن راه های فرار
۲۷۰	۱۱. ۷. بی اهمیتی دنیا نسبت به دنیاپرستان
۲۷۳	خطبة ۱۹۲
۲۷۵	۱. حمد الهی
۲۷۵	۱. ۱. عزت و عظمت مخصوص خداوند
۲۷۶	۲. ۱. جلال خداوند
۲۷۶	۱. ۳. لعنت الهی بر منازعین عزت و عظمت
۲۷۷	۲. خلقت بشر، عصیان ابلیس
۲۷۷	۱. ۲. آزمون تواضع
۲۷۸	۲. ۲. تعصب و تکبر ابلیس
۲۸۰	۲. ۳. سرنوشت شیطان
۲۸۲	۳. آزمون های الهی
۲۸۲	۱. ۳. دشواری آزمون الهی
۲۸۳	۲. ۳. جهل مخلوقات به موارد آزمون الهی
۲۸۴	۴. عبرت آموزی

۲۵۳	۳. ۵. اندک بودن اهل تقوا
۲۵۴	۳. ۶. لزوم گوش سپردن به ندای تقوا
۲۵۴	۳. ۷. تلاش مجدانه برای کسب تقوا
۲۵۴	۳. ۸. پذیرش تقوا
۲۵۵	۳. ۹. بیدار شدن از خواب برای تقوا
۲۵۵	۳. ۱۰. سپری کردن عمر با تقوا
۲۵۵	۳. ۱۱. همراهی دل با تقوا
۲۵۵	۳. ۱۲. پاک کردن گناهان به وسیله تقوا
۲۵۶	۳. ۱۳. تقوا درمان دردها
۲۵۶	۳. ۱۴. پیشی گرفتن بر مرگ به وسیله تقوا
۲۵۶	۳. ۱۵. عبرت گیری از بی تقوایان
۲۵۷	۳. ۱۶. محافظت بر تقوا
۲۵۸	۴. پرهیز از دنیا
۲۵۸	۴. ۱. خویشتن داری در برابر دنیا
۲۵۸	۴. ۲. دل باختن آخرت
۲۵۹	۴. ۳. خوار نشمردن اهل تقوا
۲۵۹	۴. ۴. ارجمند ندانستن اهل دنیا
۲۵۹	۴. ۵. دل نسپردن به زرق و برق دنیا
۲۵۹	۴. ۶. گوش ندادن به ترغیب دنیا
۲۵۹	۴. ۷. پاسخ ندادن به ندای دنیاخواهی
۲۶۰	۴. ۸. راهنمایی نخواستن از دعوت کنندگان به دنیا
۲۶۱	۴. ۹. پرهیز از شیفتگی به دنیا
۲۶۱	۴. ۱۰. بی ارزشی لذت های دنیا
۲۶۲	۵. تشبیهات دنیا
۲۶۲	۵. ۱. دنیا همچون زن هرزه
۲۶۲	۵. ۲. حیوان سرکش
۲۶۳	۵. ۳. دروغ گو
۲۶۴	۵. ۴. حق ناشناس
۲۶۴	۵. ۵. دشمنی دنیا
۲۶۴	۵. ۶. مضطرب بودن دنیا
۲۶۴	۶. برخی از ویژگی های دنیا

۲۸۴	۱. ۴. عبرت آموزی از زندگی شیطان
۲۸۶	۲. ۴. سرنوشت متکبران
۲۸۷	۳. ۴. یکسان بودن همه آفریده‌ها نزد خداوند
۲۸۸	۵. برحذر بودن از شیطان
۲۸۸	۱. ۵. هشدار نسبت به عداوت ابلیس
۲۹۰	۲. ۵. هشدار نسبت به تیرهای شیطانی
۲۹۰	۳. ۵. اغواگری شیطان
۲۹۱	۴. ۵. گمان نادرست شیطان
۲۹۲	۵. ۵. یاران تصدیق کننده شیطان
۲۹۳	۶. ۵. سلطه شیطان بر انسان
۲۹۴	۷. ۵. لشکریان شیطان
۲۹۵	۸. ۵. شیطان؛ بزرگ‌ترین دشمن انسان
۲۹۶	۱۰. ۵. نبرد با شیطان
۲۹۷	۱۱. ۵. تحقیر شدن اصل انسان توسط شیطان
۲۹۷	۱۲. ۵. حیل‌های پیچیده شیطان
۲۹۸	۱۳. ۵. پرهیز از القائات شیطان
۲۹۹	۱۴. ۵. توصیه امام به کنار گذاشتن تکبر
۳۰۰	۱۵. ۵. لشکریان و هواداران شیطان
۳۰۱	۱۶. ۵. داستان قاییل و افتادن در ورطه حسادت
۳۰۱	۱۷. ۵. شعله‌ور شدن آتش غضب در دل شیطان
۳۰۳	۶. تحذیر از تکبر
۳۰۳	۱. ۶. افراط در ستمگری
۳۰۴	۲. ۶. هشدار در مورد تکبر و تعصب
۳۰۴	۳. ۶. خطرات وسوسه‌های شیطانی
۳۰۵	۴. ۶. خطرات تکبر؛ امری ریشه‌دار در بین امت‌ها
۳۰۶	۷. پرهیز از اطاعت متکبران
۳۰۶	۱. ۷. پرهیز از تقلید کورکورانه
۳۰۷	۲. ۷. ارکان فتنه و فساد
۳۰۹	۳. ۷. لزوم ترس از خدا
۳۰۹	۴. ۷. اطاعت نکردن از فرومایه
۳۱۰	۵. ۷. اوصاف بی‌اصل‌ها

۳۱۰	۶. ۷. سردمداران ضلالت، پایه‌های گناه
۳۱۱	۷. ۷. سردمداران ضلالت
۳۱۲	۸. ۷. هدف تیرهای گمراهان
۳۱۳	۸. عبرت از گذشتگان
۳۱۳	۱. ۸. عبرت آموزی از سرنوشت متکبران
۳۱۴	۲. ۸. عبرت آموزی از قبور گذشتگان
۳۱۵	۳. ۸. عبرت‌گیری از نفرت از تکبر
۳۱۷	۴. ۸. عبرت از امتحانات سخت اولیای الهی
۳۱۷	۵. ۸. آزمایش‌های الهی
۳۱۸	۶. ۸. آزمایش ویژه الهی
۳۲۰	۹. نگاهی به زندگی انبیا
۳۲۰	۱. ۹. درس دیگری از داستان موسی بن عمران
۳۲۱	۲. ۹. نگاه حقارت فرعون به موسی و هارون
۳۲۲	۳. ۹. قدرت الهی بر بعثت پیامبران با گنج‌های فراوان
۳۲۳	۴. ۹. آثار سوء و فور نعمت‌ها
۳۲۳	۱. ۴. ۹. بی‌اثر شدن آزمون
۳۲۳	۲. ۴. ۹. از بین رفتن ثواب
۳۲۴	۳. ۴. ۹. از بین رفتن وعده خدا
۳۲۴	۴. ۴. ۹. زایل شدن پاداش
۳۲۵	۵. ۴. ۹. استحقاق اجر و پاداش
۳۲۶	۶. ۴. ۹. بی‌معنا شدن اسامی ارزشمند مؤمن
۳۲۶	۵. ۹. انبیا، صاحبان عزم قوی
۳۲۷	۶. ۹. حکمت سادگی انبیا
۳۲۸	۷. ۹. اصلاح نیت‌ها
۳۲۹	۸. ۹. آزمایش سخت‌تر؛ ثواب بیشتر
۳۳۰	۹. خانه کعبه
۳۳۰	۱. ۹. آزمونی با خانه خدا
۳۳۱	۲. ۹. جایگاه کعبه و عظمت آن
۳۳۳	۳. ۹. اهتمام به زیارت خانه خدا
۳۳۵	۴. ۹. اشاره‌ای به مناسک حج
۳۳۶	۵. ۹. فلسفه آزمون‌ها

۳۳۷	۹. ۶. چرا کعبه در میان باغ‌های سرسبز نیست؟
۳۳۹	۹. ۷. ساختمان خانه کعبه
۳۴۰	۹. ۸. کیفیت آزمون‌های الهی
۳۴۲	۱۰. پرهیز از ستمکاری
۳۴۳	۱۱. هشدار درباره دام و مکر شیطان
۳۴۵	۱۲. فلسفه عبادات
۳۴۵	۱۲. ۱. تکبرزدایی
۳۴۷	۱۲. ۲. هم‌دردی با نیازمندان
۳۴۸	۱۲. ۳. مانع رویش نهال خودپسندی
۳۴۹	۱۳. تعصب بی منطق و ناصواب
۳۵۰	۱۳. ۱. تعصب ابلیس
۳۵۰	۱۳. ۲. تعصب اغنیا
۳۵۲	۱۴. تعصب ارزشمند
۳۵۲	۱۴. ۱. پایبندی به اخلاق
۳۵۳	۱۴. ۱. ۱. اخلاق پسندیده
۳۵۳	۱۴. ۱. ۲. افکار بلند
۳۵۳	۱۴. ۱. ۳. مقامات عالیه
۳۵۳	۱۴. ۱. ۴. آثار مقبول
۳۵۳	۱۴. ۱. ۵. حفظ حقوق همسایگان
۳۵۴	۱۴. ۱. ۶. وفای به عهد
۳۵۴	۱۴. ۱. ۷. انجام کار نیک
۳۵۵	۱۴. ۱. ۸. مخالف تکبر
۳۵۵	۱۴. ۱. ۹. بخشندگی
۳۵۵	۱۴. ۱. ۱۰. ظلم نکردن
۳۵۵	۱۴. ۱. ۱۱. بزرگ شمردن قتل
۳۵۶	۱۴. ۱. ۱۲. انصاف
۳۵۶	۱۴. ۱. ۱۳. فرو بردن خشم
۳۵۶	۱۴. ۱. ۱۴. پرهیز از فساد
۳۵۸	۱۵. عبرت‌گیری از سرگذشت امت‌های پیشین
۳۵۹	۱۵. ۱. گزینش از میان اعمال پیشینیان
۳۶۰	۱۵. ۲. توجه به عوامل عزت

۳۶۱	۱۵. ۳. لزوم پرهیز از عوامل شکست
۳۶۱	۱۵. ۴. عوامل شکست
۳۶۲	۱۵. ۵. عوامل پیروزی مؤمنان پیشین
۳۶۲	۱۵. ۶. توجه به حال سخت پیشینیان
۳۶۲	۱۵. ۷. عذاب و شکنجه فرعونیان
۳۶۴	۱۵. ۸. صبر و شکیبایی عامل فرج و عزت
۳۶۴	۱۵. ۹. عنایات الهی
۳۶۵	۱۵. ۱۰. اتحاد و پراکندگی؛ عامل پیروزی
۳۶۵	۱۵. ۱۱. اختلاف نظر؛ عامل شکست
۳۶۷	۱۵. ۱۲. عبرت‌گیری از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق
۳۶۸	۱۵. ۱۳. دقت در شرح حال گروه متفرق
۳۶۹	۱۵. ۱۴. ذلیل شدن گروه پراکنده و متفرق
۳۷۱	۱۵. ۱۵. فرو رفتن در انواع بلاها
۳۷۳	۱۶. نعمت رسول الله
۳۷۳	۱۶. ۱. اندیشیدن در نعمت و عزت اسلام
۳۷۴	۱۶. ۲. اندیشیدن به ابعاد نعمت
۳۷۵	۱۶. ۳. نعمت حکومت اسلامی
۳۷۶	۱۶. ۴. پیروزی مطلق مسلمانان بر دشمنان
۳۷۷	۱۷. جاهلیت
۳۷۷	۱۷. ۱. احیای احکام جاهلیت
۳۷۹	۱۷. ۲. اهمیت اتحاد و الفت
۳۸۰	۱۷. ۳. خوی اعراب بعد از هجرت
۳۸۱	۱۷. ۴. منظور از شعار «النَّارَ وَلَا الْعَارَ»
۳۸۲	۱۷. ۵. توجه به غیر اسلام و آثار آن
۳۸۴	۱۷. ۶. اندیشه در سرگذشت متمردان پیشین
۳۸۴	۱۷. ۷. غافل نشدن از تهدیدهای خدا
۳۸۵	۱۷. ۸. عواقب ترک امر به معروف و نهی از منکر
۳۸۶	۱۷. ۹. عواقب تعطیل حدود الهی
۳۸۷	۱۷. ۱۰. مقاتله با سه فرقه ضاله
۳۸۹	۱۷. ۱۱. مرگ ننگین رئیس خوارج
۳۸۹	۱۷. ۱۲. اصحاب معاویه

۴۰۶	۲۰. ۱۲. دل‌های بهشتی
۴۰۶	۲۰. ۱۳. جسم‌ها در میدان عمل
۴۰۷	خطبه ۱۹۳
۴۱۰	۱. جواب کوتاه امام به همّام
۴۱۰	۲. تقسیم رزق بر اساس حکمت
۴۱۱	۳. صفات متقین
۴۱۱	۳. ۱. اهل فضیلت
۴۱۱	۳. ۲. گفتار درست
۴۱۲	۳. ۳. لباس معتدل
۴۱۳	۳. ۴. رفتار متواضعانه
۴۱۳	۳. ۵. کنترل چشم
۴۱۴	۳. ۶. کنترل گوش
۴۱۵	۳. ۷. راضی و تسلیم خداوند
۴۱۶	۳. ۸. ایمان قوی‌تر به وعده‌های خدا
۴۱۷	۳. ۹. بزرگی خداوند در چشم پرهیزکار
۴۱۸	۳. ۱۰. یقین شهودی
۴۱۹	۳. ۱۱. دل‌های محزون
۴۱۹	۳. ۱۲. دور از شرّ
۴۲۰	۳. ۱۳. اجسام لاغر
۴۲۰	۳. ۱۴. اندک بودن نیاز
۴۲۰	۳. ۱۵. نفس عفیف
۴۲۱	۳. ۱۶. اهل صبر در دنیا
۴۲۳	۳. ۱۷. رها از بند دنیا
۴۲۵	۴. برنامه شبانه‌روز پرهیزکاران
۴۲۵	۴. ۱. نماز شبانه
۴۲۶	۴. ۲. ترتیل قرآن
۴۲۶	۴. ۳. اندوه شیرین با خواندن قرآن
۴۲۷	۴. ۴. دواي دردها با قرآن
۴۲۷	۴. ۵. اشتیاق به آیات تشویق
۴۲۹	۴. ۶. انذار با آیات انذار

۳۹۱	۱۸. فضیلت وحی
۳۹۱	۱۸. ۱. شجاعت امام
۳۹۳	۱۸. ۲. رابطه نزدیک امام با پیامبر
۳۹۳	۱۸. ۳. پرورش امام در آغوش پیامبر
۳۹۴	۱۸. ۴. عصمت امام
۳۹۴	۱۸. ۵. پیامبر از کودکی تحت عنایت پروردگار
۳۹۵	۱۸. ۶. مجاورت با پیامبر در غار حرا
۳۹۵	۱۸. ۷. شنیدن ناله شیطان
۳۹۶	۱۸. ۸. وزیر و یاور پیامبر
۳۹۷	۱۹. دشمنی قریش با پیامبر
۳۹۷	۱۹. ۱. دروغ‌گو و ساحر خواندن پیامبر
۳۹۸	۱۹. ۲. خواسته عجیب قریش از پیامبر
۳۹۸	۱۹. ۳. ایمان آوردن به شرط دیدن معجزه
۳۹۹	۱۹. ۴. خبر از غیب دادن پیامبر
۳۹۹	۱۹. ۵. خطاب پیامبر به درخت
۴۰۰	۱۹. ۶. حرکت درخت به سمت پیامبر
۴۰۰	۱۹. ۷. لجاجت قوم هنگام مشاهده معجزه
۴۰۱	۱۹. ۸. امام، اولین تصدیق‌کننده نبوت
۴۰۱	۱۹. ۹. ساحر خواندن پیامبر بعد از دیدن معجزه
۴۰۲	۲۰. الگوی ایمان
۴۰۲	۲۰. ۱. نترس
۴۰۲	۲۰. ۲. سیمای صدیقان
۴۰۳	۲۰. ۳. گفتار نیک
۴۰۳	۲۰. ۴. آبادکننده شب با عبادت
۴۰۳	۲۰. ۵. روشنی‌بخش روز
۴۰۴	۲۰. ۶. چنگ زننده به ریسمان قرآن
۴۰۴	۲۰. ۷. احیاگر سنت‌های الهی
۴۰۵	۲۰. ۸. دوری از تکبر
۴۰۵	۲۰. ۹. دوری از برتری‌جویی
۴۰۵	۲۰. ۱۰. دوری از خیانت
۴۰۵	۲۰. ۱۱. دوری از فساد

۴۳۰	۷. ۴. رکوع و سجود عاشقانه .....
۴۳۱	۵. برنامه روزانه پرهیزکاران .....
۴۳۱	۱. ۵. دانشمندان بردبار .....
۴۳۱	۲. ۵. نیکوکاران باتقوا .....
۴۳۱	۳. ۵. خوف در برابر مسئولیت‌ها .....
۴۳۲	۴. ۵. ظاهری همچون دیوانگان .....
۴۳۳	۵. ۵. دل نیستن به اعمال اندک خود .....
۴۳۳	۶. ۵. زیاد نشمردن اعمال کثیر .....
۴۳۴	۷. ۵. متهم کردن نفس خویش .....
۴۳۴	۸. ۵. نگران اعمال خویش .....
۴۳۴	۹. ۵. نگران از مدح دیگران .....
۴۳۶	۱۰. ۵. قوت در دین .....
۴۳۶	۱۱. ۵. دوراندیشی .....
۴۳۷	۱۲. ۵. ایمان همراه با یقین .....
۴۳۷	۱۳. ۵. حریص در علم .....
۴۳۷	۱۴. ۵. حلیم در علم .....
۴۳۸	۱۵. ۵. میانه‌روی .....
۴۳۸	۱۶. ۵. خشوع .....
۴۳۹	۱۷. ۵. آراستگی .....
۴۳۹	۱۸. ۵. صبر در سختی‌ها .....
۴۴۰	۱۹. ۵. طلب روزی حلال .....
۴۴۰	۲۰. ۵. نشاط در مسیر طلب .....
۴۴۱	۲۱. ۵. گریزان از طمع .....
۴۴۱	۲۲. ۵. اهل عمل صالح .....
۴۴۲	۲۳. ۵. شکر دائم .....
۴۴۲	۲۴. ۵. همت ذکر دائم .....
۴۴۳	۲۵. ۵. سپری کردن شب همراه ترس .....
۴۴۴	۲۶. ۵. هم‌زمان، بیمناک و شادمان .....
۴۴۴	۲۷. ۵. توجه نکردن به خواسته‌های نفس .....
۴۴۴	۲۸. ۵. چشم‌روشنی به آخرت .....
۴۴۵	۲۹. ۵. زهد در دنیا .....

۴۴۵	۳۰. ۵. درآمیختن حلم و علم .....
۴۴۶	۳۱. ۵. قرین ساختن گفتار و کردار .....
۴۴۶	۳۲. ۵. آرزوی کوتاه .....
۴۴۶	۳۳. ۵. کم‌لغزش .....
۴۴۶	۳۴. ۵. خشوع قلب .....
۴۴۷	۳۵. ۵. نفس قانع .....
۴۴۷	۳۶. ۵. خوراک اندک .....
۴۴۷	۳۷. ۵. آسان گرفتن امور .....
۴۴۸	۳۸. ۵. حفظ دین .....
۴۴۸	۳۹. ۵. کنترل شهوت .....
۴۴۸	۴۰. ۵. کظم غیظ .....
۴۴۹	۴۱. ۵. امیدواری مردم به خیرشان .....
۴۴۹	۴۲. ۵. در امان بودن از شرشان .....
۴۵۰	۴۳. ۵. ذاکر در میان غافلان .....
۴۵۰	۴۴. ۵. غافل نبودن .....
۴۵۱	۴۵. ۵. بخشش به جای انتقام .....
۴۵۲	۴۶. ۵. اهل عطا .....
۴۵۲	۴۷. ۵. حفظ ریسمان خویشاوندی .....
۴۵۲	۴۸. ۵. دوری از سخن زشت .....
۴۵۳	۴۹. ۵. نرم‌گفتار .....
۴۵۳	۵۰. ۵. منکر از او دور .....
۴۵۳	۵۱. ۵. شناخته‌شده به معروف .....
۴۵۴	۵۲. ۵. روی آورنده به خیر .....
۴۵۴	۵۳. ۵. دور از شر .....
۴۵۴	۵۴. ۵. در سختی‌ها، باوقار .....
۴۵۵	۵۵. ۵. شکیبایی در برابر ناخوشی‌ها .....
۴۵۵	۵۶. ۵. شکرگزار در وفور نعمت .....
۴۵۵	۵۷. ۵. ستم نکردن به دشمن .....
۴۵۶	۵۸. ۵. گناه نکردن در دوستی .....
۴۵۶	۵۹. ۵. حق‌مدار .....
۴۵۶	۶۰. ۵. امانت‌دار .....



## خطبه ۱۷۹

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** قبل از صفین در کوفه، سال ۳۶ هجری  
**مخاطب:** ذعلب یمانی  
**موضوع:** اعتقادی  
**ویژگی:** خداشناسی یقینی امام<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۰.

### پیشگفتار خطبه

این کلام عمدتاً درباره صفات خداوند سخن می‌گوید و بر این معنا تأکید می‌کند که اگر خدا را با چشم سر نمی‌توان دید با چشم دل و در لابه‌لای صفاتش می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد.

هنگامی که امام بر کرسی خلافت ظاهری نشست و برای مردم خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه جمله «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي» را تکرار فرمود و بر این معنا تأکید کرد که مخصوصاً از تمام آیات قرآن و زمان و شأن نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن باخبرم. در این هنگام، «ذعلب یمانی» که مردی شجاع و فصیح بود برخاست و پرسید: «ای امیر مؤمنان آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟» و امام علیه السلام با زیبایی تمام به او پاسخ داد.<sup>۱</sup>

پاسخ امام: «اَفا عبد ما لا اری؟! آیا چیزی را که نبینم می‌پرستم؟!»

۱. توحید صدوق، ص ۳۰۵.

- ۴۵۷ ..... ۵. ۶۱. فراموش نکردن تذکر
- ۴۵۷ ..... ۵. ۶۲. ندادن لقب زشت به مردم
- ۴۵۸ ..... ۵. ۶۳. ضرر نزدن به همسایه
- ۴۵۸ ..... ۵. ۶۴. شماتت نکردن
- ۴۵۹ ..... ۵. ۶۵. وارد نشدن در باطل
- ۴۵۹ ..... ۵. ۶۶. خارج نشدن از حق
- ۴۶۰ ..... ۵. ۶۷. غمگین نشدن در سکوت
- ۴۶۰ ..... ۵. ۶۸. خندیدن بدون قهقهه
- ۴۶۰ ..... ۵. ۶۹. دوری از انتقام‌جویی
- ۴۶۱ ..... ۵. ۷۰. به زحمت انداختن خود برای راحتی مردم
- ۴۶۱ ..... ۵. ۷۱. رنج برای آخرت
- ۴۶۱ ..... ۵. ۷۲. زهد، دلیل دوری از مردم
- ۴۶۱ ..... ۵. ۷۳. نزدیکی به مردم از روی رحمت
- ۴۶۲ ..... ۵. ۷۴. دور نشدن از سر تکبر
- ۴۶۲ ..... ۵. ۷۵. نزدیک نشدن از روی مکر
- ۴۶۳ ..... ۶. سرنوشت همام پس از شنیدن این خطبه تکان‌دهنده
- ۴۶۳ ..... ۷. اثرگذاری اندرزها بر افرادی که اهل موعظه‌اند
- ۴۶۳ ..... ۸. اعتراض معترض به حضرت
- ۴۶۳ ..... ۹. پاسخ امام
- ۴۶۴ ..... ۱۰. توبیخ امام

۴۶۵ ..... **کتابنامه**

ذعلب در فکر فرو رفت که منظور امام علیه السلام در اینجا کدام مشاهده است؟  
لذا بلافاصله سؤال کرد: چگونه خدا را می بینی؟ «و کیف تراه؟» آیا این سؤال و استفهام برای  
کشف حقیقت بود یا نوعی انکار و جدال؟ پاسخ این سؤال بسته به این است که «ذعلب» را  
چگونه انسانی بدانیم از یاران معرفتی یا از اهل جدال.

و من کلام له علیه السلام وقد سألہ ذعلب الیمانی فقال هل رأیت ربک یا أمیر  
المؤمنین؟ فقال علیه السلام أفأعبدُ ما لا أری؟! فقال و کیف تراه؟ لا تُدرِکُ العُیونُ  
بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدرِکُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ، قَرِیبٌ مِنَ الْأَشْیَاءِ غَیْرُ  
مُلَایِسٍ، بَعِیدٌ مِنْهَا غَیْرُ مُبَایِنٍ، مُتَکَلِّمٌ لَا بِرَوَیَّةٍ، مُرِیدٌ لَا بِهِمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ،  
لَطِیفٌ لَا یُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، کَبِیرٌ لَا یُوصَفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِیرٌ لَا یُوصَفُ بِالْحَاسَةِ،  
رَحِیمٌ لَا یُوصَفُ بِالرَّقَّةِ، تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ وَ تَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ.

### ۱. مشاهده خداوند با دل

«لَا تُدرِکُ الْعُیونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدرِکُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ»<sup>۱</sup>  
چشم‌ها هرگز او را آشکارا نبیند اما قلب‌ها با نیروی حقایق ایمان، وی را درک می‌کند.

#### نکته

- منظور از حقایق ایمان، اصول اعتقادی و معارف حقه است.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿وَ کَذَٰلِکَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> بدین‌سان به ابراهیم ملکوت  
آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم.

﴿درباره حضرت یعقوب علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که برادران یوسف علیه السلام، پیراهن وی را در  
مصر از او گرفتند و حرکت کردند، یعقوب علیه السلام گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم:  
﴿إِنِّي لَا أَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفْنَدُونِ﴾<sup>۴</sup> اگر مرا دیوانه نخوانید بوی یوسف می‌شنوم.

### ۲. اوصاف خدا

#### ۱.۲. قرب و بُعد خدا

«قَرِیبٌ مِنَ الْأَشْیَاءِ غَیْرُ مُلَایِسٍ بَعِیدٌ مِنْهَا غَیْرُ مُبَایِنٍ»<sup>۵</sup>

او به همه چیز نزدیک است اما نه آن‌گونه که به آن‌ها چسبیده باشد و از همه چیز دور است اما

۱. لَا تُدرِکُ: درک نمی‌کند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۳۷.

۳. انعام، ۷۵.

۴. یوسف، ۹۴.

۵. قَرِیبٌ: نزدیک.

مُلَایِسٍ: اسم فاعل از ماده «ملایسه» به معنای مخلوط شدن یا چسبیدن به چیزی است.

مُبَایِنٍ: جدا؛ از ماده «بین» به معنای دوری؛ أَبَانٌ، إِبَانَةُ الشَّيْءِ: آن چیز را برید و جدا کرد؛ تَبَايُنًا الرَّجُلَانِ: آن دو  
مرد از یکدیگر جدا شدند، دور شدند.



## مشابه

﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup> کار خداوند است که هر چیزی را به کمال پدید آورده است. هر آینه او به هر چه می کنید، آگاه است.

## ۴.۲. لطافت الهی

«لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ»<sup>۲</sup>  
او لطیف است اما نه به این معنا که پنهان باشد و بزرگ و قدرتمند است ولی نه به این معنا که جفاکار باشد.

## نکته

• لطیف بودن خداوند از دو جهت است یکی اینکه خداوند به بندگان لطف و عنایت دارد و دوم اینکه خداوند ذاتاً لطیف است و جسم نیست؛ از این رو با چشم دیده نمی شود ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۴</sup> هر آینه خدا باریک بین و آگاه است.  
﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾<sup>۵</sup> دانای نهان و آشکار، آن خدای بزرگ متعال.

## ۵.۲. بصیرت و ترحم الهی

«بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَةِ رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ»<sup>۶</sup>  
بیناست نه با عضو بینایی و چشم و مهربان است نه به معنای نازک دل بودن.

## نکته

• بصیر و بینا بودن خداوند به معنای علم او به تمام موجوداتی است که با چشم دیده

نه آن گونه که از آن ها بیگانه شود.

## مشابه

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۱</sup> زیرا ما از رگ گردنش به او نزدیک تریم.  
﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>۲</sup> هر جا که باشید همراه شماست و به هر کاری که می کنید، بیناست.  
﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۳</sup> ما از شما به او نزدیک تریم ولی شما نمی بینید.

## ۲.۲. تکلم و اراده خدا

«مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ مُرِيدٌ لَا بِهَمَّةٍ»<sup>۴</sup>

او سخن می گوید بی آنکه نیاز به تفکر داشته باشد و اراده می کند بی آنکه محتاج به تصمیم گرفتن باشد.

## مشابه

﴿وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ﴾<sup>۵</sup> اگر خدا برای مردمی بدی بخواهد، هیچ چیز مانع او نتواند شود.  
﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۶</sup> چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود.

## ۳.۲. صنع الهی

«صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ»<sup>۷</sup>

او سازنده و خالق است اما به وسیله اعضای پیکر.

۱. ق، ۱۶.

۲. حدید، ۴.

۳. واقعه، ۸۵.

۴. رَوِيَّةٌ: تفکر و اندیشه؛ از ماده «ترویه» است که گاه به معنای سیراب شدن و گاه به معنای تفکر و اندیشه کردن آمده است. مُرِيدٌ: اراده کردن.

هَمَّةٌ: اهمیت دادن؛ از ماده «هم» که به معنای عزم کردن برای انجام دادن چیزی است. این واژگان به معنای غم و اندوهی که فکر انسان را به خود مشغول می کند، نیز آمده است و در خطبه مزبور به معنای اول است.

۵. رعد، ۱۱.

۶. یس، ۸۲.

۷. بِجَارِحَةٍ: عضو بدن؛ وسیله جرح و عمل یعنی دست و پا.

۱. نمل، ۸۸.

۲. لَطِيفٌ: منظور از لطیف در اینجا نامرئی و نادیدنی است.

الْخَفَاءُ: خشونت؛ از ماده «خفو» به معنای تنفر و روی گردانی، دوری، خشونت و بدرفتاری؛ جفوت: الرجل أعرضت عنه أو طرده و قد يكون مع بغض و جفا الثوب يجفو إذا غلظ فهو جاف، و منه جفاء اليد و هو غلظتهم و فظاظتهم.

۳. ملک، ۱۴.

۴. حج، ۶۳.

۵. رعد، ۹.

۶. الْحَاسَةُ: وسیله و ابزار حس که در اینجا منظور چشم است.

الرَّقَّة: مهربانی؛ از ماده «رق» به معنای نرم و نازک شد؛ أَرْقَى، إِرقًا الشیء: آن چیز را نازک و رقیق کرد؛ اسْتَرْقَى، اسْتَرْقَا الشیء: آن چیز نازک و باریک شد.



می‌شود و رحیم بودن او به معنای لطف و رحمت و بخشش عطای اوست به بندگان. این گونه اوصاف ترکیبی است از کمال و نقص خداوند؛ کمال آن را داراست و از نقص آن منزّه است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> خدا به اعمالشان بیناست.

#### ۶.۲. عظمت الهی

﴿تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ﴾<sup>۳</sup>

صورت‌ها در برابر عظمتش خاضع و قلب‌ها از هیبتش لرزان است.

#### نکته

• اشاره به اینکه گرچه او لطیف و مهربان است اما به گونه‌ای نیست که بندگان این اوصاف را دستاویزی برای جرئت و جسارت در برابر او قرار دهند بلکه باید در عین امید به لطف و رحمتش از مجازاتش بیمناک باشند.<sup>۴</sup>

#### مشابه

﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾<sup>۵</sup> و چهره‌ها در برابر خدای زنده پابنده، خاضع می‌شود و هرکه بار کفر بر دوش می‌کشد، نومید می‌گردد.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾<sup>۶</sup> اما هرکس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا بازداشته، بهشت جایگاه اوست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۴۲.

۲. بقره، ۹۶.

۳. تَعْنُو: خاضع می‌شود؛ از ماده «عَنَوُ» به معنی تسلیم شدن و خضوع است؛ عَنَا: یعنی عَنُوا من باب قعد ذَلَّ و خضع و الاسم العناء بالفتح و المَدَّ فهو عان.

تَجِبُ الْقُلُوبُ: قلب‌ها مضطرب می‌شوند؛ از ماده «وَجِبَ» است که گاه به معنای ثبوت و گاه به معنای سقوط و افتادن آمده است که لازمه آن ثبوت و آرام گرفتن است و هنگامی که درباره قلب به کار می‌رود به معنای اضطراب و لرزش است؛ وَجِبَ: الحائط ونحوه وَجِبَ سَقَطَ وَوَجِبَ الْقُلُوبُ وَجِبَا وَوَجِبَا رَجَفَ.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۴۲.

۵. طه، ۱۱۱.

۶. نازعات، ۴۰ و ۴۱.



## خطبه ۱۸۰

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** پس از نهروان، سال ۳۸ هجری در کوفه  
**مخاطب:** کوفیان  
**موضوع:** سیاسی  
**ویژگی:** درد، اندوه و تنهایی امام<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۲.

### پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این خطبه را در نكوهش یاران نافرمان خویش ایراد کرد و از همه برای دفع فتنه ابن‌عاص از مصر کمک خواست. این خطبه مجموعه‌ای است از کلمه‌ها و سرزنش‌ها و تشویق‌ها و ترغیب به جهاد با دشمن و ذکر عواقب شوم سستی و تنبلی در این راه.

- «مِنْ أَمْرٍ»: در اینجا مطلق گفته شده و دلالت بر عموم می‌کند؛ یعنی خدا را نسبت به هر کاری که انجام داده و انجام می‌دهد حمد و ستایش می‌کنم.

## ۲. سرزنش یاران

«أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ إِنَّ أُمُهِلْتُمْ خُضْتُمْ وَ إِنْ حُورِبْتُمْ خُزْتُمْ وَ إِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ وَ إِنْ أُجِئْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ.»<sup>۱</sup>

ای گروهی که اگر فرمانتان دهم، اطاعت نمی‌کنید، اگر شما را بخوانم پاسخ نمی‌دهید، اگر مهلتتان دهم، سرگرم سخنان بیهوده شوید و اگر به کاری دشوار ناچار گردید [و شما را به جنگ کشند] عقب‌نشینی می‌کنید.

## ۳. سرزنش آمیخته با محبت

«لَا أَبَا لَغَيْرِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَ الْجِهَادِ عَلَى حَقِّكُمُ الْمَوْتُ أَوْ الذَّلَالُ لَكُمْ»<sup>۲</sup>

پدر مباد دشمنان شما را! برای پیروز شدن و جهاد کردن، برای گرفتن حق خود منتظر چه هستید؟ مرگ یا خواری؟

۱. الْفِرْقَةُ: گروه؛ فَرِيق: گروه جدا شده از دیگران؛ الْفِرْقَةُ: جمع «فَرِيق» به معنای گروهی از مردم. لَمْ تُجِبْ: پاسخ نداد.

أُمُهِلْتُمْ: مهلت داده شدید؛ از ماده «مَهَلَ» به معنای مهلت دادن؛ اسْتَمَهَلًا: از او انتظار داشت، از او مهلت خواست؛ أمهله: ای رفیق به و آخره و فی بعض النسخ أهلمتم أى تركتم. خُضْتُمْ: فرو رفتید؛ از ماده «خوض» به معنای ورود تدریجی در آب و راه رفتن در آن است، سپس به معنای کنایی شروع در کارهای بد یا سخنان زشت آمده است. حُورِبْتُمْ: به جنگ و جهاد دعوت شدید.

خُزْتُمْ: ضعیف و ترسان شدید؛ از ماده «خوار» به معنای فریاد کشیدن و از آنجا که فریاد زدن غالباً از ضعف و ناتوانی ناشی می‌شود، این واژه به معنای ضعف و ناتوانی آمده است؛ خرتم: بالخاء المعجمة والراء المهملة من الخور بمعنى الضعف أو من خوار الثور وهو صياحه قال تعالى: ﴿عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ﴾ و عن بعض النسخ جرتم بالجيم من جار أى عدل عن الحق. طَعَنْتُمْ: طعنه زدید؛ از ماده «طعن» به معنای طعنه و ضربه می‌زنید؛ یعنی به انتخاب او اعتراض می‌کنید؛ طعنتم: فی بعض النسخ بالطاء المعجمة ارتحلتم و فارقتم.

أُجِئْتُمْ: ناچار شدید؛ از ماده «اجاء» از ریشه «مجینی» گرفته شده که به معنای آوردن شخص یا چیزی است؛ بنابراین «ان اجئتم» یعنی اگر شما را بیاورند؛ أجبتم: بالجيم والباء المعجمة على البناء على المعلوم من أجاب إجابة و فی نسخة الشارح المعتزلی اجتمتم بالهمزة الساكنة بعد الجيم المكسورة والبناء على المجهول أى اجتمتم قال تعالى: ﴿فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾.

مُشَاقَّةٍ: کار دشوار؛ صعوبت و سختی و عدالت و دشمنی است، از ماده «شق» به معنای شکافتن و پراکنده کردن است. نَكَصْتُمْ: رو برگردانید؛ از ماده «نکص» به معنای عقب‌گرد است؛ النكوص: الرجوع إلى ما وراء.

۲. لَا أَبَا لَغَيْرِكُمْ: جمله‌ای است در هیئت دعا که برای توبیخ و سرزنش به کار می‌رود؛ دشمنان‌بی پدر باد. تَنْتَظِرُونَ: منتظر می‌مانید؛ از ماده «نظر» به معنای انتظار داشتن؛ اسْتَنْظَرُوا: انتظار او را کشید، از او مهلت خواست.

أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ وَ عَلَى ابْتِلَائِي بِكُمْ أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ إِنَّ أُمُهِلْتُمْ خُضْتُمْ وَ إِنْ حُورِبْتُمْ خُزْتُمْ وَ إِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ وَ إِنْ أُجِئْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ. لَا أَبَا لَغَيْرِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَ الْجِهَادِ عَلَى حَقِّكُمُ الْمَوْتُ أَوْ الذَّلَالُ لَكُمْ فَوَاللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي وَ لِيَأْتِيَنِي لِيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَال وَ بِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ لِلَّهِ أَنْتُمْ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ وَ لَا حِمِيَّةَ تَشْحَذُكُمْ أَوْ لَيْسَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجَفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَ لَا عَطَاءٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ وَ بَقِيَّةُ النَّاسِ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٌ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَفْرَقُونَ عَنِّي وَ تَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضَى فَتَرْضَوْنَهُ وَ لَا سَخَطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لِأَقِي إِلَى الْمَوْتِ قَدْ دَارَسْتُكُمْ الْكِتَابَ وَ فَاتَحْتُكُمْ الْحِجَابَ وَ عَرَفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ وَ سَوَّغْتُكُمْ مَا مَجَبَّجْتُمْ لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحَظُ أَوْ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ وَ أَقْرَبُ بِقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ فَأَيُّدُهُمْ مُعَاوِيَةُ وَ مُؤَدِّبُهُمْ ابْنُ النَّبَاغَةِ.

## ۱. حمد الهی بر مبتلا شدن به یاران نافرمان

«أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ وَ عَلَى ابْتِلَائِي بِكُمْ»<sup>۱</sup>

خدای را سپاس می‌گویم بر هر امری که مقرر ساخته و هر کاری که مقدر نموده و بر اینکه مرا مبتلا به شما کرد.

## نکته‌ها

- امام علیه السلام خدا را بر گرفتاری‌ها و مشکلاتی که برای یاران نافرمانش به وجود آمده، حمد و ستایش می‌گوید. این بدان جهت است که مردان خدا تسلیم فرمان اویند و در دیدگاه آن‌ها هر چه از دوست رسد، نیکوست و همه را دارای مصلحت و هدف می‌بینند.<sup>۲</sup>
- قضا و قدر در این عبارت به یک معناست و همه اشاره به مقدرات الهی است و بعضی گفته‌اند: قضا مربوط به آفرینش عالم امر و عقول، یعنی جهان ماورای طبیعت است و قدر، اشاره به عالم خلق یعنی جهان طبیعت است.<sup>۳</sup>

۱. قَضَى: حتمی شد.

ابْتِلَاءٌ: سختی، اندوه و مصیبت؛ از ماده «بلی» به معنای آزمایش.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۴۶.

۳. همان.

## نکته‌ها

- اشاره به این دارد که اینکه شما در برابر معاویه و لشکریان غارتگر او خونسرد و بی تفاوتید نتیجه‌ای جز مرگ یا ذلت ندارد که یا می‌میرید یا اگر زنده بمانید، ذلیل خواهید شد.<sup>۱</sup>
- «الْمَوْتُ أَوْ الذُّلُّ لَكُمْ» نوعی نفرین است؛ یعنی مرگ بر شما باد یا ذلت. در حالی که ظاهر جمله چیزی غیر از این است. امام (علیه السلام) می‌خواهد نتیجه سستی و ضعف آن‌ها را در جهاد بیان کند.
- در معنای این عبارت دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه «باء» را در «بِتَضَرِّكُمْ» سببیت بدانیم که معنا این طور می‌شود: شما به سبب یاری پروردگارتان چه چیزی را انتظار دارید؟ ب. اینکه «باء» در «بِتَضَرِّكُمْ» را به معنای عوض بگیریم که معنا این می‌شود: شما در عوض یاری پروردگارتان و جهاد به خاطر حق خود چه چیزی انتظار دارید؟

## مشابه

- ﴿الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ﴾<sup>۲</sup> مرگ شما در زندگی توأم با شکست است، و زندگی شما در مرگ پیروزمندان است.
- ﴿وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>۳</sup> و اگر با شما جنگیدند، یاری‌تان می‌کنیم و حال آنکه خدا می‌داند که دروغ می‌گویند.

## ۴. اظهار نگرانی امام

«قَالَ اللَّهُ لَيْنَ جَاءَ يَوْمِي وَ لِيَأْتِيَنِي لِيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ وَ بِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ»<sup>۴</sup>

به خدا قسم اگر مرگم برسد که می‌رسد، بین من و شما جدایی می‌اندازد در حالی که از هم‌نشینی با شما نفرت دارم و با شما بودن به صورتی است که گویی تنهایم.

## نکته

- وجود من سرمایه عظیمی برای شماست که قدر آن را نمی‌دانید. اگر مرگ من فرا رسد من چیزی را از دست نمی‌دهم به جز گروهی بی‌اراده و بی‌اثر ولی شما رهبری شجاع و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۴۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

۳. حشر، ۱۱.

۴. لِيُفَرِّقَنَّ: قطعاً جدایی می‌اندازد؛ از ماده «فَرَّقَ» به معنای جدا کردن؛ تَفْرِيقٌ: پراکنده کردن، جدایی افکندن؛ تَفَرَّقُوا: پراکنده شدن، فُرُقٌ: تکه و قطعه جدا شده. صُحْبَتٌ: هم‌نشینی.

قال: کسی که از چیزی اکراه دارد؛ به معنای دشمن و مخالف است و از ماده «قلا» به معنای شدت بغض و عداوت است.

آگاه را از دست می‌دهید.<sup>۱</sup>

## مشابه

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾<sup>۲</sup> بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را درخواهد یافت.

## ۵. دین و غیرت کجا رفت

«لِلَّهِ أَنْتُمْ أَمْ دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَ لَا حِمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ»<sup>۳</sup>

شما مردم عجیبی هستید. آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد یا غیرتی که به‌سوی دشمن بسیج کند؟!

## نکته

- اشاره به اینکه ایستادن در برابر دشمن و دفاع از خود و آرمان‌های خویش یکی از دو عامل را می‌طلبد: یا اعتقاد به خداوند و روز جزا و وعده‌های پرازش او به مجاهدان و شهیدان یا غیرت و تعصب قومی و میهنی. متأسفانه هیچ‌یک از آن‌ها در شما دیده نمی‌شود، دین و ایمانتان ضعیف و غیرت و تعصب شما از کار افتاده است؛ لذا نشسته‌اید تا دشمن به سراغتان بیاید و بر مغزتان بکوبد و گلویتان را بگیرد.<sup>۴</sup>
- «لِلَّهِ أَنْتُمْ»: این یک تعبیری بوده که در فرهنگ آن روز معنای خاصی داشته است. بعضی‌ها گفته‌اند یعنی خدا برای شما باشد و در حقیقت به این معناست که خدا خیرتان دهد در حالی که برخی گفته‌اند این عبارت معنای تعجب دارد گویا حضرت می‌فرماید کار شما مال خداست یا کارتان خدایی است؟ و عجب کاری خدایی است مانند این است که حضرت سستی مردم را نسبت به وظیف، دفاع، استهزا می‌کنند.

## ۶. مقایسه میان اصحاب خود و یاران معاویه

«أَوْ لَيْسَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجَفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَ لَا عَطَاءٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ وَ بَقِيَّةُ النَّاسِ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٌ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَفَرَّقُونَ»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۴۸.

۲. جمعه، ۸.

۳. حِمِيَّةٌ: غیرت، شخصیت، تعصب و گاه به معنای تکبر نیز آمده است و در اصل از ماده «حمایت» گرفته شده؛ زیرا این‌گونه صفات سبب حمایت از چیزی یا شخصی می‌شود. تَشْحَذُ: شما را بُرّان و تیز می‌کند؛ از ماده «سحد» به معنای تیز کردن است و گاه در مسائل معنوی مانند هوشیاری و زرنگی به کار می‌رود؛ شحذت: النصل و السکین حدّتها.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۵۰.

## استعاره

مستعار: تریکه

مستعارمنه: تخم شتر مرغ

مستعارله: مردم

**جامع:** واژه «تریکه» را برای آن مردم استعاره آورده؛ زیرا آنان مانند تخم‌هایی که شتر مرغ بر جای می‌گذارد، میراث اسلام و بازماندگان مسلمانان بوده‌اند.

## ۷. سرزنش یاران

«إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِ رِضَى فِتْرَتُونَهُ وَلَا سُخْطُ فِتْرَتِيمُونِ عَلَيْهِ»<sup>۱</sup>

نه اوامر من که سبب خشنودی است، شما را راضی می‌کند و نه آنچه باعث خشم من است بر ترک آن اتفاق می‌کنید.

## نکته

• حضرت در این عبارت خطاب به مردم و پیروان خود می‌فرماید: اساساً بنای کار شما بر مخالفت است به‌طوری که اگر کاری را از شما تقاضا کنم که مورد رضایت شماست باز هم آن را انجام نمی‌دهید و اگر از دست من نیز عصبانی باشید آن را اعلان نمی‌کنید در صورتی که حداقل باید با هم جمع شوید و علیه من تظاهرات کرده و مخالفت خود را نشان دهید.

## ۸. مرگ، محبوب امام

«وَإِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لِأَقِي إِلَيَّ الْمَوْتُ»<sup>۲</sup>

در این شرایط، محبوب‌ترین چیزی که دوست دارم با آن ملاقات کنم، مرگ است.

## ۹. خدمات مهم فرهنگی تربیتی امام

## ۱.۹. تعلیم کتاب

«قَدْ دَارَسْتُكُمْ الْكِتَاب»<sup>۳</sup>

۱. فِتْرَتُونَهُ: راضی می‌شوید؛ از ماده «رَضِيَ» به معنای رضایت و خشنودی است؛ إِرْضَاء: خشنود کردن.

سُخْطُ: خشم؛ غضب شدید که مقتضی عقوبت است، سَخَطَ عَلَيْهِ: خشم کرد بر وی، سخت خشم گرفت بر وی؛ اسخط: به غضب آوردن.

۲. لَاقِي: ملاقات‌کننده؛ ملاقات کردن؛ لقاء: روبه‌رو شدن با شیء و مصادف شدن؛ التَّلقاء: جای دیدار و ملاقات؛ المَلَقَى: جای ملاقات.

۳. دَارَسْتُكُمْ: تعلیم و تفهیم کردم؛ از ماده «مَدَرَسَه» به معنای تدریس کردن و آموختن گرفته شده است؛ درس: الكتاب قرأ.

عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ»<sup>۱</sup>

آیا شگفت‌آور نیست که معاویه، جفاکاران اوباش را دعوت می‌کند و آن‌ها بدون انتظار بخشش و کمکی، متابعتش می‌کنند ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان‌های باارزش هستید، دعوت می‌کنم و کمک‌ها و عطایایی به شما می‌بخشم با این حال از گرد من پراکنده می‌شوید و راه مخالفت با من را پیش می‌گیرید.

## نکته

• «مَعُونَة» عبارت از کمک‌هزینه‌ای بوده که در هنگام ضرورت برای تعمیر سلاح و تیمار مرکب به سرباز داده می‌شد و این غیر از عطایا و مقرری بوده است که در همه سال به سپاه پرداخت می‌شده است.<sup>۲</sup>

## مشابه

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا - [وَ] لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»<sup>۳</sup>

شما از من می‌خواهید که با بیدادگری در حق مسلمانان زیردست بر حریف غلبه جویم؟ به خدا تا شب و روز در گردش است و ستارگان به‌دنبال یکدیگر روان‌اند، گرد این کار نگردم. اگر این مال‌ها ملک شخصی من هم بود مساوات را رعایت می‌کردم، چه رسد که مال خود آن‌هاست.

«وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۴</sup> و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

۱. الْجُفَاءُ: جفاکاران؛ جمع «جافی» به معنای شخص خشن و کج خلق است و از ماده «جفا» است؛ الجفافة: جمع الجافی وهو الغلیظ من الناس.

الطَّغَامُ: اراذل و اوباش؛ جمع «طغامه» به معنای انسان‌های ضعیف‌الفکر و پست و اوباش است؛ الطغام: بالطاء المهملة و الغین المعجمة اراذل الناس و أوغادهم الواحد و الجمع سواء.

المَعُونَة: مساعدت و کمک؛ مبلغي که برای اصلاح سلاح یا خوراک اسب به سربازان داده می‌شد.

فَتَفَرَّقُوا: پراکنده می‌شوید.

تَخْتَلِفُونَ: اختلاف می‌کنید.

عَطَاء: مستمری افراد.

تَرْيِکَة: بازمانده؛ از ماده «تَرَک» به معنای شخص یا چیزی است که باقی مانده است و منظور در اینجا باقی‌ماندگان از شخصیت‌های آغاز اسلام است؛ التریکه: بیضة النعامة یترکها فی مجثمها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۳۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۴. آل عمران، ۱۰۳.



من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم.

#### نکته

- حضرت در این عبارت برای مردم احترام قائل شده و به آنان می‌فرماید: ما با هم چقدر درباره کتاب خدا بحث کردیم و چه اندازه راه و روش استدلال و محاجه را برای شما باز کردم و چیزهایی را که شما نمی‌شناختید معرفی کرده، بر علم شما افزودم.

#### ۲.۹. فتح باب استدلال

«وَفَاتَحْتُكُمْ الْحِجَابَ»<sup>۱</sup>

من درهای استدلال را به روی شما گشودم.

#### نکته

- مراد از «فاتحتکم الحجاب» آموختن طریق مجادله و انواع مختلف استدلال است.<sup>۲</sup>

#### ۳.۹. معرفی نیکی‌ها

«وَعَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ»<sup>۳</sup>

و آنچه نمی‌شناختید به شما معرفی کردم.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه حقایق بسیاری بود که بر شما پوشیده بود و از آن بی‌خبر بودید، من از روی آن‌ها پرده برداشتم و حقیقت آن را آشکار ساختم.<sup>۴</sup>
- منظور از «عرفتکم ما انکرتم» شناساندن اموری است که برای آن‌ها ناشناخته بوده است.<sup>۵</sup>

#### ۴.۹. گوارا کردن احکام

«وَسَوَّغْتُكُمْ مَا مَجَبْتُمْ»<sup>۶</sup>

۱. فَاتَحْتُكُمْ: بین شما حکم کردم؛ از ماده «فَتَحَ» به معنای گشودن؛ یعنی راه آن را برای شما باز کردم.

الْحِجَابَ: محاجه و مخاصمه کردن؛ جمع «حِجَت» به معنای دلیل و برهان است و گاه معنای مصدری دارد و به صورت مفرد به کار می‌رود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۴۰.

۳. عَرَّفْتُكُمْ: به شما شناساندم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۵۳.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۴۰.

۶. سَوَّغْتُكُمْ: برایتان گوارا و مقبول ساختم؛ از ماده «تَسَوَّغَ» به معنای گوارا ساختن گرفته شده؛ سپس در معنای اجازه دادن و بخشیدن نیز به کار رفته است؛ ساغ: الشراب دخل فی الحلق بسهولة.

ما مَجَبْتُمْ: آنچه طرد کرده بودید؛ از ماده «مَجَّ» به معنای بیرون ریختن آب یا چیزی از دهان است؛ سپس در معنای کنایی ابراز تنفر و کراهت از چیزی نیز به کار رفته است؛ مجبته: من فمی آی رمیت به.

و شربتی را که از دهن بیرون می‌ریختید، قطره قطره به کامتان ریختم.

#### نکته

- شما به عمق و حقیقت مفهوم بسیاری از دستورات اسلام نرسیده بودید؛ از این رو آن را ناخوش می‌داشتید و از آن فاصله می‌گرفتید ولی من اسرار فلسفه‌های آن را روشن ساختم تا همچون جرعه‌ای گوارا آن را بنوشید.<sup>۱</sup>

#### ۱.۱۰. تأسف از بی‌لیاقتی مردم

«لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحَظُ أَوْ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ»<sup>۲</sup>

ای کاش کوران بینا می‌شدند و خفتگان بیدار می‌گشتند.

#### نکته

- اشاره به اینکه من در تعلیم و تربیت شما هیچ کوتاهی نکردم اما افسوس که شما قابلیت نداشتید و این بذر علم و حکمت را به شوره‌زار فرو ریختید.<sup>۳</sup>

#### ۱۱. جهل تا کجا

«وَأَقْرَبُ يَقُومِ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ وَ مُؤَدِّبُهُمْ ابْنُ النَّبِیَّةِ»<sup>۴</sup>

چقدر خدا ناشناسند مردمی که رهبرشان معاویه و آموزگارشان فرزند نابغه [عمر و عاص] است!

#### نکته

- منظور از «قوم» شامیان هستند که می‌گویند هیچ مردمی نادان‌تر نسبت به خدا و دین مانند معاویه و عمرو عاص نیستند.<sup>۵</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۵۴.

۲. يَلْحَظُ: می‌بیند؛ از ماده «لَحَظَ» به معنای نگاه کردن؛ اللَّحَظُ: بسیار ملاحظه‌کننده، آن‌که نظر و نگاه تیز بین دارد؛ الْمُلَاحَظَةُ: جمع مُلَاحَظَاتٍ به معنای ملاحظه، اظهار نظر؛ الْمَلْحَظُ: جمع مَلَاَحِظ، با گوشه چشم نگاه کردن، جای نگریستن. النَّائِمُ: خواب‌آلود؛ از ماده نَوَم به معنای خواب؛ أَنَامَ، إِنَامَةً: او را خوابانید؛ الْمَنَامُ: جمع مَنَامَات، خوابگاه. يَسْتَيْقِظُ: بیدار می‌شود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۵۴.

۴. أَقْرَبُ يَقُومِ: از قبیله صبیغه تعجب است و امام به این وسیله از افراد نادانی که در برابر برنامه‌های ننگین معاویه تسلیم بودند، اظهار تعجب می‌کند.

قَائِدُ: رهبر.

مُؤَدِّبُهُمْ: آموزگار.

الْنَّبِیَّةِ: در اصل به معنای فرد پر استعداد و کم‌نظیر و مشهور است و گاه به افرادی که مشهور به فساد باشند نیز گفته می‌شود و نابغه نام مادر عمرو عاص بود. شاید به این جهت که او مشهور به فساد بوده است؛ همان‌گونه که در فارسی به چنین زنانی «معروفه» می‌گویند.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۸۸.



## خطبه ۱۸۱

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** در آستانه جنگ نهروان، سال ۳۸ هجری  
**مخاطب:** سپاهیان  
**موضوع:** سیاسی، تاریخی، نظامی  
**ویژگی:** خشونت به عنوان آخرین راه<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۴.

### پیشگفتار خطبه

«وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَقَدْ أَرْسَلَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ يَعْلَمُ لَهُ عِلْمٌ أَحْوَالِ قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ قَدْ هَمُّوا بِاللِّحَاقِ بِالْخَوَارِجِ وَكَانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ لَهُ أَأَمِنُوا فَقَطَّنُوا أَمْ جَبَنُوا فَقَطَّنُوا فَقَالَ الرَّجُلُ بَلْ ظَعَنُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:»<sup>۱</sup>

از سخنان امام علی علیه السلام است. امام یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه که تصمیم داشتند به سبب ترس از او به گروه خوارج بپیوندند، اطلاعی کسب کند. پس از بازگشت، امام علیه السلام از او پرسید آیا احساس امنیت کردند و ماندند یا ترسیدند و کوچ کردند؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان ترسیدند و کوچ کردند. در اینجا امام علیه السلام سخن زیر را ایراد فرمود.

۱. قَطَّنُوا: اقامت گزیدید؛ از ریشه «قطن» به معنای اقامت گزیدن و توطن کردن است؛ قطن: بالمکان من باب قعد اقام به و توطنه فهو قاطن.

ظَعَنُوا: کوچ کردند؛ از ریشه «ظعن» به معنای نقطه مقابل «قطن» و به معنای کوچ کردن است؛ ظعن: ظعنا من باب منع ارتحل و الاسم ظعن بفتحین.

## نکته

- در اینجا ریختن شمشیر در حقیقت نوعی تشبیه است؛ یعنی همان طور که آب بر روی سر انسان می‌ریزد اگر شمشیرها هم زیاد باشند روی سرها ریخته می‌شوند.

## ۳. خوارج در دام شیطان

«إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفْلَهُمْ وَهُوَ غَدًا مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ وَمُتَخَلٍّ عَنْهُمْ»<sup>۱</sup>

شیطان امروز شکست و فرار ایشان را خواست و فردا از آنان بی‌زاری جوید و رهایشان سازد.

## نکته

- شیوة شیطان این است که ابتدا در پوست انسان می‌رود و وسوسه می‌کند و پس از آنکه شخص فریب خورد و گرفتار شد، از او بی‌زاری می‌جوید.

## مشابه

﴿كَمَلَّ الشَّيْطَانُ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> همانند شیطان که به آدمی گفت: کافر شو، چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم. من از خدا، آن پروردگار جهانیان می‌ترسم.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۳</sup> ای مردم، از آن چیزهای حلال و پاکیزه که در زمین است بخورید و پای به جای پای شیطان مگذارید که دشمن آشکار شماست.

## ۴. ضلالت خوارج

«فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى وَارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى وَصَدَّهِمْ عَنِ الْحَقِّ وَجَمَاحِهِمْ فِي التَّيِّهِ»<sup>۴</sup>

۱. اسْتَفْلَهُمْ: آن‌ها را به جدایی فراخواند؛ از ریشه «فل» به معنای شکسته یا پراکنده شدن است؛ قد استفلهم: فی اکثر النسخ بالفاء ای وجدهم فلا لا خیر فیهم أو مفلولین منهزمین، و فی بعضها بالقاف ای حملهم. مُتَبَرِّئٌ: بی‌زاری جوینده؛ باب «تفعّل» به معنای بیزارشونده. مُتَخَلٍّ: کناره‌گیری‌کننده؛ از ماده «خلا، یخلو» که به باب تفعّل رفته است به معنای رهاکننده.

۲. حشر، ۱۶.

۳. بقره، ۱۶۸.

۴. حَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ: آن‌ها را کافی است خارج شدنشان.

ارْتِكَاسٍ: واژگون شدن؛ از ریشه «رکس» به معنای وارونه شدن و برگشتن چیزی است؛ الرکس: قال الجوهري هو رد الشيء مقلوبا، و ارتكس فلان في أمر كان قد نجا منه وقال الفيومي: ركست الشيء ركسا من باب قتل قلبته وردت أوله على آخره، و أركسته بالالف ردته على رأسه.

صَدَّ: روی گردانی؛ بازداشتن و منع کردن، منظور بازداشتن از راه حق است.

جَمَاحٍ: چموشی و سرکشی؛ جمع: الفرس من باب منع اعتر فارسه و غلبه فهو جموح.

التَّيِّهِ: گمراهی؛ بیابان مسطح و بدون نشانه و علامت که باعث گمراهی و سرگردانی می‌شود.

بُعْدًا لَهُمْ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ أَمَا لَوْ أُشْرِعَتْ الْأَيْسَةُ إِلَيْهِمْ وَصَبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفْلَهُمْ وَهُوَ غَدًا مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ وَمُتَخَلٍّ عَنْهُمْ فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى وَارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى وَصَدَّهِمْ عَنِ الْحَقِّ وَجَمَاحِهِمْ فِي التَّيِّهِ.

## ۱. نفرین امام بر خوارج

«بُعْدًا لَهُمْ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ»<sup>۱</sup>

از رحمت خدا به دور باشند همان گونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند.

## مشابه

﴿أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ﴾<sup>۲</sup> هان لعنت بر مردم مدین باد، همچنان که لعنت بر قوم ثمود.  
﴿فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup> نصیب مردمی که ایمان نمی‌آورند دوری از رحمت خدا باد.

## ۲. پشیمانی خوارج

«أَمَا لَوْ أُشْرِعَتْ الْأَيْسَةُ إِلَيْهِمْ وَصَبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ»<sup>۴</sup>  
آگاه باشید، هنگامی که نیزه‌ها به جانب آنان نشانه رود و شمشیرها بر سرشان فرود آید از کاری که کردند، پشیمان شوند.

۱. بُعْدًا لَهُمْ: دور باشند؛ مفعول مطلق برای فعل محذوف و برای تأکید آمده است و در تقدیر چنین است: «ابعدهم الله بعداً»؛ به و توطنه فیه قاطن.

ثَمُود: منظور قوم ثمود، یعنی قوم صالح پیغمبر هستند که به عذاب الهی هلاک شدند؛ ثمود: قوم صالح النبی علیه السلام و سَمَوْا باسم أبيهم الأكبر و هو ثمود بن عامر بن ارم بن سام بن نوح، و قيل: سميت القبيلة بذلك لقلّة ما فيها من الثمد و هو الماء القليل و كانت مساكنها بين الحجاز و الشام إلى وادي القرى قال سبجانه: ﴿أَقَلَّتْ سَحَابًا تَقَالًا﴾، أو اتخذهم قليلا و سهل عليهم أمرهم، و فی بعضها استفترّهم ای استخفّهم، و فی بعضها استقبلهم ای قبلهم.

۲. هود، ۹۵.

۳. مؤمنون، ۴۴.

۴. أُشْرِعَتْ: متوجه شد؛ التفات کرد؛ از ماده «شرع» در اصل به معنای رفتن به آبگاه یا گشودن راهی به سوی آب است و هرگاه این واژه در مورد «رماح» (نیزه‌ها) به کار رود به معنای متوجه ساختن و نشانه‌گیری کردن است؛ الرمح إلى زید سددته و صوّبته نحوه.

الْأَيْسَةُ: نیزه‌ها؛ جمع «سنان» به معنای سرنیزه.

صَبَّتْ: فرود آمد؛ ریخته شود، فرود آورده شود.

هَامَاتٍ: سرها؛ جمع «هام» به معنای کاسه سر است؛ الهامات: جمع الهامة رأس كلّ شيء.

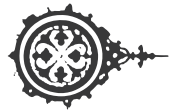




آن‌ها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند، راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت گام نهادند.

#### نکته‌ها

- مراد از «ارتکاسهم فی الضلال و العمی» بازگشت آن‌ها به گمراهی قدیم و کوری جهالت است که پس از آنکه به نور هدایت آن حضرت از آن رهایی یافته بودند، بدان بازگشته‌اند و معنای «صدّهم عن الحق» خروج آن‌ها از طاعت آن بزرگوار و سرگردانی آن‌ها در وادی جهل و هواپرستی است.<sup>۱</sup>
- نتیجه آن لجاجت و خیره‌سری، سرگردانی در وادی ضلالت و دورشدن از مسیر هدایت است و این عاقبت شومی است که هر انسان لجوج و خیره‌سر و جاهل و بی‌خبر برای خود فراهم می‌سازد.<sup>۲</sup>
- «حَسْبُهُمْ»: در این عبارت یا به معنای «کافیهم» است که در این صورت «باء» در «يَخْرُجُهُمْ» زائده است یا به معنای «یکفی» می‌باشد یعنی برای حکم آنان کفایت می‌کند.



## خطبه ۱۸۲

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** روزهای آخر عمر شریف  
**امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سال ۴۰ هجری**  
**مخاطب:** کوفیان  
**موضوع:** سیاسی، اعتقادی، علمی  
**ویژگی:** یاد یاران<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۰.

### پیشگفتار خطبه

«رَوَى عَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ قَالَ: خَطَبَنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (عليه السلام) بِالْكُوفَةِ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيَّةُ وَ عَلَيْهِ مَذْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَ حِمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ وَ كَانَ جَبِينُهُ ثَفْنَةً بَعِيرٍ فَقَالَ (عليه السلام):<sup>۱</sup>

از خطبه‌های امام (علیه السلام) است. از «نوف بکالی» نقل شده که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کوفه  
 ۱. الْبِكَالِيُّ: منسوب به «بنی بکال» که از قبیله حمیر بودند؛ بکسر الباء قال فی القاموس: و بنو بکال ککتاب بطن من حمیر منهم نوف بن فضالة التابعی و کامیر حی من همدان، و عن الجوهری أنّه بفتح الباء، و عن قطب الراوندي فی شرح النهج أنّ بکال و بکیل شیء واحد و هو اسم حی من همدان و بکیل أكثر، و الصواب كما قاله الشارح المعتزلی ما فی القاموس.

جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ: همسر خواهر امام (علیه السلام) که در فتح مکه، اسلام آورد و از بزرگان لشکر امام (علیه السلام) بود.  
 مَذْرَعَةٌ: «جبه» (لباس شبیه پالتو)، از ریشه «درع» به معنای زره و پیراهن گرفته شده است.

ثَفْنَةٌ: در اصل به معنای قسمت‌هایی از بدن شتر است که روی زمین قرار می‌گیرد و خشن می‌شود که در فارسی به آن پینه می‌گویند؛ البعیر بالکسر رکبته و ما مسّ الأرض من کرکرته و سعداناته و اصول أفخاذها، و ثفنت يده من باب

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۲.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ، تَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَيْرِ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ اَمْتِنَانِهِ؛ حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً وَ لَشُكْرِهِ أَدَاءً وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا؛ وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤَمِّلٌ لِنَفْعِهِ وَاثِقٌ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطُّولِ مُذْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ؛ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ رَّجَاءٍ مُّوقِنًا وَ أَنَابٍ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَ خَنَعَ لَهُ مُذْعِنًا وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا وَ لَآذَ بِهِ رَاغِبًا مُّجْتَهِدًا.

### ۱. ستایش خداوند

#### ۱.۱. خداوندی که غایت همه موجودات

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ»<sup>۱</sup>

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می‌شود.

#### نکته‌ها

• امام علی (ع) خداوند را ستایش کرده به اعتبار اینکه همه آثار عالم خلق و امر به او بازگشت دارد و همگی موجودات به او منتهی می‌شوند، آغاز آن‌ها به آفرینش او بازمی‌گردد و فرجام آن‌ها نیز به او پایان می‌پذیرد؛ زیرا او غایت مطلوب و نهایت مقصود همه پویندگان به‌سوی کمال است و اوست که پس از فنا و زوال همه چیز پاینده و پایدار است.<sup>۲</sup>

• علت اینکه «مصائر» را به‌صورت جمع آورده است شاید به اعتبار گردش در دنیا و آخرت باشد و احتمال دارد که به اعتبار تعدد خلق باشد. در حقیقت عواقب امور، بخشی از «مصائر خلق» است ولی عواقب تنها مربوط به آخرت است.

#### مشابه

◊ «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»<sup>۳</sup> از آن خداست فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و بازگشت همگان نزد اوست.

◊ «وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»<sup>۴</sup> و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام همه کارها با خداست.

۱. مَصَائِرُ الْخَلْقِ: سرنوشت مخلوقات؛ جمع «مصیر» به‌معنای محل بازگشت است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۲۵۰.

۳. نور، ۴۲.

۴. حج، ۴۱.

روی قطعه‌ای سنگ که «جعده بن هبیره مخزومی» نصب کرده بود، ایستاد در حالی که پیراهنی خشن از پشم بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما حمایل کرده بود و در پاهایش کفشی از لیف خرما بود و پیشانی‌اش از اثر سجده، پینه بسته بود و این خطبه را ایراد کرد.

این خطبه را امام علی (ع) یک هفته قبل از شهادتش ایراد فرمود و هدف از ایراد آن آماده ساختن مردم برای جهاد با معاویه و غارتگران شام بوده. مردم دعوتش را اجابت کردند. امام علی (ع) در این خطبه برای آماده ساختن روح و جان مردم جهت مبارزه با ستمگران این نکات را فرمودند:

۱. سخن از حمد و سپاس خداوند به میان آمده و همچنین صفات جمال و جلال او، سپس یگانگی ذات مقدس و علم بی‌پایان خدا به همه ذرات وجود بیان شده است؛

۲. تقوا و پاک‌دامنی و زهد در دنیا را وصف می‌کند؛

۳. سرنوشت شوم گردن‌کشان جهان؛ مانند فراعنه و عمالقه و اصحاب الرّس بیان شده است؛

۴. اشاره سربسته‌ای به ظهور حضرت مهدی (ع) و تشکیل حکومت عدل الهی؛

۵. به موعظه و نصیحت مردم می‌پردازد و از بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا سخن می‌گوید؛

۶. با صدای رسا فرمان جهاد را صادر می‌کند.

فرح غلظت.

حَمَائِلُ: دوال شمشیر؛ جمع «حماله، حميله»

لیف: الیافی که بین شاخه‌های درخت خرما به دور تنه آن می‌پیچید و از آن طناب می‌ساختند.

ثِفْنَةُ: پینه که در اثر اصطکاک با زمین روی زانو و سینه شتر به وجود می‌آید.

## ۲.۱. سپاس بر فضل و احسان خداوند

«نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَيِّرْ بُرْهَانَهُ وَ تَوَامِي فَضْلِهِ وَ اُمْتِنَانِهِ»<sup>۱</sup>

او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فزاینده اش سپاس می گوئیم.

## نکته ها

- جمله «وَ تَوَامِي فَضْلِهِ وَ اُمْتِنَانِهِ» اشاره به تکامل انسان در جنبه های مادی و معنوی است که از نعمت های فزاینده خدا سرچشمه می گیرد.<sup>۲</sup>
- مقصود از برهان روشن خداوند یا کتاب خداست یا نظام وجود که نسبت به وجود خداوند روشن ترین برهان است.

## مشابه

- ﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۳</sup> و حال آنکه خدا هرکس را که بخواهد به بخشایش خویش مخصوص می دارد. خدا صاحب فضلی بزرگ است.
- ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾<sup>۴</sup> و اگر خواهید که نعمت هایش را شمار کنید، نتوانید.
- ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۵</sup> بگو: اگر راست می گوئید حجت خویش را بیاورید.

## ۲. چگونه ستایشی؟

«حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءٌ وَ لَشُكْرِهِ أَذَاءٌ وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا»<sup>۶</sup>

سپاسی که حق او را به جای آورد و شکرش را ادا نماید و ما را به ثوابش نزدیک سازد و فزونی نعمتش را موجب گردد.

## نکته

- حمد و سپاس ما انسان ها هیچ گاه به گونه ای نیست که شایسته خداوند باشد حتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز نمی تواند آن طور که شایسته خداوند است، احاطه علمی به ذات خداوند داشته باشد و او را به صورتی شایسته سپاس بگذارد؛ زیرا علی (علیه السلام) نیز مخلوق

۱. نَيِّرْ بُرْهَانِهِ: برهان روشنش؛ اضافه صفت به موصوف: یعنی برهان نیر او.

تَوَامِي: فزاینده؛ جمع «نامیه» از ریشه «نمو» گرفته شده و به معنای چیزی است که دارای نمو و رویش است.

اُمْتِنَانِهِ: منت گذاشتن، یعنی نعمت دادن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۱.

۳. بقره، ۱۰۵.

۴. ابراهیم، ۳۴.

۵. بقره، ۱۱۱.

۶. مُقَرَّب: نزدیک کننده.

خداوند است و مخلوق نمی تواند به خالق احاطه داشته باشد.

## مشابه

- ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> از این چیزهای حلال و پاکیزه که خدا به شما روزی داده است بخورید و شکر نعمتش را به جای آورید.
- ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾<sup>۲</sup> اگر شکرگزاری کنید بر شما خواهم افزود.

## ۳. استعانت انسان امیدوار به فضل خدا

«وَ تَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ»<sup>۳</sup>

از او یاری می جوئیم یاری کسی که به فضلش امید بسته.

## مشابه

- ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾<sup>۴</sup> تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

## ۴. فرمان برداری به رفتار و گفتار

«مُؤْمِلٌ لِنَفْعِهِ وَ آثِقٌ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطُّوْلِ مُذْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ»<sup>۵</sup>

و عطایش را آرزومند است و اطمینان دارد که بلا را از او دفع می کند و به عطایش معترف است و با رفتار و گفتار خود فرمان بردار اوست.

## نکته

- «مُذْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ»: به این معنا که باید هم در گفتار به خدا معتقد باشیم و آن را به زبان بیاوریم و هم در مقام عمل به صورتی رفتار کنیم که معلوم باشد ما به خداوند معتقد هستیم و بر اساس اراده الهی عمل می کنیم.

۱. نحل، ۱۱۴.

۲. ابراهیم، ۷.

۳. تَسْتَعِينُ: یاری می خواهیم؛ از ماده «عَوْن» به معنای یاری، مستعان: اسم مفعول است، یاری جسته شده؛ اسْتِعَانٌ، اسْتِعَانَةٌ: یاری و مساعدت خواست؛ أَعَانَ، إِعَانَةً: به او یاری کرد.

رَاجٍ: امیدوار؛ از ماده «رَجَاء» به معنای امید؛ ارْتَجَى، ارْتِجَاءً فَلَانًا: به او امیدوار شد.

۴. حمد، ۵.

۵. مُؤْمِلٌ: آرزومند؛ از ماده «أَمَلَ» به معنای آرزو، امید.

بِالطُّوْلِ: کرامت؛ بخشش؛ به معنای نعمت و غنا و توان و امکانات آمده است و اصل این کلمه از «طُول» گرفته شده و از آنجا که توان و قوه و امکانات، ضامن بقا و ادامه وجود انسان است، واژه «طُول» به آن اطلاق شده است.

مُذْعِنٌ: اعتراف کننده؛ از ریشه «اذعان» به معنای تصدیق کردن و اطاعت نمودن است.

## ۵. ایمان به خدا

«وَتُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانٌ مِّن رَّجَاءٍ مُّوقِنًا وَآتَابَ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>

به او ایمان داریم ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او متوجه شده.

## مشابه

﴿يَذْكُرُ الْأُمَرَ يَفْصِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءَ رَبَّكُمْ تَوْفِيقًا﴾<sup>۲</sup> کارها را می گرداند و آیات را بیان می کند، باشد که به دیدار پروردگارتان یقین کنید.

﴿وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ﴾<sup>۳</sup> پیش از آنکه عذاب فرارسد و کسی به یاری تان برنخیزد، به پروردگارتان روی آورید و به او تسلیم شوید.

## ۶. اعتقاد به یگانگی خداوند

«مُؤْمِنًا وَخَنَعَ لَهُ مُذْعِنًا وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا»

و با اقرار در برابرش خشوع نموده و با اعتقاد به یکتایی اش به او اخلاص ورزیده.

## ۷. پناهنده شدن به خداوند

«وَعَظَّمَهُ مُمَجِّدًا وَ لَآذٍ بِهِ رَاغِبًا مُّجْتَهِدًا»<sup>۴</sup>

با تمجید فراوان به بزرگداشت او می پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می شود.

۱. مُوقِنًا: یقین.

آتَابَ: برگشته، توبه کرده.

۲. رعد، ۲.

۳. زمر، ۵۴.

۴. خَتَعَ: خاضع شد؛ از ریشه «خنوع» به معنای خضوع و فروتنی است.

مُذْعِنًا: اعتراف کننده؛ از ماده «ذعن» به معنای طاعت، انقیاد.

مُجَجِّدًا: تعریف و تمجید کننده؛ از ماده «مجد» به معنای بزرگواری، بزرگداشت.

## ۸. نفی صفات مخلوق از خدا

## ۸.۱. نفی همتا و همانند

«لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْزُوثًا هَالِكًا وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ»<sup>۱</sup>

او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیآورده تا پس از وفاتش وارث او گردد.

## مشابه

﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ﴾<sup>۲</sup> خدا فقط معبودی یگانه است. منزّه از آن

است که برای او فرزندی باشد.

۱. مَوْزُوثٌ: کسی که از او ارث برده می شود.

۲. نساء، ۱۷۱.

## نکته

- مقصود از دعوت آسمان‌ها و زمین، صدور حکم فرمان‌فرمای عالم وجود بر آن‌هاست، و منظور از اجابت آن‌ها وارد شدن آن‌ها بنا به فرمان الهی در زمره موجودات است که فرمان‌برداری و اذعان کردند و بی‌هیچ سستی و درنگ پذیرفتند.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ♦ ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾<sup>۲</sup> آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که ببینید بیافرید.
- ♦ ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و چیزهایی که خدا آفریده است، نمی‌اندیشند؟
- ♦ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾<sup>۴</sup> الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾<sup>۵</sup> هر آینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمدو شد شب و روز، خردمندان را عبرت‌هاست؛ آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار.

## ۲.۹. قبول دعوت الهی توسط آسمان

«دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ غَيْرِ مُتَلَكِّئَاتٍ وَ لَا مُبْطِئَاتٍ»<sup>۶</sup>

خداوند آسمان‌ها را به قبول فرمان خویش دعوت کرد و آن‌ها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند.

## نکته

- «طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ» اشاره به انسجام و به‌هم‌پیوستگی ستارگان و سیارات است.<sup>۶</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۳.

۲. لقمان، ۱۰.

۳. اعراف، ۱۸۵.

۴. آل عمران، ۱۹۰ و ۱۹۱.

۵. طَائِعَاتٍ: اطاعت‌کننده‌ها.

مُدْعِنَاتٍ: اقرار‌کننده‌ها.

مُتَلَكِّئَاتٍ: درنگ‌کننده‌ها؛ از ریشه «تَلَكَّوْا» به معنای سستی کردن است؛ تَلَكَّأَ: علیه اعتل و عنه أبطأ.

مُبْطِئَاتٍ: کُندی‌کننده‌ها؛ جمع «مبطئة» به معنای تأخیرکنندگان.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶.

## ۲.۸. نبودن زمان و نقصان در خداوند

«وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نَقْصَانٌ»<sup>۱</sup>

وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است.

## نکته

- «وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ» اشاره به این است که او مافوق زمان است؛ زیرا زمان نتیجه حرکت موجودات از نقصان به کمال و از کمال به نقصان است و چون وجود مقدس او کمال مطلق است و زیادی و نقصان در او راه ندارد، وقت و زمان نیز برای او تصور نمی‌شود.<sup>۲</sup>

## ۳.۸. درک الهی با چشم عقل

«بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقِنِ وَ الْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ»<sup>۳</sup>

با نشانه‌های تدبیر استوارش و قضای محکمش که برای ما نمایان ساخت، بر خردها آشکار شد.

## نکته

- مقصود از نشانه‌های تدبیر، نظام متقن و سازمان‌دهی مستحکمی است که طبق مشیت حکیمانه و فرمان نافذ خود در جهان هستی برقرار ساخته است که از آن جمله آفرینش آسمان‌هاست.<sup>۴</sup>

## ۹. بیان مصداق خلقت حکیمانه

## ۹.۱. آسمان شاهد حکمت الهی

«فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ مُوْطَدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ قَائِمَاتٍ بِلَا سَدَدٍ»<sup>۵</sup>

از شواهد آفرینش او آفرینش آسمان‌هاست که بی‌هیچ ستون و تکیه‌گاهی برجا و برپاست.

۱. لَمْ يَتَعَاوَرَهُ: او را دگرگون نکرده؛ از ریشه «تعاور» به معنای دست به دست کردن چیزی و به تناوب چیزی را انجام دادن است و در جمله بالا منظور این است که زیادی و نقصان یکی بعد از دیگری بر ذات مقدس خداوند عارض نمی‌شود و ذات پاک او در معرض حوادث نیست.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۴.

۳. أَرَانَا: نشان داد ما را.

الْمُتَقِنِ: محکم.

الْمُبْرَمِ: قطعی؛ اسم مفعول از ماده «أَبْرَمَ» به معنای تابیدن طناب از الیاف است، محکم تابیده شده.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۲.

۵. مُوْطَدَاتٍ: جمع اسم مفعول آن به معنای ثابت است؛ توطید: ثابت و محکم؛ از ریشه «وطد» به معنای ثابت کردن و محکم کردن است.

عَمَدٍ: ستون‌ها؛ پایه‌ها؛ جمع «عماد» به معنای ستون است؛ العمود: جمع عماد علی خلاف القیاس. سَدَدٍ: تکیه‌گاه.



نمی‌داد؛ زیرا اگر چیزی کاملاً در اختیار انسان نباشد، انسان آنجا را پایگاه مهم خود قرار نمی‌دهد، در مورد خداوند و زمین و آسمان نیز همین‌طور است.

#### مشابه

﴿قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا﴾<sup>۱</sup> گفت: آیا اقرار کردید و عهد مرا پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم.

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾<sup>۲</sup> سپس به عرش پرداخت و آفتاب و ماه را که هر یک تا زمانی معین در حرکت‌اند، رام کرد.

#### ۹.۴. ستارگان؛ نشانه‌های الهی برای انسان سرگردان

«جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْخَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ»<sup>۳</sup>

خداوند ستارگان آسمان را نشانه‌هایی قرار داد تا انسان‌های سرگردان را در شب تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد.

#### نکته

• حضرت در این عبارت می‌فرماید خداوند ستارگان را علم و نشانه برای راه یافتن انسان‌های سرگردان قرار داده است؛ زیرا خداوند از آفرینش این جهان با عظمت و از جمله آفرینش ستارگان هدف خاصی را دنبال کرده است، به هر حال این از عنایت خداوند است که شب و روز را قرار داد که اگر همیشه روز یا شب بود، زندگی‌ها مختل می‌شد.

#### مشابه

﴿وَالنَّجْمُ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾<sup>۴</sup> و به ستارگان راه می‌یابند.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾<sup>۵</sup> اوست خدایی که ستارگان را پدید آورد تا به آن‌ها در تاریکی‌های خشکی و دریا، راه خویش را بیابید.

#### ۹.۴.۱. ویژگی‌های ستارگان

«لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءَ نُورِهَا اِذْلِهَامًا سُجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَلَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ

۱. آل عمران، ۸۱.

۲. رعد، ۲.

۳. يَسْتَدِلُّ: نشانه و دلیل قرار می‌دهد؛ از ماده «دلل» به معنی نشان دادن و ارشاد است.

مُخْتَلَفِ فِجَاجٍ: بیابان‌های مختلف؛ جمع «فج» به معنای ذره و فاصله میان دو کوه است؛ الاختلاف و التردد أو موضعه أو من المخالفة؛ الفج: الطريق الواسع بين الجبلين.

الْأَقْطَارِ: زمین‌ها؛ جمع «قَطَر» به معنای ناحیه است؛ القطر: الجانب و الناحية.

۴. نحل، ۱۶.

۵. انعام، ۹۷.

• «دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ»: دو احتمال در مورد این عبارت وجود دارد: الف. اینکه واقعاً خداوند آسمان‌ها را دعوت زبانی فرموده باشد و آن‌ها هم خداوند را به زبان اجابت کرده باشند، زیرا قرآن در مورد همه موجودات می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْتَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ ب. مقصود از دعوت خدا و اجابت آسمان‌ها، دعوت و اجابت تکوینی است؛ به این معنا که خداوند از آنان اجابت دستور را خواسته یا این استعداد و خاصیت را در وجودشان قرار داده است و آن‌ها عملاً مطیع اراده خداوند می‌باشند.

#### مشابه

﴿قَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾<sup>۲</sup> گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند فرمان‌بردار آمدیم.

#### ۹.۳. اقرار تکوینی آسمان به ربوبیت الهی

«وَلَوْ لَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَإِدْعَائُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ وَلَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ وَلَا مَصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ»<sup>۳</sup>

اگر این اقرار آن‌ها به ربوبیت خداوند و اذعان‌شان به اطاعت او نبود، هرگز آنجا را محل عرش خود و مسکن فرشتگان و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگان قرار نمی‌داد.

#### نکته‌ها

• تعبیر به «لِمَلَائِكَتِهِ» اشاره به فرشتگان مقرب است و گر نه فرشتگان الهی در همه جای عالم، در زمین و هر گوشه‌ای از آسمان حضور دارند.<sup>۴</sup>

• اقرار آسمان‌ها و زمین به ربوبیت پروردگار عبارت است از آنچه به زبان حال به پروردگار خویش عرض نیاز می‌کنند و به فرمان‌برداری خود در پیشگاه قدرت و فرمان او گواهی می‌دهند.<sup>۵</sup>

• در این عبارت حضرت می‌خواهند بفرمایند: اگر آسمان‌ها و زمین مسخر اراده حق تعالی نبودند و تحت سلطه و قدرت او قرار نداشتند، خداوند آسمان‌ها را مرکز قدرت خود قرار

۱. اسراء، ۴۴.

۲. فصلت، ۱۱.

۳. طَوَاعِيَّةٌ: طوع و رغبت؛ به معنای اطاعت و فرمان‌برداری است؛ وزان ثمانية الطاعة.

مَصْعَدٌ: مقام اعلا؛ محل صعود و بالا رفتن است.

الْكَلِمِ الطَّيِّبِ: کلمات پاکیزه.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۶.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۳.

الْحَنَادِيسُ أَنْ تَرَدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ<sup>۱</sup>

نه پرده‌های تاریک شب‌های ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می‌شود و نه چادر سیاه و تاریک شب‌ها می‌تواند از تلالؤ نور ماه در پهنه آسمان‌ها جلوگیری کند.

#### نکته

• امام به این نکته اشاره می‌کند که خداوند از یک‌سو تاریکی شب را نعمتی بزرگ جهت آسایش و آرامش موجودات آفریده است و از سوی دیگر گروه ستارگان را برای راهیابی در دریا و صحرا قرار داده ولی این دو منبع نور در عین کارایی، ظلمت شب و فلسفه آن را ناپدید نمی‌کنند و جمع میان این نور و ظلمت، نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان خداوند است.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾<sup>۳</sup> و نشانه‌ها نهاد و به ستارگان راه می‌یابند.

#### ۵.۹. دایره علم الهی در کیهان‌شناسی

«فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقٍ دَاجٍ وَلَا لَيْلٍ سَاجٍ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِئَاتِ وَلَا فِي يَفَاعِ السُّفْعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ وَمَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَمَا تَلَأَشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقِطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَانْهَاطُ السَّمَاءِ وَيَعْلَمُ مَسْقِطُ الْقَطَرَةِ وَمَقَرَّهَا وَمَسْحَبُ الذَّرَّةِ وَمَجَرَّهَا وَمَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا وَمَا تَحْمِلُ [مِنْ] الْأَثْنَى فِي بَطْنِهَا»<sup>۴</sup>

۱. اذْلِهْمَا: شدت؛ به معنای تاریکی شدید است.

سُجْفٍ: پوشش؛ جمع «سجاف» به معنای پرده است؛ بالفتح و الكسر الستر و الجمع سجوف و أسجاف. جَلَابِيْبٌ: پرده‌های سیاه؛ جمع «جلباب» به معنای روسری‌های بلندی که از چادر کوتاه‌تر است و زنان بر سر می‌افکنند. الْحَنَادِيسُ: شب‌های تاریک؛ جمع «حنس» به معنای ظلمت و تاریکی شدید است؛ جمع الحندس وزان زبرج اللیل شدید الظلمة.

شَاعَ: گسترش یافت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۱.

۳. نحل، ۱۶.

۴. سَوَادٌ: سیاهی؛ اسْوَدَّ، اسْوَدَادًا: سیاه شد.

غَسَقٍ: ظلمت؛ شدت تاریکی است که معمولاً در نیمه‌شب حاصل می‌شود.

دَاجٍ: تاریکی؛ از ریشه «دجو» به معنای فراگیر شدن ظلمت و تاریکی است.

سَاجٍ: ساکن و آرام؛ از ریشه «سجو» به معنای سکون و آرامش است.

الْمُتَطَاطِئَاتِ: زمین‌های پست؛ جمع «متطاطئ» به معنای منخفض است.

يَفَاعٍ: بلندی؛ هرچیز مرتفع؛ اليفاع؛ و اليفع محرکة التلّ.

السُّفْعِ: سرخی مایل به سیاه؛ جمع «سُفْعَة»؛ در اینجا منظور کوه‌ها هستند؛ زیرا رنگ کوه‌ها معمولاً سیاه متمایل به قرمز

منزه است خدایی که بر او پوشیده نیست سیاهی شب‌های تار، و تاریکی شب آرمیده، در زمین‌های پست و قله کوه‌های تیره‌رنگ به هم نزدیک، و غرّش تندر در افق آسمان، و چیزهایی که در پرتو برق ابرها آشکار می‌شود و برگی که از درخت بر زمین می‌افتد و بادهای تند و بارش باران آن را جابه‌جا می‌کند. می‌داند هر قطره باران کجا می‌افتد و کجا قرار می‌گیرد و مورچه کوچک دانه را از کجا بر می‌دارد و به کجا می‌کشد و می‌داند که روزی پشه را چه چیز کافی است و هر ماده در شکمش چه فرزندی دارد.

#### نکته‌ها

• این عبارت در حقیقت می‌خواهد اقلیم‌های مختلف را بیان کند که بعضی نسبت به بعضی دیگر پایین قرار دارند.

• ممکن است سؤال شود که چرا حضرت نفرمود خداوند جای رعدوبرق را می‌داند، در پاسخ می‌گوییم: زیرا معلوم است که خداوند جای رعدوبرق را می‌داند، مهم این است که کسی پس از متلاشی شدن و نابود شدن جاهای آن‌ها را بشناسد مهم آن است که وقتی رعدوبرق‌ها تمام شدند و ابرها متلاشی و نابود شدند، خدا می‌داند که رعدوبرق‌ها کجا به وجود آمده بودند.

#### مشابه

﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ﴾<sup>۱</sup> رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می‌کنند.

است مخصوصاً اگر دارای مس هم باشند؛ السفع: بالضمّ جمع سفعه و هو من الألوان ما اشرب حمرة.

الْمُتَجَاوِر: نزدیک هم.

يَتَجَلَّجَلُ: غرّش و صدای رعد؛ از «جلجله» گرفته شده که در اصل به معنای صدای رعد است؛ سپس به هر صدای شدیدی اطلاق شده است.

تَلَأَشَتْ: متلاشی شد؛ از «تلاشی» به معنای متلاشی شدن و از هم پاشیدن است. بعضی ریشه این واژه را «لا شیء» یعنی هیچ دانسته‌اند.

عَوَاصِفٌ: بادهای تند؛ جمع «عاصف» و «عاصفة» به معنای تندباد است.

مَسْقِطُ الْقَطَرَةِ: محل افتادن قطره.

الْأَنْوَاءُ: غروب ستاره در طرف مغرب را گویند؛ جمع «نوء»؛ الأنواء: جمع نوء و هو سقوط النجم من منازل القمر الثمانية والعشرين في المغرب من الفجر و طلوع رقبه من المشرق مقابلاً له من ساعته و ستعرف زيادة تحقیق له فی بیان المعنی.

انْهَاطٌ: بارش باران؛ فرو ریختن باران‌های دانه درشت است و گاه به فرو ریختن اشک نیز اطلاق می‌شود.

مَسْحَبُ الذَّرَّةِ: محلی که مورچه دانه را می‌کشد؛ اسم مکان از ریشه «سحب» به معنای به‌سوی خود کشیدن است.

مَجَرٌّ: محل کشیدن؛ اثر کشیدن؛ اسم مکان است از ریشه «جر» یعنی کشیدن.

الْبُعُوضَةُ: مگس.

قُوْتُ: غذا.

۱. رعد، ۱۳.

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>۱</sup> خدا می‌داند که هر ماده‌ای چه در رحم دارد و آنچه رحم‌ها کاهد و آنچه رحم‌ها افزایش و هر چیز را در نزد او مقداری معین است.

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾<sup>۲</sup> خداست که می‌داند که قیامت چه وقت می‌آید. اوست که باران می‌باراند و از آنچه در رحم‌هاست، آگاه است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشُ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ لَا يَذْرُكُ بَوْهَمٍ وَلَا يَقْدَرُ بِفَهْمٍ وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَلَا يَنْظُرُ بَعَيْنٌ وَلَا يَحُدُّ بَأْيٌ وَلَا يُوَصِّفُ بِالْأَزْوَاجِ وَلَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ وَلَا يَذْرُكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدَوَاتٍ وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصِفَ رَبِّكَ فَصِفَ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجَرَاتِ الْقُدُسِ مُرْجَحِينَ مُتَوَلِّهِةً عُقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يَذْرُكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدَوَاتِ وَمَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ.

#### ۱۰. خداشناسی

##### ۱. ۱۰. هستی خداوند قبل از موجودات

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشُ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ» ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آنکه کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا جن و انس موجود باشند، وجود داشته.

##### ۱. ۲. قابل درک نبودن با عقل بشری

«لَا يَذْرُكُ بَوْهَمٍ وَلَا يَقْدَرُ بِفَهْمٍ»<sup>۱</sup>

نه با فکر و عقل ژرف‌اندیش درک می‌شود و نه با نیروی فهم، اندازه‌ای برایش می‌توان تعیین کرد.

#### نکته

• «وَلَا يَقْدَرُ بِفَهْمٍ» یعنی حق تعالی با فهم و ادراک، معین و محدود نمی‌گردد؛ زیرا فهم از صفات عقل است و گفته شد که خرد و اندیشه از بیان چگونگی خداوند ناتوان‌اند.<sup>۲</sup>

##### ۱. ۳. مشغول نشدن به چیزی

«وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ»<sup>۳</sup>

هیچ درخواست‌کننده‌ای او را مشغول نگرداند و هیچ بخشیدنی از او نکاهد.

۱. بَوْهَمٌ: قدرت تخیل و تفکر.

۲. لَا يَقْدَرُ: اندازه‌گیری نمی‌شود.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۵.

۴. لَا يَنْقُصُهُ: او را ناقص نمی‌کند.

نَائِلٌ: هرکسی که به بخششی رسیده است؛ هم معنای اسم فاعلی دارد و هم معنای مصدری، به معنای عطا و بخشش یا طلب‌کننده بخشش است و در اینجا هر دو معنا مناسب است.

۱. رعد، ۸.

۲. لقمان، ۳۴.



## نکته‌ها

- «لَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ» اشاره دارد به اینکه علم و قدرت او بر همه چیز احاطه دارد.<sup>۱</sup>
- «وَلَا يَنْقُصُهُ تَائِلٌ» اشاره دارد که کاستی و نقصان متوجه کسی می‌شود که نیازمند و محتاج باشد و خداوند متعال منزله از این است.<sup>۲</sup>

## ۴.۱۰. بی‌نیاز از داشتن چشم و مکان

«وَلَا يَنْظُرُ بَعَيْنٍ وَلَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ»<sup>۳</sup>

خداوند نه با چشم می‌بیند و نه در مکانی محدود می‌شود.

## ۵.۱۰. بی‌همتایی خداوند

«وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ وَلَا يَخْلُقُ بِعِلَاجٍ»<sup>۴</sup>

نه هم‌تا و همسر و شبیه و ماندنی برای او بیان می‌شود و نه در آفرینش نیاز به وسیله‌ای دارد.

## نکته‌ها

- در معنای عبارت «وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ» دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه خداوند زوج یعنی همسر ندارد؛ ب. اینکه خداوند وجود واحد است و شریک برای او فرض نمی‌شود؛ زیرا برای حقیقت هستی تعدد فرض نمی‌شود.

- «لَا يَخْلُقُ بِعِلَاجٍ» اشاره به این است که انسان‌ها و مانند آن‌ها اگر بخواهند چیزی بیافرینند یا هیئت تازه‌ای از ترکیب اشیا به وجود آورند، از ابزاری استفاده می‌کنند که گاهی پیچیده و گاهی ساده است. تنها آفریننده‌ای که نیاز به ابزار و ادوات ندارد، ذات پروردگار است.<sup>۵</sup>

## ۶.۱۰. درک نشدن با حواس

«وَلَا يَذْرُكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ»

با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد.

## نکته

- «وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ» این سخن، خداوند را از اینکه در کمالات به آفریدگانش شبیه باشد، تنزیه می‌کند؛ چنان‌که فرقه «مجسمه» یا کسانی که برای خدا جسم قائل شده‌اند، چنین

پنداشته‌اند.<sup>۱</sup>

## ۷.۱۰. خدای تکلم‌کننده با موسی بدون نیاز به زبان و حنجره

«الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ»<sup>۲</sup>

خدایی که با موسی سخن گفت و از آیات بزرگ خود به او نشان داد، اما بدون به کاربردن اعضا و ابزار و بدون استفاده از زبان و حنجره.

## نکته‌ها

- مراد از آیات عظیم، آیت‌های نه‌گانه‌ای است که بر موسی عليه السلام نازل شده است؛ مانند شکافته شدن دریا و تبدیل عصا به اژدها و غیر این‌ها.<sup>۳</sup>
- تکلم و سخن گفتن خداوند این چنین نبود که دهان خود را باز کند و زبان را حرکت دهد، خداوند برای سخن گفتن این مقدمات را به کار نگرفت بلکه صدا را در درخت ایجاد کرد.

## مشابه

﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۖ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ۖ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۖ﴾<sup>۴</sup>

چون نزد آتش آمد، از کناره راست وادی در آن سرزمین مبارک، از آن درخت ندا داده شد که ای موسی، من خدای یکتا پروردگار جهانیانم. عصایت را بپنداز. چون دیدش که همانند ماری می‌جنبد، گریزان بازگشت و به عقب نگرید. ای موسی، پیش آی و مترس. تو در امان هستی. دست خود در گریبان ببر تا بیرون آید، سفید بی هیچ آسیبی و تا از وحشت بیارامی دست خود در بغل کن. این دوازده جانب پروردگارت حجت‌های تو برای فرعون و مهتران اوست که آنان مردمی نافرمان‌اند.

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۶.

۲. نُطْقٌ: منظور ادای حروف با دهان است.

لَهَوَاتٍ: گوشت پاره‌های کوچک دهان؛ جمع «لهات» به معنای قطعه گوشت کوچکی است که در آخر سقف دهان قرار دارد و به آن زبان کوچک می‌گویند ولی در اینجا به نظر می‌رسد به قرینه مجاورت به معنای حنجره باشد؛ اللّهوات: و اللّهیات جمع اللّهات و هی اللّحمة المشرفة على الحلق أو بين منقطع اصل اللسان و منقطع القلب من أعلى الفم.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۷.

۴. قصص، ۳۰ تا ۳۲.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۵.

۲. همان.

۳. لَا يُحَدُّ: تعریف نمی‌شود؛ محدود نمی‌شود.

أَيْنَ: مکان.

أَزْوَاجٍ: همسران؛ جمع «زوج» معنای وسیعی دارد و شامل هرگونه نظیر و قرین و همانند می‌شود.

۴. عِلَاجٍ: تمرین و ممارست؛ دست‌کاری، با وسایل کار کردن.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۰.

تَكْلِيمًا<sup>۱</sup> و پیامبرانی که پیش از این داستان‌هایشان را برای تو گفته‌ایم و آنان که داستان‌هایشان را برای تو نگفته‌ایم و خدا با موسی عَلَيْهِ السَّلَام سخن گفت، چه سخن گفتی. ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ<sup>۲</sup>﴾ چون موسی عَلَيْهِ السَّلَام به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای تا در تو نظر کنم.

### ۱۱. وصف فرشتگان

#### ۱. ۱۱. عاجز بودن انسان از وصف فرشتگان

«بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصَفَ رَبِّكَ فَصِفْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ»<sup>۳</sup>

ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده‌ای، اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن.

#### ۲. ۱۱. عبادت و خضوع فرشتگان

«فِي حُجَرَاتِ الْقُدُسِ مُزَجَّجِينَ»<sup>۴</sup>

همان‌ها که در بارگاه قدس همواره به عبادت و خضوع مشغول‌اند.

### نکته

• «حُجَرَاتِ الْقُدُسِ»: جایگاه‌هایی است که از آلودگی‌های ابدان و تعلقات خیالی که ناشی از پلیدی‌های نفس آماره است، پاک می‌باشد. فرشتگان و از جمله جبرئیل و میکائیل در منزلگاه‌هایی ساکن هستند که مقدس و منزّه است.<sup>۵</sup>

#### ۳. ۱۱. حیرت فرشتگان از وصف خداوند

«مُتَوَلِّهَةً عُقُولُهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»<sup>۶</sup>

۱. نساء، ۱۶۴.

۲. اعراف، ۱۴۳.

۳. الْمُتَكَلِّفُ: کسی که می‌خواهد امری را به‌زور بر خود تحمیل کند؛ کسی که خود را به زحمت می‌اندازد.

۴. حُجَرَاتِ: محل سکونت و خانه کوچک.

الْقُدُسِ: پاک و مطهر.

مُزَجَّجِينَ: کسانی که قامت خمیده دارند؛ از فعل رباعی «رجحن» بر وزن «دحرج» به‌معنای به حرکت درآمدن و به‌جهت سنگینی به راست و چپ مایل شدن است و در اینجا به‌معنای خضوع و تواضع آمده است؛ ارجحن: پر جحن کافشعر مال و اهترّ و عن الجزری أرحجن الشيء إذا مال من ثقله و تحرك.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۷.

۶. مُتَوَلِّهَةً: حیران و ترسان؛ از ریشه «وله» به‌معنای حیران شدن یا بی‌قراری بر اثر شدت اندوه یا عشق است.

و عقولشان از اینکه خداوند احسن‌الخالقین را وصف کنند در حیرت فرومانده است.

### نکته‌ها

- اشاره به اینکه انسانی که از بیان اوصاف فرشتگان عاجز است و نمی‌تواند حقیقت وجود آن‌ها و چگونگی صفاتشان را دریابد، چگونه انتظار دارد که اوصاف خالق آن‌ها را درک کند.<sup>۱</sup>
- «تَوَلَّهَ» عقول فرشتگان عبارت از حیرت و سرگشتگی خرده‌های آنان از ادراک حقیقت ذات و نهایت عظمت باری تعالی است.<sup>۲</sup>

#### ۴. ۱۱. وصف ناپذیر بودن

«فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذُووُ الْهَيْئَاتِ وَالْأَدَوَاتِ وَمَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ» کسی را می‌توان با صفات شناخت که شکل و عضو داشته باشد، و مدت و پایانی برای وی باشد که هرگاه به سر آید، فانی گردد.

### نکته

- حضرت در این عبارت بیان می‌فرماید که چرا نمی‌توان فرشتگان را نیز محدود و نسبت به آن‌ها احاطه علمی پیدا کرد؛ چراکه احاطه ما از راه حواس ظاهری و باطنی است و حواس ما تنها موجوداتی را درک می‌کنند که در عالم اجسام هستند و هیئت ندارند.

#### ۱۲. تابنده بر همه ظلمت‌ها

«فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ»<sup>۳</sup>

پس خدایی جز او نیست. با نورش هر تاریکی را روشن نمود و با ظلمتش هر نوری را تاریک ساخت.

### نکته

- مراد از «ظلام» اگر تاریکی محسوس باشد، خداوند با تابش انوار ستارگان آن را روشن گردانیده است و اگر منظور تاریکی معنوی و ظلمت نادانی است، خداوند آن را با نور علم و در پرتو شرایع خود روشنی بخشیده است.<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳.

۲. همان.

۳. أَضَاءَ: روشن نمود.

ظَلَامٍ: تاریکی.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۵۸.

## مشابه

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورَىٰ سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup> ای فرزندان آدم، برای شما جامه‌ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشد و نیز جامه زینت، جامه پرهیزکاری از هر جامه‌ای بهتر است. این یکی از آیات خداست، باشد که پند گیرند.

﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾<sup>۲</sup> و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته است.

## ۱۴. قانون مرگ

## ۱۴.۱. عبرت از سلیمان بن داوود

«فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مَلَكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبُوءَةِ وَ الْعَظِيمِ الرَّزْفَةِ»<sup>۳</sup>

اگر کسی می‌توانست برای جاوید ماندن در دنیا راهی بیابد یا برای دفع مرگ طریقی بجوید، آن شخص سلیمان بن داوود علیه السلام بود که در کنار پیامبری و مقام قربش بر جن و انس تسلط داشت.

## نکته

- حضرت سلیمان علیه السلام فرزند داوود صاحب مقام نبوت و فرمانروایی بود. بادهای، پرنده‌ها و جن و انس به تسخیر او درآمده بود. معابد و امارت‌های بزرگی بنا کرد و زمانی که مدت آن به سر آمد، همه آن‌ها از بین رفت.<sup>۴</sup>

## مشابه

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ۖ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ ۖ وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۖ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۖ گفت: ای پروردگار من، مرا بیامرز و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد که تو بخشاینده‌ای؛ پس باد را رام او کردیم که به‌نرمی هر جا که آهنگ می‌کرد، به فرمان او می‌رفت و دیوان را که هم بنا

۱. اعراف، ۲۶.

۲. لقمان، ۲۰.

۳. سُخَّرَ: مسخّر شد.

۴. الرَّزْفَةُ: تقرب یافتن؛ به معنای قرب و نزدیکی و منزلت است.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶.

۶. ص، ۳۵ تا ۳۹.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيشَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ الْمَعَاشَ فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مَلَكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبُوءَةِ وَ الْعَظِيمِ الرَّزْفَةِ فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مَدَّتَهُ رَمَتْهُ قِسِي الْفَنَاءِ بِنَبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً وَ وَرَثَتُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ وَ أَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَةِ أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَ أَطْفَنُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُبُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَ عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ.

## ۱۳. تقوا و آثار آن

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيشَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ الْمَعَاشَ»<sup>۱</sup>

بندگان خدا! شما را به پروای از خدا سفارش می‌کنم، خدایی که بر شما جامه پوشاند و معاش فراوان در اختیارتان نهاد.

## نکته

- امام علیه السلام به دو نعمت بزرگ اشاره می‌کند که سرچشمه نعمت‌های فراوان دیگری است: نعمت اول، انواع لباس‌هاست که هم بدن را از سرما و گرما و انواع آسیب‌ها حفظ می‌کند و هم به انسان وقار، شخصیت، احترام و ارزش می‌بخشد و او را از حیوانات جدا می‌سازد؛ نعمت دیگر، معاش است؛ یعنی انواع روزی‌هایی که انسان در زندگی به آن محتاج است.<sup>۲</sup>

۱. تَقْوَى: از ماده «وقایه» است؛ «وقی»: مصدر و ریشه آن به معنای نگاه داشتن می‌آید؛ «تَقْوَى الله» به معنای این است که حريم خدا را حفظ كنيد؛ بنابراین تقوا به معنای ترس نیست بلکه «ورع» به معنای ترس می‌باشد. أَلْبَسَ: پوشانید.

الرِّيشَ: لباس فاخر؛ جمع «ریش» در اصل به معنای پره‌های پرنده‌هاست سپس به هرگونه لباس اطلاق شده است و از آنجا که پره‌های پرنده‌ها غالباً به رنگ‌های مختلف و زیباست، مفهوم زیبایی و زینت در این واژه نهفته است و «ریش» به لباس‌های زینتی گفته می‌شود؛ الریش: و الریش ما ظهر من اللباس، و قيل: الریش جمع الریش و هو اللباس الفاخر. أَسْبَغَ: فراوان نمود؛ توسعه داده، ارزانی داشته. الْمَعَاشَ: آنچه به وسیله آن زندگی می‌کنند، از خوردنی و نوشیدنی؛ وسیله زندگانی؛ المعیشه: مكتسب الانسان الذي يعيش به.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰.

تو کنم، سلیمان گفت: بسم الله مأموریت خود را انجام بده. این روز شادی من بود گویا خدا نمی خواهد سرور و شادی جز با لقای او صورت بگیرد: «أَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُورُزٌ دُونَ لِقَائِهِ»<sup>۱</sup> فرشته مرگ روح او را قبض کرد؛ در حالی که بر عصا تکیه داشت (حتی اجازه نشستن به او نداد) آری او از دنیا رفت در حالی که همچنان به کمک عصا ایستاده بود و مردم به او نگاه می کردند و تصور می کردند زنده است. چند روز بر این حال گذشت. بعضی گفتند به راستی عجیب است او چند روز است به این حال مانده، نه خسته شده و نه خوابیده، نه غذا و آبی خورده و نوشیده، او حتماً خدای ماست که باید او را پرستیم. بعضی گفتند نه او ساحر است، چنین وانمود می کند که متکی به عصا ایستاده ولی در واقع چنین نیست. مؤمنان گفتند سلیمان بنده خداست و پیامبر اوست و در قبضه تدبیر پروردگار است باید منتظر بمانیم تا ببینیم چه می شود. هنگامی که این اختلافات بالا گرفت خداوند متعال موریانه را بر عصای او مسلط ساخت و چیزی نگذشت که عصا شکست و سلیمان علیه السلام افتاد. در این هنگام همه از مرگ او آگاه شدند.

#### مشابه

﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۲</sup> هر امتی را مدت عمری است. چون اجلشان فراز آید، یک ساعت پیش و پس نشوند.

#### تشبیه

مشبه: قانون فنا

مشبه به: کمان

وجه شبه: امام علیه السلام قانون فنا را به کمان هایی تشبیه کرده که تیرهای آن مرگ است. این کمان ها همگان را نشانه گیری کرده اند و منتظرند که آخرین لقمه روزی را بخورند و آخرین دقیقه عمر را به پایان ببرند. بلافاصله تیرها رها شده و به اهداف خود اصابت می کنند، خواه این هدف مورچه ضعیفی باشد یا سلیمان حاکم بر انس و جن.

#### ۱۵. عبرت از عمالقه

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ وَ أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرُّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَ أَطْفَعُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحْيَا سُنَنَ

بودند و هم غواص و گروهی دیگر را که همه بسته در زنجیر او بودند. این عطای بی حساب ماست خواهی آن را ببخش و خواهی نگه دار.

#### ۲.۱۴. قانونی بی استثنا

«فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مَدَّتَهُ رَمْتُهُ قِيسَى الْفَنَاءِ يَنْبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً وَ وَرَثَتُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ»<sup>۱</sup>

اما چون روزی خود را به تمامی بخورد و مدت عمرش را کامل کرد، کمان های فنا تیرهای مرگ را به سویش روانه کرد و شهرها از او خالی شد و خانه ها معطل ماند و آن ها را دیگران به ارث بردند.

#### نکته ها

• «رَمْتُهُ قِيسَى الْفَنَاءِ يَنْبَالِ الْمَوْتِ»: در گذشته وقتی که می خواستند کسی را به وسیله تیر از پای در آورند از کمان استفاده می کردند. در اینجا کنایه است؛ زیرا حضرت سلیمان علیه السلام هدف تیر قرار نگرفت بلکه عزرائیل آمد و او را قبض روح کرد.

#### • شوکت سلیمان و مرگ او

در بعضی از روایات آمده است که روزی سلیمان علیه السلام به اصحاب و یاران خود گفت خداوند چنین حکومت عظیمی را در اختیار من قرار داده ولی علی رغم این همه امکانات، یک روز را شاد زندگی نکرده ام. فردا تصمیم دارم به بالای قصر بروم و تنها باشم و نگاهی به اطراف بیفکنم و عظمت خویش را بنگرم و لذت ببرم. به هیچ کس اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را تنها و خوشحال باشم. گفتند: بسیار خوب. فردای آن روز عصایش را گرفت و به بالاترین نقطه قصر رفت. تکیه بر عصا کرده بود و به اطراف پایتخت و شکوه و عظمت آن می نگریست و از این همه نعمت خداداد شاد و خندان بود. ناگهان دید جوان خوش قیافه و خوش لباسی از گوشه قصر به سراغ او آمد. سلیمان گفت: چه کسی به تو اجازه داده وارد قصر شوی؟ من خواستم امروز تنها باشم. جوان گفت: من به اذن پروردگار این قصر وارد شدم. سلیمان علیه السلام گفت: او از من سزاوارتر است. بگو ببینم کیستی؟ گفت: من فرشته مرگم. سلیمان پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: آمده ام قبض روح

۱. اسْتَوْفَى: کامل کرد؛ از ماده «وفاء» و «ایفاء» به معنی تمام کردن است.

رَمْتُهُ: او را نشانه گرفت؛ انداختن، اعم از آنکه شیء باشد مثل تیر و سنگ.

قِيسَى: کمان ها؛ جمع «قوس» به معنای کمان؛ جمع القوس.

يَنْبَالِ: تیرها؛ جمع «نبال» به معنای تیر است؛ النبل: السهام العربیة لا واحد لها من لفظها.

مُعْطَلَةً: خالی.

طُعْمَتَهُ: غذای خود؛ روزی خود.

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۳۶.

۲. اعراف، ۳۴.

### • اصحاب رس

واژه «رس» در اصل به معنای اثر مختصر است. بعضی «رس» را مخفف «ارس» رودخانه معروف در شمال ایران، دانسته‌اند ولی اکثراً آن را به معنای چاه می‌دانند و معتقدند این گروه که اکنون آثار بسیار کمی از آن‌ها به جای مانده، اقوام کشاورزی بودند که چاه‌های پر آب فراوانی داشتند و به همین دلیل وضع زندگانی آن‌ها خوب بود. بعضی آن‌ها را از بقایای عاد و ثمود می‌دانند.<sup>۱</sup>

### مشابه

- ❖ ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را درخواهد یافت و سپس نزد آن دانای نهان و آشکارا برگردانده می‌شوید تا به کارهایی که کرده‌اید، آگاهتان سازد.
- ❖ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾<sup>۳</sup> هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می‌ماند.
- ❖ ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۴</sup> فرعون در میان مردمش ندا داد که ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند، از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟
- ❖ ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآءَ زِينَةً وَ أَمْوَالًا﴾<sup>۵</sup> موسی گفت: ای پروردگار ما، به فرعون و مهتران قومش در این جهان زینت و اموال داده‌ای.
- ❖ ﴿وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾<sup>۶</sup> و فرعون در زمین برتری می‌جست و او از گزاف‌کاران بود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۶ تا ۶۴.

۲. جمعه، ۸.

۳. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

۴. زخرف، ۵۱.

۵. یونس، ۸۸.

۶. یونس، ۸۳.

الْجَبَّارِينَ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُبُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَ عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ»<sup>۱</sup> به‌راستی در نسل‌های گذشته برای شما مایه‌های عبرت فراوان است. کجایند عمالقه و فرزندان عمالقه؟ کجایند فرعون‌ها و فرزندان‌شان؟ کجایند مردم شهرهای رس؟ آنان که پیامبران را می‌کشتند و چراغ سنت‌های رسولان را خاموش می‌نمودند و سنت‌های گردن‌کشان را زنده می‌ساختند. کجا رفتند آنان که با سپاهیان فراوان حرکت می‌کردند و هزاران تن را شکست می‌دادند. سربازان را آماده می‌نمودند و شهرها می‌ساختند؟

### نکته‌ها

#### • عمالقه چه کسانی هستند؟

«عمالقه» جمع «عملاق» نام شخصی است از فرزندان نوح و قبیله عمالقه به او منصوب است. آنان افرادی نیرومند و قوی‌پیکر و جنگجو بودند و به گفته بعضی از مورخان در شمال حجاز، در دو هزار سال پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام زندگی می‌کردند. آنان به مصر حمله کردند و آنجا را تصرف کردند و مدت‌ها در آنجا فرمانروایی داشتند ولی سرانجام در حدود ۱۷ قرن پیش از میلاد، مصریان به آن‌ها حمله کردند و به جزیره‌العرب بازگشتند و در یمن و حجاز و دیگر مناطق این جزیره ساکن شدند و دولت‌هایی تشکیل دادند.

#### • فراعنه مصر

نام پادشاهان مصر به‌صورت عام، «فرعون» بود؛ همان‌گونه که به سلاطین روم «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می‌گفتند. یکی از فراعنه، معاصر حضرت موسی علیه السلام بود که «رامسیس دوم» نام داشت و دیگری که فرعون معاصر حضرت یوسف علیه السلام بود «ریان‌بن‌ولید» بود.

۱. الْعَمَالِقَةُ: مرد نیرومند و ظاهراً لقب پادشاهانی بوده که در شبه‌جزیره عربستان حکومت داشته‌اند. جمع عملاق؛ العمالیق اولاد عملیق وزان قنديل أو عملاق كفرطاس و هو من ولد نوح عليه السلام حسبما تعرف. الْفِرْعَانَةُ: فرعون‌ها.

الرَّس: بعضی گفته‌اند همان رود ارس است و بعضی دیگر منطبق با جای دیگر دانسته‌اند؛ الرَّس: بتشدید السین نهر عظیم بین آذربایجان و ارمنیه و هو المعروف الان بالآرس مبدؤه من مدینه طراز و ینتهی إلى شهر الكر فیخلطان و یصبان فی البحر، و قال فی القاموس: بئر کانت لبقیه من ثمود کذبوا نبیهم و رسوه فی بئر. أَطْفَنُوا: خاموش نمودند؛ از ماده «طفن» به معنای خاموش شدن، اطفاء: خاموش کردن. أَحْيُوا: زنده کردند.

سَارُوا: حرکت کردند؛ از ماده «سیر» به معنای راه رفتن؛ أَسَارَ، إِسَارَةً الرَّجُلَ: آن مرد را به رفتن واداشت.

هَزَمُوا: شکست دادند؛ از ماده «هزیمت» به معنای شکست و متواری شدن است.

مَدَّنُوا: بنا کردند؛ المداین تمدینا مصرها.



قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ التَّفَرُّغِ لَهَا فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا فَهِيَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ وَ صَرَبَ بِعَسِيبِ ذَنْبِهِ وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجَرَانِهِ بَقِيَّةً مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ خَلِيفَةً مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ بَشَّثْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّمَهُمْ وَ أَدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا آدَتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ وَ أَدْبَتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا وَ حَدَّثْتُكُمْ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا لِلَّهِ أَنْتُمْ أَتَتَّقُونَ إِمَامًا غَيْرِي يَطَّأُ بِكُمْ الطَّرِيقَ وَ يُؤْشِدُكُمْ السَّبِيلَ إِلَّا إِنَّهُ قَدْ أَذْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا وَ أَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا وَ أَرْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْيَارَ وَ بَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ بِصَفِينٍ إِلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسَيِّغُونَ الْغُصَصَ وَ يَشْرَبُونَ الرُّنْقَ قَدْ وَ اللَّهِ لَقُوا اللَّهَ فَوْقَاهُمْ أَجُورَهُمْ وَ أَحْلَهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ النَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرُوهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أَبْرَدَ بَرءُ وَسْهِمٍ إِلَى الْفَجْرَةِ.

## ۱۷. اوصاف حضرت مهدی (عج)

### ۱.۱۷. شناخت حکمت

«قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ التَّفَرُّغِ لَهَا»<sup>۱</sup>

او برای حفظ حکمت و دانش، زرهی که حافظ آن است بر تن کرده و حکمت با همه آدابش را در بر گرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است.

### نکته‌ها

۱. لَبَسَ: پوشید.

جُنَّتَهُ: سپر؛ از ریشه «جن» به معنای پوشاندن چیزی است و به دیوانه از این جهت «معجنون» گفته می‌شود که گویی پرده‌ای بر عقلش کشیده است و «جن» موجودی است ناپیدا و «جنین» در رحم پوشیده شده است. باغ را از این جهت «جنت» می‌گویند که زمینش از درختان پوشیده است و «جنان» به قلب گفته می‌شود که در سینه پنهان است و «جَنَّهُ» که در اینجا آمده به معنای زره و سلاح‌های دفاعی دیگری که انسان خود را با آن می‌پوشاند؛ الْجَنَّةُ: بالضم نوع من السلاح.

الأدب: اخلاق، علم اخلاق، دانش و فرهنگ.

التَّفَرُّغُ لَهَا: اشتغال به آن.

- «قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا» اشاره به این است که او حکیم است و برای حفظ حکمت سپری بر تن کرده که منظور از آن سپر تقوا و پرهیزکاری است.<sup>۱</sup>
- «أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا» اشاره به این دارد که او حکیمی است توانا که علم و دانش و حکمت و تدبیر بر وجود او حاکم است و با همین ابزار محیط خود را اداره می‌کند.<sup>۲</sup>

### مشابه

- ◊ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۳</sup> هیچ بنده‌ای چهل روز اعمال خود را برای خدا کامل و خالص نساخت مگر اینکه چشمه‌های جوشان حکمت از قلب او بر زبانش سرازیر شد.
- ◊ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامَهُمْ»<sup>۴</sup> چون قائم ما قیام کند خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد پس عقولشان را جمع کند و در نتیجه خردشان کامل شود.

### استعاره

مستعار: جُنَّتَهَا

مستعارمنه: سپر

مستعارله: آمادگی برای دریافت حکمت از طریق زهد و عبادت

جامع: واژه «جَنَّة» برای آمادگی به منظور دریافت حکمت از طریق زهد و عبادت حقیقی و مواظبت در اجرای اوامر الهی استعاره شده، وجه استعاره این است که با به دست آوردن این آمادگی از دچار شدن به تیرهای هواوهوس و طغیان شهواتی که انسان را به آتش دوزخ می‌کشاند، ایمنی می‌یابد؛ همچنان که سپر، رزمنده را از گزند ضربه و زخم مصون می‌دارد.

### ۲. ۱۷. طالب حکمت

«فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا»<sup>۵</sup>

حکمت گم‌شده اوست که آن را می‌جوید و نیاز او که همواره از آن می‌پرسد [و سراغش را می‌گیرد].

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸ تا ۶۴.

۲. همان.

۳. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۵. ضَالَّةٌ: گم‌شده او، اسم فاعل است ولی بعضی مواقع به معنای اسم مفعول استعمال می‌شود.

## نکته

• حضرت حجت عجله الله تعالی فرجه از نظر علمی یا حکمت نظری بی نیاز است ولی در مقام عمل بی نیاز نیست بلکه هرچه تقرب ائمه و از جمله حضرت حجت عجله الله تعالی فرجه نسبت به خدا بیشتر باشد، جنبه عملی شان هم بیشتر بود، هرچه خوف از خدا بیشتر باشد، جنبه عملی هم بیشتر می شود.

## ۳.۱۷. وصف غیبت حضرت مهدی (عج)

«فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ وَ ضَرَبَ بِعَسِيبٍ ذَنْبِهِ وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ»<sup>۱</sup>  
او به هنگامی که اسلام غروب کند، همچون شتری گردد که از راه رفتن بازماند، بر زمین قرار گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان خواهد شد.

## نکته ها

• اشاره است به اینکه در هنگام غربت اسلام و ضعف آن و پدید آمدن بدعت ها و منکرات، او خود را از دیده ها پنهان می سازد و کناره گیری و گوشه نشینی اختیار می کند و این اشاره است به آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «اسلام در آغاز غریب بود و به غربت پیشین خود باز خواهد گشت»<sup>۲</sup>.

• این سخن اشاره آشکار به یکی از اوصاف آن مرد الهی است که در دوران غیبت او اسلام و مسلمین در نهایت ضعف قرار می گیرند.<sup>۳</sup>

## ۴.۱۷. حضرت مهدی (عج) جانشین پیامبران

«بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ»

او باقی مانده ای از حجت های خداست و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست.

## ۱۸. اندرزهای کامل امام

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ بَعَثْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّمَهُمْ وَ آدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا آدَتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ وَ آدَبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا وَ حَدَوْتُكُمْ بِالزَّوْجِرِ

۱. مُعْتَرِبٌ: غربت اختیار کنند؛ از ماده «اغتراب» به معنای مهاجرت کردن یا پنهان شدن است.

عَسِيبٌ: استخوان انتهایی دم اسب یا شتر گویند.

ذَنْبٌ: دُم حیوان و دنباله هر چیزی؛ از ریشه «ذنب» گرفته شده به معنای دنبال چیزی را گرفتن و چون گناه آثار و تبعاتی دارد که انسان را رها نمی کند به آن ذنب گفته شده؛ عَسِيبُ الذَّنْبِ: العَسِيبُ عَظْمُ الذَّنْبِ أَوْ مَنبِتُ الشَّعْرِ مِنْهُ.  
جِرَانٌ: جلوی گردن شتر؛ بخش پیشین گردن شتر را گویند و جمله «ضرب بجرانه» کنایه از جا گرفتن و جا خوش کردن است؛ البعیر صدره أَوْ مَقْدَمُ عُنُقِهِ.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۶۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۰.

فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا»<sup>۱</sup>

ای مردم، من به شما اندرزهایی دادم که انبیای الهی امت های خود را به آن اندرز دادند و وظیفه خود را نسبت به شما آن چنان که جانشینان انبیا نسبت به مردمی که پس از آنان آمدند انجام دادند، انجام دادم؛ شما را به تازیانه پندم ادب کردم، مستقیم نشدید و با اندازهای حق راندم، به نظم نیامدید!

## نکته

• امام علیه السلام برای هدایت مردم کوفه که افرادی سست و پراکنده بودند از هر وسیله ای استفاده فرمود و کار فرهنگی گسترده ای را درباره آن ها انجام داد تا آنجا که همه مواظب انبیا و اندرزهای اوصیا را برای آن ها جمع کرد و در اختیارشان قرار داد ولی این باران حیات بخش رحمت الهی، در آن شوره زارها اثر نکرد سپس محبت و نرمش را کنار گذاشت و با شدت با آن ها برخورد کرد، شاید به راه بیایند و متحد شوند ولی این میخ های آهنین در آن سنگ های خارا فرو نرفت و معلوم شد کمترین نقص و عیبی در رهبری و مدیریت و فرماندهی نیست، بلکه همه عیب در آن گروه نابخرد و بی حمیت بود.<sup>۲</sup>

## ۱۹. ناامیدی امام

«لِلَّهِ أَنْتُمْ أَتَقْوَعُونَ إِمَاماً غَيْرِي يَطَّأُ بِكُمْ الطَّرِيقَ وَ يُرْشِدُكُمْ السَّبِيلَ»<sup>۳</sup>

شما را به خدا، آیا امامی جز مرا توقع دارید که راه هدایت را برایتان هموار سازد و به راه راست ارشادتان نماید؟

## نکته ها

• اشاره به اینکه هرگاه پیشوایی چون من نتواند شما را به راه آورد کس دیگری این کار را

۱. بَقِيَّةٌ: ابلاغ کردم؛ از ریشه «بث» به معنای منتشر ساختن است.

آدَيْتُ: ادا کردم.

آدَبْتُكُمْ: شما را ادب کردم.

سَوْطٌ: تازیانه؛ سوط: شلاقی که از پوست بافند، اصل آن به معنی آمیختن است.

حَدَوْتُكُمْ: شما را بازداشتیم؛ از ریشه «حدو» در اصل به معنای راندن شتران همراه با آواز مخصوص است که ساربان ها

می خوانند؛ سپس به هرگونه سوق دادن و بانگ زدن اطلاق شده است؛ الحدا: سوق الابل و الغنایا.

لم تَسْتَوْسِقُوا: منظم نشدید؛ از «وسوق» به معنای اجتماع کردن و به یکدیگر پیوستن است.

بِالزَّوْجِرِ: نصایح بازدارنده؛ جمع «زاجر» به معنای عوامل زجر و راندن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۴.

۳. لِلَّهِ أَنْتُمْ: این جمله تعجبیه یا زائد است و گاهی برای تحریک طرف به کار برده می شود.

تَتَوَقَّعُونَ: توقع دارید، انتظار دارید.

يَطَّأُ: هموار می کند؛ موافقت با کسی در کاری یا همراهی و سهیم شدن با او؛ مضارع «وَطَأَ» که «واو» آن افتاده و «باء»

حرف جر برای تعدیه است.

يُرْشِدُ: نجات، صلاح، کمال؛ از ماده «رشد» به معنای هدایت.

## مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup> خدا از مؤمنان جانها و مال‌هایشان را خرید تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند، وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق بر عهده اوست. چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.

﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾<sup>۲</sup> بگو: متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزکاران است و به شما حتی به قدر رشته‌ای که در میان هسته خرماست ستم نمی‌شود.

## ۲۲. یاد یاران

## ۱.۲۲. یاد از شهیدان صفین

﴿مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بِصِفِّينَ إِلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسَيِّغُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّثْقَ﴾<sup>۳</sup>

برادرانمان که در صفین خونشان ریخته شد، از اینکه امروز زنده نیستند چه زبانی کردند؟ که اگر بودند غصه‌ها می‌خوردند و شربت تلخ اندوه را می‌نوشیدند.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه آن‌ها رفتند و آسوده شدند و امروز ما مانديم و این اوضاع نابسامان.<sup>۴</sup>
- حضرت در این عبارت می‌فرماید: برادران ما که در جنگ صفین به شهادت رسیدند، از اینکه امروز زنده نیستند ضرر نکرده و زیان ندیده‌اند؛ زیرا اگر امروز زنده بودند، خوراکشان غم و غصه بود و باید آب تیره می‌نوشیدند و چیز دیگری سهم آنان نمی‌شد.

۱. توبه، ۱۱۱.

۲. نساء، ۷۷.

۳. سَفِكَتْ: ریخته شد؛ ریختن، خواه ریختن خون باشد یا اشک یا شیء مذاب.

يُسَيِّغُونَ: می‌خورند؛ از ریشه «سوغ» به معنای گوارا.

الْغُصَصُ: غصه‌ها؛ از ماده «غصه» به معنای گلوگیر؛ جمع الغصة و هي ما يعترض في الحلق.

الرَّثْقُ: اندوه و سختی؛ کدر؛ بالفتح و التحريك الكدر من الماء، و في بعض النسخ بالكسر و لا بأس به قال في القاموس: رنق الماء كفرح و نصر رنقا و رنقا و رنقا کدر فهو رنق کعدل و کف و جبل.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۸۱.

نمی‌تواند انجام دهد.<sup>۱</sup>

- در معنای عبارت «لِلَّهِ أَنْتُمْ» چند احتمال وجود دارد: الف. معمولاً به معنای «خدا خیرتان دهد» یا «خدا اجرتان ده» معنا می‌کنند؛ ب. همه شما مال خدا هستید یا کوشش و تلاش شما برای خدا می‌باشد که البته اگر به این معنا گفته شود به عنوان کنایه و تعجب می‌باشد؛ یعنی در حقیقت کار شما برای خدا نیست؛ ج. به معنای «خدا مرگتان بدهد» البته این معنا در این عبارت به طور صریح ذکر نشده است بلکه حضرت به طور محترمانه این مطلب را به آن‌ها می‌گوید.

## ۲۰. جلوه‌ای از دنیا

﴿أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَذْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا وَ أَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا﴾

آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است.

## نکته

- اشاره به اینکه با طلوع آفتاب اسلام و ظهور پیامبر اکرم ﷺ نیکی‌ها و فضیلت‌ها به جامعه انسانی روی آورد ولی اکنون با ظهور بنی‌امیه و بازماندگان دوران جاهلیت، آن نیکی‌ها از جامعه رخت بر بسته و زشتی‌های عصر جاهلیت که پشت کرده بود، روی آورده است.<sup>۲</sup>

## ۲۱. متاع آخرت؛ متاعی ماندگار

﴿وَأَرْمَعَ التُّرَحَالَ عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْيَارَ وَ بَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى﴾<sup>۳</sup>

بندگان نیک خدا آماده کوچ شدند و متاع اندک دنیا را که ناپایدار است، با نعمت فراوان آخرت که پایدار است، معامله کردند.

## نکته

- اشاره به اینکه آن نیکان و پاکانی که شربت شهادت نوشیدند و در راه خدا به این افتخار بزرگ نائل شدند، نه تنها زبانی نکردند بلکه پرسودی نمودند و متاع قلیل و فانی را به متاع کثیر باقی فروختند.<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. أَرْمَعَ: قصد کرد؛ از ریشه «رمع» در اصل به معنای تصمیم گرفتن بر چیزی است. التُّرَحَالُ: کوچ کردن؛ از ریشه «رحلت» به معنای کوچ کردن و رهسپار شدن است؛ مبالغة فی الرحلة. الْأَخْيَارُ: دل‌پسند، نیک؛ از ماده «خیر».

بَاعُوا: فروختند؛ از ماده «بيع» به معنای فروختن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۶.



کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟

#### نکته

• «ذوالشهادتین» لقب خزیمه پسر ثابت انصاری از قبیله اوس بود. در مدینه به پیامبر اکرم ﷺ پیوست. او در جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها شرکت داشت و در جنگ جمل و صفین با امام بود. در مورد اینکه چرا به نام «ذوالشهادتین» لقب داده شده، ابن اثیر در اسدالغابه می‌نویسد: پیامبر اکرم ﷺ اسبی از سواء بن قیس محاربی خریده بود. سواء معامله را انکار کرد. خزیمه بن ثابت به نفع پیامبر ﷺ گواهی داد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: با اینکه در جریان معامله حضور نداشتی چگونه شهادت دادی؟ عرض کرد: ما در (مسائل بسیار مهم‌تری مانند) وحی الهی تو را تصدیق کردیم و می‌دانیم جز حق نمی‌گوییم (چگونه در موضوع کوچکی گواهی به صدق تو ندهیم؟) رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس خزیمه به نفع یا زیان او گواهی دهد، همان یک شهادت او کافی است.<sup>۱</sup>

#### ۲۲.۵. کجایند پیشتازان ایثار و شهادت

«وَ أَيْنَ نَظَرُواهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بَرءُ وَسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ»<sup>۲</sup>  
کجایند همانند ایشان، برادرانشان که با هم پیمان جانبازی بستند و سرهایشان به سوی تبه‌کاران فرستاده شد.

#### ۲۲.۲. شهادت و ملاقات با خدا

«قَدْ وَ اللَّهُ لَقُوا اللَّهَ فَوْقَهُمْ أَجُورُهُمْ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، خدا را ملاقات کردند و او مزدشان را به تمامی عطا کرد و پس از ترس در خانه امن خویش جایشان داد.

#### مشابه

﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أَجُورُهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup> اما آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، خدا مزدشان را به تمامی خواهد داد. خدا ستمکاران را دوست ندارد.

﴿فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُزْفَاتِ آمِنُونَ﴾<sup>۳</sup> پاداش اینان به سبب اعمالشان دو برابر است و ایمن در غرفه‌های بهشت هستند.

﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ﴾<sup>۴</sup> آن خدایی که ما را از فضل خویش بدین سرای جاویدان درآورد که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.

#### ۲۲.۳. کجایند برادران

«أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ»<sup>۵</sup>

کجایند برادران من همان‌ها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش رفتند.

#### ۲۲.۴. کجاست عمار

«أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ»<sup>۶</sup>

۱. لَقُوا: ملاقات کردند.

وَقَاهُمْ: پاداششان را تمام و کمال داد.

أَحَلَّهُمْ: آن‌ها را منزل داد.

۲. آل عمران، ۵۷.

۳. سبأ، ۳۷.

۴. فاطر، ۳۵.

۵. رَكِبُوا الطَّرِيقَ: راه راست را در پیش گرفتند.

مَضَوْا: عبور کردند؛ گذشتند.

۶. ابْنُ التَّيْهَانِ: نام او مالک و کنیه‌اش ابوالهشیم، از طایفه انصار و از کسانی است که در بیعت عقبه با پیغمبر بیعت کرد و در جنگ بدر حاضر بود. اکثر مورخان معتقدند او در جنگ صفین حضور داشت و در همان جنگ به شهادت رسید و خطبه بالا گواه بر این مطلب است؛ قال الشارح بالياء المنقوطة باثنتين تحتها المشددة المكسورة و قبلها تاء منقوطة باثنتين فوقها، و قال العلامة المجلسي (ره): و المضبوط في أكثر النسخ بالياء الساكنة و فتح التاء و كسرهما معا، و في القاموس و تيهان مشددة الياء و يكسر و تيهان بالسكون.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۸۲.

۲. ذُو الشَّهَادَتَيْنِ: صاحب دو شهادت، یکی از صحابه بزرگ که حضرت رسول ﷺ شهادتش را به جای شهادت دو شاهد پذیرفت و به این لقب معروف شد.

نَظَرُواهُمْ: امثال ایشان.

تَعَاقدُوا: هم‌پیمان شدند؛ با یکدیگر پیمان و عهد بستند.

أُبرِدَ: فرستاده شد؛ از ریشه «برود» و «برودت» به معنای سرد شدن است و در مورد کسی که آخر روز وارد محلی می‌شود، این واژه به کار می‌رود و نیز هنگامی که نامه یا چیزی را با پیک مخصوص از جایی به جایی می‌فرستند، واژه «ابرد» اطلاق می‌شود و «برید» در زمان ما به اداره پست اطلاق می‌شود.

## ۴.۲۳. پذیرش مشتاقانه جهاد

«دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا»<sup>۱</sup>

به‌سوی جهاد دعوت شدند و مشتاقانه پذیرفتند.

## ۵.۲۳. اطمینان به رهبر خود

«وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبِعُوهُ»<sup>۲</sup>

به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند.

## نکته

- در واقع امام می‌خواهد سرمشقی به یارانش بدهد و بگوید مؤمنان واقعی و حافظان راستین اسلام و صحابه حقیقی پیامبر ﷺ چه ویژگی‌هایی داشتند که شاید این سخن داغ در دل‌های آن‌ها نفوذ کند و برای جهاد با ظالمان به پا خیزند.<sup>۳</sup>

## ۶.۲۳. توصیه به جهاد

«ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: الْجِهَادُ الْجِهَادُ عِبَادَ اللَّهِ أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاخَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ»<sup>۴</sup>

ای بندگان خدا جهاد، جهاد. آگاه باشید من امروز لشکر را به‌سوی اردوگاه حرکت می‌دهم آن کس که می‌خواهد به‌سوی خدا حرکت کند، با ما کوچ نماید.

## مشابه

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾<sup>۵</sup> در راه خداوند چنان‌که باید جهاد کنید.

## ۲۴. ضربت خوردن امام توسط ابن ملجم

«قَالَ تَوْفُّ وَ عَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ وَ لَقِيْسُ بْنُ سَعْدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ وَ لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ وَ لِعَبِيدِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ آخَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الرِّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى صَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ

۱. دُعُوا: دعوت شدند.

۲. وَثِقُوا: اطمینان پیدا کردند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۸۲.

۴. مُعَسِّكِرٌ: جمع‌کننده لشکر یا به‌پاک‌کننده لشکرگاه؛ به محل جمع شدن لشکر «مُعَسِّكِرٌ» گفته می‌شود. در گذشته هنگامی که می‌خواستند لشکر را برای جنگ بسیج کنند ابتدا در خارج از شهر جای مناسبی را برای جمع شدن آن‌ها تعیین می‌کردند تا افراد، گروه‌ها و لشکرهای از پیش مشخص شده در آنجا جمع شوند و به‌طرف مقصد حرکت کنند. رَوَاخ: حرکت و خروج.

۵. حج، ۷۸.

قَالَ ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْقُرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبِعُوهُ.

ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: الْجِهَادُ الْجِهَادُ عِبَادَ اللَّهِ أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاخَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ.

قَالَ تَوْفُّ: وَ عَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ وَ لَقِيْسُ بْنُ سَعْدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ وَ لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ وَ لِعَبِيدِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ آخَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الرِّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى صَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدْتُ رَاعِيَهَا تَحْتَطُّفُهَا الذَّنَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ.

## ۲۳. ویژگی‌های مردان خدا

## ۱.۲۳. تلاوت‌کنندگان قرآن

«قَالَ ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ»<sup>۱</sup>

نوف گفت: در این هنگام امام دست در محاسن شریف و کریم خود زد و مدتی بسیار گریست و سپس فرمود: آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و استوار داشتند.

## ۲.۲۳. دقت در فرائض الهی

«وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبِعُوهُ»<sup>۲</sup>

در فرائض الهی دقت می‌کردند و آن‌ها را به پا می‌داشتند.

## ۳.۲۳. از بین بردن بدعت‌ها

«أَحْيَا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ»

سنت‌ها را زنده کرده و بدعت‌ها را می‌راندند.

۱. أَوْهَ: افسوس؛ این واژه آنگاه که به سکون «واو» قرائت می‌شود، کلمه‌ای است که هنگام شکایت و اظهار درد گفته می‌شود و معادل آن در فارسی «آه» است؛ او: علی‌إخوانی بسکون الواو و کسر الهاء کلمه تَوَجَّع و فيها لغات اخر قال فی القاموس: اوه کجیر و حیث و این واه و اوه بکسر الهاء و الواو المشددة و اوه بحذف الهاء و اوه بفتح الواو المشددة و اوه بضم الواو واه بکسر الهاء منونة واه بکسر الواو منونة و غیر منونة و اوتاه بفتح الهمزة و الواو و المشاة الفوقیة و اویاه بتشدید المشاة التحتیة کلمه یقال عند الشکایة أو التوجع اه اوها واه تاوها و تاؤه قالها.

تَلَّوْا: تلاوت کردند.

فَأَحْكُمُوهُ: آن را خوب فهمیدند و خوب عمل کردند.

۲. الْقُرْضُ: واجب و واجبات، چون مصدر است هم به‌معنای مفرد به کار برده می‌شود و هم به‌معنای جمع.



فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَتْ رَاعِيَهَا تَخْتَطِفُهَا الذَّنَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ<sup>۱</sup>

نوف بکالی می گوید: امام علیه السلام پرچمی به امام حسین علیه السلام برای یک لشکر ده هزار نفری داد و پرچمی به قیس بن سعد که رحمت خدا بر او باد، برای ده هزار و به ابویوب انصاری برای ده هزار و برای دیگران هرکدام به تعدادهای دیگر و این در حالی بود که می خواست به صفین بازگردد ولی هنوز روز جمعه نگذشته بود که ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد، امام علیه السلام را ضربت زد و لشکرها بازگشتند و ما همچون گوسفندانی بودیم که شبان خود را از دست می دهد و گرگان از هر سو به آنها حمله ور می شوند و آنها را می ربایند.

#### نکته

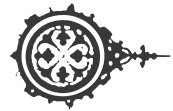
• نوف بکالی که راوی این خطبه است، می گوید: حضرت پس از ایراد این خطبه، امام حسین علیه السلام را فرمانده ده هزار نفر قرار داد که آنان زیر پرچم او باشند و ده هزار نفر نیز زیر پرچم فرماندهی قیس بن سعد قرار داد. قیس پسر سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج بود و انصار در سقیفه می خواستند، او را رئیس خود قرار دهند و به عنوان خلیفه مسلمانان با او بیعت کنند و عمر برای اینکه انصار موقعیت و فرصت را از آنان نگیرند، ابوبکر را مطرح کرد و بعد از سقیفه سعد بن عبادہ را راحت نگذاشتند و همواره اذیت و آزار می رساندند.

#### تشبیه

مشبه: یاران امام علیه السلام

مشبه به: گوسفندانی که شبان خود را از دست داده اند

وجه شبه: راوی خطبه، نوف بکالی، یاران امام علیه السلام را بعد از ضربت خوردن به گوسفندانی تشبیه می کند که هنگامی که شبان خود را از دست می دهند، سرگردان می شوند. یاران امام نیز سرگردان بودند و دشمن از هر سو به آنها حمله می کرد.



## خطبه ۱۸۳

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** در کوفه بین سال های ۳۷ تا ۴۰ هجری  
**مخاطب:** کوفیان  
**موضوع:** اعتقادی، اخلاقی  
**ویژگی:** خداشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۳.

### پیشگفتار خطبه

امام این خطبه را درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری ایراد فرموده است و مباحث گوناگونی را دنبال می کند.

۱. عَقَدَ: پرچم بست، یعنی پرچم جنگ را به دست او داد، او را به فرماندهی منصوب کرد.

تَخْتَطِفُهَا: می رباید، می قاپد؛ من الاختطاف و هو أخذ الشيء بسرعة و في بعض النسخ تتخطفها.

## نکته

- این جمله اشاره به این حقیقت است که انسان از طریق جود و بخشش، بزرگ می‌شود؛ هر قدر سخاوتش بیشتر باشد، عظمتش بیشتر خواهد بود.<sup>۱</sup>

## ۵.۱. بعثت و زمینه‌های آن

«وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ»<sup>۲</sup>

اوست خدایی که آفریده‌های خود را در این جهان جای داد و رسولانش را به‌سوی جن و انس فرستاد.

## نکته

- خداوند پیامبران را برای گوشزد کردن بدی‌های دنیا به جن و انس و نشان دادن راه تکامل به آن‌ها مبعوث کرد. راه تکامل که همان راه شناخت خدا و عبادت او می‌باشد به‌وسیله پیامبران به مردم نشان داده شده است.

## مشابه

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُزِدُّونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup>

ای گروه جنیان و آدمیان، آیا بر شما پیامبرانی از خودتان فرستاده نشده تا آیات مرا برایتان بخوانند و شما را از دیدار چنین روزی بترسانند؟ گویند: ما به‌زیان خویش گواهی می‌دهیم. زندگی دنیایی آنان را بفریفت و به‌زیان خود گواهی دادند که از کافران بودند.

## ۲. اهداف بعثت انبیا

## ۱.۲. پرده‌برداری از چهره دنیا

«لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهَا»<sup>۴</sup>

تا پرده از چهره دنیا بردارند.

## نکته

- دنیا ظاهری دارد و باطنی. ظاهر دنیا در حقیقت روپوشی است که بر باطن آن کشیده شده است پس بر ظاهر دنیا «غطاء» یا پرده و پوشش افکنده شده است؛ در حقیقت باطن آن مانند زشتی است که خود را آرایش نموده و لباس زیبایی به تن کرده است؛ به این جهت انسان معمولاً فریب می‌خورد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۹۳.

۲. أَسْكَنَ: ساکن نمود.

۳. انعام، ۱۳۰.

۴. لِيَكْشِفُوا: تا کنار بزنید.

غَطَائِهَا: پرده‌ها؛ از ماده «غَطَى» به معنای پرده و روپوش آن، ضمیر به دنیا برمی‌گردد؛ أَغْطَى، إِغْطَاءُ: آن را پوشانید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبَةٍ خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْيَابَ بِعِزَّتِهِ وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهَا وَلِيَحَذِّرُوهُمْ مِنْ صَرَائِهَا وَلِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا وَلِيُبَيِّنُوا لَهُمْ عُيُوبَهَا وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَاسْقَامِهَا وَحَلَالِهَا وَحَرَامِهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحْمَدَ إِلَى خَلْقِهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.

## ۱. دلایل حمد الهی

## ۱.۱. آفریدگار بودن خداوند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبَةٍ»<sup>۱</sup>

ستایش مخصوص خداوندی است که بدون اینکه دیده شود، شناخته شده است و آفریده بی‌آنکه به او رنجی رسد.

## نکته

- «الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ»: ما انسان‌ها هنگامی که می‌خواهیم کسی یا چیزی را بشناسیم معمولاً باید آن را ببینیم؛ در صورتی که خداوند جسم نیست و در نتیجه دیدنی نیست.

## ۲.۱. قادر بودن خداوند

«خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ»

با قدرت خویش مخلوقات را آفرید.

## ۳.۱. عزت داشتن خداوند

«وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْيَابَ بِعِزَّتِهِ»<sup>۲</sup>

و با عزتش گردن‌کشان را بنده خود ساخت.

## ۴.۱. بخشندگی خداوند

«وَ سَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ»<sup>۳</sup>

و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست.

۱. رُؤْيَةٍ: دیده شدن.

مَنْصَبَةٍ: رنج و خستگی؛ مصدر میمی از ریشه «نصب» به معنای تعب و خستگی است. مصدر در اینجا معنای اسم مصدری دارد؛ نصب: نصباً من باب تعب أعيا و عیش ناصب و ذو منصبه فيه کد و جهد و نصبه الهم أتعبه.

۲. اسْتَعْبَدَ: به بندگی کشید؛ بنده قرار داد؛ بنده کرد، منظور بندگی قهری و فطری است نه بندگی اختیاری و از روی ایمان.

۳. سَادَ: بزرگ نمود؛ بزرگوار و عالی مقام شد؛ فرمانروا و مهتر شد، در مقام و بزرگواری بر او چیره شد.

## ۲.۲. بر حذر داشتن از زبان‌ها

«وَلِيَحْذَرُوهُمْ مِنْ صَرَائِهَا»<sup>۱</sup>

و آنان را از زبان‌هایش بترسانند.

## ۳.۲. بیان سرگذشت‌های عبرت‌آموز گذشتگان

«وَلِيُصْزَبُوا لَهُمْ أَمْثَالُهَا»

و درباره آن برایشان مثل‌ها بزنند.

## ۴.۲. نشان دادن عیوب دنیاپرستی

«وَلِيُبْصِرُوهُمْ عُيُوبَهَا»<sup>۲</sup>

و بر عیوب آن بینایشان سازند.

## ۵.۲. عبرت‌آموزی

«وَلِيُنْهَجُّوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَ أَسْقَامِهَا وَ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا»<sup>۳</sup>

و آنچه مایه عبرت است برای غافلان یادآور شوند و دگرگونی حالات دنیا را مانند تندرستی و بیماری‌اش و حلال و حرامش بازگو نمایند.

## نکته‌ها

- منظور از «لِيُنْهَجُّوا» بیان کردن و تذکر دادن به گونه‌ای که لرزه به اندام بیفتد و دل‌ها نرم گردد.<sup>۴</sup>

۱. لِيَحْذَرُوْا: تا بر حذر دارند؛ از مادة «حذر» به معنای پرهیز.

صَرَاءُ: آسیب‌ها.

۲. لِيُبْصِرُوْا: تا بینا سازند.

۳. لِيُنْهَجُّوا: تا بفهمانند؛ از ریشه «هجوم» به معنای ورود ناگهانی یا حمله ناگهانی است و در بعضی از موارد معنای قوه و قدرت در آن منظور است؛ از ماده «هَجَم، يَهْجُم» که مصدر آن هجوم می‌باشد که به معنای وارد شدن غافلگیرانه است اگر از یک طرف که دشمن نمی‌داند وارد شدید، تعبیر به هجوم می‌کنند و می‌گویند «هَجَم علیه»؛ هجمت: علیه هجومی من باب قعد دخلت علی غفلة منه، و هجمت علی القوم جعلت يهجم عليهم يتعدى و لا يتعدى.

مُعْتَبَرٌ: پند و عبرت گرفتن؛ اسم مفعول است از ریشه «عبرت» در اصل به معنای عبور از چیزی است و چون حوادث عبرت‌انگیز انسان را از چیزی به چیز دیگر که همانند است، عبور می‌دهد به آن عبرت می‌گویند؛ بنابراین معتبر به هر چیزی گفته می‌شود که مایه عبرت باشد و بتوان از آن برای حوادث مشابه پند گرفت.

تَصَرُّفٌ: تغییر، تحول.

مَصَاحٌ: صحت و سلامتی‌ها؛ جمع «مصحه» به معنای اسم مصدر از ریشه «صحت» است، بنابراین به معنای حالت تندرستی است؛ المصاح: جمع مصحّة مفعلة من الصحّة كمضار جمع مضرة، و الصوم مصحّة بفتح الصاد و کسرها أي فيه صحّة أو يصحّ به.

أَسْقَامٌ: مریضی‌ها.

۴. درسایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴.

- «مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَ أَسْقَامِهَا»: پیامبران از دگرگونی‌های روزگار و اینکه انسان یک روز صحت دارد و روز دیگر بیمار است یا اینکه یک روز خوشحال است و روز دیگر گرفتار غم و غصه است، مطالبی برای مردم بیان می‌کنند که موجب عبرت آنان می‌شود.

## ۶.۲. نشان دادن وعده‌های الهی

«وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَ نَارٍ وَ كَرَامَةٍ وَ هَوَانٍ»<sup>۱</sup>

و آنچه خداوند برای بندگان فرمان‌بردار و نافرمان از بهشت و دوزخ، و کرامت و ذلت آماده ساخته.

## نکته

- ارزش هر انسانی در گرو آن چیزی است که به دست می‌آورد؛ اگر نیکی باشد به نفع اوست و اگر بدی باشد بازگشتش به اوست.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾<sup>۳</sup> و کسانی که از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند و از خدا می‌ترسند و پرهیزکاری می‌کنند، رستگاران‌اند.

﴿وَتِلْكَ آيَاتُ جَعَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾<sup>۴</sup> وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ﴾<sup>۵</sup> اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند و پیامبرانش را نافرمانی کردند و به فرمان هر جبار کینه‌توزی گردن نهادند و در این دنیا و در روز قیامت گرفتار لعنت شدند. آگاه باشید که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند که لعنت باد بر عاد، قوم هود.

﴿هَذَا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ﴾<sup>۶</sup> چنین است و سرکشان را بدترین بازگشت‌هاست.

## ۷.۲. استحقاق ستایش خداوند

«أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحَمَدَ إِلَى خَلْقِهِ»<sup>۷</sup>

او را آن گونه ستایش می‌کنم که از بندگانش خواسته است.

۱. الْعَصَاةُ: گناهکاران.

هَوَانٌ: اهانت؛ خواری و ذلت.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴.

۳. نور، ۵۲.

۴. هود، ۵۹ و ۶۰.

۵. ص، ۵۵.

۶. اسْتَحَمَدَ: خواستار حمد شد.



## نکته

- حرف «الی» در این عبارت متعلق به کلمه «متوجهها» می باشد که محذوف است و «الی نفسه» یعنی متوجه به ذات خداوند.

## ۸.۲. حساب دقیق الهی

«وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَلِكُلِّ أَجَلًا وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا»

خداوند برای هر چیز اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی مقرر داشته است.

## نکته

- مقصود از «قدر» آفرینش و ایجاد شیء به گونه ای ویژه به لحاظ کمی و کیفی است.<sup>۱</sup>

## مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾<sup>۲</sup> خدا کار خود را به اجرا می رساند و هر چیز را اندازه ای قرار داده است.

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾<sup>۳</sup> آیا با خود نمی اندیشند که خدا آسمان ها و زمین را و هر چه را میان آن هاست، جز به حق و تا مدتی محدود، نیافریده است؟ و بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند.

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا﴾<sup>۴</sup> هیچ کس جز به فرمان خدا نمی میرد. مدت مکتوب است.

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾<sup>۵</sup> هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می افتد و نه پس می ماند.

فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ رَاجِعٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ  
وَأَرْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنفُسَهُمْ أَتَمَّ نُورَهُ وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ وَقَبَضَ نَبِيَّهُ ﷺ وَقَدْ فَرَّغَ إِلَى  
الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ  
يُخَفِ عَنْكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتْرِكْ شَيْئًا رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْمًا  
بَادِيًا وَ آيَةً مُحْكَمَةً تَرْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ وَ سَخَطُهُ فِيمَا  
بَقِيَ وَاحِدٌ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بَشْيَءٍ سَخَطُهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ  
لَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بَشْيَءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرِ بَيِّنٍ  
وَ تَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرَّجَالُ مِنْ قَبْلَكُمْ قَدْ كَفَاكُمْ مَثُونَةَ دُنْيَاكُمْ وَ  
حَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ وَ افْتَرَضَ مِنَ السَّنَةِ الذِّكْرَ.

## ۳. اوصاف قرآن

## ۳.۱. امرکننده و بازدارنده

«فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ رَاجِعٌ»<sup>۱</sup>

قرآن امرکننده و بازدارنده است.

## ۳.۲. خاموش و گویا

«وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ»<sup>۲</sup>

[قرآن] خاموش است و گویا.

## نکته

- قرآن کریم صامت است و برای سخن گفتن زبان ندارد ولی در عین حال گوینده است؛ زیرا خداوند به وسیله قرآن همان کاری را انجام داده است که یک ناطق و سخن گو انجام می دهد پس در اینجا ناطق واقعی خداوند است و قرآن وسیله و ابزاری است که خداوند به وسیله آن سخن گفته و دستورات خود را بیان فرموده است؛ بنابراین قرآن صامت است و زبان ندارد ولی در عین حال گوینده است.

## مشابه

﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup> بر هیچ کس جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و بر آن ها ستمی نمی رود.

۱. رَاجِعٌ: زجرکننده، نهی کننده.

۲. صَامِتٌ: ساکت و خاموش؛ از ماده «صمت».

۳. مؤمنون، ۶۲.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵.

۲. طلاق، ۳.

۳. روم، ۸.

۴. آل عمران، ۱۴۵.

۵. حجر، ۵.

- ♦ ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>  
هرکس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکنی کرده است و آن کس که نسبت به عهده  
که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد.  
♦ ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾<sup>۲</sup> هرکسی در گرو اعمال خویش است.

### ۳.۵. برکت نور قرآن

«أَتَمَّ نُورُهُ وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ»

خداوند به وسیله قرآن، نور خود را کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حد کمال رساند.

#### نکته‌ها

- منظور از «نور» همان فیض الهی است که از طریق قرآن به بندگان رسیده.<sup>۳</sup>
- قرآن علاوه بر اینکه بیان دستورات خداوند است، معجزه همیشگی پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌باشد و اساساً ما به وسیله قرآن می‌توانیم حقانیت اسلام را بفهمیم در هر صورت نور قرآن کامل است و هیچ کمبودی در آن وجود ندارد.

#### مشابه

- ♦ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾<sup>۴</sup> ای مردم، از جانب پروردگارتان بر شما حجتی آمد و برای شما نوری آشکار نازل کرده‌ایم.
- ♦ ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۵</sup> خدا کامل‌کننده نور خویش است، اگرچه کافران را ناخوش آید.
- ♦ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۶</sup> امروز دین شما را کامل کردم.

### ۴. جامعیت احکام قرآن و اسلام

#### ۱.۴. هدایت پیامبر در سایه قرآن

«وَقَبَضَ نَبِيُّهُ ﷺ وَقَدْ فَرَّغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ»

و جان پیامبرش را هنگامی گرفت که او پیام هدایت را توسط قرآن به مردم رسانده بود.

۱. فتح، ۱۰.

۲. مدثر، ۳۸.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۰۰.

۴. نساء، ۱۷۴.

۵. صف، ۸.

۶. مائده، ۳.

### ۳.۳. حجت خداوند بر خلق

«حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»

و [قرآن] حجت خداست بر خلق.

### ۳.۴. بندگان در گرو پیمان قرآن

«أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَأُزْتِهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ»<sup>۱</sup>

که برای آن از ایشان پیمان گرفته و آنان را در گرو قرآن قرار داده.

#### نکته‌ها

- جمله «أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ» اشاره به پیمانی است که هنگام اظهار ایمان به توحید و رسالت پیامبر اسلام ﷺ خداوند و پیامبرش از مؤمنان گرفته‌اند.<sup>۲</sup>
- در مورد اینکه مقصود از «ميثاق» در این عبارت چیست، دو احتمال وجود دارد: الف. مقصود این است که خداوند در فطرت انسان‌ها قرار داده است که پیرو حق و کلام خداوند باشند. در فطرت همه انسان‌ها این نکته وجود دارد که خداوند خالق و رازق همه ماست، بنابراین دستورات و سخنان خداوند به سود ما می‌باشد و باید مورد توجه قرار گیرد ب. مقصود از آن عالم «ذر» می‌باشد ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۳</sup>.
- وقتی خداوند از ما برای پیروی از حق پیمان می‌گیرد، گرویی نیز در قبال آن از ما می‌گیرد که در حقیقت همان گرفتاری روز قیامت است که اگر به وظایف و پیمان خود عمل نکنیم باید در آن روز پاسخ‌گو باشیم.

#### مشابه

- ♦ ﴿أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ﴾<sup>۴</sup> آیا از ایشان پیمان نگرفته‌اند که درباره خدا جز به راستی سخن نگویند، حال آنکه آنچه در آن کتاب آمده بود، خوانده بودند؟ سرای آخرت برای کسانی که می‌پرهیزند، بهتر است. آیا تعقل نمی‌کنید؟

۱. اُزْتِهَنَ: به رهن گرفت؛ از ماده «رهن» به معنای گرو؛ اسْتَرْهَنَ، اسْتَرْهَانَاهُ الشَّيْءَ: آن چیز را از او گرو خواست؛ تَرَاهَنَ، تَرَاهَنَ الْقَوْمُ: آن قوم با یکدیگر گرو بستند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۹۹.

۳. یس، ۶۰.

۴. اعراف، ۱۶۹.



## نکته‌ها

- پیامبر ﷺ برای هدایت همهٔ بندگان فرستاده شد و زمانی رحلت کردند که وظیفهٔ رسالت خود را به طور کامل انجام داده بودند و آنچه از احکام الهی را که مورد نیاز بشر بوده، ابلاغ کرده بودند.<sup>۱</sup>
- منظور از «أَحْكَامُ الْهُدَى» بیان طرق هدایت و چگونگی سیر در این راه و تثبیت آن در دل‌های مؤمنان است.<sup>۲</sup>
- هدایت به قرآن عبارت است از همان دستوراتی که سبب می‌شوند ما به‌سوی قرآن هدایت شویم. هدایت به قرآن بستگی دارد به اینکه ما قرآن را بخوانیم و با آن مأنوس باشیم و در آیات و احکام آن تفکر و اندیشه کنیم.
- خداوند در حالتی پیامبر خود را قبض روح کرد که او قرآن را طوری محکم فرموده بود که دیگر کمبودی در آن وجود نداشت یا احکام و دستورات آن را بیان فرموده و از بیان آن‌ها فراغت یافته بود.

## ۴.۲. لزوم بزرگداشت خداوند در سایهٔ قرآن

«فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ»<sup>۳</sup>

حال که چنین است خدا را آن‌گونه بزرگ بشمارید که خود بیان کرده است.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه از پیش خود صفاتی برای خدا قرار ندهید و در مقام عبادت و نیایش و تعظیم و تقدیس پروردگار از خود چیزی اختراع نکنید بلکه در همهٔ این امور تابع هدایت‌ها و دستورهای او باشید که در قرآن آمده است.<sup>۴</sup>
- «فاء» در «فَعَظَّمُوا» فاء تفریع یا نتیجه است؛ بنابراین معنا این‌طور می‌شود: خداوند نعمت را بر شما کامل کرده است، در نتیجه شکر نعمت اقتضا می‌کند که شما آن منعم را آن‌گونه تعظیم کنید که حق تعظیم اوست؛ به تعبیر دیگر از جانب خداوند نعمت بر شما کامل و تمام شده است و عقل اقتضا می‌کند که شما شکر نعمت کرده و منعم را تعظیم کنید.

## ۴.۳. قرآن بیانگر دین

«فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ عِلْماً

بَادِئاً وَ آيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>

چنان‌که خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان نکرده است و هیچ مطلبی را که سبب رضایت او یا ناخشنودی‌اش باشد وانگذاشته، جز اینکه نشانه‌ای آشکار و آیه‌ای محکم و روشن برای آن قرار داده است که از آن باز می‌دارد یا به‌سوی آن دعوت می‌کند.

## نکته‌ها

- خداوند حکمتش را بر زبان پیامبر و قرآن بر ما آشکار نموده و چیزی از دینش را پنهان نکرده و تمام آنچه مورد رضایت و خشنودی و خشم و غضبش بوده، بیان کرده است.<sup>۲</sup>
- در این عبارت حضرت می‌خواهد علت لزوم تعظیم خداوند را که در عبارت قبلی بیان شد، توضیح دهند؛ به بیان دیگر اگر کسی سؤال کند که چرا باید خداوند را تعظیم کنیم، حضرت پاسخ می‌دهند زیرا خداوند نعمت را بر شما تمام کرده است و هیچ‌چیزی از دین را بر شما مخفی نگذاشته و همه آنچه مورد پسند او بوده، بیان کرده و برای همهٔ آن‌ها نشانه‌های آشکار و دلیل‌های محکم قرار داده است که از ناپسندها جلوگیری می‌کند و به واجبات دعوت می‌نماید.

## ۵. وحدت دین در طول تاریخ

«فَرَضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِداً وَ سَخَطَهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِداً»

رضا و خشم او در گذشته و حال و آینده یکسان است.

## نکته

- اشاره است به اینکه احکام خداوند دربارهٔ اموری که موجب رضا و نارضایی اوست و در گذشته صادر شده در اوقات بعد و زمان‌های آینده نیز ثابت و برقرار است و حکم او دربارهٔ اموری که موجب خشنودی و ناخشنودی اوست هیچ‌گاه نقض و دگرگون نمی‌شود و در این سخن کنایه‌ای است به اینکه احکام ثابت الهی را از طریق قیاس و رأی نمی‌توان منتفی ساخت.<sup>۳</sup>

۱. لَمْ يُخْفِ: مخفی نکرد؛ از مادهٔ «خَفِيَ» به معنای خفا، پنهانی، نهانی.

کَرِهَ: ناراضی شد؛ ناپسند داشتن و امتناع.

بَادِئاً: آشکار؛ از ریشهٔ «بَدُو» به معنای آشکار شدن گرفته شده و جنبهٔ وصفی دارد و به معنای آشکار و نمایان است.

تَزْجُرُ عَنْهُ: از او باز می‌دارد، دور می‌کند.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۰.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳. عَظَّمُوا: بزرگ بشمارید.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۰۰.

## مشابه

﴿حَلَّالٌ مُحَدِّدٌ حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۱</sup> حلال محمد ﷺ همیشه تا روز قیامت حلال است و حرامش همیشه تا روز قیامت حرام.

## ۶. وحدت برنامه‌های الهی درباره همه انسان‌ها

﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بَشِيءٌ سَخَطُهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَنْ يَسَخَطَ عَلَيْكُمْ بَشِيءٌ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرِ بَيِّنٍ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرِّجَالُ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾<sup>۲</sup>

بدانید خداوند هرگز با چیزی که به سبب آن بر پیشینیان خشم گرفته از شما خشنود نمی‌گردد، و هرگز با چیزی که به سبب آن از پیشینیان خشنود گشته بر شما خشم نمی‌گیرد. شما در راهی روشن گام برمی‌دارید و همان سخنان که مردان پیش از شما می‌گفتند بر زبان می‌آورید.

## نکته‌ها

- منظور آن حضرت این است که خداوند از شما راضی نشده به چیزی که خشم او را بر گذشتگان شما برانگیخته و این عبارت از اعتقادات باطل در مسائل الهی است؛ همچنین بر شما خشمگین نشده به سبب چیزی که به گذشتگان شما از آن خشنودی داده است که عبارت از اعتقادات حقّه در آن مسائل است، بدیهی است این توجیه به اصول اعتقادی اختصاص دارد نه به مسائل فرعی و عملی.<sup>۳</sup>
- اشاره به آن است که اصول تعلیمات انبیا و رجال وحی یکی است و برنامه سعادت و تکامل انسان‌ها که از سوی خدا به وسیله مردان الهی ابلاغ شده است، یکسان است.<sup>۴</sup>
- ظاهر عبارت، جمله خبری است ولی مقصود از آن انشاست و در اصول فقه این بحث آمده است که تأکید خبر در مورد انشا از خود انشا بیشتر است؛ بنابراین وقتی از جملات انشایی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. سَخَطُهُ: خشم او؛ سَخَطًا من باب تعب غضب.

تَسِيرُونَ: حرکت کنید.

تَتَكَلَّمُونَ: صحبت می‌کنید.

أَثَرٌ: چیز به‌جامانده از سابق.

رَجْعِ قَوْلٍ: بازگو کردن سخن؛ تکرار و بازگشت در گفته گذشتگان؛ رجوع قول: قال الشارح البحرانی أی المردد منه، و لعله وهم لأن التردید معنی الترجیع مصدر باب التفعیل و منه ترجیع الصّوت و هو تحریکه، و ترجیع الأذان و هو تکریر فضوله، و فی القاموس الرجیع من الكلام المردود إلى صاحبه و الروث و کلّ مردود و لم يذكر فی معانی رجوع التردید، فالظاهر أنه بمعنی النفع من قولهم ليس له منه رجوع أي نفع وفائدة قال فی القاموس: الرجوع النفع و رجوع کلامی فيه أفاد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۱.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۰۱.

مثل امر استفاده می‌کنیم، معنایش این است که من دستور می‌دهم ولی احتمال دارد که امر و دستور من انجام نشود ولی وقتی به جای آن از جملات خبری استفاده می‌کنیم معنایش این است که انجام فعل نیاز به دستور ندارد بلکه خودبه‌خود به وسیله مخاطب انجام می‌شود.

## مشابه

﴿أَمَرَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا تَفَرُّقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾<sup>۱</sup> پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد و همه مؤمنان، به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارند. میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرقی نمی‌نهیم.

♦ پیامبر فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْتَنَ الْمُشْطِ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَ لَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى سَلَمَانٌ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَ كَنْزٌ لَا يُنْقَدُ سَلَمَانٌ مِمَّنْ أَهْلُ الْبَيْتِ»<sup>۲</sup> مردم از زمان آدم تا به امروز همگی مانند دندان‌های شانه مساوی هستند، عرب فضیلتی بر عجم ندارد و گندمگون فضیلتی بر سیاه‌پوست مگر به تقوا، سلمان دریایی است که پایان نمی‌گیرد و گنجی که تمام نمی‌شود، سلمان از ما اهل بیت است.

♦ از خطبه حجة الوداع که پیامبر اکرم ﷺ در آنجا اصول قوانین اسلام را برای همگان بیان فرمود: «أَنَّهَا النَّاسُ إِنْ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَ إِنْ آبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ- إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَثْقَاكُمْ وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا نَعَمْ. قَالَ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ»<sup>۳</sup> ای مردم پروردگار شما یکی است و پدر شما همه یکی، شما فرزندان آدم و آدم از خاک بود. گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوا. ای مردم آیا من دستور خدا را به شما رساندم؟ همگی گفتند: آری، فرمود: حاضران این مطلب را به غایبان برسانند.

## ۷. وظیفه ما در دنیا

﴿قَدْ كَفَّأَكُمْ مَثُونَةً دُنْيَاكُمْ وَ حَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ وَ افْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ﴾<sup>۴</sup>

خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمت‌هایش ترغیب کرده و ذکر و

۱. بقره، ۲۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸.

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰.

۴. کَفَّأَكُمْ: شما را کفایت کرد؛ از ماده «كَفَى» به معنای کفایت و بی‌نیازی است؛ آن‌که برای تو کافی باشد و از دیگری بی‌نیازت کند؛ كَفَى، كَفَايَةً الشَّيْءُ: آن چیز بسنده و کافی شد.

حَثَّكُمْ: شما را ترغیب و تحریک کرده.

افْتَرَضَ: واجب کرد.

یاد خود را با زبان‌هایتان بر شما واجب ساخته است.

#### نکته‌ها

- هر عبادتی با ذکر خدا همراه نباشد، ناقص است؛ سپس به تقوا و پرهیزکاری که خداوند به آن دستور داده و منتهای خشنودی و تنها خواست او از بندگان است، سفارش می‌کند.<sup>۱</sup>
- این «کفایت مثنوه» یا از طریق خلق و ایجاد آن است یا عبارت از تأمین روزی است، طبق آنچه در لوح محفوظ برای هر فرد ثبت شده است.<sup>۲</sup>

وَأَوْصَاكُمْ بِالْتَّقْوَىٰ وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَىٰ رِضَاهُ وَ حَاجَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينِهِ وَ نَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنْ أَسْرَزْتُمْ عِلْمَهُ وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفَظَةً كَرَامًا لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا وَ لَا يُثْبِتُونَ بَاطِلًا وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلُمِ وَ يَخْلُدْهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ وَ يُنْزِلْهُ مَنْزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ فِي دَارِ اصْطِنَاعِهَا لِنَفْسِهِ ظِلُّهَا عَرْشُهُ وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ وَ زُورُهَا مَلَايِكَتُهُ وَ رُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ فَبَادِرُوا الْمَعَادَ وَ سَابِقُوا الْأَجَالَ فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ وَ يَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ وَ يُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ أَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ قَدْ أَوْذَيْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْحَالِ وَ أَمِزْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ وَ الرَّمْضَاءِ تُخْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارِ ضَجِيعِ حَجَرٍ وَ قَرِينِ شَيْطَانٍ أَعْلَمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعُصْبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجَرَتِهِ أَيُّهَا الْيَفَنُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْفَتِيرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمَّتْ أَطْوَأُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ وَ نَشَبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَادِ قَالَهُ اللَّهُ مَعْشَرَ الْعِبَادِ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِئُهَا أَسْهَرُوا عُيُونَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ وَ انْفَقُوا أَمْوَالَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فُجُودًا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَ قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذَلِكَ وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلِّ اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اسْتَقْرِضْكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ رَافِقٍ بِهِمْ رُسُلُهُ وَ أَرَارَهُمْ مَلَايِكَتُهُ وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَ نَصَبًا ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۲.

۲. همان.

## ۸. وصیت به تقوا

## ۸.۱. جایگاه عظیم تقوا

«وَأَوْصَاكُمْ بِالَّتَقْوَىٰ وَجَعَلَهَا مِثْقَلَهُ رِضَاً وَحَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ»

خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را آخرین مرحله خشنودی و خواست خویش از بندگان قرار داده است.

## نکته‌ها

• تعبیر به «حاجت» در مورد خداوند نه به این معناست که خداوند احتیاج به بندگان دارد. حاجت در لغت تنها به معنای نیاز و فقر نیست، بلکه گاه به معنای درخواست نیز آمده است.<sup>۱</sup>

## مشابه

♦ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۲</sup> هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.  
♦ «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»<sup>۳</sup> و توشه بردارید، که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است.  
♦ «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»<sup>۴</sup> این همان بهشتی است که به بندگانمان، آن‌ها که پرهیزکاری کرده‌اند، عطا می‌کنیم.

## ۸.۲. حکمت تقوا در محضر الهی بودن

«فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعَيْنِهِ وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَتَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ»<sup>۵</sup>

پرهیزکاری در برابر خداوندی پیشه کنید که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار او قرار دارد.

## نکته‌ها

• موی پیشانی یا زمام انسان در دست خداوند است؛ یعنی در کف قدرت اوست و اینکه از تمام بدن، پیشانی را اختصاص به ذکر داده برای این است که دانسته شود مهم‌ترین و شریف‌ترین اعضای بدن، مملوک خداوند و در اختیار اوست.

• در این دنیا اگر مخلوقات خدا و از جمله انسان‌ها می‌توانستند گناهان و کارهای خلاف خود را از خدا مخفی می‌کردند و می‌گفتند ما به‌طور مخفی کاری می‌کنیم که خداوند متوجه آن نمی‌شود ولی وقتی انسان در محضر خداوند است و تمام رفتار و گفتار و اندیشه او در محضر خداست باید از او شرم کند و کار خلاف انجام ندهد.

## ۹. علم خداوند به اسرار درون

«إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَغْلَنْتُمْ كِتَابَهُ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفَظَةَ كِرَامًا لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا وَلَا يُثَبِّتُونَ بَاطِلًا»<sup>۱</sup>

کسی که اگر کار خود را پنهان کنید می‌داند و اگر آشکار سازید، می‌نویسد. پاسداران والا مقامی برای ثبت اعمال شما گماشته که از حفظ هیچ حقی غفلت نمی‌ورزد و چیزی را بیهوده ثبت نمی‌کنند.

## مشابه

♦ «وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»<sup>۲</sup> چه به راز سخن گوید و چه آشکارا، او به هرچه در دل‌ها می‌گذرد داناست.

♦ «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»<sup>۳</sup> حال آنکه بر شما محافظانی گمارده شده‌اند؛ کاتبانی بزرگوار می‌دانند که شما چه می‌کنید.

♦ «وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتُهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتُهُمْ شُهَدَاءَ عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتُهُ وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ»<sup>۴</sup> هر گناهی را که به کرام‌الکاتبین (آن نویسندگان بزرگوار) فرموده‌ای آن را ثبت کنند و آن‌ها را به حفظ اعمال من گماشته‌ای و همراه جوارح من، شاهد بر من قرارشان داده‌ای و در ورای همه آن‌ها، تو خود نیز ناظر بر من و شاهد آنچه از نگاه آن‌ها مخفی مانده، بوده‌ای و به یقین با رحمت پنهان ساختی و با فضیلت پوشاندی.

۱. اَسْرَرْتُمْ: پنهان کردید؛ از ماده «سَرَّ» به معنای پنهان، اسرار، پنهان کردن است؛ امر پوشیده؛ اسْتَسَرَّ، اسْتَسْرَارًا: پنهان شد. وَكَّلَ: مأمور کرد؛ از ماده «وَكَّلَ» به معنای واگذار کردن؛ تَوَكَّلَ: وکیل کردن. حَفَظَةُ: نگهبانان.

لَا يُسْقِطُونَ: از بین نمی‌برند.

لَا يُثَبِّتُونَ: ثبت نمی‌کنند.

۲. ملک، ۱۳.

۳. انفطار، ۱۲ تا ۱۰.

۴. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۹.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. بقره، ۱۹۷.

۴. مریم، ۶۳.

۵. نَوَاصِي: موهای جلوی پیشانی؛ جمع «ناصیه» به معنای موهای پیش سر و اشاره به قدرت قاهره خداوند و کنایه از سلطه او بر همه چیز است؛ در گذشته هنگامی که می‌خواستند کسی را دستگیر کنند و به جایی ببرند موی جلوی پیشانی او را می‌گرفتند و می‌بردند که اگر تصمیم گرفت فرار یا نافرمانی کند، قدرت نداشته باشد. تَقَلُّبُكُمْ: تصرفات شما؛ حالات شما؛ در اینجا به معنای تصرف و هرگونه دگرگونی است، اشاره به اینکه همه حرکات شما در دست قدرت اوست.

## ۱۰. آثار تقوا

## ۱. ۱۰. تقوا راه خروج از بن بست‌ها

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»

بدانید آن کس که تقوا پیشه کند، خداوند راهی برای رهایی از فتنه‌ها به رویش می‌گشاید.

## نکته

• در این عبارت حضرت می‌فرماید کسی که تقوا داشته باشد و حریم خدا را حفظ نماید خداوند جای بیرون شدن از فتنه‌ها را به او نشان می‌دهد؛ بنابراین در فتنه‌ها فریب نمی‌خورد و حق را تشخیص می‌دهد.

## مشابه

♦ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَتْهُمْ» ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ﴾ الآيَةُ فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا<sup>۱</sup> من آیه‌ای را می‌شناسم که اگر مردم به آن عمل کنند، آن‌ها را (در رفع مشکلات) کافی است و آن آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...» است و حضرت پیوسته این آیه را قرائت می‌کرد.

♦ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُزُقَانًا»<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد.

## ۱۰. ۲. تقوا نوری در ظلمت

«مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِّنَ الظُّلُمِ»<sup>۳</sup>

و نور در دل تاریکی‌ها به او عطا می‌کند.

## ۱۰. ۳. تقوا و جاودانگی

«وَيُخَلِّدُهُ فِي مَا اسْتَهَتْ نَفْسُهُ»<sup>۴</sup>

خداوند او را در آنچه میل و آرزوی اوست، جاویدان کند.

## مشابه

♦ «وَهُمْ فِي مَا اسْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»<sup>۵</sup> و در بهشت که هرچه خواهند مهیاست، جاودانه‌اند.

## ۱۰. ۴. تقوا و کرامت الهی

«وَيُنْزِلُ مَنَزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ فِي دَارِ اصْطِنَاعِهَا لِنَفْسِهِ»<sup>۱</sup>

و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای خویش ساخته است، جای می‌دهد.

## نکته‌ها

• در این عبارت نتیجه تقوا را بیرون رفتن از فتنه‌ها و برطرف شدن ظلمت‌ها از صحنه زندگی پرهیزکاران در این جهان و خلود در مواهب مادی و معنوی در آن جهان ذکر کرده است. در واقع خداوند میان نعمت‌های مادی و معنوی این جهان و نعمت‌های مادی و معنوی آن جهان برای پرهیزکاران جمع می‌کند.<sup>۲</sup>

• جمله «اصْطِنَاعِهَا لِنَفْسِهِ» یا اشاره به این است که خداوند منزلگاه خاص آخرت را برای خاصان خویش آفریده یا از قبیل تعبیراتی همچون «بیت الله» و «شهرالله» است که اشاره به عظمت و اهمیت آن سراسر است.<sup>۳</sup>

## ۱۰. ۴. ۱. جایگاه کرامت

«ظِلُّهَا عَرْشُهُ وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ وَ زُورَاهَا مَلَائِكَتُهُ وَ رُقُقَاوُهَا رُسُلُهُ»<sup>۴</sup>

خانه‌ای که سقفش عرش خداوند و روشنایی‌اش جمال الهی و زیارت‌کنندگانش فرشتگان و دوستانش پیامبران می‌باشند.

## نکته‌ها

• ممکن است سؤال شود که آیا نعمت‌های بهشت مادی است، مادی به این معنا نیست که مانند نعمت‌های این عالم دارای عنصر مادی و طبیعی باشند ولی به هر حال نعمت‌های بهشتی دارای جسم هستند اما اجسام آنجا غیر از این ماده و طبیعت است که در این عالم وجود دارد؛ زیرا عالم برزخ فوق عالم طبیعت است و عالم قیامت هم فوق آن است.

• مقصود از عبارت «ظِلُّهَا عَرْشُهُ» یک زندگی آرام و راحت در پرتو عنایت خداوند است.<sup>۵</sup>

• بهجت یا شکوه و جلال حق تعالی به جمال و کمال او که بر سرتاسر عوالم وجود و بواطن نفوس تابان است، برگشت دارد و بدیهی است بهشت به انوار او روشن است؛ انواری که

۱. يُنْزِلُ: وارد می‌کند.

اصْطَنَعَ: آن را ساخته و پرداخته؛ از ریشه «صنع» گرفته شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۱۰.

۳. همان.

۴. بَهْجَتُهُ: جمال و نیکویی.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

۲. انفال، ۲۹.

۳. الظُّلُم: تاریکی.

۴. يُخَلِّدُهُ: جاودانه می‌کند؛ از ماده «خلد» به معنای جاودانه بودن؛ او را جاودانه می‌کند.

۵. انبیاء، ۱۰۲.



## ۱۲. هشدار مرگ

«فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ وَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ وَيُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»<sup>۱</sup>

چراکه نزدیک است آرزوی مردم قطع شود و اجل گریانیشان را بگیرد و در توبه به رویشان بسته گردد. شما مانند کسانی هستید که پیش از شما از این جهان رفته‌اند و از خدا می‌خواهند که دوباره به دنیا بازگردند.

## نکته‌ها

- مقصود امام علیه السلام این است که پیش از آنکه به چنین سرنوشتی گرفتار شوید و تقاضایی که پذیرفته نمی‌شود، داشته باشید، امروز آنچه از اعمال صالح و توبه از گناه می‌خواهید انجام دهید.<sup>۲</sup>
- مراد از «أمل» آرزوی دنیا و خواستن دوام زندگی آن است؛ یعنی چون نزدیک است رشته این آرزوها بریده شود، لازم است به اصلاح امور آخرت توجه کنند.
- «ویرهقهم الأجل» یعنی چون به‌زودی مرگ فرامی‌رسد و دامن آدمیان را می‌گیرد، واجب است در عمل برای آنچه باقی و پایدار می‌ماند، بکوشند و چون به‌سبب فرارسیدن مرگ، باب توبه مسدود می‌گردد به آن مبادرت ورزند.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾<sup>۴</sup> تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد، می‌گوید: «پروردگارا، مرا بازگردان، شاید در آنچه ترک کردم عمل صالحی انجام دهم!» چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است)!

۱. یوشیک: نزدیک است؛ آن یکن کذا بکسر الشین من أفعال المقاربة مضارع أو شك يفيد الدنو من الشيء، وقال الفارابی الايشاك الاسراع، وقال النحاة استعمال المضارع أكثر من الماضي واستعمال اسم الفاعل قليل وقد استعملوا ماضيا ثلاثيا فقالوا وشك مثل قرب وشكا، وفي القاموس وشك الأمر ككرم سرع كوشك وأوشك أسرع السير كواشك و يوشك الأمر أن يكون وأن يكون الأمر ولا تفتح شينه أو لغة رديئة.

يَنْقَطِعُ بِ: قطع می‌شود؛ باء به‌معنای «من» یا اینکه برای تعدیه است؛ یعنی آرزو آن‌ها را از توبه و عمل صالح جدا می‌کند. يَرْهَقُهُمُ الْأَجَلُ: مرگ آن‌ها را در بر می‌گیرد؛ از ریشه «رهق» در اصل به‌معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در اینجا به‌معنای غلبه و تسلط مرگ بر انسان است؛ رهقت: الشيء رهقا من باب تعب قربت منه، قال أبو زيد: طلبت الشيء حتى رهقته وكدت أخذه أو أخذته، وقال: رهقته أدركته ورهقه الدين غشيه.

يُسَدُّ: بسته می‌شود؛ از ماده «سد» به‌معنای بستن و اصلاح کردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۱۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۶.

۴. مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰.

چشم بینندگان را خیره می‌سازد و فرشتگان مقرب را در بهجت و سرور فرو می‌برد.<sup>۱</sup>

## مشابه

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۲</sup> و هرکه از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان و اینان چه نیکو رفیقان‌اند.

## ۱۱. زمینه‌سازی تقوا

«فَبَادِرُوا الْمَعَادَ وَ سَابِقُوا الْآجَالَ»<sup>۳</sup>

پس به‌سوی معاد بشتابید و بر مرگ پیشی جوید.

## نکته‌ها

- حضرت می‌فرمایند به‌سوی آخرت مبادرت کنید، به این معنا که به‌دنبال کارها و اعمالی باشید که در آخرت به‌سود شما باشد و شما را از گرفتاری‌ها و عذاب نجات بخشد؛ به این معنا که خود را آماده آن عالم نمایید، چراکه معلوم نیست انسان تا چه زمانی زنده است.
- «وَسَابِقُوا الْآجَالَ»: پیشی گرفتن بر اجل و مرگ به این معنا نیست که خود را زودتر بکشید بلکه به این معناست که خود را مهیا و آماده مرگ کنید؛ زیرا هر لحظه احتمال آمدن آن وجود دارد.

## مشابه

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن هم‌سان پهنای آسمان‌ها و زمین است، بر یکدیگر پیشی گیرید.

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾<sup>۵</sup> و فرشتگان از هر در به نزدشان آیند: سلام بر شما به‌خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده‌اید. سرای آخرت چه سربایی نیکوست!

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۵.

۲. نساء، ۶۹.

۳. بادروا: بشتابید.

سَابِقُوا الْآجَالَ: سبقت بجوید به عبور از دنیا.

۴. حدید، ۲۱.

۵. رعد، ۲۳ و ۲۴.

### ۱۳. آمادگی برای مرگ

«وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ»<sup>۱</sup>  
شما مسافرید و از خانه‌ای که خانه شما نیست آماده سفر گشته‌اید.

#### مشابه

﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾<sup>۲</sup> ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

### ۱۴. توشه‌اندوزی

«وَقَدْ أُودِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْحَالِ وَأُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ»<sup>۳</sup>  
فرمان کوچ به شما اعلام شده و دستور تهیه زاد و توشه نیز به شما داده‌اند.

#### مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۴</sup> و توشه بردارید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است.

### ۱۵. اندیشه عذاب قیامت و تقوامداری

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَأَرْحَمُوا أَنْفُسَهُمْ»<sup>۵</sup>  
بدانید این پوست نازک تن، طاقت آتش دوزخ را ندارد؛ بنابراین بر خویشتن رحم کنید!

#### نکته

• این گفتار وعده‌های سخت خداوند را درباره کیفر گناهان یادآوری می‌کند و به شنوندگان اندرز می‌دهد که به خویشتن رحم کنند و این زمانی صورت می‌گیرد که اعمال شایسته به جا آورند و دستورهای خداوند را پیروی کنند.<sup>۶</sup>

### ۱۶. مقایسه عذاب دنیا و آخرت

«فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَالْعَثْرَةِ

۱. بَنُو سَبِيلٍ: روندگان راه.

۲. غافر، ۳۹.

۳. أُودِنْتُمْ: اعلان شدید؛ ندا داده شدید؛ به شما اعلام شده، مجهول «أَذِنَ» در باب افعال از «أَذِنَ»؛ اذان از همین ماده است.

۴. إِزْحَالٍ: کوچ کردن؛ از ماده «رَحَلَ» به معنای بار سفر و کوچ. أُمِرْتُمْ: امر شده‌اید.

۵. بقره، ۱۹۷.

۶. الْجِلْدُ الرَّقِيقُ: پوست نازک.

۷. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۷.

تَذْمِيهِهِ وَالرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارِ ضَجِيعِ حَجَرٍ وَقَرَيْنِ شَيْطَانٍ»<sup>۱</sup>  
شما اندازه طاقت خود را در مصیبت‌های دنیا آزموده‌اید. آیا دیده‌اید که وقتی یکی از شما خاری بر تنش فرو رود یا بلغزد [و بیفتد] و خونین شود یا ریگ داغی بسوزاندش، چگونه ناله سر می‌دهد؟ پس چه حالی خواهد داشت آنگاه که میان دو طبقه از آتش قرار گیرد و هم خوابه سنگ سوزان و هم نشین شیطان باشد؟!

#### نکته

• این سخنان استدلالی است بر اینکه باید در برابر عقوبت‌های الهی به خویشتن رحم کرد و خلاصه‌اش این است که شما خود را در برابر کارهایی کوچک‌تر آزموده و بی‌تابی خود را دیده و دانسته‌اید و روشن است آن کسی که در برابر این‌گونه ناراحتی‌های خرد و اندک، جزع و ناشکیبایی می‌کند، به طریق اولی در میان دو طبقه آتش که هم خوابه سنگ سوزان و هم نشین شیطان است، بی‌تاب و ناشکیبا خواهد بود.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup> و هرگاه چنین نکرده‌اید که هرگز نتوانید کرد، پس بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگ‌ها هستند.

### ۱۷. مالک آتش دوزخ

«أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعَظْبِهِ وَإِذَا رَجَرَهَا تَوَتَّبَتْ

۱. جَرَّبْتُمْ: تجربه کردید؛ از ماده «جَرَبَ» به معنای آزمودن؛ التَّجَرُّبَةُ: جمع تَجَارِبٍ: آزمایش، آزمودن، امتحان، تجربه، اندوه و سختی.

۲. الشَّوْكَةُ: خار؛ سپس به سرنیزه‌های سربازان و بعد به هرگونه اسلحه اطلاق شده است و چون سلاح نشانه قدرت و شدت است به هرگونه قدرت و شوکت اطلاق می‌شود.

۳. الْعَثْرَةُ: افتادن؛ زمین خوردن که در اثر خوردن پا به چیزی پیش می‌آید.

تَذْمِي: خون می‌آورد؛ زخمی می‌کند؛ از ریشه «ادما» به معنای خارج ساختن خون از بدن است.

الرَّمْضَاءُ: گرمای تند؛ شدت گرما و همچنین زمین‌ها و سنگ‌هایی است که بر اثر تابش آفتاب، داغ و سوزان می‌شود. طَائِفَتَيْنِ: دو طبقه؛ تنبیه «طابق» است و به فتح و کسر «باء» هر دو آمده و به معنای اجر بزرگ و طبقه ساختمان است و به چیزی که نان روی آن می‌پزند یا غذا در آن سرخ می‌کنند نیز گفته شده و گویا از واژه «تابه» فارسی گرفته شده است؛ الطابق: وزان هاجر و صاحب و رویا معا الاجر الكبير، و ظرف يطبخ فيه معرب تابه و الجمع طوابيق.

ضَجِيع: هم خوابه؛ از ماده «ضَجَّ» به معنای فریاد زدن.

حَجَرٍ: سنگ؛ اشاره به آیه ۲۴ سوره بقره که درباره جهنم می‌گوید «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌هاست.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۹.

۳. بقره، ۲۴.



ای پیر سال خورده که پیری و سستی با تو درآمیخته، چگونه‌ای آنگاه که طوق‌های آتش به استخوان‌های گردن بچسبد و غل و زنجیرها به دست‌ها وصل شود تا گوشت‌های ساعد را بخورد؟

#### نکته‌ها

- جمله «قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ» با توجه به اینکه «لهز» در اصل به معنای نفوذ و گسترش چیزی در چیز دیگر است و «قتیر» از ریشه «قَتر» به معنی تنگ گرفتن و سخت‌گیری است، مفهومش این است که پیری در همه وجود آن‌ها نفوذ کرده، استخوان‌ها سست شده، مغز و اعصاب ضعیف گشته و همه اعضای بدن ناتوان شده است.<sup>۱</sup>
- در معنای «عِظَام» دو احتمال وجود دارد: الف. ممکن است که جمع «عظیم» باشد که در این صورت «عِظَامِ الاعناق» یعنی گردن‌های بزرگ؛ ب. ممکن است جمع «عظم» باشد که در این فرض «عِظَامِ الاعناق» به معنای استخوان‌های گردن می‌آید.

#### ۱۹. غنیمت شمردن فرصت‌ها

«قَالَ اللَّهُ مَعْشَرَ الْعِبَادِ وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَفِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ فَاسْعَوْا فِي فَكَائِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا»<sup>۲</sup>  
خدا را! خدا را! ای جماعت بندگان! اکنون که در تندرستی پیش از بیماری و در گشایش پیش از تنگی به سر می‌برید، برای رهایی خود بکوشید پیش از آنکه گردن‌ها به گرو اعمال رود.

#### نکته‌ها

- عبارت «فَاسْعَوْا فِي فَكَائِ رِقَابِكُمْ» کنایه از این مطلب است که ذمه همه انسان‌ها مشغول به تکالیفی است که تا آن را انجام ندهند، آزاد نمی‌شوند. در زمان‌های گذشته در میان بعضی از اقوام چنین معمول بود که اگر بدهکاری توان پرداخت بدهی‌های خود را نداشت، طلبکار، شخص بدهکار را به بردگی می‌گرفت و تا بدهی خود را نمی‌پرداخت آزاد نمی‌شد و طوق بندگی او را در گردن داشت.<sup>۳</sup>

عِظَامِ الْأَعْنَاقِ: استخوان‌های گردن.

نَشِبَتْ: چسبید؛ از ریشه «نَشَب» به معنای آویزان شدن است.

الْجَوَامِعُ: زنجیرها؛ جمع «جامعه» غل و زنجیر است که دست‌ها را به گردن می‌بندد.

السَّوَاعِدُ: بازوان؛ جمع «ساعد» به معنای ساق دست است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۱.

۲. الْفُسْحَةُ: گشایش؛ از ماده «فَسَحَ» به معنای فراخی، توسعه.

فَكَائِ: آزادی؛ از ماده «فَكَ» به معنای جدا کردن.

تُغْلَقُ: بسته می‌شود؛ از ماده «غَلَقَ» به معنای قفل شود.

رَهَائِنُهَا: گروگان؛ جمع «رهینه».

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

بَيَّنَّ أَبْوَابَهَا جَزَعًا مِنْ رَجَرَتِهِ»<sup>۱</sup>

آیا می‌دانید که مالک دوزخ هرگاه بر آتش خشم گیرد، شعله‌های آتش به روی هم می‌غلطند و یکدیگر را می‌کوبند و خرد می‌کنند و آنگاه که به آتش بانگ زند، شعله‌هایش از نهیب او در میان درهای جهنم به هر طرف زبانه می‌کشد؟

#### مشابه

﴿يَا رَبِّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى أَنْ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنُهُ يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ اخْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلٍ وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَيُدُومُ مَقَامُهُ وَلَا يَخْفُفُ عَنْ أَهْلِهِ﴾<sup>۲</sup> ای خدای کریم، ای پروردگار من، تو ناتوانی مرا در مقابل اندکی از بلای دنیا و کیفرهای ناچیز آن و ناملایماتی که معمولاً بر اهل آن می‌رسد، می‌دانی در صورتی که این بلا و ناراحتی دوامش کم است و دورانش اندک و مدتش کوتاه است؛ پس چگونه تاب تحمل بلای آخرت و آن ناملایمات بزرگ آنجا را دارم، در صورتی که آن بلا مدتش طولانی و دوامش همیشگی است و تخفیفی برای مبتلایان به آن نیست.

#### ۱۸. قیامت و هشدار به کهن سالان

«أَيُّهَا الْيَقْنُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمَّتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ وَنَشِبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ»<sup>۳</sup>

۱. مَالِكًا: مالک دوزخ؛ منظور فرشته‌ای است که جهنم را در اختیار دارد.

حَطَمَ: خُرد؛ از ریشه «حطم» به معنای شکستن و خرد کردن چیزی است. این تعبیر در مورد اشیایی که به شدت به هم بخورد و خرد شوند، اطلاق می‌گردد و به همین مناسبت یکی از نام‌های دوزخ «حطمه» است.

رَجَرَ: نهیب زد؛ آن را تحریک کرد و بر آن نهیب زد.

تَوَثَّبَتْ: جهش کرد؛ از ماده «وَتَوَثَّبَ» به معنای جستن و بریدن است.

جَزَعًا: ترس و بی‌قراری.

جَزَعًا مِنْ رَجَرَتِهِ: از ترس نهیب آن.

۲. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۷.

۳. الْيَقْنُ الْكَبِيرُ: کهن سال فروت؛ پیر مرد کهن سال؛ محرکه الشیخ الکبیر.

لَهَزَهُ: درآمیخت؛ از ریشه «لهز» به معنای آشکار شدن و آمیختن و نفوذ کردن در چیزی است.

الْقَتِيرُ: سستی و پیری؛ در اصل نوک میخ‌هایی است که در سر حلقه‌های زره قرار دارد؛ سپس به هر امر مشکل‌زا و کار سخت‌گیرانه اطلاق شده است و چون دوران پیری یکی از مشکلات شدید است، واژه «قتیر» به پیری اطلاق شده است و در اینجا نیز به همین معناست.

التَّحَمَّتْ: پیچید؛ از ماده «لحم» به معنای در هم فرو رفتن و محکم شدن آمده است و مفهوم آن در جمله بالا این است که طوق‌های آتشین به استخوان‌های گردن می‌چسبد و «لاحم» به معنای پر کردن شکاف چیزی و به اصطلاح «لحم کردن» است و گوشت نیز از همین معنا سرچشمه گرفته که میان استخوان‌ها را پر می‌کند.

أَطْوَاقُ النَّارِ: طوق‌های آتشین.



• ﴿قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا﴾ اشاره‌ای به این است که هرگاه شخص بدهکار در ادای بدهی خود کوتاهی کند، چیزی را که به گروگان نزد طلبکار گذاشته است به ملک او در می‌آید.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◇ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۲</sup> کیست که به خدا قرض الحسنه دهد تا خدا بر آن چندبرابر بیفزاید؟ خدا تنگ‌دستی دهد و توانگری بخشد و شما به‌سوی او بازگردانده می‌شوید.

### ۲۰. راهکار بهره‌وری از فرصت

#### ۱.۲۰. شب‌زنده‌داری

﴿أَسْهَرُوا عُيُونَكُمْ﴾<sup>۳</sup>

چشم‌ها را در دل شب بیدار دارید.

#### نکته

• منظور رازونیز شبانه مخصوصاً نماز شب است.<sup>۴</sup>

#### مشابه

◇ ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾<sup>۵</sup> در پاره‌ای از شب سجده‌اش کن و در همه درازنای شب تسبیحش گوی.

#### ۲.۲۰. لاغر کردن شکم‌ها

﴿وَ أَضْمُرُوا بُطُونَكُمْ﴾<sup>۶</sup>

شکم‌ها را لاغر کنید.

#### نکته

• اشاره به روزه داشتن.<sup>۷</sup>

#### ۳.۲۰. به‌کارگیری گام‌ها

﴿وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ﴾

گام‌ها را به کار گیرید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. بقره، ۲۴۵.

۳. أَشْهَرُوا: بیدار نگه دارید؛ از ریشه «سهر» به معنای شب‌بیداری است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

۵. انسان، ۲۶.

۶. أَضْمُرُوا: خالی نگه دارید؛ از «ضمور» به معنای لاغر شدن است و چون به باب افعال می‌رود، لاغر کردن معنا می‌دهد.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

#### نکته

• اشاره به قیام شبانه یا گام برداشتن در راه حل مشکلات مردم و کمک به دردمندان و نیازمندان است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◇ ﴿فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.

#### ۴.۲۰. انفاق کردن

﴿وَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَكُمْ﴾<sup>۳</sup>

اموال خود را انفاق کنید.

#### نکته

• «انفاق اموال» اشاره به خمس و زکات واجب و صدقات مستحب است.<sup>۴</sup>

#### مشابه

◇ ﴿وَ قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۵</sup> کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا چندبرابر به او عطا کند و برای چنین کسی پاداش والایی است.

#### ۵.۲۰. پرهیز از بخل

﴿وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۶</sup> وَ قَالَ تَعَالَى ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۷</sup>

و از بدن‌هایتان بگیرید و به جان‌های خود ببخشید و در این راه بخل نورزید که خدای سبحان

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. محمد، ۷.

۳. أَنْفَقُوا: از ماده «نَفَق» است که به معنای سوراخ در زمین هم می‌آید؛ به پر کردن خلل‌ها و کمبودهایی که در جامعه وجود دارد «انفاق» گفته می‌شود.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

۵. يُقْرِضُ: انفاق و بخشیدن است نه وام دادن؛ استدلال به این آیه برای تشویق به وام، غلط معروف است.

۶. حدید، ۱۱.

۷. محمد، ۷.

۸. بقره، ۲۴۵.

۹. خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ: از بدن‌هایتان بکاهید.

فرمود: «اگر خداوند را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌نماید و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.»  
و فرمود: «کیست که به خدا وام نیکو دهد که خدا چندبرابر آن را برایش بازگرداند و او را پاداشی نیکو باشد؟».

## نکته

- اشاره به ریاضت‌های شرعی و خودسازی و جهاد در راه خداست.<sup>۱</sup>

## ۲۱. تفسیر امام از دو آیه

«فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ اسْتَنْصَرَكُمْ ﴿۱﴾ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾ وَ اسْتَقْرِضَكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۳﴾ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿۴﴾»

خداوند به‌خاطر ناتوانی و ذلت از شما یاری نخواست و به‌سبب کمی دارایی از شما وام نطلبیده. از شما یاری می‌خواهد در حالی که «لشکرهای آسمان و زمین از آن اوست و او غالب و حکیم است.» و از شما وام می‌خواهد حال آنکه خزاین آسمان‌ها و زمین از آن اوست و او بی‌نیاز و ستوده است. جز این نیست که «خداوند می‌خواهد شما را بیازماید که کدام‌یک از شما اعمالتان بهتر از دیگران است.»

## نکته

- اشاره به اینکه خداوند نهایت لطافت در سخن را به کار برده تا هرکس کمترین آمادگی برای اطاعت در او باشد، با این تعبیرهای مملو از لطف و مهربانی، پند گیرد و در راه اطاعت او گام بردارد.<sup>۵</sup>

## استعاره

مستعار: قرض

مستعارمنه: درخواست نیازمندی که خواهان وام است

مستعارله: صدقات

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. فتح، ۷.

۳. ملک، ۲.

۴. لَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ: نصرت نخواست.

لَمْ يَسْتَقْرِضْ: قرض نخواست.

قُلٍّ: کمی، قَلْتُ، فقر.

أَنْ يَبْلُوكُمْ: امتحان می‌کند.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۴.

**جامع:** استعاره واژه «قرض» برای صدقات به مناسبت کثرت اوامر الهی در دادن صدقات و ادای این عبادت مالی است؛ از این رو اوامر خود را به درخواست نیازمندی که خواهان وام است، تشبیه فرموده است و فایده این استشهاد و آنچه تا جمله «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» بیان فرموده اعلام این مطلب است که خداوند غنی مطلق و بی‌نیاز از آن است که از بندگان یاری و وام بخواهد و هدف از این عنایت و مرحمت، آزمودن آن‌هاست.

## ۲۲. هم‌نشینی با همسایگان خدا

«فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ»<sup>۱</sup>

پس به‌سوی اعمال نیک بشتابید تا در خانه خدا با همسایگان خدا باشید.

## نکته

- تعبیر به «جیران» نشان می‌دهد که آن‌ها از خاصان و مقربان درگاه خدا هستند تا آنجا که شایسته نام «جیران» شده‌اند و با توجه به اینکه فرشتگان و انبیا به سراغ آن‌ها می‌آیند، معلوم می‌شود نه پیامبرند و نه فرشته.<sup>۲</sup>

## ۲۲. ۱. اوصاف همسایگان خدا

«رَافَقَ بِهِمْ رُسُلُهُ وَ أَرَاَهُمْ مَلَائِكَتَهُ وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَ نَصَبًا ﴿۱﴾ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾»<sup>۳</sup>

آنان را رفیق رسولان خود ساخت و فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاد و گوششان را از اینکه صدای آهسته آتش دوزخ را بشنوند، گرامی نمود و بدنشان را از اینکه سختی و رنجی بدان رسد، محفوظ داشت. «این بخشایشی بزرگ از جانب خداست که به هرکس بخواهد عطا می‌کند و خداوند دارای بخشش بزرگ است.»

۱. فَبَادِرُوا: پیشی بگیرید، شتاب کنید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۲۸.

۳. حدید، ۲.

۴. رَافَقَ: همراه نمود.

أَرَاَهُمْ: به زیارت آن‌ها فرستاد؛ از ماده «رَوَرَّ» به معنای زیارت کردن؛ أَرَاَ، إِزَارَةً؛ او را به زیارت واداشت.

حَسِيسَ: صدای خفیف و آهسته؛ از ریشه «حس» گرفته شده به معنای صدای محسوس یا صدای ضعیف و خفیف است.

صَانَ: محفوظ نمود؛ از «صیانت» به معنای نگهداری کردن است.

لُغُوبَ: سختی؛ مصدر و به معنای مشقت و زحمت است؛ لغب: لغبا من باب قتل و تعب لغوبا أعبا و تعب.

نَصَبَ: رنج و عذاب؛ بعضی «لغوب» را به مشقت و زحمت روحی و «نصب» را به معنای مشقت جسمانی می‌دانند.

به این ترتیب در بهشت و جوار قرب الهی نه خبری از خستگی روح است و نه جسم.



## نکته

• حضرت با آوردن این آیه شریفه می خواهند بیان کنند که نعمت های خداوند در بهشت برای مقربان درگاه خود به عنوان استحقاق آنان نیست بلکه همه آنها تفضل الهی است. هیچ یک از مخلوقات خداوند استحقاق چیزی را ندارند؛ زیرا وجود و هستی ما اساساً ملک خداوند و در اختیار اوست، بنابراین اعمال ما نیز ملک اوست و با قدرت و اراده او انجام می شود.

## مشابه

﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَتَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup> اینان صدای دوزخ را نمی شنوند و در بهشت که هرچه خواهند مهیاست، جاودانه اند.

﴿لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾<sup>۲</sup> در آنجا نه رنجی به ما می رسد و نه خستگی.

## ۲۳. اتمام حجت

«أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَآنْفُسِكُمْ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>۳</sup> آنچه می شنوید، می گویم و از خداوند برای خود و شما یاری می خواهم و او ما را بس است و بهترین وکیل است.

## خطبه ۱۸۴



## شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** قبل از نبرد نهروان، سال ۳۸ هجری در کوفه  
**مخاطب:** کوفیان  
**موضوع:** اخلاقی، سیاسی، اجتماعی  
**ویژگی:** پویندگان راه حق و باطل<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۲.

## پیشگفتار خطبه

خوارج گروه نادانی بودند که شعارشان «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود و مقصودشان این بود که نباید برای حل مشکل جنگ صفین، حَکَم و داوری تعیین کرد؛ چون حَکَم و داور فقط خداست و هنگامی که «برج بن مسهر طایی» در محضر حضرت این شعار را سر داد، امام با کلمات تند و کوبنده ای آن مرد نادان ماجراجو را خاموش کرد تا دیگری جرئت نکند در محضرش چنین شعاری با چنان محتوای گمراه کننده ای سر دهد.

۱. انبیاء، ۱۰۲.

۲. فاطر، ۳۵.

۳. مُسْتَعَانٌ: کسی که از او کمک طلب می شود.  
 حَسْبُنَا: ما را کافی است.

به خدا قسم آنگاه که حق نمایان گشت، تویی مقدار و صدایت آهسته بود و آن زمان که باطل فریاد برآورد و عربده کشید، چونان شاخ بز سر بر آوردی.

#### نکته‌ها

- امام اشاره می‌کند به برج بن مسهر طایی به اینکه هنگام ظهور اسلام به وسیله پیامبر ﷺ یا هنگام ظهور ولایت حق به وسیله امیر مؤمنان علی ﷺ در صحنه حاضر نبود و هرگز از حق دفاع نکرد و کسی به او توجهی نداشت اما اکنون که نعره از حلقوم باطل برخاسته، سینه سپر کرده و با آن‌ها هم صدا شده است و احمقانه شعار آن‌ها را سر می‌دهد.<sup>۱</sup>
- «خَفِيًّا صَوْتُكَ»: انسان باید با صدای بلند و به صورت آشکار از حق حمایت کند؛ در صورتی که بعضی از افراد صدایشان در حمایت از حق بلند نمی‌شود و گاهی سکوت می‌کنند ولی هنگامی که شعار باطلی داده می‌شود یا پست و مقامی برای آنان پیشنهاد می‌شود با باطل همراه می‌شوند.

#### استعاره

مستعار: نعر

مستعار منه: فریاد

مستعار له: پیدایش باطل

**جامع:** واژه «نعر» را برای پیدایش باطل استعاره فرموده است، بدین مناسبت که باطل از نظر ظهور در جامعه و توانمندی مانند مردی نیرومند است که با گستاخی و دلیری فریاد کشد.

اسْكُتْ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتُ فِيهِ ضَيْلًا  
شَخْصُكَ خَفِيًّا صَوْتُكَ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ.

و من کلام له علیه السلام قاله للبرج بن مسهر الطائی و قد قال له بحیث یسمعه ﴿لَا حَکَمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، و کان من الخوارج؛  
این سخن را به برج بن مسهر طائی که از خوارج بود و جمله ﴿لَا حَکَمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ را بلند فریاد می‌زد تا امام بشنود، فرمود:

#### ۱. خاموش باش ای روسیاه!

«اسْكُتْ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ»<sup>۱</sup>

خاموش باش ای بی‌دندان! خدا رویت را زشت گرداند.

#### نکته‌ها

- «أَثْرَمُ» اشاره به این است که دهان و دندان تو نشان می‌دهد که آدم بدزبانی هستی که پیش از این مخالفانت مشت بر دهانت کوبیده‌اند و دیگر اینکه اشاره به کسی است که دندان‌های پیشین او شکسته باشد، نمی‌تواند به طور فصیح صحبت کند و چنین کسی باید بیشتر سکوت کند و کمتر سخن بگوید.<sup>۲</sup>
- در معنای عبارت «قَبْحَكَ اللَّهُ» سه احتمال آمده است: الف. از ماده «قبح» و معنایش این باشد که خداوند روی تو را زشت گرداند؛ ب. به معنای «نَهَاءٌ عَنِ الْخَيْرِ» باشد، یعنی خدا خیر را از تو دور کند؛ ج. به معنای شکستن چون فعل «قبح» به این معنا هم آمده است.

#### ۲. سخن بیجا و بی‌موقع

«فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتُ فِيهِ ضَيْلًا شَخْصُكَ خَفِيًّا صَوْتُكَ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ  
نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ»<sup>۳</sup>

۱. قَبْحَكَ: تو را بشکند؛ قَبْحَكَ اللَّهُ: بالتخفيف و التشدید أى نَحَاكَ وقيل: من قبحت الجوزة کسرتها.  
أَثْرَمُ: کسی که دندان‌های جلوی او افتاده یا شکسته است؛ صفت مشابهه از ماده «أَثْرَمُ» که به معنای کسی است که دندان‌های پیشین دهانش افتاده باشد؛ افرادی که جلوی دهان خود دندان ندارند، هنگامی که می‌خواهند حرف بزنند مقداری لکنت زبان پیدا می‌کنند و طوری سخن می‌گویند که خوب مفهوم نیست؛ الثرم: بالفتح سقوط الاسنان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۳۵.

۳. ضَيْلًا: ناچیز و بی‌مقدار؛ از ریشه «ضنوله» به معنای کوچک و ناتوان شدن؛ ضُولُ: الرَّجُلُ بِالضَّمِّ ضَوْلَةٌ نحف و حقر، و ضُولُ رَأْيِهِ صغُر.

نَعَرَ: نعره کشید، صدا درآورد.

نَجَمْتَ: آشکار شدی؛ از ماده «نجم» به معنای ظاهر و آشکار شدن است و ستارگان را از این جهت «نجم» گویند که طلوع و ظهور در آسمان دارند.

الْمَاعِزِ: بز؛ الماعز: واجد المعز من الغنم اسم جنس و هو خلاف الصَّان.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۳۶.



## خطبه ۱۸۵

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰  
هجری  
مخاطب: کوفیان  
موضوع: اعتقادی، علمی  
ویژگی: هستی‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۳.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام است که در آن از ستایش خداوند و مدح و ثنای پیامبر و سپس اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن می‌گوید.



## ۱.۳. نادیدنی با چشم سر

«وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ»<sup>۱</sup>

چشم‌ها او را نمی‌بینند.

## ۱.۴. مستور نشدن در پوشش‌ها

«وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ»<sup>۲</sup>

و پوشش‌ها وی را مستور نمی‌سازند.

## نکته‌ها

- اوصاف چهارگانه بالا که بیان شد، هرگونه شائبه جسمیت را از خداوند نفی می‌کند، نه چشم او را می‌بیند، نه حواس دیگر او را درک می‌کند، نه مکانی دارد و نه چیزی او را مستور و پنهان می‌سازد.<sup>۳</sup>

## ۱.۵. قدمت ذاتی خداوند

«الَّذِي عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ»<sup>۴</sup>

خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات وجود خود را نشان داده است.

## ۱.۶. نفی هرگونه شبیه

«وَلَا يَأْتِيَاهُمُ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ»<sup>۵</sup>

و شبیه بودن پدیده‌ها به یکدیگر از اینکه او شبیهی ندارد، حکایت دارد.

## ۱.۷. صادق

«الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ»<sup>۶</sup>

خداوندی که در وعده‌هایش صادق و برتر از آن است که نسبت به بندگان ستم روا دارد.

۱. لَا تَرَاهُ: او را نمی‌بیند.

النَّوَاطِرُ: چشم‌ها؛ جمع «ناظره» به معنای دیده و چشم؛ احتمال دیگری وجود دارد که منظور از «نظر» دیدن با چشم نباشد بلکه دقت کردن باشد.

۲. السَّوَاتِرُ: پوشاننده‌ها؛ جمع «ساتر» به معنای پرده و پوشش.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۴۳.

۴. قَدَمٌ: قدیم بودن.

حُدُوثٌ: وجود یافتن بعد از عدم.

۵. يَأْتِيَاهُمُ: شبیه‌سازی آن‌ها با یکدیگر.

۶. مِيعَادِهِ: وعده دادن.

ارْتَفَعَ: بالا رفت؛ بی‌نیاز شد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ الدَّالُّ عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ وَ يَأْتِيَاهُمُ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْكَانِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ وَ أَحَدٌ لَا يَعْدُدُ وَ دَائِمٌ لَا يَأْمِدُ وَ قَائِمٌ لَا يَعْمَدُ تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاصَرَةٍ لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَ بِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسِّمًا وَ لَا بِذِي عَظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسِّيدًا بَلْ كَبَّرَ شَأْنًا وَ عَظَّمَ سُلْطَانًا.

## ۱. صفات الهی

## ۱.۱. ستودنی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ»<sup>۱</sup>

ستایش خدایی را که به حواس درک نشود.

## نکته‌ها

- حضرت از حواس به عنوان شواهد تعبیر فرموده است؛ زیرا آن‌ها مدرکات خود را مشاهده می‌کنند و با آن تماس می‌گیرند و خداوند از درک شدن به حواس پاک و منزّه است.<sup>۲</sup>
- لام اختصاص است؛ یعنی جنس حمد مخصوص خداست، زیرا ستایش در مقابل کمال است و اگر موجودات دیگر هم کمال داشته باشند، هرچه دارند از خداست.

## ۱.۲. قرار نگرفتن در مکان

«وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ»<sup>۳</sup>

و مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند.

## نکته

- «شواهد» در عبارت قبل، جمع «شاهده» به معنای حس و «مشاهد» جمع «مشهد» به معنای مکان حضور و ظهور است.

۱. لَا تُدْرِكُهُ: او را درک نمی‌کند.

الشَّوَاهِدُ: حواس.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳. لَا تَحْوِي: شامل نمی‌شود؛ در بر می‌گیرد. «محتوی» باب افتعال از همین ماده است. الْمَشَاهِدُ: مکان‌ها.



## نکته

- در وعده‌های او چیزی جز صدق وجود ندارد؛ زیرا تخلف در وعده یا به علت عجز است یا به جهت جهل یا به دلیل نیاز.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾<sup>۲</sup> و هرگز خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند.
- ◇ ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾<sup>۳</sup> خداوند وعده خود را به شما راست گردانید.
- ◇ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۴</sup> خداوند هرگز به آن‌ها ستم نکرد ولی آن‌ها خودشان بر خویشان ستم نمودند.

## ۸.۱. عادل

- ﴿وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ﴾<sup>۵</sup>  
میان بندگان خود به عدل رفتار کرد و در حکم کردن بر آنان عدالت ورزید.

## نکته‌ها

- نسبت قیام به خدا به آن معنا که به بندگان نسبت داده می‌شود، نیست. اگر کسی صاف بایستد گفته می‌شود او روی پای خود ایستاده و قائم است ولی در مورد خدا به این معناست که خداوند به چیزی تکیه نداده بلکه خودش مستقل است و تمام موجودات متکی به او هستند.
- کلمه «عَلَيْهِمْ» از این باب است که هر حاکمی تسلطی بر محکومان دارد و خداوند که فوق همه ماست، حکم او بر ما احاطه دارد و در احکامی که بر ما فرض کرده، عادلانه رفتار کرده است.

## مشابه

- ◇ ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾<sup>۶</sup> خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و دانشوران [نیز گواه‌اند].
- ◇ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۷</sup> روز قیامت ترازوهای عدل را تعبیه می‌کنیم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۴۴.

۲. آل عمران، ۹.

۳. آل عمران، ۱۵۲.

۴. عنکبوت، ۴۰.

۵. بِالْقِسْطِ: به عدالت.

۶. آل عمران، ۱۸.

۷. انبیاء، ۴۷.

## ۹.۱. ازلیت

- ﴿مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْلِيَّتِهِ﴾<sup>۱</sup>  
حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیتش قرار داده است.

## نکته

- ممکن است مراد از «استشهاد» خداوند همین باشد که از خود موجودات طلب شهادت می‌کند ولی ما شهادت آن‌ها را درک نمی‌کنیم و ممکن است مراد این باشد که خداوند از عقل و خردهای ما طلب گواهی می‌کند.

## ۱۰.۱. قدرت

- ﴿وَبِمَا وَسَّمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ﴾<sup>۲</sup>  
و ناتوانی آن‌ها را نشانه‌ای از قدرتش قرار داد.

## نکته

- جمله «وَبِمَا وَسَّمَهَا» متعلق است به «مُسْتَشْهِدٌ» یعنی از آن عجزی که بر موجودات قرار داده بر اثبات قدرت خویش گواه می‌گیرد.
- این جمله حضرت کنایه از علامت و نشانه است. خداوند داغ عجز و ناتوانی را بر پیشانی موجودات زده تا بدانند هیچ قدرتی جز قدرت لایزال او نیست.

## ۱۱.۱. دوام و ابدیت

- ﴿وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفِتَاءِ عَلَى دَوَامِهِ﴾<sup>۳</sup>  
و به مرگ و فانی مخلوقات که گریزی از آن قرار نداده، بر دائمی بودنش گواه آورد.

## مشابه

- ◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾<sup>۴</sup> هرچه بر [زمین] است فانی‌شونده است و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

## ۱۲.۱. یگانگی خداوند

- ﴿وَاحِدٌ لَا يَعَدُّ﴾  
او یگانه است اما نه یگانه عددی است.

۱. مُسْتَشْهِدٌ: دلیل آورنده؛ از ماده «شَهِدَ» به معنای استشهادکننده، استدلال‌کننده.

۲. وَسَّمَهَا: علامت‌گذاری کرد؛ «وَسَمَ» به معنای داغ نهادن است؛ در گذشته برای اینکه گوسفندان علامتی داشته باشند، آن‌ها را داغ می‌کردند.

۳. اضْطَرَّ: مضطر کرد، یعنی خلقت آن‌ها را طوری آفرید که حتماً فانی شوند.

۴. رحمن، ۲۶ و ۲۷.

## نکته

- منظور از واحد عددی، اشیایی که شبیه و مانند و دوم و سوم برای آن‌ها امکان دارد ولی یک فرد بیشتر از آن موجود نشده است.<sup>۱</sup>

## ۱۳.۱. جاودانگی

«وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ»<sup>۲</sup>

همیشگی است ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد.

## نکته‌ها

- این جمله اشاره به این می‌کند که دوام وجود خداوند، دوام زمانی نیست؛ زیرا ذات پاک او فوق زمان و مکان است بلکه دوام او همان دوام ذاتی است.
- واژه «آمد» به معنای نهایت زمان و سرانجام فرصتی است که برای موجود زمانی تحقق دارد و نیز ثابت شده است که خداوند موجودی زمانی نیست؛ بنابراین ثابت می‌شود که وی جاودانی و بدون زمان است.<sup>۳</sup>

## ۱۴.۱. برقرار بودن خداوند

«وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ»<sup>۴</sup>

و برقرار است بی آنکه نگهدارنده‌ای داشته باشد.

## نکته‌ها

- مفهوم جمله آن است که قیام او به ذات اوست نه به کمک دیگری.<sup>۵</sup>
- وقتی قائم را بر افراد اطلاق کنیم، کنایه از این است که می‌توانند مستقل باشند و روی پای خودشان بایستند ولی در مورد خداوند هنگامی که کلمه «قائم» اطلاق می‌شود، یعنی واجب‌الوجود است و هیچ تکیه‌گاهی ندارد.

## ۲. ادراک عقلانی خداوند

«تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاصَرَةٍ»<sup>۶</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۴۶.

۲. اَمَد: مدت، نهایت زمانی؛ نهایت زمانی مربوط به چیزی است که در زمان باشد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۵۶.

۴. عَمَد: ستون‌ها؛ جمع «عمود» به معنای ستون؛ بالتحریک جمع العمود.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۴۷.

۶. تَتَلَقَّاهُ: او را درک کرد.

مُشَاعَرَة: حس کردن؛ درک به وسیله حواس است و از شعور به معنای احساس گرفته شده است.

الْمَرَائِي: هر آنچه که دیده می‌شود؛ جمع «مرآه» به معنای آینه است و گاه به چشم و آینه اطلاق می‌شود؛ زیرا عکس

عقل‌ها او را درمی‌یابند ولی نه از طریق حواس و نشانه‌های خلقت، به او گواهی می‌دهند ولی نه به حضور مادی و جسمانی.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه آثار عظمت و قدرت و علم و حکمت او که سراسر جهان را پرکرده، دلیل روشنی بر وجود اوست.<sup>۱</sup>
- منظور از «مشاعره» ادراک مستقیم و بدون واسطه است.<sup>۲</sup>
- در این جمله حضرت می‌فرمایند: این چنین نیست که خداوند مقابل چشم انسان قرار بگیرد و انسان بتواند او را ببیند و آنگاه ذات خداوند را بتواند درک کند. عقل انسان نیز نمی‌تواند به ذات حق دسترسی داشته باشد و ما فقط صفات سلبیه او را ادراک می‌کنیم.
- گواهی چشم به اجسام تنها به این است که آن‌ها را در مقابل خود ببیند ولی گواهی چشم به وجود خداوند به این معنا نیست که خدا در برابر چشم حاضر است بلکه ریزه‌کاری‌هایی که در آن است، دلالت بر ذات و صفات خداوند می‌کند.

## ۳. احاطه نشدن با اندیشه‌ها

«لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا»<sup>۳</sup>

اندیشه‌ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده بلکه به وسیله اندیشه بر آن‌ها متجلی شده و با نیروی عقل، مسلم گشته که کُنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه‌های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کُنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است.

## نکته

- در اینجا عقل‌ها را حاکم قرار داده است که اگر کسی در این مطلب شک دارد، می‌تواند

موجودات در آن می‌افتد؛ جمع المرئی کمرمی و هو ما یدرک بالبصر أو جمع مرآة بفتح المیم يقال فلان حسن فی مرآة عینی قاله الشارح المعترضی، و سیأتی ما فیه.

مُحَاصَرَة: حضور عینی جسمانی؛ به معنای حضور و مجالست است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۴۸.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۰.

۳. لَمْ تُحِطْ: احاطه نکرد.

الْأَوْهَامُ: خطورات قلبی؛ جمع «وهم» و در استعمال روزمره ما در فارسی به معنای پندارهای باطل یا مشکوک است؛ ولی قرائن نشان می‌دهد که در خطبه بالا و موارد دیگری از خطبه‌های نهج البلاغه درباره «اندیشه‌های دورپرواز» استعمال شده است.

تَجَلَّى لَهَا: بر او متجلی شده؛ ضمیرهای شش‌گانه‌ای که در این جمله و دو جمله بعد است، همه بازگشت به اوهام «عقول» می‌کند.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّفِيُّ وَآمِينُهُ الرَّضِيُّ ﷺ أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ وَظُهُورِ الْفَلَاحِ وَإِضَاحِ الْمَنْهَجِ فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعاً بِهَا وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالاً عَلَيْهَا وَأَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَمَنَارَ الضِّيَاءِ وَجَعَلَ أُمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً وَغُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةً.

#### ۵. ابعاد وجودی پیامبر

##### ۱. بنده‌ای برگزیده

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّفِيُّ»<sup>۱</sup>

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده اوست.

##### مشابه

- ♦ ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي﴾<sup>۲</sup> من تو را به پیام‌هایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم.
- ♦ ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۳</sup> سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم.

##### ۲. امانت‌دار

«وَأَمِينُهُ الرَّضِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»<sup>۴</sup>

و [محمد بنده] درست‌کردار پسندیده اوست، خداوند بر او و بر آل او درود فرستد.

##### ۳. صاحب حجت

«أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ»

او را برای بیان حجت‌های لازم فرستاد.

##### نکته

- «وُجُوبِ الْحُجَجِ»: به معنای ثبات و لزوم و ضروری بودن دلیل‌ها در نظر عقل است؛ یعنی دلیل‌ها به گونه‌ای بوده باشند که عقل انسان ملزوم باشد آن را بپذیرد.

##### مشابه

♦ ﴿لَيْتَلَىٰ يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾<sup>۵</sup> تا برای مردم، پس

۱. الصَّفِيُّ: برگزیده؛ صفت مشبیه به معنای مفعول است، «مصطفی» باب افتعال از همین ماده است به معنای برگزیده.

۲. اعراف، ۱۴۴.

۳. فاطر، ۳۲.

۴. الرَّضِيُّ: پسندیده، مورد رضایت قرار گرفته؛ صفت مشبیه به معنای مفعول است.

۵. نسا، ۱۶۵.

به عقل خود مراجعه کند؛ همان عقلی که گنجایش خداوند را ندارد ولی به لطف او این اندازه درک دارد که بفهمد توان درک خدا را نداشته و نخواهد داشت.

#### ۴. شأن بلند خداوند

«لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائِيَّاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسُّيماً وَلَا بِذِي عَظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسُّيْداً بَلْ كَبُرَ شَأْنًا وَعَظُمَ سُلْطَانًا»<sup>۱</sup>

بزرگی او همچون اجسام و اجساد بر اساس طول و عرض و حجم و عمق و بدایت و نهایت نیست تا در جسم و حجم بزرگ آید، بلکه شأنش بزرگ و سلطنتش عظیم است.

##### نکته

- اشاره به اینکه وقتی می‌گوییم «الله اکبر» گاه به ذهن افراد ناآگاه چنین می‌آید که ابعاد وجودی او شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پرکرده است و هنگامی که می‌گوییم خداوند عظمت دارد فکر می‌کنند نسبت به موجودات دیگر مانند کوه‌ها و دریاها و آسمان‌ها چنین است، در حالی که بزرگی و عظمت خدا جنبه جسمانی ندارد بلکه عظمت و بزرگی معنوی است؛ زیرا اگر او جسم بزرگی داشت، حتماً اجزایی داشت و نهایی و زمان و مکانی، حال آنکه از همه این‌ها برتر و بالاتر است.<sup>۲</sup>

##### مشابه

- ♦ ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ﴾<sup>۳</sup> دانای نهان و آشکار، آن خدای بزرگ متعال است.
- ♦ ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾<sup>۴</sup> پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگوی.
- ♦ ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾<sup>۵</sup> آن‌ها را کالبدهایی نکردیم که به طعام نیازمند نباشند.

۱. امْتَدَّتْ: گسترش یافت.

تَجَسُّيْداً: جسم داشتن؛ مصدران من باب التفعیل و فی بعض النسخ من باب التفعیل، و یفرق بین الجسم و الجسد بأن الجسم یکون حیواناً و جماداً و نباتاً، و الجسد مختصّ بجسم الانس و الجنّ و الملائكة و یطلق علی غیر ذوی العقول. تَنَاهَتْ بِهِ: فعل لازم که با حرف جر متعدی شده، ضمیر در «به» به خدا بازمی‌گردد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۴۹.

۳. رعد، ۹.

۴. حاقه، ۵۲.

۵. انبیاء، ۸.

## نکته

- معنای جمله «علی المحجة» دعوت جامعه و مجذوب ساختن آن‌ها برای گام نهادن در راه روشن خدا و شریعت اوست و این دعوت برای آنان که اهل تعقل و استدلال‌اند، همراه با حکمت و موعظه نیکو و مجادله به نحو احسن است اما برای کسانی که به استدلال توجهی ندارند با جنگ و شمشیر توأم خواهد بود.<sup>۱</sup>

## ۵.۸. بر پاگر علم هدایت

«وَأَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَمَنَارَ الضِّيَاءِ»<sup>۲</sup>

پرچم‌های هدایت را برافراشت و نشانه‌های روشن را بر پا ساخت.

## نکته

- منظور از به پا داشتن پرچم‌های هدایت، نشان دادن دلیل‌ها می‌باشد که عبارت است از معجزه‌ها و کلیه قوانین دینی.<sup>۳</sup>

## مشابه

- ♦ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۴</sup>
- او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و بر حق تا او را بر همه دین‌ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان را خوش نیاید.

## ۵.۹. حافظ حوزه اسلام

«وَجَعَلَ أُمُرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً»<sup>۵</sup>

ریسمان‌های اسلام را محکم نمود.

## نکته

- اشاره دارد که پیامبر دین خود را بر استوارترین و محکم‌ترین پایه‌ها بنا کرد و عقب‌ماندگی امروز مسلمانان نتیجه کاهلی و بدی خودشان است.<sup>۶</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۶۲.

۲. أَعْلَامُ الْإِهْتِدَاءِ: پرچم‌های هدایت.

مَنَارُ الضِّيَاءِ: مناره روشن؛ «منار» اسم مکان از ماده «نور» به معنای محل نور است؛ مناره‌ها جای چراغ‌هایی بود که در گذشته کنار راه‌ها می‌گذاشتند تا مردم از راه دور تشخیص بدهند که جاده از چه طرف است و به بیراهه نروند.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۶۲.

۴. توبه، ۳۳.

۵. أُمُرَاسٌ: طناب‌ها؛ ریسمان‌ها؛ جمع «مرس» و «مرسه» به معنای طناب است؛ الأمراس: الحبال جمع المرس و هو جمع المرساة بالتحريك الحبل.

مَتِينَةٌ: محکم، قوی.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۲.

از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است.

## ۵.۴. پیروزی آشکار

«وُظْهِرَ الْفَلَجُ»<sup>۱</sup>

و [پیامبر را برای] پیروزی آشکار [فرستاد]

## ۵.۵. بیان کننده راه حق

«وَأَيَّضَاحَ الْمُنْهَجِ»<sup>۲</sup>

و روشن ساختن راه حق [فرستاد]

## نکته

- پیامبر اسلام راه خدا و شریعت وی را واضح و روشن می‌کند.<sup>۳</sup>

## مشابه

- ♦ «وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»<sup>۴</sup> و آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم.

## ۵.۶. مبلغی آشکار

«فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِهَا»<sup>۵</sup>

او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد.

## نکته

- این جمله اشاره است به اینکه پیامبر اکرم ﷺ امانت الهی را که عبارت از وحی بود به حق ادا فرمود و منظور از «صدعه بالرسالة» روشن و آشکارا ساختن مأموریت رسالت است.<sup>۶</sup>

## ۵.۷. حامل حجت

«وَحَمَلَ عَلَى الْمَحْجَةِ دَالًّا عَلَيْهَا»<sup>۷</sup>

و انسان‌ها را بر مسیر حق قرار داد؛ در حالی که راه پیشرفت را به آن‌ها نشان داده بود.

۱. الْفَلَجُ: پیروزی؛ خواه پیروزی در استدلال باشد یا در عمل؛ فلجت: فلجا و فلوجا ظفرت بما طلبت و فلج بحجته أثبتها و أفلج الله حجته بالآلف أظهرها قال الشارح المعتزلي: الفلج النصرة و أصله سكون العين و إنما حركة لبوازن بين الألفاظ لأن الماضي منه فلج الرجل على خصمه بالفتح و مصدره الفلج بالسكون.

۲. إِيَّضَاحٌ: روشن می‌کند؛ از ماده «وَضَحَ» به معنای روشن ساختن، اتَّضَحَ: اتَّضَاحًا: آن کار یا سخن آشکار و ظاهر شد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۲۷.

۴. نساء، ۶۸.

۵. صَادِعًا: آشکارا؛ از ریشه «صدع» در اصل به معنای شکافتن است و از آنجا که هنگام شکافتن زمین گیاهان ظاهر می‌شوند، معنای ظهور نیز در آن نهفته است.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۶۲.

۷. الْمَحْجَةُ: راه تجربه شده و مقبول؛ اسم مکان از ماده «حج» به معنای قصد.



## تشبیه

مشبه: اسلام

مشبه به: خیمه

وجه شبیه: امام علی (علیه السلام) اسلام را به خیمه‌ای تشبیه می‌کند که ریسمان‌های محکمی از هرسو آن را به زمین‌های اطراف متصل کرده است تا تندبادها نتواند آن را از جا برکند و این ریسمان‌ها اموری مانند جمعه و جماعات و حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر هستند که همیشه حوزه اسلام را حفظ کرده و از آن دفاع می‌نماید. هر جا این تعلیمات اسلامی پیاده شود، اسلام بیمه می‌شود و هرگاه ضعیف گردد، دشمنان بر مسلمین چیره خواهند شد.

## ۵. ۱۰. استواری ایمان

«وَعَزَى الْإِيمَانَ وَثِيقَةً»<sup>۱</sup>

و دستگیره‌های ایمان را استوار ساخت.

مشابه

«وَ لَكِنْ أُوثِّقُ عَزَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> محکم‌ترین دستگیره‌های اسلام دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست و محبت اولیاء الله و بیزاری از دشمنان است.

## تشبیه

مشبه: ایمان

مشبه به: طناب

وجه شبیه: ایمان را تشبیه به طنابی کرده که دستگیره‌های مختلفی در آن است و برای نجات از قعر چاه یا نجات در پرتگاه‌ها باید به این دستگیره‌ها چسبید. اگر این دستگیره‌ها سست و ضعیف باشند نه تنها انسان نجات نمی‌یابد بلکه گرفتار سقوط خطرناکی می‌شود این دستگیره‌ها همان فروع و تعلیمات اسلام در برنامه‌های مختلف عبادی و اجتماعی است.

۱. عَزَى: دستگیره و دستاویز؛ جمع «عروه».

وَثِيقَةً: قابل وثوق.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۴.

۱. جَسِيمُ النِّعْمَةِ: بزرگی نعمت.

الْحَرِيقُ: سوزاننده، صفت مشبهه به معنای فاعل و متعدی است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۵۷.

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ وَ الْبَصَائِرُ مَذْخُولَةٌ أَلَّا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ أَتَقَنَ تَرْكِيبَهُ وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ أَنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صَغَرِ جُثَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا بِمُسْتَذْرَكِ الْفِكْرِ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِيَرُدَّهَا وَ فِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا لَا يُغْفَلُهَا الْمَنَانُ وَ لَا يَحْرُمُهَا الدِّيَانُ وَ لَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ وَ الْحَجَرِ الْجَامِيسِ وَ لَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا فِي غُلُوبِهَا وَ سُفْلِهَا وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفِ بَطْنِهَا وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أَذُنِهَا لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا وَ لَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا لَمْ يَشْرُكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ يُعْنَهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ وَ لَوْ صَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً.

## ۶. تفکر در عظمت خلقت و نعمت‌های الهی

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»<sup>۱</sup>

اگر در عظمت قدرت و اهمیت نعمت او می‌اندیشند، به راه راست بازمی‌گشتند و از آتش سوزان می‌ترسیدند.

## نکته

• اشاره به دو چیز است که اگر اندیشه‌ها در آن به کار گرفته شود آثار آن به‌زودی در اعمال انسان آشکار می‌شود: نخست اندیشه در عظمت قدرت خدا که کرات عظیم آسمانی و میلیاردها ستاره در یک کهکشان و صدها میلیون کهکشان آفریده و کرانه‌های ملک عظیم او بر هیچ‌کس روشن نیست و آنچه درباره عظمت جهان می‌گوییم مربوط به چیزی است که در قلمرو علم قاصر ما قرار دارد؛ دوم اندیشه در نعمت‌های خدا که عامل محبت انسان به خدا می‌شود.<sup>۲</sup>



## ۷. موانع راه

## ۱.۷. بیماری دل

«وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ»<sup>۱</sup>

ولی دل‌ها بیمار است.

## مشابه

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>۲</sup> آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان

قفل‌هاست؟

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۳</sup> حقا که کارهایی که کرده بودند بر

دل‌هایشان مسلط شده است.

## ۲.۷. بصیرت معیوب

«وَالْبَصَائِرُ مَذْخُولَةٌ»<sup>۴</sup>

و چشم‌های بصیرت معیوب است.

## مشابه

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى

بَصَرِهِ غِشَاوَةً»<sup>۵</sup> پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را

دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟

## نکته‌ها

• امام علی (ع) در این جملات بیان می‌کند، اینکه مردم در عظمت آفرینش نمی‌اندیشند، به آن سبب است که شرط اندیشیدن یعنی سلامت دل و چشم بصیرت از آن‌ها رخت بر بسته است؛ زیرا قلب‌هایشان بیمار و دیده حق‌بینشان معیوب است و علت آن هم توجه به زرق و برق امور پست مادی که همانند پرده‌ای دیده‌دل آدمی را می‌پوشاند و چشم بصیرت او را آن چنان بی‌نور می‌سازد که از درک راه روشن حق، وی را باز می‌دارد.<sup>۶</sup>

۱. عَلِيلَةٌ: بیمار؛ از ماده «علّ» به معنای بیماری، اَعْتَلَّ، اَغْتَالَ: بیمار شد.

۲. محمد، ۲۴.

۳. مطففین، ۱۴.

۴. مَذْخُولَةٌ: عیناک و ناقص؛ از ریشه «دخل» به معنای فساد و تباهی است.

۵. جاثیه، ۲۳.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۶۸.

• امام به دو علت عمده اشاره می‌کند، زیرا منظور از «قلوب» عقل‌هاست که بر اثر هوا و هوس‌ها و آفات دیگر شناخت از کار می‌افتد و منظور از «بصائر» چشم‌های بصیرت است که پرده‌های گناه و تعصب و خودخواهی بر روی آن‌ها افکنده می‌شود.<sup>۱</sup>

## ۸. ویژگی‌های موجودات کوچک

## ۱.۸. آفرینش دقیق

«أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ»<sup>۲</sup>

آیا به کوچک‌ترین چیزی که آفریده نمی‌نگرند که چگونه آفرینش او را محکم ساخته؟

## ۲.۸. متقن

«وَأَتَقَنَ تَرْكِيبَهُ»

و ترکیب آن‌ها را استوار ساخته است.

## ۳.۸. آفرینش گوش و چشم

«وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ»<sup>۳</sup>

و گوش و چشم برای آن‌ها آفریده است.

## ۴.۸. مرتب کردن استخوان

«وَسَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ»<sup>۴</sup>

و به استخوان و پوستش آراسته؟

## ۹. آفرینش مورچه

## ۱.۹. کوچکی مورچه

«انْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صَغَرِ جُثَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا

يُمُسْتَدْرَكُ الْفِكَرِ»<sup>۵</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۵۸.

۲. أَحْكَمَ: محکم نمود.

۳. فَلَقَ: شکافت، آفرید.

۴. سَوَّى: آفرید؛ از ریشه «تسویه» به معنای نظام بخشیدن و مرتب نمودن است.

۵. الْبَشَرُ: پوست؛ جمع «بشرة» یعنی ظاهر پوست تن و به معنای انسان نیز می‌آید؛ جمع البشرة مثل قصب و قصبه ظاهر الجلد.

۶. النَّمْلَةُ: مورچه؛ واحدة النمل.

لَا تَكَادُ تُنَالُ: نزدیک است دیده نشود.

جُثَّةٌ: جسم؛ الانسان شخسه.

لَحْظِ الْبَصَرِ: گوشه چشم.

### ۹.۶. تهیه توشه برای دوران ناتوانی

«وَفِي وِرْدِهَا لَصَدْرَهَا»<sup>۱</sup>

و هنگام توانایی برای روز ناتوانی ذخیره می‌کند.

#### نکته

- این جمله اشاره دارد به اینکه در هنگام داشتن قدرت و توانایی جنب و جوش و حرکت، خوراک خود را برای روزهای عجز و ناتوانی‌اش آماده می‌کند؛ زیرا در زمستان بر اثر سرما از کار و حرکت می‌افتد و مجبور است در تنگناهای زمین و جاهای گرم خود را پنهان کند.<sup>۲</sup>

### ۹.۷. ضمانت روزی

«مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا»<sup>۳</sup>

روزی‌اش تضمین شده است.

#### مشابه

- ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾<sup>۴</sup> هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او برعهده خداست.

### ۹.۸. روزی موافق

«مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا»<sup>۵</sup>

و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته.

#### نکته

- اشاره به اینکه خداوند این موجودات کوچک را که در دشت‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کنند، از نظر لطفش دور نداشته هر غذایی که موافق طبع آن‌هاست در اختیارشان قرار داده است.<sup>۶</sup>

۱. وِرْدِهَا: عطش و نیز آگاه است و در اینجا کنایه از امکان و توانایی است.

صَدْر: بازگشت از آگاه و در اینجا کنایه از ناتوانی و فقدان است؛ فی ورودها لصدرها: الورد فی الأصل الاشراف علی الماء للشرب ثم اطلق علی مطلق الاشراف علی الشئء دخله أو لم یدخله کالورود و الصدر بالتحریک اسم من صدر صدرا و مصدر آی رجع، و فی نسخة الشارح البحرانی فی وردها لصدرها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۲۶.

۳. مَكْفُولٌ: تضمین شده؛ از ماده «کفل» به معنای کفالت راجع بر نفس و شخص است نه بر مال، یعنی ضمانت و عهده‌دار بودن انسان؛ کفل: کفالة من باب نصر و علم و شرف ضمن و کفله و به و عنه إذا تحملت به.

۴. هود، ۶.

۵. مَرْزُوقَةٌ: روزی داده شده؛ اسم مفعول از ماده «رزق».

یَوْفِقِهَا: موافق طبعش.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۶۰.

به مورچه با کوچکی جثه و ظرافت اندامش نگاه کنید. چنان کوچک است که نمی‌توان با گوشه چشم دیدش و با نیروی اندیشه درکش کرد.

### ۹.۲. حرکت در زمین

«كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا»<sup>۱</sup>

ولی با این حال چگونه در روی زمین راه می‌رود.

### ۹.۳. رسیدن به روزی

«وَصَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا»<sup>۲</sup>

و به روزی‌اش دست می‌یابد.

### ۹.۴. انتقال دانه به لانه

«تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا»<sup>۳</sup>

دانه‌ها را به لانه‌اش منتقل می‌کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌نماید.

### ۹.۵. تهیه توشه در گرما

«تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا»<sup>۴</sup>

در فصل گرما برای سرما [توشه تهیه می‌کند].

#### نکته

- یعنی در تابستان آذوقه زمستان خود را فراهم می‌کند.

ادامه از صفحه قبل:

مُسْتَدْرَك: نیروی کنجکاو برای یافتن و درک کردن، ظاهراً مصدر باشد؛ استدرك: الشئء و إدراکه بمعنی و استدرك ما فات و تدارکته بمعنی و استدرك الشئء أى حاولت إدراکه به، و مستدرک الفكر یحتمل أن یكون مصدرا بمعنی الإدراک و أن یكون اسم مفعول.

الفکر: اندیشه‌ها؛ و زان عنب جمع فکرة بالكسر و هو اعمال النظر و قیل اسم من الافتکار و فی بعض النسخ الفكر بسکون العین.

۱. دَبَّتْ: حرکت کرد؛ خزید، جنبید.

۲. صَبَّتْ: علاقه‌مند شد؛ ریخته شد، به هجوم واداشته شد؛ فعل مجهول است به معنای ریخته شده؛ همیشه «صبا» متعدی به «الی» می‌شود ولی در اینجا به «علی» متعدی شده است؛ علی البناء للمفعول من صب الماء أراقه، و فی بعض النسخ بالصناد المعجمة و النون علی بناء المعلوم أى بخلت.

۳. تَنْقُلُ: حمل می‌کند.

جُحْر: لانه حشرات؛ الجحر: بالصم الحفرة التي تحتفرها الهوام و السباع لأنفسها.

تُعِدُّ: آماده می‌کند؛ از ماده «اعداد» به معنی مهیا کردن است؛ «تعدّها» یعنی دانه‌ها را مهیا و آماده می‌کند.

۴. حَرّ: موسم گرما.



دو شاخکی همچون دو آنتن دارد که برای برقرار کردن ارتباط از آن استفاده می‌کند و در شکمش چیزی همانند معده و روده است و دنده‌های بسیار ظریف و کوچکی از هر طرف آن را احاطه کرده است. اعصاب و عضلات ظریفش به اندازه نیاز اوست و مغز کوچکش مدیریت زندگی پیچیده او را بر عهده گرفته، پاهایش مفاصل مختلف دارد و هر مفصلی همچون مفاصل حیوانات بزرگ کار ویژه‌ای انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

### ۹.۱۳. در جوانب دنده‌های مورچه

«وَمَا فِي الْجُوفِ مِنْ شَرَّاسِيفٍ بَطْنِهَا»<sup>۲</sup>

و آنچه در جوفش از جوانب دنده‌ها وجود دارد.

### ۹.۱۴. چشم و گوش مورچه

«وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا»<sup>۳</sup>

و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته است.

### ۹.۱۵. اوصاف شگفت‌انگیز

«لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا وَلَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا»<sup>۴</sup>

شگفت‌زده خواهی شد و از وصف عجایب آن به زحمت خواهی افتاد.

#### نکته

• «ل» در کلمه «لَقَضَيْتَ» جواب «لو» است؛ یعنی اگر تو در آن همه ریزه‌کاری‌هایی که در خلقت مورچه و در ساختمان وجودی این حیوان به کار رفته، اندیشه کنی به قدری تعجب‌آور است که حکم به شگفتی آن می‌کنی.

### ۹.۱۶. تفکر در خلقت مورچه، نشانی از عظمت الهی

«فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ

### ۹.۹. غافل نشدن از مورچه

«لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَانُ»<sup>۱</sup>

خداوند منان هرگز از او غافل نمی‌شود.

### ۹.۱۰. بهره‌مندی مورچه

«وَلَا يَحْرُمُهَا الدِّيَانُ»<sup>۲</sup>

و پروردگار مدبر محرومش نمی‌سازد.

#### نکته

• این سخن حضرت بیانگر این حقیقت است که چون خداوند دیان و بسیار جزادهنده است، آفریده‌های خود را از پاداش محروم نمی‌سازد، همین که این حیوان قدم به عالم وجود گذارده و تحت فرمان تکوینی خدا قرار گرفته با توجه به الطاف بی‌پایان او، گویا پیروی از اوامر تشریعی وی کرده و عبادتی را انجام داده و به این دلیل مشمول معنای نام دیان او شده و مستوجب پاداش اعمال نیک و عبادات می‌باشد.<sup>۳</sup>

### ۹.۱۱. در دل صخره‌ها

«وَلَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ وَ الْحَجَرِ الْجَامِسِ»<sup>۴</sup>

هرچند در دل سنگی سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد.

### ۹.۱۲. تفکر در مجاری خوراک مورچه

«وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا [و] فِي عُلُوقِهَا وَ سُفْلِهَا»<sup>۵</sup>

اگر در مجاری خوراک و در بالا و پایین دستگاه گوارش او بیندیشی.

#### نکته

• اشاره به اینکه اگر انسان در آفرینش این موجود کوچک که به زحمت دیده می‌شود، دقت کند و پرده‌های غفلت را که ناشی از عادی شدن مسئله است، کنار بزند، یک دنیا شگفتی در آن دیده می‌شود؛ در سر بسیار کوچک او هم چشم است و هم گوش و هم دهان و

۱. الْمَنَانُ: احسان‌کننده؛ صیغه مبالغه از ماده «مَنَنَ» به معنای نعمت و عطا؛ مِنَ الْمَنِّ بِمعنى العطاء لَا مِنَ الْمَنَّةِ.

۲. الدِّيَانُ: پاداش‌دهنده؛ الحاكم و القاضی و قیل القهار، و قیل السانئ أى القائم على الشئ بما يصلحه.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۷۳.

۴. الصَّفَا: تخته‌سنگ سخت و صاف است؛ الصفا: بالقصر الحجر و قیل الحجر الصَّلْبَة الضخم لَا يَنْبَت شَيْئًا وَ الْوَحاح الصَّفَا دة صفاة.

الْيَابِس: خشک.

الْجَامِس: ثابت و بی‌حرکت؛ خشکیده؛ الجامد و قیل أكثر ما يستعمل فى الماء جمد و فى السمن و غیره جمس.

۵. مَجَارِي أَكْلِهَا: راه‌ها و مسیرهای خوردنش؛ بالضَّمَّ فى بعض النسخ و فى بعضها بضمّتين المأكول.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۶۱.

۲. الْجُوف: اندرون؛ شکم.

شَرَّاسِيف: سر دنده‌های سینه از سوی شکم؛ جمع «شرسوف» به معنای انتهای نرم دنده‌ها در طرف شکم است. مورچه با آن همه کوچکی جثه مانند هر حیوان دیگر دارای دستگاه کامل گوارش و قوه هاضمه و دافعه است و در حالی که دنده دارد، سر دنده‌هایی هم در شکمش هست؛ مقاطع الاضلاع و هی أطرافها التى تشرف على البطن، و قیل الشرسوف كعصفور غصروف معلق بكلّ ضلع مثل غصروف الكتف.

۳. أُذُن: گوش؛ بالضَّمَّ و بضمّتين على اختلاف النسخ.

۴. لَقَضَيْتَ عَجَبًا: در شگفتی فرو می‌رفتی؛ التعجب أو التعجب الكامل.

يُعْنُهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ<sup>۱</sup>

پس بزرگ و بلندمرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا بر پا داشته و او را بر ستون‌هایی محکم بنا نهاده است. هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبود و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است.

#### ۱۷.۹. یکی بودن خدای مورچه و نخل تنومند

«وَلَوْ صَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ»<sup>۲</sup>

اگر تمام راه‌های فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر برسی، همه دلایل به تو می‌گویند که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت نخل است؛ زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده‌ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده‌ای دارد.

#### نکته

• اشاره به اینکه تصور نکنید ساختمان یک موجود بزرگ، مانند درخت نخل تناور از ساختمان یک موجود کوچک همچون مورچه مهم‌تر است؛ زیرا اگر درست بنگرید هر دو ساختمان بسیار پیچیده و دقیقی دارند و قوانین منظم بر هر دو حاکم است و هدایت‌های الهی از لحظه تولد تا پایان عمر در هر دو نمایان است، به علاوه آن درخت بزرگ هم در حد خود دارای اعضای مختلف کوچک و بزرگ و قوی و ضعیف است که هر کدام متناسب با وظیفه و مسئولیت‌هایشان ساخته شده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. قَوَائِم: دست و پاها.

دَعَائِمُهَا: ستون‌ها.

۲. لَوْ صَرَبْتَ: اگر تلاش می‌کردی؛ بگردی، تفحص کنی؛ الضرب فی الأرض: السیر فیها أو الاسراع به.

مَذَاهِب: راه‌ها.

لَتَبْلُغَ: می‌رسی.

مَا دَلَّتْكَ: تو را نرساند.

الدَّلَالَةُ: ارشاد و راهنمایی؛ بالكسر و الفتح اسم من دلّه إلى الشیء، وعلیه ای أرشده و سدّده.

فَاطِر: خالق؛ از ماده «فَطَرَ».

النَّمْلَةُ: مورچه.

النَّخْلَةُ: درخت خرما.

غَامِض: چشم‌پوشی، تساهل؛ الغامض: خلاف الواضح.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۶۲.

#### ۱۰. یکسان بودن همه موجودات در خلقت

«وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً»<sup>۱</sup>

بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون.

#### نکته

• اشاره به اینکه کوچک و بزرگ و آسان و مشکل نسبت به موجودی تصور می‌شود که قدرت و نیروی او محدود باشد.<sup>۲</sup>

۱. الْجَلِيلُ: باعظمت.

اللَّطِيفُ: ریز و ظریف؛ چیز کوچک و ریز، غیر قابل رؤیت.

الْخَفِيفُ: سبک.

سَوَاءً: مساوی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۶۳.

وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبَحَارِ وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللَّغَاتِ وَالْأَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَجَحَدَ الْمُدَبَّرَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَلَا اخْتِلَافٌ صُورِهِمْ صَانِعٌ وَلَمْ يَلْحِثُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعُوا وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ.

### ۱۱. نگاهی به آفرینش آسمان

«وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ»<sup>۱</sup>  
و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادها و آب.

#### نکته‌ها

- منظور از «هوا» همان هوایی است که گرداگرد کره زمین را گرفته، از همه چیز حیاتی تر و از همه چیز فراوان تر است.<sup>۲</sup>
- «ریاح» اشاره به بادهاست که وظایف مختلفی در چرخه حیات انسان و موجودات زنده بر عهده دارند. ابرها را به حرکت درآورده به سوی زمین های خشک و بی آب، گسیل می دارند، گیاهان را بارور می کنند، دریاها را موج می سازند و به موجودات دریایی اکسیژن می دهند، هوای آلوده را جابه جا می کنند و هوای تصفیه شده جنگل ها را به شهرها می فرستند.<sup>۳</sup>

#### مشابه

- ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup> آفرینش آسمان و زمین از آفرینش مردم بزرگ تر است ولی بیشتر مردم نمی دانند.
- ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾<sup>۵</sup> و بادهای آبستن کننده را فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم.

#### تشبیه

مشبه: آسمان، هوا، بادها و آب

۱. الْهَوَاءُ: فضا.

الرِّيَّاحُ: بادها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۶۹.

۳. همان.

۴. غافر، ۵۷.

۵. حجر، ۲۲.

مشبه به: مورچه و درخت خرما و اعضای آن ها

وجه شبه: حضرت در این عبارت، آسمان، هوا، بادها و آب را به آفریده هایی از قبیل مورچه، درخت خرما و اعضای آن ها تشبیه کرده و نیازمندی به صانع حکیم و آفریننده ای مدبر در آفرینش و کیفیت ترکیب و حالات مختلف، وجه شباهت است.

### ۱۲. اندیشه در بقیه موجودات

«فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبَحَارِ وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللَّغَاتِ وَالْأَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ»<sup>۱</sup>

نگاهی بیفکن به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمدوشد این شب ها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوه ها و بلندی این قله ها و تعدد این لغات و زبان های گوناگون.

#### نکته‌ها

- «تفجر البحار» می تواند اشاره به پیدایش دریاها یا جوش و خروشی باشد که بر اثر امواج کوه پیکر پیدا می شود.<sup>۲</sup>
- «کثرت جبال» اشاره به کوه های فراوانی است که کره زمین را همچون زرهی در برگرفته و طوفان ها را در هم می شکند.<sup>۳</sup>

#### مشابه

- ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿۴﴾ و پس از آن زمین را بگسترده و از آن آب بیرون آورد و چراگاه ها پدید کرد و کوه ها را استوار گردانید برای بهره گیری شما و چهارپایان.
- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوِلْدَانِ﴾<sup>۵</sup> و از نشانه های قدرت اوست آفرینش آسمان ها و زمین، و اختلاف زبان ها و رنگ هایتان.

۱. لَحَجَرٍ: سنگ، جمع آن «احجار» و «حجارة» است.

اخْتِلَافٍ: رفت و آمد.

تَفَجُّرٍ: شکافتن.

الْقِلَالُ: قله ها؛ جمع «قله» قسمت بالای کوه را گویند؛ القلال: و زان جبال جمع قلة بالصم و هی أعلى الجبل، و قیل الجبل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۶۹.

۳. همان.

۴. نازعات، ۳۰ تا ۳۳.

۵. روم، ۲۲.

## ۱۳. وای بر انکارکنندگان

«قَالُوا لَيْلَ مَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَحَدَ الْمُدْبِرَ»<sup>۱</sup>

وای به حال کسی که آفریننده را انکار کند و تدبیرکننده را باور نداشته باشد.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه آثار تدبیر در سراسر جهان آفرینش آن قدر آشکار است که منکران مدبر جهان درخور سرزنش و نفرین هستند.<sup>۲</sup>
- واژه «مدبر» به معنای کسی است که بر سرانجام امور و مصالح آن که همان مرحله قضاست، آگاهی کامل دارد.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾<sup>۴</sup> گفتند: «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست؛ می میریم و زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند.» و [لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی سپرند.

## ۱.۱۳. منکران همچون علف‌های خودرو

«رَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَلَا لِاخْتِلَافِ صَوَرِهِمْ صَانِعٌ»<sup>۵</sup>

آن‌ها گمان کردند همچون علف‌های خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده‌ای نیست.

## مشابه

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾<sup>۶</sup> اوست که شما را در رحم مادران به هر سان که خواسته باشد می نگارد.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾<sup>۷</sup> و شما را بیافریدیم، و صورت بخشیدیم، آن گاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید.

۱. قَالُوا لَيْلَ: هلاک و نابودی.

الْمُقَدَّرَ: اندازه‌گیرنده؛ اسم فاعل از مادة «تقدير» و تقدیرگری از آن خداوند است.

جَحَدَ: انکار کرد، انصراف به انکار با علم دارد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۷۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۸۰.

۴. جائیه، ۲۴.

۵. رَعَمُوا: گمان کردند.

۶. آل عمران، ۶.

۷. اعراف، ۱۱.

## ۱۳.۲. انکار خداوند بدون دلیل

«وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعَوْا»<sup>۱</sup>

اینان برای اثبات مدعای خویش دلیلی ندارند و برای آنچه باور نموده‌اند، تحقیقی نکرده‌اند.

## نکته

- در اینجا حضرت افراد را به فطرت خودشان متوجه نموده‌اند یعنی فطرت شما چنین قضاوتی می کند چرا از آن غفلت کرده اید؟

## ۱۳.۳. پاسخ منطقی به منکران

«وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ»<sup>۲</sup>

آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده یا حتی جنایتی بدون جنایتگر پدید آید.

## نکته

- اشاره به این است که نه تنها بنا و تدبیر احتیاج به سازندگی دارد بلکه تخریب و جنایت هدفدار نیز نیاز به برنامه‌ریزی شخص عاقلی دارد که برای رسیدن به مقصود و مطلوب خود چه زمان و مکانی را انتخاب کند.<sup>۳</sup>

۱. لَمْ يَلْجِئُوا: تکیه نکردند؛ از ریشه «لجؤ» به معنای پناه بردن گرفته شده است.

أُوْعَوْا: آنچه حفظ کردند؛ از مادة «وعى» در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است؛ سپس به هر ظرفی که چیزی در آن جمع می کنند «وعاء» گفته شده است؛ وعاء: الشئ و أوعاه حفظه و جمعه، و فی بعض النسخ وعوه علی المجزء بدل أوعوه.

۲. بَانٍ: سازنده.

جَانٍ: جنایت‌کار؛ فلان جنایت‌گر را کسر ای جر جریره علی نفسه و قومه، و جنیت الثمرة و اجتنبتھا اقتطفتھا و اسم الفاعل منهما جان إلا أنَّ المصدر من الثانی جنی لا جنایة.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۷۲.



## ۱۴. ۳. گوش مخفی

«وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ»<sup>۱</sup>

و گوش پنهان برایش قرار داده است.

## نکته

- ممکن است منظور از شنوایی مخفی این باشد که گوش آن بسیار ریز است و در نظر دیده نمی‌شود و ممکن است که علت آن باشد که گوش ملخ صداهای مخفی را نیز می‌شنود و از این رو حضرت از کلمه «اِذْن» استفاده نکرده بلکه کلمه «سَمْع» را که به معنای شنیدن است، به کار برده است.

## ۱۴. ۴. دهان مرتب

«وَفَتَحَ لَهَا الْقَمَّ السَّوِيَّ»<sup>۲</sup>

و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است.

## ۱۴. ۵. حس قوی

«وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ»

و خداوند برای او حس قوی قرار داده است.

## نکته

- مراد از «حس» قوه واهمه و مقصود از نیرومندی آن مهارت و هوشمندی است که در طریقه زندگی و فعالیت‌هایش به آن الهام شده است. هنگامی که فردی بسیار زیرک و باهوش باشد درباره‌اش می‌گویند: «لَهُ حَسٌّ حَازِقٌ»؛ بنابراین یکی از شگفتی‌های ملخ، داشتن زیرکی خاص و هوشمندی وی می‌باشد.<sup>۳</sup>

## ۱۴. ۶. دندان همچون داس

«وَتَابَيَّنَ بِهِمَا تَقْرِضُ وَ مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ»<sup>۴</sup>

و دو دندان نیش که با آن‌ها می‌چیند و دو داس که با آن‌ها می‌گیرد.

۱. الْخَفِيُّ : خفا، پنهانی، نهانی.

۲. الْقَمَّ السَّوِيَّ: دهان معتدل؛ به معنای موجود کاملی است که عیبی در آن نباشد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۸۲.

۴. تَابَيَّنَ: دو دندان؛ تثنیه «ناب» دندان جلو است؛ الناب: من الأسنان خلف الرباعية.

تَقْرِضُ: می‌برد؛ از ماده «قرض» به معنای نوعی از بریدن؛ قطع مکان و گذشتن از آن را «قرض مکان» گویند.

مِنْجَلَيْنِ: دو داس؛ مراد پاهای ملخ است؛ تثنیه «منجل» به معنای داس و در اینجا کنایه از پاها یا دست‌های ملخ است که قوسی شکل است و با آن برگ‌ها و ساقه‌ها را می‌گیرد و با دندان‌ش می‌چیند؛ المنجل: و زان منبر حديدة يقضب بها الزرع.

تَقْبِضُ: می‌گیرد؛ از ماده «قبض» به معنای گرفتن؛ قبض: گرفتن شیء با تمام دست.

وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ وَ فَتَحَ لَهَا الْقَمَّ السَّوِيَّ وَ جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ وَ تَابَيَّنَ بِهِمَا تَقْرِضُ وَ مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ يَرْهَبُهَا الزَّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ حَتَّى تَرَدَّ الْحَرْثُ فِي نَزَوَاتِهَا وَ تَقْضَى مِنْهُ شَهَوَاتُهَا وَ خَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يُكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدَقَّةً فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ يُعَفِّرُ لَهُ خَدًّا وَ وَجْهًا وَ يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سَلْمًا وَ صَغْفًا وَ يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفًا فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَ النَّفْسَ وَ أَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَ الْبَيْسِ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَ أَحْصَى أَجْنَسَهَا فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عُقَابٌ وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ وَ كَفَّلَ لَهُ بَرَزْقَهُ وَ أَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيمَهَا وَ عَدَّدَ قِسَمَهَا فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَ أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.

## ۱۴. آفرینش ملخ

## ۱۴. ۱. دو چشم سرخ

«وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ»<sup>۱</sup>

و اگر بخواهی درباره ملخ گفت‌وگو کن که خداوند برای او دو چشم سرخ‌رنگ [قرار داد].

## نکته

- در این عبارات یکی دیگر از موجودات عجیب عالم آفرینش را مدنظر آورده و با آن بر وجود حق تعالی استدلال فرموده، و آن پرنده‌ای است به نام ملخ یعنی چنان‌که در آفرینش مورچه و غیر آن دلایلی بر وجود صانع حکیم یافت می‌شود، در وجود ملخ نیز به روشنی می‌توان دلیل وجود خداوند را دریافت.<sup>۲</sup>

## ۱۴. ۲. دو حدقه همچون ماه

«وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ»<sup>۳</sup>

و دو حدقه همچون دو قرص ماه آفریده است.

۱. الْجَرَادَةُ: ملخ؛ ریشه اصلی آن «جرد» به معنای پوست کندن است که ظاهراً این کلمه از آن گرفته شده است.

عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ: دو چشم قرمز.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۸۲.

۳. أَسْرَجَ: روشن کرد؛ چراغ؛ آنچه با فتیله و روغن روشن می‌شود و از هرچیز نورانی «سراج» تعبیر می‌شود؛ در اینجا حضرت از اسم، فعل مشتق کرده‌اند و در همه زبان‌های دنیا چنین چیزی معمول است که از اسم، فعل درست می‌کنند.

قَمْرَاوَيْنِ: ماه؛ تثنیه «قمر» از ماده «قمر» گرفته شده و «قمر» جنبه وصفی دارد؛ یعنی نورانی.

## نکته‌ها

• جمله «يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ...» ناظر به این معناست که گروهی از عقلا از روی میل و اختیار و احساس ضعف و ناتوانی سر به فرمان او می‌نهند و اما موجودات غیرعاقل و بی‌اختیار تسلیم قوانین آفرینش‌اند.

• جمله «يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ...» اشاره به مرحله‌ای فراتر از مرحله اطاعت است؛ زیرا در «اطاعت» انسان فرمان مولا را می‌شنود و به پا می‌خیزد و آن را انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

• جمله «يُعْفِرُ لَهُ» اگر به معنای حقیقی آن تفسیر شود، اشاره به سجده معمولی است که انسان پیشانی بر خاک می‌نهد و اگر به معنای مجازی تفسیر شود، هرگونه خضوع را شامل می‌شود.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾<sup>۳</sup> خواه و ناخواه برای خداوند سجده می‌کنند، همه آن‌ها که در آسمان‌ها و زمین‌اند و سایه‌هایشان نیز بامدادان و شامگاهان به سجده می‌آیند.

## ۱۶. ویژگی‌های پرندگان و اقسام آنان

«فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَ النَّفْسَ وَ أَرَسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَ الْيَبَسِ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عَقَابٌ وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ دَعَا كُلُّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ وَ كَفَّلَ لَهُ بِرِزْقِهِ»<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۸۳.

۲. همان.

۳. رعد، ۱۵.

۴. طيّر: پرند.

أَحْصَى: شمارش کرد؛ از ماده «حَصَى» به معنای شمارش کردن.

الرَّيْشُ: پر؛ پرهای پرندگان است و چون پرهای آن‌ها غالباً زینتی است به لباس‌های زینتی نیز «ریش» اطلاق می‌شود. أَرَسَى: قرار داد؛ از ماده «رَسَو» به معنای ثابت و پابرجا بودن گرفته شده و «ارسی» به معنای پابرجا ساختن است.

قَوَائِم: پاهای.

النَّدَى: رطوبت؛ خیس؛ کنایه از دریاست و در اینجا اشاره به مرغان دریایی است.

الْيَبَسُ: خشکی؛ (به ضَمّ و فتح اول) خشکیدن، یَس: مکانی است که در آن آب بوده و خشک شده باشد؛ مقصود از آن زمین می‌باشد و پرندگان زمینی را در بر می‌گیرد یا اینکه مراد تمام پرندگان است؛ زیرا هم در دریا می‌تواند به‌خوبی شنا کنند و هم روی زمین راه بروند؛ الیس: بالتحریک ضد الرطوبة و طریق ییس لاندأوة فیه و لا بلل.

أَقْوَات: روزی‌ها.

غُرَابٌ: زاغ، کلاغ؛ پرندای است شبیه به کلاغ دارای منقار و پاهای سرخ.

حَمَامٌ: کبوتر؛ بالفتح کلّ ذی طوق من الفواخت و القماری و غیرهما و الحمامة تقع علی الذکر و الأنثی کالحیة.

نَعَامٌ: شتر مرغ؛ بالفتح اسم جنس النعام.

كَفَّلَ: تضمین کرد.

## ۲.۱۴. ترس کشاورزان از ملخ

«يَرْهَبُهَا الزَّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ دَبَّهَا وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ حَتَّى تَرِدَ الْحَرَثَ فِي نَزَوَاتِهَا وَ تَقْضِيَ مِنْهُ شَهَوَاتِهَا وَ خَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدِقَّةً»<sup>۱</sup>

کشاورزان برای زراعتشان از او می‌ترسند و حتی اگر همه باران خود را گرد آورند، قادر به دفع او نیستند تا اینکه او با جست‌وخیزهایش به کشتزار آید و خواسته‌هایش را برآورده سازد، در حالی که اندام ملخ به اندازه یک انگشت باریک هم نیست.

## نکته

• یکی از مسائل اسرارآمیز که در وجود ملخ نهاده شده آن است که این حشره برای گذاردن تخم‌های خود، جاهای سخت و روی سنگ‌های صاف را انتخاب می‌کند و آن را توسط دُم خود می‌شکافد و این امر حاکی از ویژگی مخصوص و رازی نهفته در دم ملخ است؛ وگرنه به‌طور عادی وی را چنان نیرویی نیست تا سنگ‌های سختی را که کلنگ هم در آن‌ها کارگر نیست، این چنین بشکافد و سوراخ کند.<sup>۲</sup>

## ۱۵. بزرگی خدا

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ يُعْفِرُ لَهُ خَدًّا وَ وَجْهًا وَ يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ [إِلَيْهِ] سِلْمًا وَ ضَعْفًا وَ يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفًا»<sup>۳</sup>

پس بزرگ و خجسته است خدایی که هرکس در آسمان‌ها و زمین است، خواسته و ناخواسته بر آستانش سجده می‌کند و در برابرش گونه و صورت بر خاک می‌مالد و از روی تسلیم و درماندگی اطاعتش می‌کند و از بیم و ترس زمام زندگی خود را به دست او می‌دهد.

۱. يَرْهَبُ: می‌ترسد؛ از ماده «رَهَبَ» به معنای می‌ترسد از آن‌ها.

دَبَّ: دفع و راندن؛ بازداشتن.

نَزَوَات: پریدن‌ها؛ جمع «نزوه» به معنای پرش است؛ نزوا و ثب.

مُسْتَدِقَّةٌ: باریک؛ از ماده «دَقَت» به معنای باریک بودن گرفته شده و «مستدقه» به معنای باریک است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۱۸۲.

۳. فَتَبَارَكَ: بزرگ و جاویدان؛ از ریشه «برکت» در اصل از «برک» به معنای سینه شتر گرفته شده و از آنجا که شتران هنگام ثابت ماندن در جایی سینه خود را به زمین می‌چسبانند، این ماده به معنای ثبوت و دوام و استقرار چیزی به کار می‌رود و به آنگیز از آن جهت «برکه» می‌گویند که آب مدتی در آن ثابت می‌ماند و «مبارک» به چیزی می‌گویند که خیر آن باقی و ثابت باشد؛ بنابراین «تبارک» هنگامی که درمورد خداوند به کار می‌رود به معنای پربرکت و جاوید است.

يُعْفِرُ: به خاک می‌مالد؛ از ریشه «عَفَر» و «عَفَر» به معنای خاک گرفته شده است، بنابراین «تعفیر» به معنای خاک مالیدن است؛ العفر: بالتحریک و قد یسکن وجه الأرض و یطلق علی التراب و عَفَره تعفیراً مرغه فیه.

سِلْمًا: تسلیم شدن؛ بالکسر کما فی بعض النسخ الصلح و المسالم، و بالتحریک کما فی بعضها الاستسلام و الانقیاد. الْقِيَادَ: زمام؛ بالکسر ما یقاد به و اعطاء القیاد الانقیاد.

خَدًّا: در اصل به معنای شکاف است؛ سپس به فروزفتگی بین گونه‌ها و بینی و به خود گونه و دو طرف صورت اطلاق شده و در اینجا به معنای دو طرف صورت است.



## استعاره

مستعار: دعا

مستعار منه: اسم

مستعار له: امری است که خداوند برای تکوین و ایجاد شیء صادر می کند  
جامع: فعل «دعا» در این عبارت، استعاره از امری است که خداوند برای تکوین و ایجاد شیئی صادر می کند؛ زیرا میان دعا و امر مشابهتی وجود دارد که در معنای هر دو، طلب ایجاد شیء مطلوب نهفته است، کلمه «اسم» را برای تکمیل این استعاره، آورده است، زیرا هرکس را به نامش می خوانند و صدا می زنند.

## ۱۲. عظمت ابرها و اقسام آن

«وَأَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيمَهَا وَعَدَدَ قِسَمَهَا فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا»<sup>۱</sup>

ابرهای سنگین ایجاد کرده و باران های پرپشت و پی درپی از آن فروفرستاد. سهم هر مکانی را مشخص ساخت و با آن زمین های خشک را آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشک سالی رویانید.

## نکته

• «وَعَدَدَ قِسَمَهَا»: قدرت خداوند از ازل بر این نظام وجود تعلق گرفته است پس هر جا را به اندازه ای که صلاح بداند از این برکت آسمانی می بخشد و هر ابری در هر جا که مأموریت به آن داده می شود، می بارد.

## مشابه

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ﴾<sup>۲</sup> اوست که برق را گاه برای

۱. الثَّقَالُ: سنگین؛ از ماده «ثَقُلَ» به معنای سنگینی.

أَهْطَلَ: پی درپی فرستاد؛ از ماده «هَطَلَ» به معنای پی درپی باریدن است؛ الهطل: بالفتح تتابع المطر أو الدَّمع و سيلانه و قيل تتابع المطر المتفرق العظيم القطر.

دِيمَ: باران های ملایم؛ جمع «دیمه» به معنای باران پردوام و خالی از رعد و برق است؛ الدیمه: بالكسر مطر يدوم فی سكون بلا رعد و برق و الجمع ديم كعنب.

قِسَمَهَا: قسمت های آن؛ جمع «قسمت».

بَلَّ: مرطوب نمود.

جُفُوفَهَا: خشک شدن؛ از ماده «جَفَفَ» به معنای خشک؛ تَجَفَّفَ، تَجَفُّفًا: خشک شد؛ البَلَّه بالكسر ضد الجفاف بالفتح.

نَبْتَهَا: نباتات؛ نَبَت و نَبَات مصدرند و نیز هرچه از زمین روید اعم از درخت و علف، نبات و نبت خوانده می شود.

جُدُوبٍ: خشکی و بی حاصلی؛ خشکی ناشی از نباریدن باران است؛ بالصَّم انقطاع المطر و یبس الأرض.

۲. رعد، ۱۲.

پرنندگان مسخر فرمان او هستند. شماره پرها و نفس هایشان را می داند و پایشان را بر روی زمین های نمناک و خشک استوار نموده است. روزی آنان را مقدر کرده و از گونه های مختلفشان آگاه است. این کلاغ است و آن عقاب است و آن کبوتر و دیگری شتر مرغ. هر پرنده ای را به نامش خوانده و روزی اش را ضمانت کرده.

## نکته ها

• مسخر خدا، یعنی تحت تصرف وی می باشند و تصرف خداوند در موجودات بر دو نوع است: ۱. تصرف عام که همان اصل آفرینش است، همه را از عدم به عرصه وجود درآورده و سپس به فنا و زوال رهسپارشان می کند؛ ۲. تصرف خاص آن است که هر فردی را در مسیر خاصش راهنمایی می کند و آنچه مایه امتیاز او بر دیگران است به وی عطا می کند.<sup>۱</sup>  
• خداوند شماره موهای پر مرغان و عدد نفس های آن ها را می داند و این نشانه ای از تسخیر و تصرف عام علمی وی در پرنندگان است؛ زیرا داشتن پر و نفس کشیدن در همه پرنندگان وجود دارد و اینجا چه در دریا و چه در خشکی، بر روی پاهایشان نگه داشته است و این اشاره به تصرف و علمی است که ناشی از قدرت کامله الهی می باشد و اندازه گیری خوراکی ها و تعیین آنچه به صلاح آن هاست همه تحت قدرت و علم خداوند متعال است.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ﴾<sup>۳</sup> آیا آن پرنندگان رام شده در جو آسمان را نمی بینند؟

﴿وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾<sup>۴</sup> و همه چیز را به عدد شمار کرده است.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾<sup>۵</sup> هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او برعهده خداست.

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾<sup>۶</sup> هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش را او گرفته است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۸۶.

۲. همان.

۳. نحل، ۷۹.

۴. جن، ۲۸.

۵. هود، ۶.

۶. هود، ۵۶.



ترسانیدن و گاه برای امید بخشیدن به شما می‌نمایاند و ابرهای گران‌بار را پدید می‌آورد.  
 ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ  
 أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾ آیا نمی‌بینند که آب را به زمین خشک و بی‌گیاه روانه می‌سازیم تا کشتزارها  
 برویانیم و چهارپایان و خودشان از آن بخورند؟ آیا نمی‌بینند؟



## خطبه ۱۸۶

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰  
 هجری  
**مخاطب:** کوفیان  
**موضوع:** اعتقادی، اخلاقی  
**ویژگی:** خداشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۴.

### پیشگفتار خطبه

امام در این خطبه درباره صفات خدا سخن گفته و بیش از هفتاد وصف از اوصاف الهی را  
 در آن بیان کرده است که به گستردگی به ذکر صفات جمال و جلال خداوند پرداخته است.  
 در واقع امام در این خطبه قدرت بیان اندیشه الهی خود را در شرح پیچیده‌ترین مسائل  
 اعتقادی نشان داده و همه دقیقاً صفات ثبوتی و سلبی و اضافی حق تعالی را با نظم خاصی  
 برشمرده است. در چند بخش شرح اسما و صفات خداوند را بیان می‌کند.

## ۴.۱. نفی اشاره

«وَلَا صَمَدَهُ مِّنْ أَشَارٍ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ»<sup>۱</sup>

و آن کس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه آورد، او را منزّه ندانسته است.

## نکته

- اشاره کردن به طور کلی دو گونه است: حسی و عقلی و هر دو در مورد خدا، باطل است؛ زیرا لازمه اشاره حسی آن است که او دارای شکل و مکان باشد و اما اشاره عقلی این است که نفس انسانی تا هنگامی که بخواهد امر معقولی را از عالم غیب به دست آورد، ناچار است که برای ضبط و اثبات آن از قوه خیال و وهم کمک بگیرد پس هیچ گاه نمی تواند به امور معنوی اشاره کند.<sup>۲</sup>

## ۵.۱. ناشناخته بودن ذات خداوند

«كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»<sup>۳</sup>

هر چه ذاتش از راه تجزیه و ترکیب شناخته شود، مخلوق است و آنچه بقایش متکی به غیر باشد، معلول است.

## نکته ها

- منظور از «مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ» هر پدیده ای است که ذات و حقیقتش فهمیدنی و درک شدنی است نه آنکه تنها از طریق افعال و آثارش شناخته شود.<sup>۴</sup>
- کلمه «فی» به معنای ظرفیت است و ظرفیت بر چند قسم است: الف. یا از قبیل ظرفیت مکانی برای جسم است مثل اینکه بگوییم آب در کوزه است؛ ب. یا از قبیل ظرفیت ماده برای صورت است که به اصطلاح می گویند «صورت حال در ماده است»؛ ج. یا از قبیل ظرفیت معروض برای عرض است، مثل سفیدی که رنگ است در گچ حلول می کند.

## ۶.۱. فاعل بدون ابزار

«فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ»<sup>۵</sup>

او فاعلی است که نیازمند به حرکت دادن ابزار و آلات ندارد.

۱. لَا صَمَدَ: بی نیاز ندانست؛ از ماده «صمد» گاه به معنای بزرگی و گاه به معنای صلابت و استحکام و گاه به معنای پاک و منزّه آمده است.

تَوَهَّمَهُ: او را در وهم یعنی خیال و فکر خود گنجانید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۱.

۳. مَصْنُوعٌ: ساخته شده؛ از ماده «صَنَعَ» به معنای ساختن.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۱.

۵. بِاضْطِرَابِ: حرکت دادن، تکان دادن، به کار گرفتن. آلَةٍ: وسیله.

مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مِّنْ أَشَارٍ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ مُّقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ غَنَى لَا بِاسْتِفَادَةٍ لَا تَصَحُّبُهُ الْأَوْقَاتُ وَلَا تَرْفُدُهُ الْأَدَوَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنُهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَالْإِتِّدَاءُ أَرْلُهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَبِمُضَادَّتِهِ بَيَّنَّ الْأُمُورَ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيَّنَّ الْأَشْيَاءَ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ وَالْوُضُوحَ بِالْجُحُودِ وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ مُؤَلَّفَ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارَنَ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا مُقَرَّبَ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا مُفَرَّقَ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا.

## ۱. صفات خداوند

## ۱.۱. نفی کیفیت

«مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ»<sup>۱</sup>

کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد، او را یگانه ندانسته.

## نکته

- امام به نفی کیفیت از خداوند اشاره می کند که همان حالتی است که عارض به جسم مادی یا موجود روحانی می شود؛<sup>۲</sup> چون آن موجودی که دارای چگونگی و کیفیت است، محدود است و موجود محدود مرکب است. در حالی که خدا وجود نامتناهی و نامحدود است.

## ۲.۱. نفی مثل

«وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ»<sup>۳</sup>

و آن کس که برای او مانند قرار داده به حقیقتش پی نبرده است.

## نکته

- آن چیزی که برایش شبیه فرض می شود، دو تا می شوند و وقتی دو تا شدند، محدود می شوند در حالی که خداوند هستی نامحدودی است که دوئیت در آن راه ندارد.

## ۳.۱. نفی شبیه

«وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبَّهَهُ»<sup>۴</sup>

و هر کس او را به چیزی تشبیه کند، او را قصد نکرده است.

۱. مَا وَحَدَهُ: او را موحد ندانست.

کَيْفَهُ: کیفیت برایش در نظر گرفت؛ کیفیت داد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۹۲.

۳. مَثَلَهُ: مثال آورد؛ شکل و مثال برایش در نظر گرفت.

۴. عَنَى: قصد کرد، «معنا» اسم مفعول همین فعل است.



## نکته

- خداوند به دلیل اینکه ایجادکننده جهان وجود است، پیوسته در کار و فاعل است اما از به کارگیری ابزار در کارهایش پاک و منزّه است؛ زیرا این عمل از صفات اجسام است و خداوند از جسمیت به دور است.<sup>۱</sup>

## ۲.۱. تدبیر خداوند بدون فکر

«مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلٍ فِكْرَةً»<sup>۲</sup>

و تدبیرکننده‌ای است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد.

## مشابه

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾<sup>۳</sup> و فرمان خدا فرمانی است بی هیچ زیاده و نقصان.

## ۸.۱. بی نیازی خداوند

«غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ»<sup>۴</sup>

و بی نیاز است بی آنکه از کسی بهره‌ای برده باشد.

## نکته

- امام علی (ع) با این بیان خداوند را در تمام جهات بی نیاز معرفی می‌کند و حتی وی را از بی نیازی متعارفی که در مخلوق‌ها یافت می‌شود، پاک و منزّه دانسته است؛ زیرا اگر مانند سایر اغنیا، ثروت را از راه استفاده به دست آورد، لازم آید که در ذاتش نقص باشد و برای رفع آن محتاج به استفاده از غیر خود و در نتیجه ممکن خواهد بود نه واجب پس او بی نیاز مطلق است.<sup>۵</sup>

## مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۶</sup> ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.

## ۹.۱. فرای زمان

«لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ»<sup>۱</sup>

لحظه‌ها او را همراهی نمی‌کند.

## نکته

- زمان یارای همراهی با خدا را ندارد؛ زیرا مصاحبت حقیقی دلیل با هم بودن و نزدیک شدن است که این هر دو از متعلقات جسم‌اند.<sup>۲</sup>

## ۱۰.۱. بی نیاز از ابزار

«وَلَا تَرْفُدُهُ الْأَدَوَاتُ»<sup>۳</sup>

و نه ابزار و وسایل از او حمایت می‌کند.

## نکته

- خداوند هیچ نیازی به ابزار و آلات ندارد؛ زیرا فاعلیت خداوند فاعلیت الهی است نه طبیعی. فاعلیت الهی که از شئون مجردات است در کار خود نیاز به ابزار و ادوات ندارد.

## ۱۱.۱. وجودش سابق بر عدم

«سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءُ أَرْلُهُ»

وجودش بر عدم پیشی بسته و ازلیتش را آغازی نیست.

## نکته

- جمله‌های سه‌گانه بالا در واقع، شرحی است برای جمله «لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ» چون هنگامی که پذیرفتیم هستی او برتر از زمان و مکان است، نتیجه می‌گیریم که وجود او بر زمان پیشی گرفته و هستی او بر عدم سبقت بسته و ازلیت او بر هر آغازی مقدم بود است.<sup>۴</sup>

## ۲. براهین صفات خدا

## ۱.۲. پیراسته از حواس

«يَتَشَعَّرُ الْمَشَاعِرَ عُرْفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ»<sup>۵</sup>

از اینکه حواس را پدید آورد، دانسته شد که او منزّه از حواس است.

۱. لَا تَصْحَبُهُ: همراهی نمی‌کند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۴.

۳. لَا تَرْفُدُهُ: کمک نمی‌کند؛ از ماده «رَفَدَ» به معنای کمک کردن آمده است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۴.

۵. تَشَعَّرَ: نیروی درک و شعور؛ از «شعور» به معنای آگاهی یافتن و دانستن و در کاری، دقیق و باریک شدن است ولی در اینجا یعنی دانستن چیزی از طریق حواس.

الْمَشَاعِرَ: حواس؛ جمع «مشعر» به معنای عضوی که شعور و احساس دارد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۳.

۲. مُقَدَّرٌ: تقدیرکننده.

جَوْلٌ: به حرکت درآوردن؛ به معنای گردش کردن به هر سو است و جولان فکر به معنای اندیشیدن و فکر کردن است.

۳. احزاب، ۳۸.

۴. اسْتِفَادَةٌ: سودیابی.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۴.

۶. فاطر، ۱۵.



## نکته

- منظور از جمله این است که خداوند به دلیل آفرینش اعضا و موارد ادراک و حواس برای مخلوقات، خود از داشتن این امور پاک و منزّه است.<sup>۱</sup>

## ۲.۲. نبودن ضد برای خداوند

«وَبِمُضَادَّتِهِ بَيِّنَ الْأُمُورِ عُرْفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ»

با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست.

## نکته

- دو موجود متضاد، به یقین هر دو محدود و دارای دو حالت مختلف‌اند در حالی که ذات خداوند نه محدودیت دارد و نه چیزی بر او عارض می‌شود.<sup>۲</sup>

## ۳.۲. بی‌همتایی خداوند

«وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيِّنَ الْأَشْيَاءِ عُرْفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ»<sup>۳</sup>

و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد.

## نکته

- تقارن و هماهنگی بین موجودات این عالم دلیل است بر اینکه خالق و پدیدآورنده همه آنها یکی است و شریک ندارد؛ وگرنه هریک خالق قسمتی خاص بود و در نظام وجود هم‌بستگی وجود نداشت.

## ۴.۲. مصادیق اضداد

«ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَ الْحَرَّوَرِ بِالصَّرْدِ»<sup>۴</sup>

نور را ضد ظلمت و رنگ‌های روشن را ضد رنگ‌های تیره‌وتار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۹۶.

۳. بِمُقَارَنَتِهِ: همراهی؛ قرین و ملازم قرار دادن چیزی با چیز دیگر.

۴. ضَادَّ: متضاد قرار داد.

الْوُضُوحَ: سفیدی یا روشنایی؛ وضح: یضح من باب وعد إذا انكشف وانجلي.

بُهْمَةٌ: ابهام؛ سیاهی، تیرگی و شب‌های تاریک ماه است و در جمله بالا به معنای تیرگی است؛ لَعَلَّهَا مأخوذة من أبهم الأمر و استبهم إذا اشتبه.

بِالْبَلَلِ: رطوبت، تری.

الحرور: حرارت؛ بفتح الحاء فی أكثر النسخ و هكذا ضبطه الشارح المعتزلی قال الفيومي: الحرور و زان رسول الريح الحارة، قال الفراء تكون ليلا و نهارا، و قال أبو عبيدة: أخبرنا روبة أنّ الحرور بالنهار و السموم بالليل و قال أبو عمرو بن العلاء: الحرور و السموم بالليل و النهار، و فی القاموس: الحرور الريح الحارة بالليل و قد تكون بالنهار و حرّ الشمس و الحرّ الدائم و النار، و فی نسخة الشارح البحراني الحرور بالصمّ قال فی القاموس: الحرّ ضدّ البرد كالحرور بالصمّ و الحرارة.

بالصّرْد: سردی؛ بعضی گفته‌اند از واژه فارسی گرفته شده و تغییر شکل یافته است.

## نکته‌ها

- جمله «وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ» به تفاوت اشاره دارد به رنگ‌ها که فلسفه آن تمیز اشیاء از یکدیگر است.<sup>۱</sup>
- منظور از جمله «وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ» خشکی‌ها و دریاها و اشیای جامد و مرطوب است.<sup>۲</sup>
- «وَ الْحَرَّوَرِ بِالصَّرْدِ» اشاره به فصول سال یا به‌طور کلی گرما و سرماست که هرکدام نقشی در حیات موجودات زنده و پرورش آنها دارد.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾<sup>۴</sup> بگو: «هان، چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد؛ جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می‌آورد؟ آیا نمی‌شنوید؟»

﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۵</sup> و از رحمتش برایتان شب و روز را قرار داد تا در این [یک] بیارامید و [در آن یک] از فزون‌بخشی او [روزی خود] بجوید، باشد که سپاس بدارید.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ﴾<sup>۶</sup> ستایش خدایی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد.

## ۳. تدبیر جهان

«مَوْلَفَ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارِنُ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا مُقَرَّبُ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا مُفَرَّقُ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا»<sup>۷</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۹۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. قصص، ۷۱.

۵. قصص، ۷۳.

۶. انعام، ۱.

۷. مُتَعَادِيَات: اشیای ناسازگار؛ تعادی: باب تفاعل از ماده «عداوة» و معنای آن دشمنی با یکدیگر است؛ متعادیات: اشیایی هستند که با هم صندیت و ناسازگاری دارند.

مُقَارِنُ: پیونددهنده.

مُتَبَايِنَاتِهَا: جدا ساخت؛ از ماده «بعد» به معنای دوری؛ اِبتَعَدَ، اِبتَعَادًا: دور شد.

مُتَدَانِيَات: چیزهایی که به هم نزدیک‌اند؛ تدانی: باب تفاعل از ماده «دنوّ» به معنای نزدیکی است؛ اعضای بدن ما که اجزای نزدیک و به هم پیوسته بدن ما هستند و به وسیله یک روح اداره می‌شوند یک وقت از هم می‌پاشند و باد هر ذره‌ای را به گوشه‌ای می‌برد.

اضداد را با هم ترکیب نمود و موجودات متباین را قرین هم ساخت. اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آن‌ها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت.

#### نکته‌ها

- **مثال اول:** آن‌هایی هستند که از هم دورند و خداوند آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند؛ مانند همسرانی از دو قوم جدای از یکدیگر که بر اثر عشق و محبت به هم نزدیک می‌شوند.
- **مثال دوم:** اموری هستند که ذاتاً به یکدیگر نزدیک‌اند ولی خداوند در تدبیر جهان آن‌ها را از هم دور می‌سازد؛ مانند کرات منظومه شمسی که طبق نظریه معروف، روزی همه در کنار هم بودند اما خداوند آن‌ها را از هم جدا کرد و منظومه شمسی را به وجود آورد یا اینکه اجزای ترکیبی و برگ‌های گیاهان بعد از خشکیدن از یکدیگر جدا می‌شوند.<sup>۱</sup>
- کون و فساد به دست خداوند است؛ یعنی وجود من و شما به این است که چیزهایی که از هم دورند، نزدیک می‌شوند، مانند حرارت و رطوبت و یک وقت هم اجزای بدن با اینکه با هم انس گرفته‌اند از هم جدا می‌شوند، مانند اینکه اعضا و جوارح از هم می‌پاشد؛ پس عالم کون و فساد است، یعنی از یک طرف موجود می‌شود و از طرف دیگر متفرق و فاسد می‌شود.

#### مشابه

﴿وَاذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾<sup>۲</sup> و نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.

﴿وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۳</sup> و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ﴾<sup>۴</sup> آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند سپس میان آن‌ها پیوند می‌دهد و بعد آن را متراکم می‌سازد. در این حال دانه‌های باران را می‌بینی که از لابه‌لای آن خارج می‌شود و از آسمان از کوه‌هایی که در آن است، دانه‌های تگرگ نازل می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۱۹۹.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. انفال، ۶۳.

۴. نور، ۴۳.

لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍّ وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا مَنَعَتْهَا مِنْذُ الْقَدَمَةِ وَ حَمَّتْهَا قَدُّ الْأَزَلِيَّةِ وَ جَنَّبَتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةُ بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعُيُونِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَخَذَتْهُ إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ وَ لَا مَتْنَعُ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ وَ لَكَانَ لَهُ وَرَاءُ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامٌ وَ لَا لَتَمَسَ التَّامَّ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَذْلُولًا عَلَيْهِ وَ خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤْثَرُ فِيهِ مَا يُؤْثَرُ فِي غَيْرِهِ الَّذِي لَا يَحُولُ وَ لَا يَزُولُ وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأُفُولُ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُودًا وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ وَ طَهَّرَ عَنْ مَلَامَسَةِ النِّسَاءِ لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَ لَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتَتَصَوَّرُهُ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتَحْسِسُهُ وَ لَا تَلْمُسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ وَ لَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَ لَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ وَ لَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ وَ لَا يَغَيِّرُهُ الضُّيَاءُ وَ الظُّلَامُ وَ لَا يُوَصِّفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَعْضَاءِ وَ لَا بَعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَ لَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَ الْأَبْعَاضِ وَ لَا يَقَالُ لَهُ حَدٌّ وَ لَا نِهَائَةٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ وَ لَا غَايَةٌ وَ لَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتُقْلَهُ أَوْ تُهْوِيهِ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ وَ لَا عَنْهَا بِخَارِجٍ يُخْبِرُ لَا يَلْسَانٍ وَ لِهَوَاتٍ وَ يَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَ أَدَوَاتٍ يَقُولُ وَ لَا يَلْفِظُ وَ يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَفَّظُ وَ يُرِيدُ وَ لَا يُضْمِرُ يُحِبُّ وَ يَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ وَ يُغْضُ وَ يَغْضُبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَ لَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَاءٌ وَ مِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا.

#### ۴. نامحدود بودن خداوند

«لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍّ وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا»<sup>۱</sup> حدی او را در بر نگیرد و با شماره به حساب در نیاید که آلات و ابزار تنها خودشان را به اندازه می‌کشند و امثال خود را نشان می‌دهند.

#### نکته

- منظور از واژه «ادوات» وسایل و ابزارهای حسی و نیروهای بدنی است و در جای خود

۱. عَدُّ: شمارش.

تَحُدُّ: اندازه‌گیری می‌کند.

تُشِيرُ: اشاره می‌کند.

ثابت شده است که قوای جسمانی، تنها جسم و جسمانیات را حس می‌کنند.<sup>۱</sup>

### ۵. ناسازگاری زمان با «قدمت»

«مَنْعَتَهَا مِنْذُ الْقَدَمَةِ وَ حَمَّتَهَا قَدْ الْأَزَلِيَّةَ وَ جَنَّبَتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةُ»<sup>۲</sup>

اینکه می‌گوییم موجودات از فلان زمان پدید آمده‌اند حادث‌اند و اینکه می‌گوییم به وجود آمدند و قبلاً نبودند، ازلی بودنشان رد می‌شود. اینکه می‌گوییم اگر اشیا چنین بودند، کامل می‌شدند، پس ناقص‌اند.

#### نکته

• واژه «مَنْدُ» در مواردی به کار می‌رود که تاریخچه‌ای برای وجود چیزی باشد؛ بنابراین با توجه به استعمال این واژه در مورد ممکنات به خوبی می‌توان یافت که این‌ها حادث‌اند نه قدیم؛ همچنین واژه «قَدْ» هنگامی که در ماضی به کار می‌رود به معنای وقوع چیزی قریب به زمان حال است که آن هم با ازلیت سازگار نیست و نیز واژه «لَوْلَا» در جایی به کار می‌رود که مانعی بر سر راه تکامل چیزی به وجود آمده؛ مانند سخنی که قرآن مجید از کافران نقل می‌کند که به مستکبران می‌گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>؛ «اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم.» و با توجه به ازلیت و ابدیت و کمال مطلق خداوند این ادوات و تعبیرات هیچ کدام درباره‌ او به کار نمی‌رود.<sup>۴</sup>

#### مشابه

♦ امام علی (ع) می‌فرماید: «لَا تَفُوتُهُ مَتَى وَ لَا تُذْنِبُهُ قَدْ وَ لَا تَحْجُبُهُ لَعَلَّ وَ لَا تَقَارِنُهُ مَعَ وَ لَا تَشْتَمِلُهُ هُوَ إِنَّمَا تَحْدُ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْأَلَّةُ إِلَى نَظَائِرِهَا»<sup>۵</sup> در ذات پاک خداوند «متی» راه ندارد که قبل یا بعد از آن وجود داشته باشد و تعبیر به «قد» (که در مورد وقوع چیزی قریب به زمان حال به کار می‌رود) به او نزدیک نمی‌شود (تا او را محدود سازد و

«لعل» او را محجوب نمی‌دارد (تا علم او آمیخته به شک گردد) و «هو» تمام وجود وی را شامل نمی‌شود تا گنه ذاتش آشکار گردد. این کلمات خود را محدود می‌سازد (یعنی تنها در جایی به کار می‌روند که زمان و مکان ناآگاهی در آن راه داشته باشد) و این تعبیرات به نظایر خود اشاره می‌کند.

### ۶. تجلی خداوند

«بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعُيُونِ»<sup>۱</sup>

آفریدگار جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل‌ها تجلی کرد و به همین سبب مشاهده او با چشم‌های ظاهر غیرممکن است.

#### نکته

• تعبیر «بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا» می‌رساند که جهان هستی همان‌طور که شاهد بر وجود حق تعالی است، دلیل برخی از صفات وی نیز می‌باشد؛ زیرا اصل وجود آن‌ها به دلیل ضرورت عقلی لازمه وجود صانع و گواه بر هستی کامل ذات اوست و درستی و استواری نظام آن، نشان علم و حکمت وی می‌باشد.<sup>۲</sup>

#### مشابه

♦ «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»<sup>۳</sup> پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریزریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد.

### ۷. عدم حرکت و سکون

«وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدَتُهُ»<sup>۴</sup>

حرکت و سکون بر او جاری نباشد و چگونه آنچه او خود جاری ساخته بر او جریان یابد؟ و چگونه صنعتی که خود آفریده به آفریننده بازگردد؟ و چسان آنچه خود پدید آورده در او پدید آید؟

۱. تَجَلَّى: جلوه کرد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۱۱.

۳. اعراف، ۱۴۳.

۴. لَا يَجْرِي: راه ندارد.

أَجْرَاهُ: جاری کرد آن را.

يَعُودُ: برگشت می‌کند.

أَبْدَاهُ: آن را ایجاد و ظاهر کرد.

يَحْدُثُ: ایجاد می‌شود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۰۹.

۲. باید توجه داشت که «مند» و «قد» و «لولا» در سه جمله فوق فاعل برای فعل‌های «منعت» و «حمت» و «جنب» هستند و مفعول آن‌ها «قدمه» و «ازلیه» و «تکمله» است و ضمیرهای مؤنث موجود در «منعتها» و «حمتها» و «جنبها» به مخلوقات بازمی‌گردد.

الْقَدَمَةُ: قدیم بودن.

حَمَّتْ: مانع شد.

جَنَّبَتْ: دور ساخت.

التَّكْمِلَةُ: کمال یافتن.

۳. سبأ، ۳۱.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۰۶.

۵. تحف العقول، ص ۶۵.

## نکته

• اگر معنای سکون، عدم حرکت مطلق نه عدم ملکه بود، یعنی چیزی که به هیچ وجه حرکت ندارد می‌توانستیم بگوییم خداوند ساکن است، بلکه سکون در خداوند از باب عدم ملکه است نه یعنی عدم حرکت مطلق در خداوند قابلیت حرکت نیست و حرکت مخصوص است به جسمانیات که همراه با ماده و قوه و استعداد می‌باشند و ذات خداوند عین فعلیت است.

## ۱.۷.۱ ادله نفی حرکت و سکون

## ۱.۷.۱.۱ حرکت و سکون ملازم تغییرات

«إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ»<sup>۱</sup>

اگر حرکت و سکون در ذات خداوند راه پیدا کند، ذاتش تغییر می‌پذیرد.

## ۱.۷.۲ حرکت و سکون ملازم تجزیه

«وَلَتَجْزَأَ كُنْهَهُ»<sup>۲</sup>

و اصل وجودش تجزیه می‌پذیرد.

## ۱.۷.۳ عدم ارتباط حرکت و سکون با ازلیت

«وَلَا مَتَنَعَ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ»

مفهوم ازلیت برای او ممتنع می‌گردد.

## نکته

• اگر ضمیر در «مَعْنَاهُ» به خداوند برگردد، معنای جمله این می‌شود که خداوند از ازلی بودن امتناع پیدا می‌کرد و دیگر ازلیت درباره او معنایی نداشت و اگر بازگشت ضمیر به ازل باشد به این معناست که ازلیت معنای خود را از دست می‌دهد.

## ۱.۷.۴ حرکت و سکون ملازم با پیش و پس

«وَلَا كَانَ لَهُ وَرَاءَ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامَ»<sup>۳</sup>

اگر او پشت سر داشته باشد پس پیش رو نیز خواهد داشت.

۱. تَفَاوَتْ ذَاتُهُ: ذاتش تغییر کرد.

۲. لَتَجْزَأَ: تجزیه شد؛ از ماده «جزء» به معنای پاره، تکه؛ تَجَزَأَ، تَجَزَّوْا: آن چیز تقسیم شد؛ الْجَزَاءُ: جمع «أجزاء» به معنای بعضی از اجزای چیزی؛ جَزَأَ، جَزَأَ الشَّيْءُ: آن چیز را به چند جزء تقسیم کرد.

كُنْهُهُ: هویت او؛ حقیقت یک چیز، اَكْتَنَاهُ الشَّيْءُ: به حقیقت آن چیز پی برد؛ أَكْنَهُ، اِكْتَنَاهَا الشَّيْءُ: حقیقت آن چیز را دریافت.

۳. وَرَاءَ: پشت سر.

وُجِدَ: یافت شد.

## نکته

• حرکت به هر سو باشد و به هر مفهومی در نظر گرفته شود، سمت و سویی دارد که سمت و سوی آن، پیش رو محسوب می‌شود و عکس آن پشت سر.<sup>۱</sup>

## ۱.۷.۵.۱ نقص، لازمه حرکت

«وَلَا لَتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ»<sup>۲</sup>

و این حرکت رو به جلو نشانه نقص او خواهد بود؛ زیرا در این صورت او به دنبال کمال است.

## ۱.۷.۶.۱ مخلوق بودن، لازمه حرکت

«وَإِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ»<sup>۳</sup>

نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد.

## ۱.۷.۷.۱ لازمه حرکت؛ وجود خالق دیگر

«وَلَتَحْوَلَ ذَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَذْلُولًا عَلَيْهِ»

او دلیل وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه اینکه مخلوقات دلیل وجود او باشند.

## ۱.۷.۸.۱ صاحب قدرت مطلقه

«وَلَا خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ»<sup>۴</sup>

به سبب داشتن قدرت مطلقه، آنچه در غیر او اثر می‌گذارد در او اثر نخواهد گذاشت.

## نکته

• اشاره به اینکه سلطه نفوذناپذیر و تغییرناپذیر خداوند سبب می‌شود که در معرض حوادث نباشد و آنچه در غیر او مؤثر است در او تأثیر نکند؛ زیرا ذات پاکش تغییرناپذیر است.<sup>۵</sup>

## ۱.۷.۹.۱ بدون زوال و تغییر

«الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَقُولُ»<sup>۶</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۰۸.

۲. التَّمَسَ: طلب کرد؛ جست و جو کرد، باب افتعال از ماده «لَمَسَ» به معنای لمس کرد و به جست و جو پرداخت.

التَّمَامَ: کامل؛ از ماده «تَمَّ» به معنای به آخر رسیدن؛ اَتَمَّ، اِتْمَامًا: آن را کامل کرده، تمام کرد.

۳. قَامَتْ: ایجاد شد.

۴. بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ: قدرت ازلی و بی‌نهایت خداوند.

أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ: در او تأثیر کرد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۰۸.

۶. لَا يَحُولُ: تغییر نمی‌پذیرد.

لَا يَزُولُ: زوال بر نمی‌دارد.

الْأَقُولُ: غایب شدن، ناپدید شدن.

﴿إِنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نبوده است.

#### ۱۱.۱.۷. دور از وهم و خیال و حس

«لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتَصَوِّرُهُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتَحِسُّهُ وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ»<sup>۲</sup>

اندیشه‌ها به او نرسند تا برایش اندازه‌ای تصور کنند. او در حوزه فکر و اندیشه نگنجد تا صورتی برایش تصور کند. حواس از درک او عاجز و دست‌ها از لمس او ناتوان است.

#### نکته‌ها

- «أَوْهَامُ» جمع «وهم» به معنای قوه خیال است که تعلق به ماده و محسوسات دارد و اگر خداوند در وهم بگنجد، باید مکان و زمان و کیفیت و کمیتی برای او تصور شود؛ حال آنکه ذات پاکش از این امور منزّه است.<sup>۳</sup>
- «فِطْنُ» جمع «فطنه» به معنای قوه عقل و خرد است و به افراد تیزهوش «فِطْنُ» گفته می‌شود. قوه عقل نیز به کمک وهم و تصورات ذهنی وابسته به اجسام، فعالیت دارد.<sup>۴</sup>
- «مَسُّ» تماس پیدا کردن است؛ گرچه در آن طلب و ادراک نباشد ولی «لمس» تماسی را می‌گویند که در آن طلب و ادراک هست و یک نحو شعور است و لمس مختص است به موجوداتی که احساس دارند.

#### ۱۲.۱.۷. بی تأثیری زمان در خداوند

«وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ وَلَا تُثْبِلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَلَا يَغَيِّرُهُ الصِّيَاءُ وَالظَّلَامُ»<sup>۵</sup>

۱. انعام، ۱۰۱.

۲. الْأَوْهَامُ: خیال‌ها؛ در اینجا به معنای عقول است.

تَقْدَرُهُ: اندازه‌گیری می‌کند.

لَا تَتَوَهَّمُ: توهم نمی‌کند.

فِطْنُ: تیزهوشی‌ها؛ زیرکی‌ها؛ جمع «فطنه» به معنای زیرکی.

فَتَصَوِّرُهُ: به تصویر می‌کشد؛ از ماده «صَوَّرَ» به معنای صورت و شکل است؛ تصویر: صورت دادن و شکل دادن است.

لَا تَلْمِسُهُ: لمس نمی‌کند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۱۳.

۴. همان.

۵. لَا تُثْبِلِي: او را کهنه و فرسوده نمی‌کند.

آری! او خداوندی که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست.

#### نکته

- معنای تحول این است که تغییر پیدا کند و در اثر مرور زمان از حالی به حال دیگر منتقل شود و بگذرد.

#### ۱۰.۱.۷. نه زاده و زاییده نشده

«لَمْ يَلِدْ فَيَكُونْ مَوْلُوداً وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرْ مَحْدُوداً جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَنْبَاءِ وَ طَهَّرَ عَنْ مَلَأَمَسَةِ النِّسَاءِ»<sup>۱</sup>

او کسی را نزاده تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندی برگزیند و پاک‌تر از آن است که تصور آمیزش با زنان درباره او رود.

#### نکته‌ها

- جمله «جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَنْبَاءِ» می‌رساند که پروردگار متعال کسی را به فرزندی نگرفته است؛ زیرا این‌ها از لوازم اجسام و جسمانیت‌اند که در معرض دگرگونی و زوال می‌باشند.<sup>۲</sup>
- «و طهر عن ملأمة النساء» او از تماس گرفتن با زنان منزّه است؛ زیرا این عمل نیز از لوازم ترکیب و جسم بودن و نیازمندی مادی است که خداوند از آن منزّه و مبرا است.<sup>۳</sup>
- حقیقت تولید و زاده شدن این است که چیزی از جسمی تراوش کند و در اثر حرکتی از آن جدا شود اما خلق کردن خداوند به تولید نیست؛ یعنی چنین نیست که در اثر خالقیت چیزی از او کم شود.

#### مشابه

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾<sup>۴</sup> نه زاده و زاییده نشده است.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۵</sup> و یهود گفتند: «عزیر، پسر خداست» و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست». این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد، چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟

۱. مَلَأَمَسَةٍ: هم‌خوابی.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۱۸.

۳. همان.

۴. توحید، ۳.

۵. توبه، ۳۰.



تغییر و دگرگونی در او راه ندارد و گذر زمان در او مؤثر نیست. گذشت شب و روز او را کهنه نسازد، نور و ظلمت در او اثر ندارد.

## نکته

- گذشت شب‌ها و روزها به این است که زمان بر موجودی بگذرد که در اثر گذشت آن، جوانی و طراوت مبدل به پیری و فرسودگی شود و این چنین چیزی در ممکنات مادی امکان دارد نه در خداوند که خالق زمان و ماده است.

۷.۱.۱۳. وصف نشدن به اجزا و اعراض

«وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ»<sup>١</sup>

به داشتن اجزا و اندام و اعضا و عَرَضی از اعراض و مغایرت با دیگری و داشتن پاره‌ها و ابعاض موصوف نگردد.

۷.۱.۱۴. نبودن حد و نهایت برای خداوند

«وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نَهْيَةٌ وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقِلُّهُ أَوْ تَهْوِيهِ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ»<sup>٢</sup>

حد و نهایی برای او نیست و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند یا پایین آورند و چیزی او را حمل نمی‌کند تا به جانی متمایل سازد یا ثابت نگه دارد.

### نکته

- خداوند را مکانی در بر نگرفته و بر جایی قرار ندارد تا هرگاه آن مکان بلند شود، او نیز بالا رود و هرگاه پایین آید او نیز پایین آید؛ زیرا این از لواحق جسمیت است.<sup>۳</sup>

۱. عَرَض: جلوۀ ظاہری؛ نمود.

غَيْرِيَّةٌ: مغايرت.

الْأَبْعَاضُ: تَكَهَّاهَا.

۲. **تَحْوِيَه**: در بر می‌گیرد؛ «محتوی» اسم مفعول در باب افتعال از همین ماده است.

**تَقِيلُ:** بالا می‌برد؛ از ریشه «قَالَ» به معنای بالا گرفتن و برتری جستن است و نوک کوه را به همین جهت قله نامیده‌اند، که در بلندترین نقطه کوه واقع شده است.

تُهَوّی: پایین می‌آورد؛ از ماده «هوی» به معنای سقوط از بلندی است و هوا بر وزن «اقفا» به تمایل و عشق گفته می‌شود.

فَمِثْلَهُ: اورا بہ سمتی کج می کند؛ از مادۃ «میل» بہ معنای عدول از وسط بہ یک طرف.

يُعَدِّلُهُ: اورا معتدل نگہ ميں دارد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۱۳.

#### ۷.۱.۱۵. نداشتن ورود و خروج

«لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٌ وَلَا عَنْهَا بَخَارٌ»<sup>١</sup>

اونه در داخل اشیا قرار دارد و نه بیرون از آن‌ها.

### نکته

- خداوند با همهٔ پدیده‌هاست و از هیچ‌یک از آن‌ها دور نیست. او آفریدگار و مدبر آن‌هاست و از احوالشان آگاه است؛ زیرا همهٔ پدیده‌ها به رحمت و عنایت او نیازمند هستند.<sup>۲</sup>

### ۱.۷.۱۶. نوع خبردهی خداوند

«يُخْبِرُ لَا يَلْسَانٍ وَلَهَوَاتٍ وَيَسْمَعُ لَا بَخْرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمَرُ»<sup>٣</sup>

خبر می‌دهد ولی نه با زبان یا گوشت‌پاره‌ته گلو و می‌شنود ولی نه با روزن‌های گوش و ابزار شنوایی. سخن می‌گوید نه با حرکت زبان، حفظ می‌کند نه با به‌خاطر سپردن، اراده می‌نماید نه با گذراندن در خاطره.

## نکته‌ها

- «تلفظ» چون حقیقت آن بیرون راندن حرف از آلات و ابزار نطق یعنی زبان و لب و غیر آن می‌باشد، دلالت آن بر نیاز و احتیاج به اسباب مادی حتی از کلام و قول هم بیشتر است و برخلاف برخی صفات دیگر در منابع دینی هم اطلاق آن بر خدا اجازه داده نشده است بنابراین به هیچ رو این کلمه درباره حق تعالی مصداق ندارد.

- حفظ داشتن مطالب نسبت به خداوند از باب علم و آگاهی ذاتی وی به امور می باشد و اما «تَحَقُّطٌ» از بر کردن و به خاطر سپردن به دلیل آنکه نیاز به فعالیت های مادی و جسمانی دارد و این وضع هم بر خداوند محال است، لذا حضرت این صفت را از باری تعالی نفی فرموده است.

۱. وَالْج: داخل‌شونده؛ از ماده «ولوَج» در اصل به‌معنای دخول است.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۷.

۳. لَهَوَاتٍ: زبان کوچک موجود در انتهای دهان؛ جمع «الهاث» یعنی قطعه گوشتی که در آخر دهان و قبل از حلق آویزان است و به همین مناسبت به حلق نیز اطلاق می شود و در خطبه مورد بحث به همین معناست؛ اللهوات: جمع لهاث بفتح الّلام فیهما و هی اللحمۃ فی سقف أقصى الفم.

**خُرُوق:** شکاف‌های گوش‌ها؛ جمع «خرق» به معنای شکاف و سوراخی است که در دیوار یا غیر آن وجود دارد و در اینجا یعنی سوراخ گوش.

لَا يَلْفُظُ: تلفظ نمی کند.

لَا يَتَحَفَّظُ: به حافظه نمی‌سپرد، از خود حفاظت نمی‌کند.

لا بُضْمَرُ: دارای اشتیاق درونی نمی‌شود؛ به «ضمیر» یعنی ذهن خود نمی‌سپرد.



## مشابه

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup> گفت: «[فرمان] چنین است، پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم قرار داد.»

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۲</sup> چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش» پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود.

## ۸. معنای حب و بغض در خداوند

«يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ وَيُبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَسَقَّةٍ»<sup>۳</sup>

دوست می‌دارد و خشنود می‌شود اما نه از روی رقت قلب و نازک‌دلی و دشمن می‌دارد و خشم می‌گیرد اما نه از روی ناراحتی و رنج درون.

## نکته

• حق تعالی بدون رنج و مشقت به خشم و غضب در می‌آید. بغض خداوند نسبت به بنده معنایی بر ضد محبت وی نسبت به او می‌باشد و آن چنین است که از عطا کردن ثواب و پاداش‌های نیک به او کراهت دارد؛ به این دلیل که می‌داند این بنده شایستگی هیچ‌گونه محبت را ندارد پس باید او را کیفر کرد و به خواری و مذلت دچارش ساخت.<sup>۴</sup>

## مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۵</sup> خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست دارد.

﴿فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۶</sup> پس خداوند، پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾<sup>۷</sup> و اگر داوری می‌کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

۱. مريم، ۲۱.

۲. يس، ۸۲.

۳. رِقَّةٌ: لطافت دل؛ از ماده «رَقِيَ» به معنای رقیق و نازک شد، أَرْقَى، إِزْفَاقًا الشَّيْءَ: آن چیز را نازک و رقیق کرد، تَرَقَّقَ، تَرَقَّقًا الشَّيْءُ: آن چیز نرم و رقیق شد.

مَسَقَّةٌ: منظور حدت و عوارض خشم و غضب است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۲۹.

۵. بقره، ۲۲۲.

۶. آل عمران، ۱۴۸.

۷. مائده، ۴۲.

﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَأْخُصَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾<sup>۱</sup> و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند.

﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾<sup>۲</sup> همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده است.

## ۹. اراده خداوند

«يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بَصُوتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِنْدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَاءٌ وَمَثَلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا»<sup>۳</sup>

هرگاه اراده چیزی کند، می‌گوید: «موجود باش» و بلادرنگ موجود می‌شود، نه به این معنا که صدایی از او در گوش‌ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان کاری است که ایجاد می‌کند و صورت می‌بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود داشت، خدا معبود دوم بود.

## نکته

• مقصود امام علیه السلام از این سخن این است که جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که در آیات قرآن مجید آمده به معنای فرمانی لفظی، مانند فرمان رؤسا و پادشاهان به زیردستان خود نیست که الفاظی بر زبان می‌رانند و در گوش مخاطبان می‌نشیند و گاه که اصرار بر چیزی دارند فریاد می‌کشند که تا فاصله زیادی فریادشان شنیده می‌شود، بلکه اوامر خداوند همان فعل اوست، تا اراده چیزی کند بی‌درنگ موجود می‌شود، اگر اراده کند کائنات در یک لحظه موجود شوند در همان لحظه آسمان و زمین و ستارگان و کهکشان‌ها ایجاد می‌شوند و اگر اراده کند به طور تدریجی در هزار سال یا میلیون‌ها سال به وجود آیند، بی‌کم‌وکاست همان خواهد شد.<sup>۴</sup>

۱. توبه، ۱۰۰.

۲. مائده، ۶۰.

۳. يَفْرَعُ: می‌گوید؛ بر هوا فشار وارد می‌کند؛ ایجاد اصطکاک می‌کند؛ «قرع» به معنای کوبیدن است و اطلاق آن بر صدا به این جهت است که در اثر صدا موجی ایجاد می‌شود و در اثر برخورد با پرده گوش در آن حالتی انفعالی پیدا می‌شود و صدا به گوش می‌رسد. این برخورد امواج با پرده گوش را «قرع» می‌گویند.

أَنْشَاءٌ: ایجاد کرد.

مَثَلُهُ: نمایش داد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۱۸.

## ۱۱. خالق بودن

## ۱.۱۱. خالق بی نمونه

«خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ»

مخلوقات را بی نمونه‌ای که از دیگری گرفته باشد، آفرید.

## ۲.۱۱. خالق بدون یاور

«وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ»<sup>۱</sup>

و در آفرینش آن‌ها از کسی یاری نجست.

## ۱۲. آفرینش زمین

## ۱.۱۲. ثبوت و حرکت زمین

«وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِعَالٍ وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ»<sup>۲</sup>

خداوند زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آنکه این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی‌قراری به او ثبات بخشید.

## نکته‌ها

- میلیون‌ها سال است کره زمین به دور خود و به دور خورشید در مدار معینی در حرکت است. این حرکت سریع به قدری منظم و آرام است که ساکنان زمین هرگز آن را احساس نمی‌کنند و به همین دلیل دانشمندان پیشین کره زمین را مرکز عالم و ثابت می‌دانستند.<sup>۳</sup>
- جمله «أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا» می‌رساند که خداوند زمین را به وجود آورد و با قدرت کامله خود آن را در موقعش جایگزین فرمود و چون به طور معمول هرکس که بخواهد شیئی را از خطرهای محافظت کند، باید برای نگهداری آن تحمل رنج و زحمت کند و کارهای دیگر را کنار بگذارد؛ به این علت امام علیه السلام خدا را از این امر که از ویژگی‌های مخلوق است، منزّه دانسته است.<sup>۴</sup>

## مشابه

۱. لَمْ يَسْتَعِنْ: کمک نگرفت.

۲. أَرْسَاهَا: استوار نمود؛ از ماده «رَسَوُ» به معنای ثبوت و رسوخ؛ ارساء: به معنای اثبات؛ رواسی: جمع «راسیه» به معنی ثابت و راسخ است؛ ارساها: آن را تثبیت کرد.

قَوَائِمٍ: پایه‌ها.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۳۲.

۴. همان.

لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجَرَى عَلَيْهِ الصَّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ فَضْلٌ وَلَا لَهُ عَلَيْهِ فَضْلٌ فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ وَيَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِعَالٍ وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَمَنْعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَالْإِنْفِرَاجِ أَرْسَى أَوْتَادَهَا وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا وَاسْتَفَاضَ عُيُونَهَا وَخَدَّ أَوْدِيَّتَهَا فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ وَلَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَالْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبُهُ وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيُغْلِبُهُ وَلَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَذَلِكَ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبُ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعُ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرَّهَ وَلَا كُفَّاءَ لَهُ فَيُكَافِئُهُ وَلَا تَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيَهُ.

## ۱۰. ازلیت خداوند

«لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجَرَى عَلَيْهِ الصَّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ فَضْلٌ وَلَا لَهُ عَلَيْهِ فَضْلٌ فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ وَيَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ»<sup>۱</sup>

شایسته نیست گفته شود او موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت صفات موجودات حادث بر او جاری می‌شود و بین او و آن‌ها تفاوتی باقی نمی‌ماند و هیچ‌گونه برتری بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛ در نتیجه صانع و مصنوع و ایجادکننده و ایجادشونده یکسان خواهد شد.

## مشابه

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> [او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است.

۱. الْمُحْدَثَاتُ: موجودات حادث؛ روشن است که ضمیرها در «بینها» و «علیها» به «محدثات» بازمی‌گردد و هرگاه «صفات المحدثات» به صورت اضافه و بدون الف و لام خوانده شود (آن‌گونه که در بعضی نسخه‌ها آمده، مطلب روشن‌تر خواهد بود؛ همچنین اگر طبق بعضی از نسخ «مبدع» به جای «مبتدع» باشد، مفهوم عبارت روشن‌تر می‌شود، زیرا «مبدع» به معنای آفریننده و «بدیع» در این صورت به معنای آفریده‌شده است و مفهوم اسم مفعولی دارد. فَضْلٌ: جدایی؛ جداکننده.

يَتَكَافَأُ: همانند می‌شود؛ از ماده «كَفَوُ» به معنای مثل و مانند و همسان؛ برابری کند؛ خود را هم‌سطح به حساب آورد. الْمُبْتَدِعُ: ایجاد شده؛ از ماده «بَدَعَ» به معنای ایجاد کردن.

۲. انعام، ۱۰۰.

## نکته‌ها

- «صَرَبَ أَسْدَادَهَا» منظور از سدها، کوه‌هاست یا آنچه شهرها و سرزمین‌ها را از همدیگر مجزا می‌کند.<sup>۱</sup>
- «وَاسْتَفَاضَ عُيُونَهَا»: خداوند چشمه‌هایش را جاری کرد به این معناست که از مخازن طبیعی آب که کوه‌ها می‌باشد، چشمه‌ها را جاری نموده است.
- در چیزی که خداوند می‌سازد، ضعف و سستی راه ندارد؛ زیرا ساختمان الهی محکم است و مانند ساختمان‌هایی نیست که بشر ضعیف می‌سازد.

## مشابه

- «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا زَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا»<sup>۲</sup> و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن، کوه‌ها و رودها نهاد.
- «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»<sup>۳</sup> و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نجنباند.
- «وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا»<sup>۴</sup> و کوه‌ها را [چون] میخ‌هایی [نگداشتیم]؟
- «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»<sup>۵</sup> و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم تا آب [زمین و آسمان] برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند.

## ۱۳. تجلی علم و قدرت خداوند در جهان

«هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ هُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَ عِزَّتِهِ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبُهُ وَ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبُهُ وَ لَا يَقُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ»<sup>۶</sup>

او با سلطه و عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی‌اش از درون آن باخبر است. با جلال و عزتش بر همه‌چیز مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی‌پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب‌کننده‌ای از چنگ قدرتش

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۳۴.

۲. رعد، ۳.

۳. نحل، ۱۵.

۴. نبا، ۷.

۵. قمر، ۱۲.

۶. لَا يُعْجِزُ: ناتوان نمی‌سازد.

لَا يَقُوتُهُ: از او سبقت نمی‌گیرد.

• «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد، داناتر است.

## ۱۲. پایه‌های زمین مانع از انحراف و کجی

وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَ الْإِعْوَاجِ وَ مَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَ الْإِنْفِرَاجِ»<sup>۲</sup>

بدون هیچ پایه‌ای آن را بر پا کرد و بی هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و درهم شکافتن آن جلوگیری کرد.

## نکته

- «وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَ الْإِعْوَاجِ»: این عبارت بیان می‌کند که خداوند زمین را از هر نوع کجی حفظ کرده، یعنی در یک مدار معین و ثابت و منظم قرار داده است؛ گرچه هیچ پایه و ستونی ندارد و این تنها از قدرت خداست که این چنین محفوظ است.

## ۱۲. ۳. نقش کوه‌ها و زمین، جلوه دیگر از عظمت خدا

«أَرَسَى أَوْتَادَهَا وَ صَرَبَ أَسْدَادَهَا وَ اسْتَفَاضَ عُيُونَهَا وَ خَدَّ أَوْدِيَّتَهَا فَلَمْ يَهِنُ مَا بَنَاهُ وَ لَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ»<sup>۳</sup>

خداوند میخ‌های زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد نمود، چشمه‌هایش را جاری ساخت و دژهایش را شکافت. آنچه بنا نمود، هرگز سست نشد و هرچه را قوت بخشید، ناتوان نگشت.

۱. نجم، ۳۲.

۲. دَعَائِمٌ: ستون‌ها.

حَصَّنَ: حفظ نمود.

الْأَوْدُ: کجی؛ به معنای فشار و سنگینی است که گاه موجب کجی و اعوجاج است.

التَّهَافُتُ: سقوط کردن؛ یعنی فرو ریختن و خرد شدن.

الْإِنْفِرَاجُ: شکافتن؛ به معنای شکاف برداشتن است.

۳. أَوْتَادُ: میخ‌ها؛ در اینجا مراد کوه‌ها هستند؛ جمع «وَتَد» به معنای میخ، از الفاظ قرآن است که کوه‌ها را به منزله میخ زمین حساب کرده است.

أَسْدَادُ: سدها؛ جمع «سَد» است که معنای معروفی دارد.

اسْتَفَاضَ: به جریان انداختن؛ از ماده «فُوض» به معنای تفویض، واگذار کردن.

أَوْدِيَّتَهَا: رودخانه‌ها؛ وادی، سیلگاه، دره؛ جمع «وادی» و عبارت است از رودخانه و بیابان و قسمت‌های گود زمین که سیلاب در آن‌ها جمع می‌شود و در عین حال گاهی برای تأمین مواد غذایی انسان‌ها یا علوفه دام‌ها چیزهایی مانند یونجه در آن می‌کارند.

خَدَّ: شکافتن؛ در اصل از «خَدَّ» انسان گرفته شده که به معنای دو فرو رفتگی واقع در دو طرف بینی است؛ سپس به گودال‌ها و شکاف‌های وسیع و عمیق در زمین اطلاق شده است و در خطبه بالا به معنای شکافتن به کار رفته است.

لَمْ يَهِنُ: سست نشد؛ از ماده «وَهِن» به معنای سست شدن؛ «وَهْنٌ، يَهْنُ» به معنای سست کردن می‌باشد.



نمی‌گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد.

#### نکته

- امام علی<sup>علیه السلام</sup> با یادآوری ضمیر «هو» به حقیقت ذات حق تعالی اشاره کرده است که هستی محض و وجود حقیقی واجب می‌باشد.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾<sup>۲</sup> و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین، خدا را در مانده نکرده است؛ چراکه او همواره دانای تواناست.

#### ۱.۱۳. خضوع موجودات در برابر خداوند

«خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبُ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَّا إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعُ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ»<sup>۳</sup>

تمامی اشیا در برابرش خاضع و فرمان‌بردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند. هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن را ندارد تا از پذیرش سود و زیان او خودداری کند.

#### مشابه

﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً﴾<sup>۴</sup> بگو: «چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما حمایت کند، اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند.»

#### ۲.۱۳. مساوی نبودن چیزی با خداوند

«وَلَا كُفَّاءَ لَهُ فَيُكَافِئُهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيُساوِيهِ»<sup>۵</sup>

نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود.

#### نکته

- «وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيُساوِيهِ»: هیچ موجودی که نظیر و هم‌تراز خدا باشد وجود ندارد تا بتواند

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۳۵.

۲. فاطر، ۴۴.

۳. مُسْتَكِينَةً: متواضع، در مانده. الْهَرَبُ: فرار برای نجات.

۴. احزاب، ۱۷.

۵. كُفَّاءَ: نظیر و همتا.

فَيُكَافِئُهُ: با او برابری می‌کند.

در قدرت و اراده و عظمت با خداوند مساوی و برابر باشد؛ زیرا اگر نظیری پیدا کرد دو تا می‌شوند و دو تا که شدند مرکب می‌شوند چون هرکدام از یک جزء مشترک و یک جزء مختص ترکیب یافته و مرکب محتاج و نیازمند است.

## ۴.۱۳. خالق تنها خداست

«وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا وَكَيْفَ وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا وَمَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَسَائِمِهَا وَأَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَأَجْنَاسِهَا وَمُتَبَلِّدَةِ أَمَمِهَا وَأَكْيَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ مَا قَدَّرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِبْجَادِهَا»<sup>۱</sup>

چگونه شگفت تر باشد در حالی که اگر همه جانداران عالم از پرندگان و چهارپایان، چه آن‌ها که در آغل هابند و چه آن‌ها که در چراگاه‌ها بیدند، از هر صنف و سنخ و جنس، [و همه مردم] چه کم‌هوش و چه زیرک برای آفریدن پشه‌ای جمع شوند [و دست به دست هم دهند] قادر بر ایجاد آن نباشند و راه پدید آوردن آن را ندانند.

## نکته

- جمله‌های «مَا قَدَّرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِبْجَادِهَا» هریک به نکته‌ای اشاره دارد: جمله اول اشاره به عجز انسان‌ها و حیوانات از ایجاد پشه؛ جمله دوم اشاره به ناآگاهی به عوامل و اسباب آن است.<sup>۲</sup>

## ۵.۱۳. حیرانی عقل در اسرار آفرینش خدا

«وَلَتَحْيِرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَتَاهَتْ وَعَجَزَتْ قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً

۱. بَهَائِم: چهارپایان اعم از ستوران خشکی یا آبی به‌جز درندگان و پرندگان.

مُرَاح: آغل و طویله؛ از ریشه «روح» به‌معنای استراحتگاه حیوانات است؛ المراح: بالضمّ قال الشارح المعتزلی هی النعم ترد إلى المراح بالضمّ أيضا وهو الموضع الذي تأوی إليه النعم، وقال البحرانی: مراحها ما یراح منها فی مراحها، و معاطنها و سائنها ما ارسل منها للرعى. أقول: يستفاد منهما أنّ المراح هنا اسم مفعول و ظاهر غیر واحد من اللغویین أنه اسم للموضع فقط، قال فی القاموس: أراح الابل ردّها إلى المراح بالضمّ المأوی و قال الفیومی فی مصباح اللّغة: قال الازهری و أما راحت الابل فهي راحة فلا یكون إلّا بالعشی إذا أراحها راعیها علی أهلها یقال: مرحت بالغداة إلى الرعى و راحت بالعشی علی أهلها أی رجعت من المرعى إلیهم، و قال ابن فارس: الرواح رواح العشی و هو من الزوال إلى اللیل، و المراح بالضمّ حیث تأوی الماشیة باللیل و المناخ و المأوی مثله و فتح المیم بهذا المعنی خطأ لأنه اسم مكان و الزمان و المصدر من أفعّل بالألف مفعّل بضمّ المیم علی صیغة اسم المفعول، و أمّا المراح بالفتح فاسم الموضع من راحت بغير ألف، و اسم المكان من الثلاثی بالفتح، انتهى.

سائِم: حیوان بیابان‌چر؛ از «سوم» در اصل به‌معنای دنبال چیزی رفتن است، سپس به‌معنای به‌چرا رفتن حیوانات آمده است؛ و قال فی مادة السوم: سامت الماشیة سوما رعت بنفسها و یتعدی بالهمزة فیقال أسامها راعیها. أسناخ: انواع؛ جمع «سنخ» در اصل به‌معنای اصل و ریشه است و در اینجا یعنی انواع حیوانات. مُتَبَلِّدَة: گندهن؛ از ماده «بلادت» به‌معنای کم‌فهمی است، نقطه مقابل کیاست؛ التبلّد: ضد التجلّد من بلد بِلادَة کشر و فرح فهو بلید أی غیر فطن و لا کیس.

أَكْيَاس: تیزهوش؛ زیرک.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۲۹.

هُوَ الْمُفْنَى لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَفْقُودِهَا وَ لَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَ اخْتِرَاعِهَا وَ كَيْفَ وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا وَمَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَ سَائِمِهَا وَ أَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَ أَجْنَاسِهَا وَ مُتَبَلِّدَةِ أَمَمِهَا وَ أَكْيَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ مَا قَدَّرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِبْجَادِهَا وَ لَتَحْيِرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ وَ عَجَزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ وَ رَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ مَقْرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا مُدْعَنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا.

## ۳.۱۳. فانی‌کننده موجودات

«هُوَ الْمُفْنَى لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَفْقُودِهَا»<sup>۱</sup>

اوست که اشیا را پس از پیدایش چنان نابود می‌کند که موجودش چون معدوم باشد.

## نکته

- آسمان‌ها به‌کلی نابود نمی‌شوند بلکه در هم پیچیده می‌شوند و ظهوری نخواهند داشت؛ زیرا در آیه «يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ»<sup>۲</sup> به «سجل» مثال می‌زند. کتاب‌های گذشته مانند کتاب‌های زمان ما نبوده بلکه صفحه‌ای را می‌نوشتند و بعد صفحه دیگری را به آن می‌چسباندند و برای حفظ کردن صفحه‌ها آن‌ها را دور هم می‌پیچیدند که هر وقت خواستند سجل را باز کرده و صفحه‌ها ظهور پیدا می‌کردند.

## مشابه

﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾<sup>۳</sup> روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه‌نامه‌ها در می‌پیچیم. همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾<sup>۴</sup> هرچه بر [زمین] است فانی‌شونده است و ذاتِ باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

۱. الْمُفْنَى: فانی‌کننده؛ از ماده «فناء» به‌معنای از بین رفتن؛ أَفْنَى: إِفْنَاءُ الشیء: آن چیز را نابود کرد، آن چیز را فنا کرد؛ تَفَانِيًا، تَفَانِيًا الْقَوْمُ: بعضی از آن قوم بعضی دیگر را نابود کردند.

۲. انبیاء، ۱۰۴.

۳. انبیاء، ۱۰۴.

۴. الرحمن، ۲۶.



حَسِيرَةً غَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ مُقَرَّرَةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا مُدْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْتَائِهَا<sup>۱</sup> و عقلشان در دانستن این امر حیران و سرگردان ماند و نیروهایشان عاجز گردد و به پایان رسد، و زبون و خسته بازگردد و برایشان روشن شود که مغلوب و شکست خورده اند، و اعتراف کنند که نمی توانند پشه ای را بیافرینند یا نابود نمایند.

#### نکته ها

- هر چه انسان در آفرینش پشه مطالعه کند عقلش به جایی نخواهد رسید؛ چراکه آفرینش این پشه ریز از فیل هم مهم تر است. همین پشه ریز دارای مغزی است که خداوند در آن مغز ریز هوشی قرار داده تا بتواند منافع خود را تشخیص دهد.
- در این عبارت حضرت شگفتی آفرینش و خلقت را در پدید آوردن پشه ای کوچک مثال می آورد تا برای همگان روشن شود که ابداع و اختراع موجودات چقدر مشکل و دشوار است. حضرت از آن همه موجودات بزرگ و شگفت انگیز عالم ماده سخنی به میان نمی آورد و تنها خلقت یک پشه یا مگس را به رخ جهانیان می کشند تا ثابت شود که از بین بردن جهان هرگز مشکل تر از آفرینش آن نیست.

#### مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْنَاهُمُ الذُّبَابَ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ<sup>۲</sup>﴾ ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوان اند.

۱. تَاهَتْ: گمراه شد؛ از ماده «تیه» به معنای تحیر، سرگردانی؛ سرگردان و گمراه شدند.

تَنَاهَتْ: به پایان رسید.

خَاسِيَةً: ذلیل و خوار؛ از «خَسأ» در اصل به معنای طرد و ذلت آمده و «خاسئ» به معنای ذلیل و خسته و ناتوان است. حَسِيرَةً: خسته و درمانده؛ از «حسر» در اصل به معنای برهنه کردن و برداشتن پوشش چیزی است سپس به معنای ضعیف و خستگی به کار رفته است. مُدْعِنَةٌ: اعتراف کننده؛ معترف و تسلیم شونده. إِفْتَاءً: نابود کردن.

۲. حج، ۷۳.

وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُعَوِّدُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَ الْأَوْقَاتُ وَ زَالَتِ السَّنُونَ وَ السَّاعَاتُ فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا وَ بَغْيَرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا وَ لَوْ قَدَّرْتُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا.

#### ۶.۱۳. جاودانگی خداوند

«وَ إِنَّهُ إِنْ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُعَوِّدُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ»<sup>۱</sup> خدای سبحان پس از فنا و نابودی دنیا تنها و یگانه ماند و چیز دیگری با او نباشد. پس از نابودی جهان همان گونه خواهد بود که پیش از آفرینش آن بود، نه وقتی باشد و نه مکانی، نه هنگامی و نه زمانی.

#### نکته

- فرمایش امام اشاره به جاودانگی خداوند و هستی او پس از فنا و نیستی عالم می باشد، پس از آنکه صحنه هستی به کلی از موجودات خالی ماند و همه چیز به فنا سپرده شد تنها ذات غنی و بی نیاز حق تعالی باقی می ماند؛ همان طور که پیش از آفرینش وجود در انحصار ذات اقدس وی بوده.<sup>۱</sup>

#### ۷.۱۳. معدوم شدن همه چیز غیر از خداوند

«عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَ الْأَوْقَاتُ وَ زَالَتِ السَّنُونَ وَ السَّاعَاتُ»<sup>۲</sup>

در آن هنگام سرآمدها و اوقات و سال ها و ساعت ها همه از میان خواهد رفت.

#### ۸.۱۳. قهاریت خداوند

«فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا وَ بَغْيَرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا وَ لَوْ قَدَّرْتُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا»<sup>۳</sup>

در آن هنگام، چیزی جز خداوند یکتای قاهر نیست؛ همان خدایی که همه امور به او بازگشت

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۴۰.

۲. عُدِمَتْ: معدوم شد.

أَجَالٌ: زمان ها.

السَّنُونَ: سال ها.

۳. قَهَّار: صیغه مبالغه از ماده «قهر» به معنای غلبه است.



می‌کند و کائنات همان‌گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به‌هنگام فنا و نابودی نیز توان امتناع ندارند؛ زیرا اگر قدرت امتناع داشتند، بقای آن‌ها ادامه می‌یافت.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه همه جهان خلقت، در برابر اراده خداوند، تسلیم است؛ نه در آغاز آفرینش خود، اختیاری داشتند نه هنگام فنا و پایان زندگی، چون اگر آفرینش و فنا به دست آن‌ها بود از آنجا که بی‌شک هر موجودی خواهان بقای خویش است همه موجودات جاودان می‌شدند.<sup>۱</sup>
- «بَلَا قُدْرَةَ مِنْهَا»: در اینجا خبر «كَانَ» است که بر آن مقدم شده و «ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا» اسم «كان» می‌باشد.
- «لَوْ قَدَرْتُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا»: حب بقا و ماندن در همه موجودات وجود دارد؛ یعنی هر موجودی میل دارد که باقی و جاودان بماند و هرگز از بین نرود. اگر موجودات می‌توانستند از مرگ بگریزند و از فانی شدن امتناع ورزند، حتماً برای همیشه در دنیا می‌ماندند ولی هر وقت عمر انسان در این جهان پایان پذیرفت لحظه‌ای توان مقاومت در برابر اراده خداوند ندارد.

#### مشابه

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾<sup>۲</sup> و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد از آن خداست، و بازگشت [همه] به‌سوی اوست.

لَمْ يَتَكَّأْ دُهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ وَلَمْ يُوَدِّهِ مِنْهَا خَلْقٌ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ وَلَمْ يَكُونْهَا لِيَتَشَدِيدِ سُلْطَانٍ وَلَا لِيَخُوفٍ مِنْ زَوَالٍ وَتُقْصَانٍ وَلَا لِيَلَاكِتَةِ بَهَا عَلَى نِدِّ مُكَائِرٍ وَلَا لِيَلَاخِثَرِازِ بَهَا مِنْ ضِدِّ مُتَاوِرٍ وَلَا لِيَلَاذِيَادٍ بَهَا فِي مُلْكِهِ وَلَا لِمُكَائِرَةِ شَرِيكِ فِي شَرِكِهِ وَلَا لَوُحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَضْرِيْفِهَا وَتَدْبِيرِهَا وَلَا لِزَاخَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ وَلَا لِثِقَلٍ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ لَا يَمْلُهُ طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ وَأَتَقَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ وَلَا لَانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَحُشَةٍ إِلَى حَالٍ اسْتِثْنَائِيٍّ وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَعَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَالتَّيْمَانِيسِ وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَكَثْرَةٍ وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَصَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ.

#### ۹.۱۳. بی‌معنا بودن خستگی برای خداوند

«لَمْ يَتَكَّأْ دُهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ وَلَمْ يُوَدِّهِ مِنْهَا خَلْقٌ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ»<sup>۱</sup>

در آن زمان که چیزی را آفرید، آفرینش آن برای او رنج‌آور نبود و به‌سبب خلقت موجودات خستگی برای او پدید نیامد.

#### نکته

- برای خداوند آفرینش موجودات خسته‌کننده و سنگین نیست؛ زیرا خداوند جسم نیست که در اثر حرکت و صرف نیرو خسته و وامانده شود بلکه خلقت موجودات و پدیده‌ها به‌محض اراده‌اش تحقق می‌پذیرد.

#### مشابه

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾<sup>۲</sup> کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر دارد. نگهداری آن‌ها بر او دشوار نیست.

۱. لَمْ يَتَكَّأْ دُهُ: بر او دشوار نیست؛ از «کند» به‌معنای به زحمت افتادن گرفته شده و جمله «لَمْ يَتَكَّأْ دُهُ» یعنی چیزی او را به زحمت نیفکند و «کنود» به‌معنای پرمشقت و رنج است؛ لَمْ يَتَكَّأْ دُهُ: بالتشديد و الهمز من باب التفعّل و بالمدّ أيضا من باب التفاعل مضارع تكاد يقال تكادني الأمر و تكاندني أى شقّ علىّ، و عقبه كؤدة صعبة.

لَمْ يُوَدِّهِ: بر او سنگین نیست؛ در اصل از ریشه «اود» به‌معنای نقل و سنگینی گرفته شده و «لَمْ يُوَدِّهِ» یعنی بر او سنگین و سخت نبود.

بَرَأَهُ: آفرید.

۲. بقره، ۲۵۵.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲. مانده، ۱۸.



موجودی که با او دشمن است دوری بجوید؛ چراکه خداوند رقیبی ندارد تا بتواند بر او هجوم آورد.

۱۴.۵. نبودن آفرینش برای گسترش حکومت  
«وَلَا لِإِزْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ»

و نه به جهت گسترش دادن در حکومت خویش.

۱۴.۶. نبودن آفرینش برای رقابت  
«وَلَا لِمُكَاتَّرَةِ شَرِيكِ فِي شُرْكِهِ»

نه به خاطر غلبه یافتن بر شریک در شرککش.

۱۴.۷. نبودن آفرینش برای وحشت از تنهایی  
«وَلَا لَوَحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا»

و نه به سبب وحشت از تنهایی و برای انس گرفتن با مخلوقات خود.

۱۴.۸. فناء موجودات بعد از ایجاد

«ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا وَلَا لِزَاحَةِ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ لَا يُمِلُّهُ طُولُ بَقَائِهَا فَبَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا»<sup>۱</sup>

سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد نابود می‌کند؛ نه به سبب خستگی از تدبیر و اداره آن‌ها و نه برای اینکه آسایشی یابد و نه به جهت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آن‌ها بر او وارد می‌شود و نه اینکه طول بقای موجودات اسباب ملالت اوست و این امر او را به تسریع در فناء آن‌ها دعوت می‌کند.

#### نکته

• «تصریف» به معنای تغییر و تبدیل است؛ مثلاً خداوند انسان را از خاک می‌آفریند و در اثر تحول و تغییر انسان از نطفه به علقه و از علقه به مضغه در می‌آید سپس با پرورش استخوان‌ها و گوشت و پوست از نظر جسمی انسانی کامل می‌شود که این تغییر و تحول را تصریف می‌گویند.

۱. یَفْنِي: فانی نمی‌کند.

سَام: خستگی و ملالت؛ اگر می‌بینیم در جمله‌های بعد ملالت نیز نفی شده، تکرار نیست، بلکه در جمله نخست، ملالت ناشی از تدبیر جهان از ذات پاک خداوند نفی شده و در جمله آخر ملالت ناشی از طول بقای جهان.

تَصْرِيفُهَا: اداره کردن؛ تصرف کردن، به این طرف و آن طرف برگرداندن. منظور اداره است.

لَا يُمِلُّهُ: او را خسته نمی‌کند، از ماده «مل» به معنای خستگی؛ اِسْتَمَلَّ، اِسْتِمْلَالًا: خسته و دل‌گیر شد.

أَتَقَنَ: محکم نمود؛ آن را «متقن» یعنی محکم و دقیق کرد.

﴿وَلَمْ يَغَيِّ بِخَلْقِهَا﴾ و در آفریدن آن‌ها در نماند.

۱۴.۱. پیراستگی خداوند از اوصاف انسان

۱۴.۱. نبودن آفرینش برای استحکام

«وَلَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ»<sup>۲</sup>

هرگز موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید.

۱۴.۲. آفرینش بدون ترس

«وَلَا لَخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَنَقْصَانٍ»

[موجودات] را برای ترس از نابودی و نقصان پدید نیاورد.

#### نکته

• انسان همواره در تلاش و کوشش است که به کمال معنوی یا مادی دست یابد و از این راه مقداری از کمبودهای خود را جبران نماید ولی خداوند که موجودات را آفریده است نه برای ترس از زوال نعمت‌ها و نه ترس از پدید آمدن کمبودهاست؛ زیرا خداوند از هر نقص و عیب مبرا است و این نقص است که انسان را وادار به حرکت برای رسیدن به کمال می‌کند.

۱۴.۳. آفرینش بدون انگیزه کمک‌گیری

«وَلَا لِإِشْتِعَانِ بِهَا عَلَى نِدِّ مُكَاتِّرٍ»<sup>۳</sup>

آفرینش موجودات نه برای کمک گرفتن از آن‌ها در برابر همتایی بوده است.

۱۴.۴. نبودن آفرینش برای فرار از دشمن

«وَلَا لِإِخْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُثَاوِرٍ»<sup>۴</sup>

و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم بوده است.

#### نکته

• خلقت موجودات توسط خداوند برای این نیست که بخواهد به وسیله این موجودات از

۱. احقاف، ۳۳.

۲. لَمْ يَكُونْ: ایجاد نکرد.

۳. نِدَّ: مثل و نظیر.

مُكَاتِّر: غلبه‌کننده؛ از «کثرت» به معنای فزونی گرفته شده و «مکاتر» به کسی می‌گویند که فزون‌طلب و برتری‌جوی باشد.

۴. لِإِخْتِرَازٍ: دوری جستن؛ از ماده «حرز» به معنای از او پرهیز کرد.

مُثَاوِر: هجوم‌برنده؛ از ریشه «ثور» گرفته شده که در اصل به معنای پراکنده ساختن است و اگر به گاو نر «ثور» می‌گویند به جهت آن است که زمین را شخم می‌زند و «مثاور» در اینجا به معنای مهاجم است؛ زیرا لازمه هجوم، پراکنده ساختن لشکر مقابل است.

يَا تَيْنِكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۱</sup> و [یاد کن] آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟» گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد» فرمود: «پس، چهار پرنده بگیر و آن ها را پیش خود، ریز ریز گردان سپس بر هر کوهی پاره ای از آن ها را قرار ده آنگاه آن ها را فراخوان، شتابان به سوی تو می آیند و بدان که خداوند توانا و حکیم است».

♦ ﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾<sup>۲</sup> بازگشت همه شما به سوی اوست. وعده خدا حق است. هموست که آفرینش را آغاز می کند سپس آن را باز می گرداند.

♦ ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۳</sup> مگر ندانسته اند که آن خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده و در آفریدن آن ها درمانده نگردید، می تواند مردگان را [نیز] زنده کند؟ آری، اوست که بر همه چیز تواناست.

### ۱۵. حکمت آفرینش؛ لطف خداوندی

﴿وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَرَجَاتٌ يَلْفُفُهُ أَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ وَأَتَقَنَّا بِقُدْرَتِهِ ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا وَلَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَحْشَةٍ إِلَى حَالٍ اسْتِثْنَائِيٍّ وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَغَمٍّ إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَالتَّيْمَانِيسِ وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَكَثْرَةٍ وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ﴾<sup>۱</sup>

بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به امر و فرمانش آن ها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته، سپس همه آن ها را بعد از فنا باز می گرداند (و حیات نوین می بخشد) بی آنکه نیازی به آن ها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود یا از نادانی و بی خبری، علم و تجربه ای کسب کند یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد.

#### نکته

• اشاره به این معناست که خداوند، جهان آفرینش را بر اساس حکمت و نظامی نیکو آفریده است که کامل تر از آن امکان پذیر نیست. امر و فرمان خداوند، پیوسته باعث بقای جهان هستی می باشد و عالم وجود را با قدرت لایزال و آگاهی بر مصالح وجودی و سودمندش، استحکام بخشید. تمام این امور را نه به منظور سود، بلکه تنها به خاطر جودی که در ذات او نهفته است انجام داد.<sup>۲</sup>

#### مشابه

♦ ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۳</sup> چگونه خدا را منکرید؟ با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد؛ باز شما را می میراند [و] باز زنده می کند؛ [و] آنگاه به سوی او بازگردانده می شوید.

♦ ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ

۱. يُعِيدُ: اعاده می کند.

اسْتِثْنَائِيٍّ: انس گیری؛ از ماده «أُتْس» به معنای الفت، مأنوس شدن؛ استیناس: طلب الفت و سکون است با کاری که باعث الفت شود.

التَّيْمَانِيسِ: درخواست؛ طلب؛ از ریشه «لَمَس» به معنای طلب چیزی است.

ضَعَةٍ: پستی؛ از ریشه «وَضَعَ» به معنای نهادن یا فرو نهادن گرفته شده و «ضعه» به معنای پستی است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۴۲.

۳. بقره، ۲۸.

۱. بقره، ۲۶۰.

۲. یونس، ۴.

۳. احقاف، ۳۳.



## خطبه ۱۸۷

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ نهروان در کوفه

سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، تاریخی، اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: فتنه‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۸.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام است که از حوادث آینده خبر می‌دهد. در بخش اول، امام علیه السلام سخن از گروهی به میان آورده که در آینده برای دفاع از حق و نشر عدل و داد قیام می‌کنند. در بخش دوم، اصحاب و یاران و مردم زمان خویش را نصیحت می‌کند که از فتنه‌ها بپرهیزند.

بدانید شما باید منتظر عقب‌گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی‌کفایتان باشید.

#### نکته‌ها

- هنگامی که افراد کم‌تجربه و خام و نالایق در اجتماعی بر سر کار آیند، عقب‌گردها شروع می‌شود و پیوندهای اجتماعی می‌گسلد! حال چرا گروهی از زمامداران برای مدیریت‌ها به سراغ «صغار» و کم‌تجربه‌ها می‌روند؟ فقط برای آن است که آن‌ها بندگان هستند «جان و دل بر کف، چشم بر امر و گوش به فرمان» و این بزرگ‌ترین عامل بدبختی آن‌هاست.<sup>۱</sup>
- ممکن است مراد از «صغار» آدم‌هایی باشند که از نظر سنی عمرشان کم است و تجربه ندارند و در نتیجه توان اداره امور را ندارند یا مراد افراد بی‌شخصیت و پست باشد که متملق هستند.
- واژه «وصل» در این سخن امام علیه السلام جمع «وصله» است و منظور از آن نظام‌های اجتماعی است که به واسطه وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مدیریت آن حضرت در امور زندگی و معاد، مایه سعادت دنیا و آخرت آنان بود.<sup>۲</sup>

#### ۲.۲. سختی تهیه نان حلال

«ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ جِلِّهِ ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى»<sup>۳</sup>

و این وضع در زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از یافتن یک درهم حلال و زمانی که اجر کسی که می‌گیرد بیش از اجر کسی است که می‌بخشد!

#### نکته

- منظور از اینکه اجر پاداش‌گیرنده از دهنده بیشتر است، این است که بسیاری از عطاکنندگان، آنچه به مستحقان می‌بخشند یا از راه حرام به دست آورده‌اند یا اینکه به قصد ریا و خودنمایی و هوای نفس و به‌خاطر بهره‌کشی و اغراض دنیوی یا ترس از شری که از ناحیه شخص مستمند یا زیردست احتمال می‌دهند، انجام می‌دهند و به این دلیل اجر و پاداشی ندارند، اما شخص فقیر و مستحق به نیت و قصد او کار ندارد و شرعاً موظف نیست که از منشأ درآمد وی تحقیق کند و همین که به‌منظور رفع نیاز و امرار معاش خود می‌گیرد، مأجور و مثاب می‌باشد.<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۲.

۲. همان.

۳. الْمُعْطَى: عطا شده؛ گیرنده احسان؛ الأول بصيغة المفعول، و الثانی بصيغة الفاعل.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۴۹.

أَلَا يَا بِي وَ أُمِّي هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ وَ انْقِطَاعِ وَصْلِكُمْ وَ اسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ جِلِّهِ ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَ النَّعِيمِ وَ تَخْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ وَ تَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجِ ذَاكَ إِذَا عَصَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَصُّ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبُعِيرِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَ أَعَدَّ هَذَا الرَّجَاءَ أَيُّهَا النَّاسُ أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزِمَّةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ وَ لَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذْمُوا غِبَّ فِعَالِكُمْ وَ لَا تَقْتَحِمُوا مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فُورِ نَارِ الْفِتْنَةِ وَ أَمِيطُوا عَنْ سَنَنِهَا وَ خَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ لَهَا فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ وَ يَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَ لَجَهَا فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَ عُوا وَ أَخْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا.

#### ۱. یاد از مردان الهی و ویژگی آنان

«أَلَا يَا بِي وَ أُمِّي هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ»<sup>۱</sup>

هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول.

#### نکته

- «أَلَا يَا بِي وَ أُمِّي» نشان می‌دهد که امام با این سخن در انتظار گروهی است که جامعه اسلامی را از شر و فساد نجات می‌دهند و در واقع ناظر به حوادث سخت و دردناک آخرالزمان و نجات جامعه بشری از آن‌ها به‌وسیله ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

#### ۲. ویژگی‌های دوران آخرالزمان

##### ۱.۲. عقب‌گرد در آینده

«أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ وَ انْقِطَاعِ وَصْلِكُمْ وَ اسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ»<sup>۳</sup>

۱. يَا بِي وَ أُمِّي: پدر و مادرم فدا شود؛ اصطلاحی است برای اظهار محبت و ارادت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۱.

۳. تَوَقَّعُوا: انتظار بکشید.

وَصْل: عوامل پیوند؛ جمع «وصله» به معنای اتصال و رابطه؛ الوصل: جمع الوصلة و زان غرفة يقال ما بينهما صلة أى اتصال. استعمال صغاركُم: به‌کارگیری افراد کوچکتان.

## مشابه

◇ رسول خدا ﷺ: «أَقْلُ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَخْ يُوثَقُ بِهِ أَوْ ذَرْهُمْ مِنْ حَلَالٍ»<sup>۱</sup> کمترین چیزی که در آخرالزمان پیدا می شود برادر معتمد و درهمی حلال است.

## ۳.۲. دوران مستی نعمت

«ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَ النَّعِيمِ»<sup>۲</sup>

این امر هنگامی رخ می دهد که مست می شوید بی آنکه شراب خورده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید.

## نکته

• گاهی زیادی نعمت به جای اینکه برای انسان سودمند باشد، زیان بار خواهد بود؛ زیرا ممکن است طغیان کرده و خود را فراموش نماید و در نتیجه به جای خدمت به دیگران و انفاق در راه خیر، پول هایش را در راه فساد و تباهی خود و جامعه مصرف نماید.

## مشابه

◇ «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»<sup>۳</sup> یاد کنید از نعمت هایم که بر شما ارزانی داشتم.

◇ «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»<sup>۴</sup> و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید.

## ۴.۲. دوران سوگند خوردن بدون الزام

«وَ تَخْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ»<sup>۵</sup>

و سوگند یاد می کنید بی آنکه مجبور باشید.

## نکته

• در صدر اسلام قسم به خدا خیلی اهمیت داشت. در مرافعات هرگاه مدعی نمی توانست شاهد برای اثبات مدعایش پیدا کند در محضر قاضی به خدا قسم می خورد و برای سوگند ارزش زیادی قائل بودند اما در دوران فتنه ای که حضرت امیر علی علیه السلام از آن خبر می دهد و در آینده خواهد آمد، به قدری ارزش قسم کم می شود که افراد بدون اینکه ضرورتی باشد قسم می خورند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۷.

۲. تَسْكُرُونَ: مست می شوید؛ از مادة «سُكِرَ» به معنای مستی و شراب و چیز مست کننده.

النَّعِيم: فراوانی نعمت، مال، خوش گذرانی؛ النعمة: فی بعض النسخ بفتح النون و هی غصارة العیش، و فی بعضها بالكسر و هی الخفض و الدعة و المال؛ هو النعمة بالمعنی الثانی.

۳. بقره، ۴.

۴. ابراهیم، ۳۴.

۵. تَخْلِفُونَ: قسم می خورید؛ از مادة «حَلَف» به معنای سوگند؛ حلف: سوگندی است که با آن پیمان گرفته می شود.

## ۵.۲. عصر دروغ بی حرج

«وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»<sup>۱</sup>

و دروغ می گوید در حالی که ناچار نیستید.

## نکته

• یکی از علامت های مردم در دوران فتنه و آشوب این است که بدون هیچ ضرورتی دروغ می گویند؛ بی آنکه مصلحتی در کار باشد یا گرفتاری و شدتی باشد یا جان و مال مؤمنی در خطر باشد.

## ۶.۲. طولانی شدن رنج و سختی

«ذَاكَ إِذَا عَصَكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعْصُ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبُعِيرِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَ أَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»<sup>۲</sup>

هنگامی که بلا شما را بگزد آن سان که جهاز نامناسب کوهان شتر را می گزد. آه که این رنج چه اندازه بلندمدت و امید رهایی از آن چقدر دور از انتظار است!

## نکته ها

• «ذَاكَ» اشاره به نجات و فرجی است که برای اهل ایمان پس از آن همه بلاها حاصل می شود.<sup>۳</sup>

• در این جمله امام علی علیه السلام فرموده اند که امید نجات دور است درحالی که از روایات استفاده می شود که امید نجات نزدیک است. به این دلیل است که ظهور آن حضرت مشروط به شرایطی است که اگر آن شرایط تحقق یابد، نزدیک است و اگر تحقق نیابد دور است و

۱. إِخْرَاج: تضییق؛ در حرج و مضیق قرار گرفتن؛ أخرج: أى ألباه و أوقعه فى الحرج و الضيق و فى بعض النسخ من غیر إحواج بالواو أى من غیر أن یحوجکم أحد إلیه.

۲. عَصَ: گاز گرفت؛ از «عَص» در اصل به معنای گاز گرفتن با دندان است، سپس به کنایه درمورد حوادثی که انسان را ناراحت می کند، به کار رفته است؛ عضضت: اللقمة من باب سمع و منع أمسکتها بأسنانی و عَصَ بصاحبه لزمه، و عَصَ الزمان و الحرب شدتھما.

قَتَبُ: پالان شتر؛ جهاز شتر است؛ چارچوبه کوچکی کمی بزرگ تر از کوهان شتر که روی آن می گذارند تا شخصی که بر آن سوار می شود کوهان وی را نگه دارد؛ القتب: بالتحریک معروف.

غَارِبَ: پشت؛ فاصله میان گردن و کوهان است؛ الغارب: ما بین العنق و السنام.

الْبُعِير: شتر نر یا ماده.

الْعَنَاء: محنت، مشقت.

مَا أَطْوَلَ: چه طولانی است!

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۴.



ای مردم! مهار این شترانِ فتنه را که با وزر و وبال بر پشت دارند، رها کنید.

#### نکته‌ها

- این جمله کنایه از این است که حوادثی در اطراف شما رخ می‌دهد که بارهای فتنه و فساد را بر دوش دارند. شما رهبری آن‌ها را بر عهده نگیرید و به پیشرفت آن کمک نکنید.<sup>۱</sup>
- امام علیه السلام مردم زمان خود را امر فرموده که اندیشه‌های تباهی‌آور را ترک کنند و دنبال هواهای نفسانی نروند و برای اینکه آنان را بیشتر از این کارها بازدارد، سرانجام شوم آن را که تحمل بارهای سنگین و طاقت‌فرسای گناهان است به آنان خاطرنشان ساخته؛ سپس به‌منظور اینکه متفرق شدن و جدایی از مقام رهبری نیز از جمله اندیشه‌های نارواست به آنان گوشزد می‌فرماید که وی را رها نکنند و از پیرامونش پراکنده نشوند.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ◇ ﴿وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾<sup>۳</sup> اینان بار گناهانشان را بر پشت می‌کشند. هان، چه بد باری را بر دوش می‌کشند.
- ◇ ﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾<sup>۴</sup> بلکه بار گناه خود و بارهایی با بار خود بر گردن خواهند گذاشت.

#### استعاره

مستعار: ازمه

مستعارمنه: بند و افسار

مستعارله: اندیشه‌های فاسدی که پیروی می‌کردند

**جامع:** لغت «ازمه» که جمع «زمام» و به‌معنای بند و افسار است، استعاره از اندیشه‌های فاسدی بود که پیروی می‌کردند و خواهش‌های نفسانی که آن‌ها را به گناه و معصیت می‌کشاند؛ در واقع حضرت آن مردم را به شترانی تشبیه فرموده که با افسارهایی به این طرف و آن طرف کشیده می‌شوند.

#### ۸.۲. فاصله نگرفتن از رهبر

﴿وَلَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَدْمُوا غِبَّ فِعَالِكُمْ وَلَا تَفْتَحِمُوا مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ قَوَرٍ نَارٍ﴾

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۵۲.

۳. انعام، ۳۱.

۴. عنکبوت، ۱۳.

مؤمنان می‌توانند با فراهم کردن شرایط ظهور، ظهور را نزدیک کنند و هرگاه ترک شود، در ظهور تأخیر خواهد افتاد.<sup>۱</sup>

- تعبیر «عناء» به فساد و تباهی زمانه پس از امام اشاره دارد و اینکه اوضاع از بد، بدتر خواهد شد.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ◇ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ»<sup>۳</sup> زمانی بر مردم فرا می‌رسد که همه رباخوار می‌شوند و اگر کسانی ربا خوار نباشند گرد و غبار ربا بر دامنشان می‌نشیند.
- ◇ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ فِيهِ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ بِكَفِّهِ»<sup>۴</sup> زمانی بر مردم فرا می‌رسد که نگهداری دین همچون نگهداری آتش در کف دست است.

#### تشبیه

مشبه: مشکلات و بلاها

مشبه‌به: قتب

**وجه شبیه:** «قتب» جهاز چوبی مخصوص شتر است که برای حل مشکل کوهان او گذارده می‌شود و امام مشکلات و بلاها را تشبیه به «قتب» کرده است و این تشبیه از آن جهت است که «قتب» را برای رهایی از مشکل برآمدگی کوهان شتر می‌گذارند ولی مشکل دیگری ایجاد می‌شود که پشت و گردن شتر را آزار می‌دهد و گاه معجروح می‌کند. حوادث و بلاهای آن زمان نیز چنین است که هر چاره‌ای برای آن اندیشیده شود، مشکل دیگری دامن مردم را می‌گیرد.

#### ۷.۲. رها کردن زمام فتنه‌ها

﴿أَيُّهَا النَّاسُ أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزْمَةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ﴾<sup>۵</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۵.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۰۰.

۵. الْأَزْمَةُ: مهارها؛ جمع «زمام» به‌معنای افسار است؛ طنابی که به سر حیوان می‌بندند تا آن را به‌دنبال بکشند یا بر آن سوار شوند.

ظُهُورُهَا: به حیواناتی که زمام به سر و گردنشان بسته شده، گویند؛ ظهور جمع «ظهر» و ضمیر «ها» به «ازمه» برمی‌گردد. الْأَثْقَالُ: بارها؛ از ماده «ثقل» به‌معنای بار.

## نکته

- اشاره به اینکه موج فتنه به قدری قوی است که مؤمنان اگر بخواهند با آن به مقابله برخیزند نابود می شوند و غیر آن ها که خود را کنار می کشند، سالم می مانند.<sup>۱</sup>

## ۴. موقعیت امام

«إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَاعُوا وَاحْضَرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا»<sup>۲</sup>

مثال من در میان شما همچون چراغ در تاریکی است که هرکس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره می برد. ای مردم، بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوش های قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملاً بفهمید.

## نکته ها

- منظور از «ظلمت» فساد و گمراهی و منظور از «سراج» هدایت و صلاح است.<sup>۳</sup>
- حضرت می دید که پس از خودش خلفای بنی امیه و بنی عباس می آیند و فتنه ها و آشوب های زیادی برپا می کنند و به اسم اسلام، حکومت اسلام را از مسیر خودش منحرف می سازند؛ از این رو به تمام یارانش سفارش می کند که او مانند چراغی است در تاریکی ها.

## تشبیه

مشبه: امام

مشبه به: چراغی پر نور

وجه شبیه: امام وجود خود را به چراغی پر نور در میان امواج ظلمت تشبیه کرده و به مردم دستور می دهد به سوی این چراغ بیایند و در حوزه پرتوافشانی آن قرار گیرند. نخست دستور می دهد که سخنان را بشنوند و نگهداری کنند؛ سپس فرمان می دهد که درباره آن تعمق نمایند و حقیقت آن را درک کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۹.

۲. السَّرَاج: چراغ.

يَسْتَضِيءُ: نور می گیرد.

وَلَجَ: داخل شد؛ وارد شد.

عَوَا: حفظ کنید؛ از ریشه «وعی» به معنای نگاه داشتن و فهمیدن و حفظ کردن است و چون به صیغه امر و فعل مضارع درآید، «واو» از آن حذف می شود؛ الحديث وعيا حفظته و تدبرته والأمرع مثل ق من وقى وعوا جمع ع.

أَحْضَرُوا: حاضر کنید.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۶.

الْفِتْنَةُ وَآمِطُوا عَنْ سَنَنِهَا وَخَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ لَهَا»<sup>۱</sup>

هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به موجب اعمال خود نکوهش خواهید کرد. خود را در آتش فتنه ای که در پیش است، نیفکنید و از مسیر آن دوری کنید. وسط راه را برای عبور آن، باز گذارید.

## نکته ها

- اشاره به اینکه اگر مردم با فتنه ها همکاری نکنند و نه تنها وارد فتنه نشوند، بلکه از آن دوری گیرند و راه را برای عبور آن باز بگذارند، ضایعاتش بسیار کمتر است.<sup>۲</sup>
- «فَتَذْمُوا غِبَّ فَعَالِكُمْ» این جمله عاقبت نامطلوب جدایی از رهبر را می فهماند که در نتیجه دشمن بر آنان مسلط می شود، عزتشان مبدل به ذلت، آسایش و نعمتشان به رنج و فقر تبدیل خواهد شد و آن هنگام است که به زشتی اندیشه های خود پی برده و به نکوهش کارهای گذشته خود خواهند پرداخت و به دنبال نهی آنان از اندیشه های زشت و منع آن ها از پراکندگی و دور شدن از امام خود و بیان قسمتی از نتیجه های سوء آن ایشان را از فرورفتن در فتنه ای که به این علت در انتظار آن هاست، بر حذر داشته است.<sup>۳</sup>

## ۳. مقابله نکردن با فتنه ها

«فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ»<sup>۴</sup>

به جانم سوگند! مؤمنان هلاک می شوند اما غیرمسلمانان از آن جان سالم به در می برند.

۱. لَا تَصَدَّعُوا: پراکنده نشوید؛ از ریشه «صدع» در اصل به معنای شکافتن است سپس به معنای پراکنده شدن و اختلاف یا افشای چیزی آمده است. در این خطبه به معنای پراکنده شدن است؛ الشق و الفرقة. فَتَذْمُوا: مذمت می کنید.

غِبَّ: آخر و عاقبت چیزی است ولی گاه به معنای یک روز در میان نیز آمده است و در این خطبه یعنی اول. لَا تَقْتَحِمُوا: هجوم نبرید؛ از ریشه «اقتحام» انداختن خود در چیزی بدون مطالعه است؛ الاقتحام: الدخول فی الشيء من غیر رویة.

مَا اسْتَقْبَلْتُمْ: آنچه روبه رو شدید.

فَوْر: فوران؛ جوشش و جوشیدن.

آمِطُوا: دوری کنید؛ از ماده «میط» به معنای دور شدن و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای دور ساختن است.

سَنَن: راه ها؛ «سنن» جمع «سنت» به معنای روش هاست.

قَصْد: راه مستقیم؛ وسط راه؛ خواه راه حق باشد یا باطل ولی در بسیاری از موارد بر معنای راه میانه مستقیم حق، اطلاق می شود، قرآن مجید می گوید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ (نحل، ۹) و در این خطبه به معنای اول است که مطلق میانه راه باشد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۵۳.

۴. لَهَب: شعله آتش.



## خطبه ۱۸۸

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: پرهیزکاری<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۳.

### پیشگفتار خطبه

در این خطبه، امام علیه السلام به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست، همه مردم را به تقوا سفارش می‌کند و نعمت‌های الهی را به آن‌ها یادآور می‌شود تا انگیزه‌ای باشد بر تقوا و اطاعت؛ دیگر اینکه همگان را به یادآوری مرگ و انتقال از دنیا و چگونگی این انتقال سفارش می‌کند با تعبیراتی تکان‌دهنده که می‌تواند عامل دیگری بر اطاعت و ترک گناه باشد و هشدار می‌دهد که روزها و شب‌ها و ساعات عمر به سرعت می‌گذرد.

خطاب‌های قرآن که فقط مربوط به جامعه زمان پیامبر نیست بلکه تمام مردم را تا روز قیامت مورد توجه قرار می‌دهد.

#### مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۱</sup> و برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزکاری است.

﴿وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾<sup>۲</sup> و به نیکوکاری و پرهیزکاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت، پروا دارید.

#### ۱. ۲. کثرت حمد الهی

«وَ كَثْرَةُ حَمْدِهِ عَلَى آلَائِهِ إِلَيْكُمْ وَ نِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ وَ بَلَائِهِ لَدَيْكُمْ»<sup>۳</sup>

و اینکه خداوند را بر احسان و نعمت‌هایش و عطایایی که به شما ارزانی داشته، فراوان سپاس گویند و ستایش کنید.

#### نکته‌ها

- یکی از مصادیق تقوا و نگه داشتن حریم الهی همان حمد و ستایش پروردگار است. فرق شکر و حمد در این است که شکر تنها بر نعمت است ولی حمد هم بر نعمت است و هم بر غیر نعمت؛ بنابراین استعمال حمد نسبت به نعمت هم صحیح است.
- «آلاء» و «نعماء» در بسیاری از موارد به یک معنا که همان نعمت‌هاست به کار می‌روند ولی بعضی معتقدند که «آلاء» اشاره به نعمت‌های معنوی و «نعماء» اشاره به نعمت‌های مادی است؛ مخصوصاً زمانی که دو واژه در کنار هم قرار می‌گیرند.<sup>۴</sup>
- «بَلَائِهِ لَدَيْكُمْ»: یعنی نعمت‌هایی که همواره از آن برخوردارید، وسیله آزمایش شماست.

۱. بقره، ۱۹۷.

۲. مجادله، ۹.

۳. آلایه: نعمت‌ها.

بَلَائِهِ: آزمایش و امتحان؛ در این معنا از ماده «بلو» (ناقص واوی) آزمایش‌هایی که گاه با وفور نعمت و کامیابی‌ها صورت می‌گیرد و گاه با سلب نعمت‌ها و آفات، قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ (انبیاء، ۳۵) و گاه از ریشه «بلی» (ناقص یایی) آمده است، در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است؛ سپس به معنای غم و اندوه و حوادث ناگوار آمده است که انسان را فرسوده می‌کند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۶۵.

أُوصِيكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ كَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آلَائِهِ إِلَيْكُمْ وَ نِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ وَ بَلَائِهِ لَدَيْكُمْ فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ وَ تَذَارَكُمْ بِرَحْمَةٍ أَعْوَرْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمْ وَ تَعَزَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ فَأَمْهَلَكُمْ. وَ أُوصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ وَ طَمَعُكُمْ فِيَمَنْ لَيْسَ يُمْهَلُكُمْ فَكَفَى وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَ أَنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَرَاءَ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا أَوْ حَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ وَ أَوْطِنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ وَ اشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالًا وَ لَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ اِزْدِيَادًا أَنْسُوا بِالدُّنْيَا فَعَزَّزْتُمْ وَ وَثَّقُوا بِهَا فَصَرَعْتُمْ. فَسَابِقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا وَ الَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهَا وَ اسْتَيْمُوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ وَ الْمُجَانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ فَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ.

#### ۱. وصایای امام

##### ۱. ۱. وصیت به تقوای الهی

«أُوصِيكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِتَقْوَى اللَّهِ»

ای مردم شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم.

#### نکته‌ها

- «وصیت» به معنای سفارش کردن است و اینکه برخی از افراد خیال می‌کنند وصیت مربوط به سفارش‌های پس از مرگ می‌باشد، اشتباه است؛ زیرا وصیت به معنای مطلق سفارش کردن است چه در امور زندگی و چه در مورد مسائل پس از مرگ و در اینجا هم حضرت تمام مردم را به چیزهایی که برای دین و دنیای آن‌ها سودمند و نافع می‌باشد سفارش می‌کند.
- «أَيُّهَا النَّاسُ»: این جمله خطاب به عموم مردم است گرچه ممکن است طرف خطاب حضرت همان افرادی باشند که پای سخنان حضرت در مسجد کوفه نشسته بودند ولی مطالبی که مردم ایراد می‌کنند و در سخنان خود مردم را مورد خطاب قرار می‌دهند هرگز برای قشر خاص و زمان معینی نیست بلکه برای همه افراد جامعه می‌باشد مانند

## ۳.۱. توجه به نعمت های الهی

«فَكَمْ حَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ وَ تَذَارِكُكُمْ بِرَحْمَةٍ أَعْوَزْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمُ وَ تَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ فَأَمْهَلَكُمُ»<sup>۱</sup>  
 چه بسیار نعمت هایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید. شما عیب های خویش را آشکار کردید و او پوشاند و خود را در معرض آتش قرار دادید اما او به شما مهلت داد.

## نکته ها

- صفت «رحمت» یکی از صفات خداست و در اینجا مقصود از آن، آثار نیک و خیراتی است که از جانب خداوند به بندگانش می رسد و لفظ «کم» که در ابتدای جمله آمده برای افاده تکثیر است؛ یعنی چه بسیار نعمت های فراوانی را خداوند به شما اختصاص داد.<sup>۲</sup>
- «تَذَارِكُكُمْ بِرَحْمَةٍ»: معنای «تدارک» این است که اگر کسی در جایی واماند، نیرویی به کمک او بشتابد و او را یاری رساند. اصل معنای «درک» این است که نیرویی کمکی، خلأ را پر کند.
- «أَعْوَزْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمُ»: یکی از نعمت های بی شمار خداوند این است که شما این همه کارهای زشت و قبیح انجام می دهید و آن قدر گناه و معصیت از شما سر می زند اما خداوند با فضل و رحمتش آن ها را از دیدگان مردم می پوشاند؛ چراکه ستار العیوب است.

## ۴.۱. یادآوری مرگ

«وَ أَوْصِيَكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ وَ

۱. حَصَّ: اختصاص داد.

تَذَارِكُكُمْ: شما را بهره مند ساخت؛ شما را دریافت، نجات داد؛ القوم لحق آخرهم أولهم و استدرکت ما فات و تدارکت و أصل التدارک اللحق يقال أدرکت جماعة من العلماء إذا لحقتهم.  
 أَعْوَزْتُمْ: آشکار کردید؛ از ریشه «عار» به معنای عیب گرفته شده است؛ به هر چیزی که اظهار آن عیب شمرده می شود، «عورت» اطلاق می کنند و هنگامی که به باب افعال برود به معنای اظهار عیب است. وقتی که ما از فرمان خدا تخلف کنیم و در برابر او خود را به گناه آلوده سازیم، کار عیب و زشت انجام داده ایم؛ آی ابدیتم عورتکم له، و العورة کل شیء یستره الانسان أنفة و حیاء و النساء عورة.

سَتَرَ: پوشاند؛ استتار: اختفا و مخفی شدن؛ الإِستَارَة: پرده و پوشش؛ اُنْستَرَا: خود را پوشانید، پنهان شد.  
 تَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ: خود را در معرض عقاب قرار دادید؛ در اصل به معنای گرفتن است و چون برای مجازات کردن قبلاً مجرم را دستگیر می کنند، این واژه به معنای «مجازات» نیز به کار می رود؛ تَعَرَّضَ لكذا إذا تصدَّى له.  
 أَمْهَلَ: مهلت داد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۵۸.

طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ»<sup>۱</sup>

شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می کنم. چگونه غافل می شوید از چیزی که او از شما غافل نمی شود؟! و چگونه طمع می ورزید در کسی که به شما مهلت نمی دهد!

## نکته

- توجه به مردن آدمی را از گناه و معصیت باز می دارد و وی را به یاد بازگشت به محضر عدل الهی و تحقق وعده ها و وعید های او می اندازد و انسان را به دنیا و لذت های زودگذر آن بی میل و کم علاقه می سازد.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۳</sup> و برای هر امتی اجلی است پس چون اجلشان فرارسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

## ۴.۱. توجه به بُعد موعظه گری مرگ

«فَكَفَى وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَ أُنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ»<sup>۴</sup>

بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود آن ها را می بینید که آن ها را به سوی قبرهایشان می برند بی آنکه اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می گذارند بی آنکه بخواهند!

## ۴.۲. بریدن از دنیا و پیوستن به آخرت

«فَكَانَتْهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عَمَارًا وَ كَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا»<sup>۵</sup>

چنان از دنیا بیگانه می شوند که گویی هرگز به عمران آن نپرداخته اند و چنان به آخرت می پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است!

۱. إِقْلَال: کم کردن؛ از ماده «قلل» به معنای کم، اسْتَقْلَل، اسْتَقْلَلَا الشیء: آن چیز را اندک دید و کم شمرد.

لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ: غافلتان نگذاشته؛ از ماده «غفل» به معنای توجه نکردن، اشتباه؛ اسْتَغْفَلَا، اسْتَغْفَلَا: او را غافل گیر کرد؛ اَعْتَقَل، اَعْتَقَلَا ه: او را غافل پنداشت، مراقب غفلت او شد.

لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ: به شما مهلت نمی دهد؛ از ماده «مهّل» به معنای مهلت دادن، عجله نکردن.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۵۸.

۳. اعراف، ۳۴.

۴. فَكَفَى وَاعِظًا: برای موعظه گیری کافی است.

عَايِنْتُمُوهُمْ: مشاهده کردید.

۵. عَمَارًا: سازندگان؛ جمع «عامر» از ریشه «عمار» و «عمران» به معنای آباد کردن گرفته شده و «عمار» به معنای آبادکنندگان است.



#### نکته

- آباد کردن سرای آخرت با کارهای نیک انجام‌پذیر است که مطابق فطرت و سنت‌های الهی است و کمالات نفسانی را می‌افزاید.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup> سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری می‌کنند بهتر است. آیا نمی‌فهمید؟

#### ۱. ۴. ۳. مرگ و وطن جدید

«أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِئُونَ وَ أَوْطَئُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ»<sup>۳</sup>

از آنجایی که وطنشان بود، وحشت و دوری می‌کنند و آنجا را که از آن وحشت داشتند به‌عنوان وطن برمی‌گزینند.

#### نکته

- با اینکه در دنیا زندگی می‌کردند و خوش می‌گذراندند اما پس از مرگ دیگر از دنیا دور می‌شوند و گویا از یادشان می‌رود که روزی دنیا وطنشان بوده است و با همان قبری که تا زنده بودند، آن را خالی می‌یافتند خو گرفته و آن گودال وحشتناک را وطن خود قرار داده و در آن سکونت می‌کنند.

#### ۲. آخرت‌گرایی

##### ۱. ۲. جدایی از دنیا و تباه کردن آخرت

«وَ اسْتَغْلُوا بِمَا فَرَقُوا وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا»<sup>۴</sup>

خود را به چیزی مشغول ساختند که از آن جدا شدند و چیزی را که سرانجام به‌سوی آن رفتند، تباه کردند.

##### ۲. ۲. بسته شدن راه جبران در آخرت

«لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ وَ لَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ارْتِدَادًا»

نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده‌اند کنار روند و نه می‌توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۲۶۱.

۲. انعام، ۳۲.

۳. أَوْحَشُوا: وحشت کردند، رمیدند؛ اِباحاش: به‌معنای رم دادن و همچنین خالی یافتن زمین از گیاه یا خانه و منطقه‌ای ساکن است.

أَوْطَئُوا: وطن قرار دادند؛ «ایطان»: وطن و جای گرفتن.

۴. أَضَاعُوا: ضایع کردند.



#### نکته

- هنگامی که اهل دنیا می‌میرند و به عالم برزخ منتقل می‌شوند، حسرت می‌خورند که چرا با آن همه قدرت و ثروتی که داشتند کار نیکی نکردند ولی این پشیمانی‌ها هیچ سودی برای آن‌ها ندارد؛ چراکه در آنجا نمی‌توانند از کارهای زشت و آن همه خراب‌کاری‌ها که در دنیا مرتکب شده‌اند بازگردند و قدرت ندارند که کار خیری به کارهای خود بیفزایند.

#### ۲. ۳. نتیجه اعتماد به دنیا

«أَنَسُوا بِالدُّنْيَا فَعَزَّتْهُمْ وَ وَثَقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ»<sup>۱</sup>

آن‌ها به دنیا انس گرفتند و فریشان داد و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد.

#### نکته

- اهل دنیا وقتی به لذت‌های مادی و منحط و زودگذر دنیا رسیدند، خیال کردند که همیشه دنیا به کام آنان است؛ از این‌رو به آن دل‌بستگی پیدا کردند و این زر و زیور آن‌ها را فریب داد و مغرورشان ساخت و به دنیا دل‌گرم شدند و خیال کردند که تا ابد در دنیا می‌مانند ولی دنیا به یک‌باره آن‌ها را بر زمین زد.

#### مشابه

♦ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أَنَّ أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا»<sup>۲</sup> باهوش‌ترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مرگ باشد و بیش از همه آماده آن باشد.  
♦ از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیدند: «هَلْ يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ»<sup>۳</sup> آیا احدی از غیر شهیدان با شهدا محشور می‌شود؟ فرمود: «قَالَ نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً»<sup>۴</sup> آری کسی که در شبانه‌روز بیست بار به یاد مرگ بیفتد.

#### ۲. ۴. باسرعیت به‌سوی آبادی آخرت

«فَسَابِقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا وَ الَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهَا»<sup>۵</sup>

۱. أَنَسُوا: انس گرفتند.

عَزَّتْهُمْ: فریب داد آن‌ها را.

صَرَعَتْهُمْ: آن‌ها را بر زمین زد؛ از ریشه «صرع» به‌معنای بر خاک افکندن گرفته شده است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۶۷.

۳. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۴۰.

۴. همان.

۵. سَابِقُوا: سبقت بگیرید.

أُمِرْتُمْ: امر شدید.

رَغِبْتُمْ: ترغیب شدید.

دُعِيتُمْ: دعوت شدید.



## مشابه

♦ امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «أَقْلَ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ [سُبْحَانَهُ] أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ»<sup>۱</sup>  
کمترین چیزی که برای خدا بر شما لازم است این است که از نعمت‌های او برای انجام گناه کمک نگیرید.

## ۴. توجه به شتاب گذر عمر

«فَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ»<sup>۲</sup>  
زیرا فردا به امروز نزدیک است و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می‌گذرد و روزها در ماه و ماه‌ها در سال و سال‌ها در عمر.

## نکته

• جمله «ما اسرع الساعات في اليوم» نزدیک بودن فردای قیامت را شرح می‌دهد و بیان می‌دارد که ساعت‌ها زود می‌گذرند و گذشت ساعات، زود آمدن روز و گذشت آن را موجب می‌شود و زودگذری ساعت‌ها و روزها سبب زود آمدن و گذشتن ماه‌ها می‌شوند و آمدن و گذشت ماه‌ها فرارسیدن و منقضی شدن سال را در پی دارند و این همه مستلزم سرآمدن عمر انسان‌ها و موجودات این جهانی است.<sup>۳</sup>

## مشابه

♦ «افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»<sup>۴</sup> نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.

## نکته‌ها

• منظور از «منازل» منازل آخرت است که دستور به آبادانی آن داده شده است.<sup>۱</sup>

• در اینجا حضرت پس از اشاره به وضع بد و بیچارگی اهل دنیا پس از مرگ، ما را ترغیب به جبران گذشته می‌فرماید؛ حال که هنوز زنده‌اید و اجل شما نرسیده است و علم دارید که آن جهان عالم حسرت و ندامت است تا آن روز نرسیده از هم اکنون به فکر خود باشید.

## مشابه

♦ «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup> بر یکدیگر پیشی بگیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیا شده است.  
♦ «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۳</sup> خداوند به سرای سلامت فرامی‌خواند و هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.  
♦ «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»<sup>۴</sup> و خدا به فرمان خود، [شما را] به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند.

## ۳. راه تکمیل نعمت‌های خداوند

«وَاسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ وَالْمُجَانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ»<sup>۵</sup>  
نعمت‌های خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید.

## نکته

• نعمت کامل آن است که پایدار باشد و نعمت تنها از راه شکر و فرمان‌برداری از خداوند و دوری از گناهان پایدار می‌شود و کيفر و پاداش خداوند حتماً خواهد آمد.<sup>۶</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۷۴.

۲. آل عمران، ۱۳۳.

۳. یونس، ۲۵.

۴. بقره، ۲۲۱.

۵. استتیموا: کامل کنید.

المُجَانَبَةُ: دوری کردن.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۳۰.

۲. مَا أَسْرَعَ: چه سریع است؛ چقدر سرعت دارد.

عُمُر: مدت زندگانی است و بعضی گفته‌اند: «عُمُر» به چهل سال اول گفته می‌شود و «عُمُر» به تمام عمر یا قسمت دوم آن اطلاق می‌گردد.

۳. همان.

۴. قمر، ۱.



## خطبه ۱۸۹

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در مسجد کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: ولایت‌مداری<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۳.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که درباره اقسام ایمان و وجوب هجرت سخن می‌گوید. بسیار پر محتوا و مشتمل بر چهار بخش است: در بخش اول، امام درباره ایمان پایدار و ناپایدار سخن می‌گوید؛ در بخش دوم، از حقیقت مفهوم مهاجرت در اسلام پرده برمی‌دارد و آن را برنامه دائم و مستمر معرفی می‌نماید؛ در بخش سوم، به مشکل بودن فهم برخی از احادیث معصومین یا ناتوانی بر تحمل مفهوم آن اشاره دارد و سرانجام به گستردگی دانش خود اشاره می‌فرماید و از مردم دعوت می‌کند که هر چه می‌خواهند از وی بپرسند پیش از آنکه حضرتش را از دست بدهند.

وجودی انسان شود، ایمان مستقر و ثابت خواهد بود، ولی اگر چنین نباشد بلکه در برخی احوال در معرض زوال و تغییر باشد، ایمان متزلزل و ناپایدار می‌باشد و حضرت این‌گونه عقاید را تعبیر به «عوارِی» کرده است؛ به دلیل اینکه مانند وسایلی است که انسان به عاریه از دیگری می‌گیرد که باید موقعی آن را به صاحبش برگرداند و به اعتبار آنکه درست در دل‌ها جایگزین شده است آن را جا گرفته در میانه دل‌ها و سینه دانسته است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

❖ «فَالْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الثَّابِتُ، وَالْمُسْتَوْدَعُ الْمَعَارُ»<sup>۲</sup> ایمان یا مستقر است یا مستودع. مستقر ایمان ثابت است و مستودع ایمان ناپایدار.

❖ امام علی (علیه السلام): «مَا كَانَ مِنَ الْإِيمَانِ الْمُسْتَقَرُّ فَمُسْتَقَرٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ أَبَدًا وَمَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا سَلَبَهُ اللَّهُ قَبْلَ الْمَمَاتِ»<sup>۳</sup> ایمان مستقر آن است که تا روز قیامت ثابت است ولی ایمان عاریه و مستودع قبل از مرگ از وی سلب می‌گردد.

❖ «ثَبَّتَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»<sup>۴</sup> خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار، ثابت می‌گرداند.

❖ «إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّثُوا الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۵</sup> هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم دارید.

#### ۲. فرصت دادن به انسان‌ها تا لحظه مرگ

«فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّىٰ يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ»<sup>۶</sup> پس اگر [به یک دلیل شرعی] از کسی بی‌زاری دارید، او را به حال خود واگذارید تا مرگش فرارسد، پس در این هنگام است که حدومرز برائت تحقق پیدا می‌کند.

#### نکته

• مفهوم جمله «فاذا كانت لكم براءة... حد البراءة» این است که هرگاه شخصی را گنهکار یافتید، او را به‌طور کلی از هدایت محروم ندانید و در بی‌زاری جستن از وی شتاب نکنید بلکه او را مهلت دهید؛ زیرا تا فرارسیدن مرگ احتمال برگشتن و توبه کردن است، به دلیل

فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّىٰ يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ. وَ الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرٍّ الْإِمَّةِ وَ مُعْلِنَهَا لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاَهَا قَلْبُهُ. إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ. أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْخُذُوا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمَ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلَيْهَا فَتَنَّةٌ تَطَّأُ فِي خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

#### ۱. اقسام ایمان

##### ۱.۱. ایمان‌های پایدار و ناپایدار

«فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»<sup>۱</sup>

بعضی از ایمان‌ها ثابت و استوار در دل‌هاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی در میان قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم است.

#### نکته

• امام علی (علیه السلام) ایمان را به دو بخش تقسیم فرمود؛ زیرا معنای ایمان عبارت است از تصدیق به وجود حق تعالی و صفات کمال و جلال وی و نیز اعتراف به صداقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آنچه از طرف خداوند آورده است، حال اگر این‌گونه عقاید، آن‌چنان در دل‌ها نفوذ کند که ملکه

۱. مُسْتَقَرًّا: پایدار.

عَوَارِيًّا: عاریتی؛ جمع «عاریه» است به معنای عاریه‌ها؛ بالتشديد جمع العاریة به أيضا كما عن الصحاح و غيره، قال الفيومي: و قد تخفف في الشعر و تجمع على العواری بالتخفيف أيضا قال الفيومي و هي أى العارية مأخوذة من تعاوروا الشيء و اعتوروه تداولوه، و الأصل فعلية بفتح العين قال: قال الأزهري: نسبت به إلى العارة و هي اسم من الاعارة يقال أعرته الشيء إعارة و عارة مثل أطحته إعارة و طاعة و أجبته إجابة و جابة، قال: و قال الليث سميت عارية لأنها عار على طالها، و قال الجوهرى مثله، و قال بعضهم مأخوذة من عار الفرس إذا وهب من صاحبه لخروجها من يد صاحبها قال الفيومي بعد نقل كلامهما: و هما غلط، لأن العارية من الواو، لأن العرب تقول هم يتعاورون العواری و يعتورونها بالواو إذا عار بعضهم بعضا و الله أعلم، و العار و عار الفرس من الباء، قال: فالصحيح ما قاله الأزهري.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۶، ص ۲۶۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۶۵، حدیث ۱۳۵۰.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۵۱، حدیث ۲۰۷.

۴. ابراهیم، ۲۷.

۵. انفال، ۱۲.

۶. قِفُوهُ: او را به حال خود رها کنيد.

ایمان مردم دارد، هجرت باقی و برقرار است و نیاز در اینجا به معنای طلب و ناظر به همان اوامر و نواهی خداوند خطاب به مردم است ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

#### مشابه

﴿وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً﴾<sup>۱</sup> و کسی که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایش‌ها خواهد یافت.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾<sup>۲</sup> و آنان که ایمان آورده‌اند و مهاجرت نکرده‌اند، خویشاوندان شما نیستند تا آنگاه که مهاجرت کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «أَيُّهَا النَّاسُ هَاجِرُوا وَتَمَسَّكُوا بِالإِسْلَامِ فَإِنَّ الْهَجْرَةَ لَا تَنْقُطُ عُوا مَا دَامَ الْجِهَادُ»<sup>۳</sup> ای مردم هجرت کنید و اسلام را محکم بگیرید؛ زیرا هجرت تا زمانی که جهاد برپاست قطع نمی‌شود.

امام علی علیه السلام: «يَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَلَمْ يَهَاجِرْ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِهَا»<sup>۴</sup> بعضی می‌گویند ما مهاجرت کردیم در حالی که مهاجرت نکرده‌اند. مهاجران واقعی کسانی هستند که از گناهان هجرت کنند و هرگز آن را انجام ندهند.<sup>۵</sup>

#### ۳.۲. اطلاق نام هجرت

«لَا يَتَّعِ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَاقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ» نام هجرت بر کسی اطلاق نمی‌شود مگر اینکه حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. آن‌ها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان بیاورند، مهاجرند.

#### نکته‌ها

- شرط صدق هجرت بر کسی که به‌سوی امام وقت خود مسافرت می‌کند، آن است که امام را بشناسد و معرفت به حق او داشته باشد؛ زیرا امام است که حافظ دین و منبعی است که باید از آن معارف الهی را جست‌وجو کرد، لذا فرمود: هیچ وقت نمی‌توان کسی را مهاجر خواند مگر آنگاه که معرفت به حقانیت امام در روی زمین داشته باشد.<sup>۶</sup>
- منظور از «الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ» کسی است که خداوند وجود او را اتمام حجتی برای

۱. نساء، ۱۰۰.

۲. انفال، ۷۲.

۳. کنز العمال، حدیث ۴۶۲۵۱.

۴. سفینه البحار، ماده «هجرت».

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۹۱.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۷۰.

اینکه حتی برای کافر که بزرگ‌ترین گناهان را که شرک است، مرتکب می‌شود احتمال ایمان آوردن و توبه کردن می‌رود تا چه مسلمانی که مرتکب گناه می‌باشد و اگر مرگش فرارسید و گناهان خود را تدارک نکرد، آن وقت هنگام برائت جستن از وی فرامی‌رسد؛ زیرا پس از مرگ امید و انتظار برگشتن از گناه باقی نمی‌ماند.<sup>۱</sup>

#### ۳. وجوب هجرت

##### ۱.۳. تفسیر هجرت

«وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِيرٍ الْإِمَّةِ وَ مُعْلِنِهَا»<sup>۲</sup>

وجوب هجرت بر همان پایه و اساس نخستین باقی است، البته خداوند هیچ نیازی به مردم روی زمین ندارد؛ چه آنان که ایمان خود را پنهان می‌کنند و چه آنان که ایمانشان را آشکار می‌سازند.

#### نکته‌ها

- در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مسلمان‌ها در مکه زیر فشار قرار گرفتند و شرایط اظهار اسلام برایشان فراهم نشد به دستور پیامبر عده‌ای به حبشه هجرت کردند. آنجا محیط آزادتری بود و بعد از آن هم پیامبر و حضرت علی علیه السلام و مسلمین از مکه به مدینه مهاجرت کردند و در آنجا شرایط تشکیل حکومت اسلامی فراهم شد. اگر فرض کنیم که در منطقه‌ای هستیم که مسائل اسلام مطرح نیست و دانشمندی که مسائل اسلام را از او بپرسی وجود ندارد، واجب است به جایی مهاجرت کنید که علوم اسلامی را یاد بگیرید و به وظایف اسلامی خود عمل کنید؛ از این‌رو حضرت می‌فرماید هجرت با همان حد اول که واجب و لازم بود، حالا هم لازم است.
- مراد امام علیه السلام از اینکه می‌فرماید: هجرت بر حد نخست خود باقی است، آن است که در این زمان هرکس برای احیای دین خدا و شناخت معارف اسلام حرکت کند و به امام و رهبر توحیدی خود پیوندد، مهاجر حساب می‌شود؛ زیرا او نیز ترک باطل کرده و به‌جانب حق شتافته است.<sup>۳</sup>

- مطابق آنچه در بالا آمد «ما» در جمله «مَا كَانَ لِلَّهِ» نافیه است ولی «ما» را زمانی به معنای «مادام» دانسته‌اند و گفته‌اند مفهوم جمله این است: تا زمانی که خداوند نیاز به

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۶۶.

۲. مُسْتَسِيرٌ: او کسی است که در پی اخفا کردن چیزی است؛ از ریشه «سر» گرفته شده. الْإِمَّةُ: حالت و وضعیت؛ عقیده و دین.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۶۷.

مقصران قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

• در حقیقت حضرت می‌فرمایند منظور از هجرت مهاجرت شهر به شهر نیست بلکه مقصود مهاجرت به طرف امام است. اگر کسی در شهر دوری هم باشد اما امام و حجت خود را شناخته باشد و وظایف را یاد گرفته و عمل کند، او مهاجر است ولی اگر نزدیک امام باشد ولی بی‌اعتنایی کند «متعرب بعد الهجرة» است.

#### مشابه

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا<sup>۲</sup> پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است و هرکه در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایش‌ها خواهد یافت؛ و هرکس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است.

#### ۴. اطلاق نام مستضعف

«وَلَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَوَعَاَهَا قَلْبُهُ»<sup>۳</sup> و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده، نهاده نمی‌شود.

#### نکته

• فرق «مستضعف» با «ضعیف» در این است که ضعیف ذاتاً ضعیف است و کوتاه ولی مستضعف آن است که دیگران او را کوتاه نگه داشته‌اند. مستکبران، اشخاص را مستضعف می‌کنند یا مستضعف نگه می‌دارند؛ یعنی آدمی که استعداد و هوشش را دارد و ذاتاً می‌تواند پیش برود ولی عده‌ای سد راه او می‌شوند و نمی‌گذارند پیشرفت کند، این می‌شود مستضعف.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲. نساء، ۹۷ تا ۹۹

۳. أَقَرَّ: اقرار کرد

لَا يَقَعُ: واقع نمی‌شود

بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ: حجت به او رسید

وَعَاَهَا: آن را درک کرده باشد، اسْتَوْعَى، اسْتَبَعَا الشَّيْءَ: آن چیز را در اندیشه گرفت، همه آن چیز را گرفت.

#### مشابه

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>۱</sup> و ما بر آن هستیم که به مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان و وارثان گردانیم.

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾<sup>۲</sup> چرا در راه خدا و به‌خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را از این قریه ستمکاران بیرون آر و از جانب خود یار و مددکاری قرار ده، نمی‌جنگید؟

﴿عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ»<sup>۳</sup> از زراره روایت شده است که از امام باقر ع در مورد مستضعف پرسیدم. فرمودند: مستضعف کسی است که راهی بر شناخت کفر و ایمان ندارد؛ نه می‌تواند ایمان را اختیار کند و نه می‌تواند کفر را بپذیرد.

#### ۵. سنگینی فهم کلام امام

«إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَأَخْلَامٌ رَزِينَةٌ»<sup>۴</sup>

شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به‌وسیله ایمان آزموده است، آن را پذیرا نمی‌شود و احادیث ما را جز سینه‌ها و افکار امین و عقل‌های وزین درک نمی‌کنند.

۱. قصص، ۵.

۲. نساء، ۷۵.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۰۴.

۴. صَعْبٌ: سخت، دشوار.

مُسْتَضْعَبٌ: دشوار؛ از ریشه «صعب» به معنای مشکل شمردن و دشوار دانستن چیزی است و آمدن این دو واژه (صعب و مستضعف) پشت سر یکدیگر برای تأکید است؛ مروی بفتح العين و کسرهما.

لَا يَحْمِلُ: تحمل نمی‌کند.

امْتَحَنَ: آزموده، پرورش داده، ورزیده کرده است.

لَا يَعِي: نمی‌پذیرد؛ دریافت نمی‌کند؛ از ریشه «وعی» به معنای فهمیدن و حفظ کردن است.

صُدُورٌ أَمِينَةٌ: دل‌های امانت‌دار.

رَزِينَةٌ: به شخص باوقار و متین و سنگین و آرام گفته می‌شود؛ از «رزان» به معنای وقار گرفته شده.



## نکته‌ها

- منظور از «صعب» و «مستصعب» همان دشواری پایداری در دین است.<sup>۱</sup>
- پیامبر اکرم ﷺ عترت و اهل بیتش را در عرض کتاب خدا برای مردم حجت قرار داد ولی شرایط را جوری کردند که مردم به هیچ وجه سراغ عترت پیامبر نرفتند، مگر کسانی که خیلی ایمانشان محکم بود. افراد اندکی در چنین شرایط سخت بتوانند حق را پیدا کنند البته کسانی بودند که در آن شرایط خاص صاحبان حق را پیدا کردند و شناختند ولی این افراد بسیار انگشت‌شمار بودند و علت کم بودن آن‌ها هم این بود که شناختن حق مشکل بود.
- مقصود از «حدیث» همان مقام امامت است و ممکن است که احادیث ائمه منظور باشد که دارای مطالب عمیقی است و هرکس نمی‌تواند آن‌ها را درک کند.
- «لَا يَعِي حَدِيثَنَا»: آدم‌های عاقل و پخته و متین می‌توانند عترت پیامبر اکرم ﷺ را بشناسند. امتیازی که این‌ها دارند آن است که در تمام آن شرایط و جو سیاسی مخصوصاً زمان بنی‌امیه و آن تبلیغات سوء توانستند آن بزرگواران را بشناسند.

## مشابه

﴿الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ﴾<sup>۲</sup> ایمان را چهار پایه است: صبر، یقین، عدل، جهاد.

## ۶. سؤال از امام

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْتِيَنَّ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمَ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرَجُلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا»<sup>۳</sup>

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲. نهج البلاغه، قصار ۳۰.

۳. سَلُونِي: از من پرسید؛ «استلوا» نیز گفته می‌شود.

تَشْغَرُ: بلند می‌کند؛ از «شغور» معانی مختلفی دارد از جمله معنای هجوم است که مناسب با جمله بالاست و نیز از معنای آن بلند کردن و بالا بردن است و بالا بردن پا به معنای شروع حرکت است؛ یعنی پیش از حرکت فتنه؛ شغر برجلها رفعها و شغر الكلب شغرا من باب نفع رفع إحدى رجله ليلول، و شغرت المرأة رفعت رجلها للنكاح و شغرتها فعلت بها ذلك يتعدى و لا يتعدى.

تَطَأُ: قدم می‌زند؛ پایمال و لگدکوب کند، دست و پا بزند.

خِطَامُ: افسار؛ «زمام» و دهنه شتر و مانند آن است و جمله «تَطَأُ فِي خِطَامِهَا» کنایه از این است که آن فتنه همچون شتر افسارگسیخته همه‌جا را لگدمال می‌کند؛ الخطم: بالخاء المعجمة و الطاء المشالة و زان فلس من كل طائر منقاره و من كل دابة مقدم أنفه، و خطام البعير معروف و هو ما يوضع في أنفه لينقاد به و جمعه خطم مثل كتاب و كتب سمي بذلك لأنه يقع في خطمه.

أَخْلَامُ: عقل‌ها؛ جمع «حُلُم» به معنای عقل است و گاه به معنای خواب و رؤیا آمده است، در اینجا مراد معنای اول است.

ای مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید؛ زیرا من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشناترم. پیش از آنکه فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام‌گسیخته لگدمال کند و عقل‌های مردم را برباید.

## نکته‌ها

- منظور از راه‌های آسمان، دانش‌های الهی و منظور از راه‌های زمین، دانش‌های زمینی مانند صنعت و کشاورزی است.<sup>۱</sup>
- جمله «أَنْ تَشْغَرَ بِرَجُلِهَا فِتْنَةً» اشاره به بنی‌امیه و قوانین خلاف حق و عدل آنان و نیز بیچارگی‌هایی که در دولت ظالمانه آن‌ها نصیب جامعه شد و تعبیر حضرت به جمله بالا: «پیش از آنکه فتنه پای خود را از زمین بردارد» کنایه از آن است که برای جامعه سرپرستی باقی نخواهد ماند که در هنگام غلبه ظلم و ستم بنی‌امیه امور را مرتب سازد و دین الهی را محافظت کند.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ مَسِيبٌ مَطَابِقُ نَقْلِ «الاستيعاب» مِي گويد: «مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ»<sup>۳</sup> از مردم هیچ‌کس جمله «هرچه را می‌خواهید از من پرسید» بر زبان جاری نکرد، جز علی بن ابیطالب.

﴿در همان کتاب از ابوالطفیل نقل می‌کند: علی علیه السلام را دیدم که خطبه می‌خواند و می‌گفت: «سَلُونِي فَوَ اللَّهُ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَدَّثْتُكُمْ بِهِ» وَ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَوَ اللَّهُ مَا مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَيْنَ تَرَلْتُ - يَلِيلٍ أَوْ يَنْهَارٍ أَوْ بِسَهْلٍ تَرَلْتُ أَوْ فِي جَبَلٍ»<sup>۴</sup> از من پرسید که سوگند به خدا از من از چیزی که تا روز قیامت حادث می‌شود، نمی‌پرسید، مگر اینکه شما را از آن خبر می‌دهم و از من از کتاب خدا سؤال کنید که سوگند به خدا آیه‌ای نیست، مگر اینکه من می‌دانم که کجا نازل شده در شب یا روز در بیابان یا کوه نازل شده است.

﴿در حدیثی از عبداللّه بن عباس در همان کتاب «استیعاب» آمده است که می‌گوید: «وَ اللَّهُ لَقَدْ أَعْطَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ إِنَّمَا اللَّهُ لَقَدْ شَارَكَكُمْ فِي الْعُشْرِ

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۲۷۷.

۳. استیعاب، ج ۲، ص ۵۰.

۴. همان، ص ۵۲.





الْعَاشِرُ<sup>۱</sup> سوگند به خدا! همانا نه دهم علم و دانش به علی داده شده و سوگند به خدا! او در یک دهم علم نیز با شما شریک است.

### استعاره

**مستعار:** شتر افسارگسیخته

**مستعار منه:** ناهنجاری و بی نظمی

**مستعار له:** فتنه و فساد که امام برای آینده مردم خبر می دهد

**جامع:** این جمله را که به عنوان استعاره آورده، صفت ناقه ای است که مهارش رها شده و کسی آن را در دست ندارد و بدین جهت هنگام راه رفتن، بدون توجه، پا روی ریسمان مهار خود می گذارد به سر در می آید و هرکس را که سر راهش واقع شود، لگدمال می سازد. فتنه و فساد که حضرت برای آینده به مردم خبر می دهد نیز موقعی که در میان جامعه رخ می دهد، همچنان نظم و ترتیب را بر هم می زند، در حالی که رهبری وجود ندارد تا امور مردم را منظم سازد.

## خطبه ۱۹۰



### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** در کوفه، سال ۳۸ هجری  
**مخاطب:** کوفیان  
**موضوع:** اخلاقی، اعتقادی، نظامی  
**ویژگی:** اطلاع رسانی و آگاه سازی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۴.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن حمد خدا می گوید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله ثنا می فرستد و به تقوا و پرهیزکاری اندرز می دهد سپس ضمن تأکید بر ناپایداری دنیا و شرح عذاب دردناک الهی در قیامت که در انتظار مجرمان است، از حرکات عجولانه و قیام های بی ثمر و تصمیم های خام برای رسیدن به شهادت و مانند آن، بر حذر می دارد.

أَحْمَدُهُ شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ وَاسْتَعِينُهُ عَلَى وَطَائِفِ حُقُوقِهِ عَزِيرَ الْجُنْدِ عَظِيمِ  
الْمَجْدِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ قَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا  
عَنْ دِينِهِ لَا يَتْنِيهِ عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ وَ التَّمَسُّسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ.

### ۱. حمد و استعانت الهی

«أَحْمَدُهُ شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ وَاسْتَعِينُهُ عَلَى وَطَائِفِ حُقُوقِهِ عَزِيرَ الْجُنْدِ عَظِيمِ الْمَجْدِ»<sup>۱</sup>  
خداوند را به پاس نعمت هایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمان هایش از  
او یاری می‌طلبم. خداوندی که سپاهش شکست‌ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است.

#### نکته

• «شُكْرًا»: اگر مفعول مطلق بگیریم، می‌شود «ستایش می‌کنم خدا را آن نوع شکری که  
در مقابل انعام باشد» و اگر مفعول‌له بگیریم به این معناست که «ستایش من به جهت این  
است که شکر نعمت کرده باشم».

#### مشابه

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾<sup>۲</sup> تو را می‌پرستیم تنها و بس، به جز تو نجویم یاری ز کس.  
﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۳</sup> سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند.  
﴿وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾<sup>۴</sup> در حالی که شکرپذیر و داناست.  
﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾<sup>۵</sup> و پروردگارتان  
اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوئید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که  
عذاب من سخت است.

۱. أَحْمَدُهُ: حمد می‌نمایم.

اسْتَعِينُ: کمک می‌جویم.

وَطَائِف: عمل یا حقوقی که معین شده باشد؛ جمع الوظيفة و هو ما يقدر للانسان من عمل و رزق و طعام و غیر ذلک،  
و وظفت علیه العمل توظيفاً قدرته.

عَظِيمُ الْمَجْد: دارای مقام عظیم؛ به معنای گستردگی، شرافت و جلالت و شکوه و جلال و عظمت آمده است و این  
صفت به‌طور کامل مخصوص خداوند است.

۲. فاتحه، ۵.

۳. مدثر، ۳۱.

۴. نساء، ۱۴۷.

۵. ابراهیم، ۷.

﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۱</sup> و سپاه ما هرآینه غالب آیندگان‌اند.

### ۲. شهادت به رسالت پیامبر

«وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ قَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنْ دِينِهِ لَا يَتْنِيهِ  
عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ وَ التَّمَسُّسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ»<sup>۲</sup>

شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. انسان‌ها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود  
و با دشمنان خدا، در طریق جهاد برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد  
دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش ساختن نورش، او را از مسیر خود باز نداشت.

#### نکته‌ها

- «لا یثنیه» یعنی پیامبر اکرم ﷺ چنان بود که اگر تمام مردم به تکذیب او می‌پرداختند و  
برای خاموش کردن نور پیامبری‌اش گرد می‌آمدند، نمی‌توانستند وی را از دعوتش بازدارند  
و از مبارزه با دشمنان دین منصرف سازند.<sup>۳</sup>
- «قَاهَرَ أَعْدَاءَهُ»: پیامبر اکرم ﷺ در مقام پیروزی بر دشمنان اسلام برآمد و مقاومت کرد و  
در این جهت با نیروی کم و وضع اقتصادی بر مسلمین مقاومت کردند و در جنگ‌ها پیروز  
شدند؛ پس «قاهر» یعنی پیامبر در مقهور کردن دشمنان اسلام مقاومت و سرسختی نشان  
داد و با پشتکار رسالتش را انجام داد.
- جمله «لَا يَتْنِيهِ عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ...» حال است برای ضمیر مستتر در فعل «قَاهَرَ»؛  
یعنی پیامبر دشمنان خدا را چیره ساخت در حالی که بر اثر پشتکار و استقامتی که او  
داشت، نمی‌توانستند او را به عقب برگردانند.
- در عبارت «وَ التَّمَسُّسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ» دین به «نور» تشبیه شده است؛ زیرا نور در تاریکی  
راهنماست همان‌طور که در تاریکی به‌وسیله نور هدایت می‌شویم، دین هم همین‌گونه  
است و راه را معین می‌کند.

۱. صافات، ۱۷۳.

۲. قَاهَرَ: چیره شد؛ و فی بعض النسخ قهر اعداءه؛ يقال: قهره قهرا: غلبه فهو قاهر.

لا يَتْنِيهِ: او را جدا نمی‌سازد؛ از ریشه «ثنی» در اصل به معنای پیچیدن خبری است و هنگامی که با عطف، بر وزن  
«کتف» همراه شود، به معنای پیچیدن پهلوی و کنایه از بی‌اعتنایی و انصراف از چیزی است؛ ثنیت: الشيء ثنیا من باب  
رمی إذا عطفته و ردته، و ثنیه عن مراده إذا صرفته عنه.

التَّمَسُّسُ: طلب؛ تلاش؛ تقلا و جست‌وجو.

إِطْفَاءُ: خاموش کردن.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۸۳.

## مشابه

- ◊ ﴿وَدَاعِباً إِلَى اللَّهِ يَأْذِنُهُ وَسِرَاجاً مُنِيرًا﴾<sup>۱</sup> و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک.
- ◊ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۲</sup> ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!
- ◊ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾<sup>۳</sup> می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا نور خود را کامل خواهد گردانید.

## ۳. اعتصام به تقوا

﴿فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلاً وَثِيقاً عَزُوتُهُ وَمَعْقِلاً مَنِيعاً ذُرْوَتُهُ﴾<sup>۱</sup>

به رشته تقوا چنگ زنید؛ زیرا رشته ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قلعه آن بلند و اطمینان بخش است.

## نکته

- تقوا به ریسمانی محکم تشبیه شده است که اصلاً پاره نمی شود. هر طنابی ممکن است پاره شود اما اگر به تقوا و دین خدا چنگ زنید ولو اینکه آفات دنیوی هم احاطه کند، باز هم نجات پیدا می کنید.

## مشابه

- ◊ ﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup> و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا با تقوایندگان است.
- ◊ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۳</sup> و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

۱. فَاَعْتَصِمُوا: حفظ و نگهداری می کند؛ از ماده «عَصَم» به معنای امساک و حفظ؛ اسْتَعَصَمَ، اسْتِعْصَمًا: آنچه از وی نگهداری کند یا پناه دهد.

وَثِيقاً: محکم.

عَزُوتُهُ: دستگیره.

مَعْقِلاً: پناهگاه؛ به معنای ملجأ و پناهگاه و کوه بلند است، از «عقل» به معنای «منع» گرفته شده است؛ المعقل: بفتح المیم و کسر القاف قریب من الحصن و يطلق على الملجأ.

مَنِيع: بلند؛ از «منع» به معنای نفوذناپذیر، دست نیافتنی و برج و باروی بلند است.

ذُرْوَتُهُ: قلعه؛ به قلعه کوه ها و قسمت بلند هر چیزی اطلاق می شود؛ الذروة: بضم الدال و کسرهما من کلشیء أعلاه.

۲. بقره، ۱۹۴.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

۱. احزاب، ۴۶.

۲. توبه، ۷۳.

۳. صف، ۸.

## ۴. استقبال از مرگ

﴿وَبَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمَرَاتِهِ وَآمَهُدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ وَاعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نَزْوِلِهِ فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ وَمُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهِلَ﴾<sup>۱</sup>

و به استقبال مرگ و سختی هایش بروید، پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مرگ فراهم سازید؛ چراکه پایان کار همه قیامت است و مرگ برای اندرز خردمندان کفایت می کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است.

## نکته ها

- ﴿وَبَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمَرَاتِهِ﴾: به این معناست که شرایط و لوازم زندگی بعد از مرگ را همین حالا فراهم کنید که اگر مُردید دیگر آنجا نمی شود کاری کرد.
- «و کفی بذلک»: می رساند که یاد مرگ و سختی هایش و قیامت و هراس هایش خردمند را برای بازداشتن از گناه و رو آوردن به کارهای نیک، کفایت می کند.<sup>۲</sup>
- «غایت» همان قیامت است و دنیا وسیله و راه رسیدن به آن و امام در این بند می فرماید شما به یقین می دانید که سرنوشتتان گور است و در آنجا بدنتان متلاشی می شود و با این همه باز احتیاط نمی کنید و پرهیزکاری ندارید.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ﴾<sup>۴</sup> و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ می دیدی.

۱. بَادِرُوا: سبقت بگیرید.

غَمَرَات: سختی ها؛ جمع «غمره» به معنای از بین بردن آثار چیزی؛ سپس به هر چیزی که همه چهره زمین یا غیر آن را بپوشاند اطلاق شده است. در خطبه بالا «غمرات موت» شداید آن است که بر همه وجود انسان مسلط می شود. آمَهُدُوا: آماده کنید، عمل کنید؛ مهد: الرَّجُل مَهْدًا مِنْ بَابِ مَنْعٍ كَسَبَ وَعَمِلَ وَمَهْدَةٌ كَمَنْعَةٍ بَسْطَةٌ وَهِيَ أَمُّ الْمَهْدِ لِلصَّبِيِّ السَّرِيرِ الَّذِي هِيَ لَهُ وَيُقَالُ بِالْفَارَسِيَّةِ كَهَوَارِ، فِي نَسْخَةِ الشَّارِحِ الْمُعْتَزَلِيِّ وَآمَهُدُوا لَهُ مِنْ بَابِ الْإِفْعَالِ أَيْ اتَّخَذُوا لَهُ مَهْدًا أَيْ بِسَاطًا وَفَرَاشًا قَالَ سَبْحَانَهُ: ﴿وَلَيْبَسَ الْمِهَادُ﴾ أَيْ بَنَسَ مَا مَهَّدَ لِنَفْسِهِ فِي مَعَادِهِ.

الْغَايَةُ: نهایت.

مُعْتَبَرًا: عبرت گیری.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۸۵.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۷.

۴. انعام، ۹۳.

## ۵. نگاهی به حوادث قبل از قیامت

﴿وَقَبْلَ بُلُوغِ الْغَايَةِ مَا تَعْلَمُونَ﴾

و می دانید که پیش از آمدن قیامت چه خواهد بود:

## ۱.۵. تنگی قبر

﴿مِنْ ضِيقِ الْأَرْمَاسِ﴾<sup>۱</sup>

از تنگی قبرها.

## نکته

- در مورد تنگی قبر دو احتمال وجود دارد: الف. یا آن تنگی قبر خاکی را می خواهد بگوید یا منظور از قبر، همان عالم برزخ است؛ چون در عالم برزخ فشار هست و فشار در آن عالم بر بدن مثالی است نه بدن عنصری؛ ازاین رو کسی که در دریا بمیرد و جنازه اش همان جا بماند، اگر اهل گناه بوده باشد او هم ممکن است فشار قبر داشته باشد.

## ۲.۵. شدت اندوه

﴿وَشِدَّةِ الْإِبْلَاسِ﴾<sup>۲</sup>

شدت غم و اندوه.

## نکته ها

- هنگام رفتن از دنیا، دوری احباب و مشاهده سختی هایی که انتظارش را نمی کشید باعث شدت اندوه و حزن انسان می شود.
- شاید دلیل شدت اندوه انسان این باشد که حسرت بسیار می خورد برای آنچه می توانست در دنیا انجام دهد و توشه ای برای آخرت فراهم سازد، اما فرصت ها را از دست داده است.

۱. ضِيقِ الْأَرْمَاسِ: تنگی قبرها؛ از ماده «رمس» به معنای قبر و خاکی است که قبر را با آن پرمی کنند. در این خطبه به همان معنای قبر است؛ الرمس: التراب تسميته بالمصدر ثم سمي به القبر و يجمع على أرماس و رموس مثل فلس و فلوس و رمست الميت رمسا من باب قتل دفته و أرمسته بالألف لغة.

۲. الْإِبْلَاسِ: اندوه؛ در اصل به معنای غم و اندوهی است که در مواقع ناگوار به انسان دست می دهد؛ ابليس: الرَّجُل ابلاسا حزن و سكت من غم و ابليس فلان آيس قال تعالى ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا﴾ و منه سمي ابليس لإيأسه من رحمة الله تعالى.

## ۵.۳. ترسناکی حوادث قیامت

«وَهُوَ الْمُطَّلَعُ»<sup>۱</sup>

ترس از حوادث قیامت.

## نکته

• «مطلع»: اسم مکان به معنای مکان اطلاع است؛ یعنی عالم برزخ برای عالم قیامت محل اطلاع است. قیامت و بهشت و جهنم را پیش بینی می کنی و از عالم برزخ پی به وضعیت عالم قیامت میبری پس عالم برزخ مُشرف است و انسان از آنجا به عالم آخرت مطلع می شود.

## ۵.۴. وحشت پی درپی

«وَرَوْعَاتِ الْفَرَجِ»<sup>۲</sup>

بیم و وحشت پی درپی.

## ۵.۵. فشار قبر

«وَ اخْتِلَافِ الْأَصْلَاحِ»<sup>۳</sup>

در هم فرورفتن استخوان ها [بر اثر فشار قبر].

## نکته

• جابه جا شدن دنده ها کنایه از فشار قبر است؛ زیرا به این وسیله دنده ها در همدیگر فرومی رود.<sup>۴</sup>

## ۵.۶. کر شدن

«وَ اسْتِكَاکِ الْأَسْمَاعِ»<sup>۱</sup>

کر شدن گوش ها.

## نکته

• مراد از «استکاک اسماع» از بین رفتن قوه شنوایی از شدت صداهای وحشت زایا بی حس شدن آن به سبب مرگ می باشد.<sup>۲</sup>

## ۵.۷. تاریکی قبر

«وَ ظُلْمَةِ اللَّحْدِ»<sup>۳</sup>

تاریکی لحد.

## ۵.۸. ترس از عذاب

«وَ خِيفَةِ الْوَعْدِ»<sup>۴</sup>

ترس از وعده عذاب.

## ۵.۹. اندوه قبر

«وَ غَمِّ الصَّرِيحِ»<sup>۵</sup>

غم و اندوه تنگنای گور.

## نکته

• منظور از عبارت «غم الصریح» اندوه فراوانی است که برای انسان از مقایسه تنگی قبر با فراخی منازل دنیا به وجود می آید.<sup>۶</sup>

۱. هَوَّلٌ: هراس؛ ترس.

الْمُطَّلَعُ: جایگاه ورود؛ محل وارد شدن؛ در اصل به معنای محل بلندی است که وقتی انسان از آنجا نگاه می کند از وضع اطراف آگاه می شود؛ سپس به مواضع روز قیامت یا عالم برزخ که انسان از نتیجه اعمالش آگاه می شود، اطلاع شده است؛ طلع: الشمس طلوعا ظهر قال الفيومي و كل ما بدا لك من علو فقد طلع عليك، و طلعت الجبل طلوعا يتعدى بنفسه أى علوته و طلعت فيه رفعت و اطلعت زيدا على كذا مثل أعلمته وزنا و معنى فاطلع على افتعل أى اشرف عليه و علم به، و المطلع مفتعل اسم مفعول موضع الاطلاع من المكان المرتفع إلى المكان المنخفض و هول المطلع من ذلك شبه ما يشرف عليه من امور الآخرة بذلك، و قال الطريحي و فى الدعاء و أعوذ بك من هول المطلع، بتشديد الطاء المهملة و الباء للمفعول أمر الآخرة و موقف القيامة الذى يحصل الاطلاع عليه بعد الموت.

۲. رَوْعَاتٍ: ترس ها؛ جمع «روع» به معنای ترس و وحشت است.

۳. الْأَصْلَاحُ: استخوان ها؛ جمع «صلح» به معنای دنده هایی که اطراف سینه را گرفته است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۸۵.

۱. اسْتِكَاکٍ: کر شدن؛ از ریشه «سک» به معنای مسدود کردن چیزی است و به بستن در و ناشنوا شدن گوش نیز اطلاق می شود و «استکاک الاستماع» یعنی کر شدن گوش ها در آستانه مرگ؛ استکت: مسامحه ای صمت.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۸۵.

۳. اللَّحْدِ: لحد و الحاد به معنی عدول و انحراف از استقامت است. وسط قبر را «صریح» و قسمت منحرف آن را «لحد» گویند؛ اللَّحْدُ: الشَّقُّ فى جانب القبر و الجمع لحود مثل فلس و فلوس و اللَّحْدُ بِالضَّمِّ لغة و جمعه ألحاد مثل قفل و أقفال و لحدت اللحد لحداً من باب منع حفرتة و لحدت المیت و ألحدته جعلته فى اللحد.

۴. خِيفَةُ الْوَعْدِ: ترس از وعده عذاب.

۵. غَمٌّ: پوشاندن، اطلاق «غمام» به ابر نیز به اعتبار این است که آفتاب و ستارگان را می پوشاند؛ غمه: الشیء غمّاً من باب قتل غطاه و منه قيل للحزن غمّ لآنه یغطى السرور.

الصَّرِيحُ: قبر یا شکافی است که در وسط قبر برای «لحد» ایجاد می کنند.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۸۶.

## ۵. ۱۰. خفتن در قبر

«وَرَدُّمِ الصَّفِيحِ»<sup>۱</sup>

و قرار گرفتن تخته سنگها بر سر قبر.

قَالَ اللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَيْنٍ وَأَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ فِي قَرْنٍ وَكَأَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا وَآزَفَتْ بِأَفْرَاطِهَا وَقَفَّتْ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا وَكَأَنَّهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِرَلَا زِلْهَا وَأَنَاخَتْ بِكَلا كِلْهَا وَانْصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا وَأَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حُضْنِهَا فَكَانَتْ كَيَوْمٍ مَضَى أَوْ شَهْرٍ انْقَضَى وَصَارَ جَدِيدُهَا رِثًا وَسَمِينُهَا غَنًا فِي مَوْقِفِ صَنْكِ الْمَقَامِ وَأُمُورٍ مُشْتَبِهَةٍ عِظَامٍ وَنَارٍ شَدِيدٍ كُلِّبَتْهَا عَالٍ لَجِبُهَا سَاطِعٌ لَهْجُهَا مُتَغَيِّظٌ زَفِيرُهَا مُتَأَجِّجٌ سَعِيرُهَا بَعِيدٌ خُمُودُهَا ذَاكٍ وَقُودُهَا مَخُوفٌ وَعَبِيدُهَا عَمَّ قَرَارُهَا مُظْلِمَةٌ أَقْطَارُهَا حَامِيَةٌ قُدُورُهَا فَطِيْعَةٌ أُمُورُهَا وَسَيِّقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا قَدْ أَمِنَ الْعَذَابُ وَانْقَطَعَ الْعِتَابُ وَزُخِرْ حُورًا عَنِ النَّارِ وَأُطْمَأْنِنَتْ بِهِمُ الدَّارُ وَرَضُوا الْمَنَاشَى وَالْقَرَارَ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةً وَكَانَ لِيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا تَخْشَعًا وَاسْتِغْفَارًا وَكَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا تَوْحُشًا وَانْقِطَاعًا فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَبَاً وَالْجَزَاءَ ثَوَابًا وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا فِي مُلْكٍ دَائِمٍ وَنَعِيمٍ قَائِمٍ.

## ۶. حالات تكان دهنده قیامت

«قَالَ اللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَيْنٍ وَأَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ قَرْنٍ وَكَأَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا وَآزَفَتْ بِأَفْرَاطِهَا وَقَفَّتْ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا وَكَأَنَّهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِرَلَا زِلْهَا وَأَنَاخَتْ بِكَلا كِلْهَا»<sup>۱</sup>

خدا را خدا را ای بندگان خدا! دنیا شما را بر یک راه [که به جهان آخرت منتهی می شود] می گذراند و شما و قیامت به یک ریسمان بسته شده اید، گویا قیامت با نشانه هایش در آمده، و با علامت هایش نزدیک شده و شما را بر صراط خود متوقف کرده. گویا رستاخیز با زلزله هایش

۱. سَنَيْنٌ: طریقه و روش است و گاه به جاده نیز اطلاق می شود؛ السَّنَن: محرکة الطریقه.

قَرْنٌ: طنابی که دو یا چند حیوان را با هم با آن می بندند؛ القرن: محرکة الجبل الذي يشد به البعير.

أَشْرَاطٌ: علامت ها؛ جمع «شرط» به معنای علامت و نشانه است؛ الأشرط: جمع شرط بالتحريك مثل أسباب و سبب و هو العلامة.

آزَفَتْ: نزدیک شد؛ از ریشه «آزَف» به معنای نزدیک شدن است.

أَفْرَاطٌ: علامت ها؛ جمع «فَرط» کوه کوچک و علامت است و خطبه بالا ناظر به معنای دوم است؛ الافراط: جمع فرط بالتحريك أيضا و هو من يتقدم القوم في طلب الماء يهییء الذلاء و الارشاء يقال: فرط القوم فروطا من باب قعد إذا تقدم لذلك يستوى فيه الواحد و الجمع يقال: رجل فرط و قوم فرط، و منه يقال للطفل الميت: اللهم اجعله فرطا، أى أجرا متقدما، و فی بعض النسخ بافراطها مصدر أفرط يقال أفرط فی الشیء افراطا أى تجاوز عن الحد و بلغ الغایة.

أَنَاخَتْ: بر زمین نهاد؛ از «اناخه» به معنای خواباندن شتر است.

کَلَاكِلٌ: سینه ها؛ جمع «کلکل» به معنای سینه شتر است که وقتی می خوابد روی زمین قرار می گیرد. ظاهراً منظور از «کلکل» در اینجا خود شتر باشد؛ جمع کلکل و هو الصدر و يقال للأمر الثقيل: قد أناخ عليهم بكلکله، أى هذهم و رضهم كما يهذ البعير البارک من تحته بصدره.

۱. رَدُّمٌ: بستن چیزی است و این واژه به پرکردن گودال با خاک و همچنین به سدهای بزرگ نیز اطلاق شده است؛ الثلمة و نحوها ردما من باب قتل سدتها.

الصَّفِيحُ: سنگ های عریض و الواح پهن است. تخته سنگی را می گویند که سر لحد یا روی قبر می گذارند؛ صفح: السیف بفتح الصاد و ضمها عرضه، و هو خلاف الطول، و الصفح بالفتح من کلّ شیء جانبه، و الصفحة مثله و يقال لكلّ شیء عریض صفيحة و صفيح و منه الصفيح الأعلى للسماء.



## ۷. نگاهی به حالات دنیا

«وَانْصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا وَ أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِصْنِهَا فَكَانَتْ كَيَوْمِ مَضَى أَوْ شَيْءٍ انْقَضَى وَ صَارَ جَدِيدُهَا رَتْئًا وَ سَمِينُهَا غَثًّا»<sup>۱</sup>

و دنیا از مردمش جدا شده و آنان را از دامن خویش بیرون رانده. گویا همه دنیا چون روزی بود که گذشت یا ماهی بود که سپری گشت؛ تازه اش کهنه شد و فربهش لاغر گردید.

### نکته‌ها

- «أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِصْنِهَا» اشاره به این است که دنیا مدتی آن‌ها را در آغوش خود پرورش می‌دهد، سپس آن‌ها را رها می‌سازد و به کام مرگ می‌فرستد.<sup>۲</sup>
- جمله‌های «صَارَ جَدِيدُهَا رَتْئًا وَ سَمِينُهَا غَثًّا» اشاره به دگرگونی همه نعمت‌های دنیاست؛ نوها کهنه می‌شوند و از دست می‌روند و چاق‌ها لاغر می‌گردند و با این جهان وداع می‌گویند.<sup>۳</sup>
- ممکن است «باء» در «بِأَهْلِهَا» برای تعدی باشد که به معنای گذراندن دنیا، اهل خود را می‌باشد و ممکن است که «باء» برای معیت باشد که معنایش چنین است که دنیا با اهلش در گذر است.

### مشابه

❖ «يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ»<sup>۴</sup> چون ملخ‌های پراکنده از قبرها بیرون می‌آیند.

### تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: مادر

وجه شبیه: دنیا را به مادری تشبیه کرده است که فرزند خود را نگهداری می‌کند تا هنگامی که از تحت حضانت او بیرون آید.

بر شما مشرف گشته و [مانند شتر] سینه بر زمین نهاده.

### نکته‌ها

- «أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ»: «قَرْن» به معنای طنابی است که چند شتر را با آن می‌بندند، اشاره به این است که فاصله شما از قیامت دور نیست که ممکن است اشاره به «قیامت صغرا» یعنی مرگ باشد یا «قیامت کبرا» یعنی روز رستاخیز، زیرا عمر دنیا ناچیز است و قیامت فرامی‌رسد.<sup>۱</sup>
- تفاوت جمله «وَ كَانَتْهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا» و جمله «وَ أَرْقَتْ بِأَفْرَاطِهَا» در این است که در جمله اول می‌گوید: نشانه‌های قیامت فرارسیده و در جمله دوم سخن از فراهم شدن مقدمات آن است.<sup>۲</sup>
- «فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنِ»: ممکن است که مراد حضرت این باشد که دنیا بالاخره با روشی خوب یا بد به هر طریق با شما طی می‌شود و می‌گذرد، آن آخرت است که ماندنی است و شما باید به فکر آن باشید و آن را آباد کنید.
- «وَ وَقَفْتُ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا»: «ساعة» که مراد مرگ یا قیامت است، شما را بر صراطش واقف کرده است؛ یعنی خط را به شما نشان داده است.
- در عبارت «وَ أَنَاخَتْ بِكَ لَاكِهًا» حضرت ورود قیامت را به انداختن سینه شتر تشبیه نموده که اگر بر روی شخص قرار بگیرد او را له می‌کند.

### مشابه

- ❖ «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»<sup>۳</sup> آیا [کافران] جز این انتظار می‌برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرارسد و علامات آن اینک پدید آمده است.
- ❖ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»<sup>۴</sup> ای مردم، از پروردگار خود پروا کنید، چراکه زلزله رستاخیز امری هولناک است.
- ❖ «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا»<sup>۵</sup> مردم از تو درباره رستاخیز می‌پرسند، بگو: «علم آن فقط نزد خداست.» و چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۰۵.

۲. همان.

۳. محمد، ۱۸.

۴. حج، ۱.

۵. احزاب، ۶۳.

۱. انْصَرَمَتِ: جدا شد؛ تکه‌تکه شد یا فرو ریخت؛ انْصَرَفَتِ الدُّنْيَا: و فی بعض النسخ و انْصَرَمَتِ بمعنی انْقَضَتِ.

حِصْنُهُ: آغوش؛ به معنای سینه و آغوش است.

رَتْئًا: کهنه.

سَمِينٌ: فربه؛ چاقی؛ اسْتَسَمَنَ، اسْتَسْمَانًا: او را فربه یافت و شمرد.

غَثًّا: لاغر و نقطه مقابل سمین است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۰۶.

۳. همان.

۴. قمر، ۷.

## ۸. صحنه‌های تکان دهنده محشر

«فِي مَوْقِفٍ صَنْكِ الْمَقَامِ»<sup>۱</sup>

مردم در جایگاهی تنگ قرار می‌گیرند.

## نکته‌ها

- تنگی توقفگاه قیامت، یا به آن دلیل است که ازدحام جمعیت در آن روز بسیار است یا به‌خاطر آن است که توقف در آنجا به‌سبب طولانی بودن آن خسته‌کننده است؛ علاوه بر آنکه ستمکاران هر آن خود را در خطر ورود بسیاری از ناگواری‌ها می‌بینند.<sup>۲</sup>
- جهنم با عذاب و نگرانی‌هایی که دارد نیز به‌نحوی برای افراد آن تنگ است که سر جای خود با هم نزاع و دعوا دارند اما بهشت جایش وسیع است. قرآن در این مورد می‌فرماید: ﴿جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾<sup>۳</sup>
- تعبیر به «موقف» اشاره به صحنه قیامت یا عرصه دوزخ است.<sup>۴</sup>

## ۸. ۱. مشکلات بزرگ محشر

«وَأُمُورٍ مُّشْتَبِهَةٍ عَظَامٍ»<sup>۵</sup>

امور در هم و عظیم است.

## نکته

- مراد از «امور مشتبه بزرگ» حالات وحشت‌زای قیامت است که انسان برای پیدا کردن راه فرار از آن سرگردان است و نمی‌داند چگونه خود را نجات دهد و بدیهی است که حرارت آتش آن جهان بسیار دردناک است.

## ۸. ۲. خشم آتش

«وَنَارٍ شَدِيدٍ كَلْبُهَا عَالٍ لِّجَبِّهَا سَاطِعٍ لَّهَبُهَا مُتَغَيِّظٌ»<sup>۶</sup>

۱. الموقف: توقفگاه؛ وزان مسجد موضع الوقوف.

صَنْكِ: تنگ؛ سختی و تنگی.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۶، ص ۲۸۸.

۳. آل عمران، ۱۳۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۰۶.

۵. مُشْتَبِهَةٌ: به هم آمیخته.

۶. كَلْبٌ: گاز گرفتن سگ، سپس به معنای هرگونه گزندگی و ناراحتی شدید به کار رفته است.

لَجِبٌ: صدای شعله‌های آتش؛ خروش امواج؛ یکی از صفات آتش جهنم است و با به‌کارگرفتن این لغت و این صفت خواسته به‌فهماند که آتش قیامت خیلی قوی است و از این جهت دارای صداست، آن هم صدای بلند و زیاد.

مُتَغَيِّظٌ: خروشان؛ از ماده «غَیْظ» به معنای خشمگین.

و آتشی پرسوز که فریادش بلند و زبانه‌هایش آشکار، غرش آن پرهیجان است.

## نکته

- در این عبارت آتش جهنم به سگی تشبیه شده که به گناهکاران یورش می‌برد و آن‌ها را از چپ و راست می‌بلعد، آتش نیز به چپ و راست حمله می‌برد.

## مشابه

- ♦ ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتَ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾<sup>۱</sup> روزی که جهنم را می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: آیا هیچ زیادتی هست؟
- ♦ ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورٌ﴾<sup>۲</sup> چون در آتش انداخته شوند، صفیر آن را می‌شنوند؛ حال آنکه آتش آن‌ها را بالا و پایین می‌برد.

## استعاره

مستعار: تَغَيُّظٌ

مستعارمنه: خشم

مستعارله: آتش

**جامع:** واژه «تَغَيُّظٌ» که به معنای خشم و برای آتش استعاره آورده شده، به این دلیل است که با آن حرکت‌های قوی و شدیدش، خشمگین و عصبانی به نظر می‌آید یا به این منظور است که حرکت‌های شدید آن باعث آزار و ایجاد غیظ و خشم می‌شود.

## ۸. ۳. آتش فروزان

«رَفِيرُهَا مُتَأَجِّجٌ»<sup>۳</sup>

شعله‌هایش فروزان است.

## مشابه

- ♦ ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَرَفيراً﴾<sup>۴</sup> هنگامی که این آتش آن‌ها را از دور می‌بیند، صدای وحشتناک و خشم‌آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است، می‌شنوند.

۱. ق، ۳۰.

۲. ملک، ۷.

۳. رَفِيرُهَا: صدای شعله آتش.

مُتَأَجِّجٌ: خروشان؛ از ریشه «أَجَجَ» به معنای برافروخته شدن آتش است که توأم با صدا باشد.

۴. فرقان، ۱۲.

## ۸.۴. آتش خاموش ناشدنی

«سَعِيرُهَا بَعِيدٌ خُمُودُهَا»<sup>۱</sup>

شعله‌هایش به این زودی فروکش نمی‌کند.

## ۸.۵. آتش شعله‌ور

«ذَاكَ وَقُودُهَا»<sup>۲</sup>

آتش گیره‌اش شعله‌ور است.

## نکته

• به این معنا که آتش قیامت آتش مایه‌دار و شعله‌وری است.

## مشابه

﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾<sup>۳</sup> و کسانی که کفر ورزیدند، جامه‌هایی از آتش

برایشان بریده شده است.

﴿تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾<sup>۴</sup> آتش چهره‌آنها را می‌سوزاند و آنان در آنجا

ترش‌رویند.

## ۸.۶. آتش مخوف

«مَخُوفٌ وَعِيدُهَا»

تهدیدش مخوف است.

## ۸.۷. تاریکی قرارگاه

«عَمٍ قَرَارُهَا مُظْلِمَةٌ أَقْطَارُهَا حَامِيَّةٌ قُدُورُهَا فَطِيعَةٌ أُمُورُهَا»<sup>۱</sup>

قعرش ناپیدا، اطرافش تاریک، ریگ‌هایش برافروخته و کارهایش وحشت‌زاست.

## نکته‌ها

- «قرار» به مکانی می‌گویند که چیزی در آن قرار گرفته و در این مورد مقصود ته جهنم است و این‌طور نیست که خیال شود گوشه و کنار جهنم از آتش خالی است و گنهکارها می‌توانند به آن جای خالی پناه ببرند و خود را از آتش جهنم نجات دهند.
- «فَطِيعَةٌ أُمُورُهَا»: در جهنم امور ناملایمی وجود دارد که انسان از آن خوشش نمی‌آید و در واقع امور آنجا هرچه هست، همه ناملایم و ناراحت‌کننده است.

## مشابه

﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا﴾<sup>۲</sup> چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور، آنان را ببینند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند.

## ۹. ترسیمی از بهشتیان

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا قَدْ أُمِنَ الْعَذَابُ وَانْقَطَعَ الْعِتَابُ وَزُحِرُوا عَنِ النَّارِ وَأُطْمَأْنِنَتْ بِهِمُ الدَّارُ وَرَضُوا الْمَثْوَى وَالْقَرَارُ»<sup>۳</sup>

و پرهیزکاران گروه‌گروه به‌سوی بهشت رهنمون می‌شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنش‌ها آسوده و از آتش برکنارند، در خانه‌هایی امن و مطمئن قرار می‌گیرند و از این جایگاه بسیار خشنودند.

۱. عَمٍ: صفت مشبیه به معنای نابینا از ریشه «عمی» به معنای نابینا شدن گرفته شده است.

حَامِيَّةٌ: داغ و سوزان.

قُدُورُ: دیگ‌ها.

فَطِيعَةٌ: دردناک، هولناک، بسیار زشت و زننده.

۲. فرقان، ۱۲.

۳. سِيقٌ: سوق داده شد؛ از ماده «سوق» به معنای راندن.

زُمَرًا: گروه‌گروه؛ جمع «زمره» به معنای گروه کوچک است.

الْعِتَابُ: سرزنش؛ از ماده «عُتِبَ» به معنای رضایت؛ اسْتَعْتَبَ: از او رضایت خواست، او را راضی و خشنود ساخت.

زُحِرُوا: دور شدند؛ از ریشه «زحزحه» به معنای دور کردن است.

الْمَثْوَى: قرارگاه؛ اسم مکان از ماده «ثَوَى» به معنای اقامت گزید، مسکن، منزل؛ المَثْوَى: بفتح المیم و العین المنزل و المقام من ثوى بالمكان و فيه أقام.

۱. خُمُودُهَا: فروکش کردن شعله آتش.

۲. ذَاكَ: شدت داشتن شعله و حرارت آتش گرفته شده است؛ اسم فاعل از ریشه «ذکاء» به معنای شعله‌ور شد؛ ذکی: النار بالذال المعجمة و ذکیته بالتثقیل أى أتممت وقودها.

وَقُودُهَا: هیزم، سوخت؛ الوقود: بالضم المصدر من وقدت النار وقدا ووقدا ووقدة ووقودا ووقدانا اشتعلت و بالفتح ما یوقد به قال الشارح المعتزلی: ووقودها ههنا بضم الواو و هو الحدث، و لا یجوز الفتح لأنه ما یوقد به کالحطب و نحوه، و ذاک لا یوصف بأنه ذاک، و أقول إن أغمضنا عن ضبط النسخ فما ذکره من العلة لا ینھض باثبات کونه بالضم إذ کما یصح أن یقال نار تام الاشتعال، فکذلک یصح أن یقال نار تام الحطب، و هو ظاهر نعم لو علله بأنه علیه السلام جعله فی مقابل الخمود و هو قرینه علی کونه بالضم لأن الخمود إنما یقابل الاشتعال لکان حسنا.

۳. حج، ۱۹.

۴. مؤمنون، ۱۰۴.

## نکته‌ها

- در این عبارت حضرت می‌فرماید که آن‌هایی که حریم خدا را حفظ کرده‌اند در قیامت گروه‌گروه به بهشت سوق داده می‌شوند؛ یعنی خیال نکن که بهشت خالی است. اگر جهنم تاریک و پر است در بهشت هم دسته‌دسته وارد می‌شوند.
- «وَاطْمَأْنَنْتَ بِهِمُ الدَّارَ»: به این معنا که بهشت موجب آرامش است؛ وقتی که وارد بهشت شدی دیگر دلت نمی‌لرزد و به عقب بر نمی‌گردی و دیگر پایت به جهنم نمی‌رسد.

## مشابه

- ◇ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّتَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا»<sup>۱</sup> و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، قطعاً آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم.
- ◇ «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»<sup>۲</sup> فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ<sup>۳</sup> و اما اگر [او] از مقربان باشد، آسایش و راحت و بهشت پر نعمت برای آنان است.

## ۱.۹. گریان بودن چشم‌ها در دنیا

«الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَّةً وَ أَعْيُنُهُمْ بَاكِیَّةً»<sup>۴</sup>

آن‌ها کسانی هستند که در دنیا اعمالشان پاک، چشمانشان گریان است.

## نکته‌ها

- گریه نیکوکاران برای مال و مقام نیست بلکه از ترس خدا و از رنج ستم و فساد زمانه است.<sup>۴</sup>
- «أَعْيُنُهُمْ بَاكِیَّةً»: چشم‌های بهشتیان همیشه گریان بود و از خوف خدا گریه می‌کردند. حدیثی از امام صادق (ع) در این مورد وجود دارد: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ كَيْلٌ إِلَّا الدُّمُوعَ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ مِنْهَا تُطْفِئُ الْبَحَارَ مِنَ النَّارِ»<sup>۵</sup> هر چیزی پیمانه و وزن دارد مگر اشک چشم‌ها؛ زیرا یک قطره اشک از خوف خدا دریاهایی از آتش را خاموش می‌کند.

## ۲.۹. شب و روز بهشتیان

«وَكَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا تَخَشَعًا وَاسْتِغْفَارًا وَكَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا تَوَحُّشًا وَانْقِطَاعًا»<sup>۶</sup>

۱. عنکبوت، ۵۸.

۲. واقعه، ۸۹.

۳. زَاكِيَّةً: پاک؛ زکا: الرجل یزکو إذا صلح فهو زاک. بَاكِیَّةً: گریان.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۱.

۶. تَخَشَعًا: به‌خاطر خشوع؛ از ماده «خَشَعَ» به‌معنای خشوع، تذلل و تواضع. تَوَحُّشًا: به‌خاطر ترس.

شب‌هایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است.

## نکته‌ها

- از یک سو اعمالشان در دنیا از هرگونه آلودگی به گناه و ریا و خودبزرگ‌بینی پاک بوده و چشمانشان از خوف خدا و مصائب بندگان مظلوم پروردگار گریان بوده است و از سوی دیگر با شب‌بیداری و خشوع و خضوع و استغفار از لغزش‌ها، شب‌هایشان همچون روز و روزهای آن‌ها به سبب دوری از دنیاپرستان و درگیر شدن در غوغاهای مادی، همچون شب بوده است.<sup>۱</sup>
- «انْقِطَاعًا»: اهل تقوا می‌بینند که اهل دنیا تمام وقتشان را صرف دنیا می‌کنند و به مال و ریاست و آقایی چسبیده‌اند و خدا و دین و همه چیز را فراموش کرده‌اند. آن‌ها از این حرکات ناراحت می‌شوند و این ناراحتی موجب دوری و بریدگی از مردم می‌شود.

## ۳.۹. چرایی بهشت بهشتیان

«فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَبَاً وَ الْجَزَاءَ ثَوَاباً وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا فِي مُلْكٍ دَائِمٍ وَ نَعِيمٍ قَائِمٍ»<sup>۲</sup>

به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آن‌ها و پاداش (عظیم) را ثوابشان قرار داد و آن‌ها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند، در سرایی دائم و در میان نعمت‌های پایدار اقامت می‌گزینند.

## نکته

- امام (ع) در این عبارت می‌خواهد بفرماید که وقتی اهل تقوا به دلیل اتصاف به این ویژگی‌ها، آماده فضایل و کمالات شدند و شایستگی رضایت و خشنودی خداوند را پیدا کردند، حق تعالی بهشت را جایگاه آنان قرار داده و پاداش‌های عظیمی از نعمت‌های بی‌پایان خود را برای ایشان آماده ساخته و آنان سزاوار چنین پاداشی می‌باشند.<sup>۳</sup>

## مشابه

- ◇ «وَزُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ»<sup>۴</sup> وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ<sup>۵</sup> و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو، و نعمتی که از آن برخوردار بودند.
- ◇ «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»<sup>۶</sup> کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌های پرناز و نعمت خواهند بود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۰۸.

۲. مَبَاً: محل بازگشت، منزل.

نَعِيمٍ قَائِمٍ: نعمت پایدار.

۳. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۲۹۰.

۴. دخان، ۲۷.

۵. حج، ۵۶.

فرستاده‌اید و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده‌اید، جزا داده می‌شوید.

#### نکته

• واژه «مرتهد» کنایه از نفوس انسان‌های گناهکار است که به سبب گناهان، در قید گرفتار شده و با انجام دادن اعمال نیک از قید و بند آزاد می‌شوند؛ همان‌طور که رهن معمولی، در گرو قرض گرفتار می‌شود و با ادای آن قرض، از گرو آزاد می‌شود، لفظ «مَدِیْنُونَ» که در حقیقت به معنای پاداش و نتیجه عمل خیر است در این عبارات، به عنوان مجاز از باب اطلاق شیئی ضد خود بر کيفر اطلاق شده است که نتیجه گناه و عمل شر می‌باشد؛ در نهایت، امام در این عبارات مردم را هشدار داده است که با معاصی و گناهان گذشته نفس‌های خود را در قید و بند گرفتار ساخته‌اند و باید هرچه زودتر با انجام دادن کارهای نیک آن را از گرو معاصی و قید و بند آزاد سازند و گرنه به عقوبت و کيفر آن دچار خواهند شد.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُفُّوهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ﴾<sup>۲</sup> ای مردم جان شما در گرو اعمال شماست. آن را به وسیله استغفار آزاد سازید.

﴿هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup> آیا جز به سزای آنچه انجام می‌دادند، می‌رسند؟

﴿وَلِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup> و تا هرکسی به آنچه به دست آورده پاداش یابد و به آنان ستم نخواهند شد.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾<sup>۵</sup> هرکسی در گرو دستاورد خویش است.

#### ۱۱. راه بی‌بازگشت مرگ

﴿وَكَانَ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ فَلَا رَجْعَةَ تَتَالُونَ وَلَا عَشْرَةَ تَقَالُونَ﴾<sup>۶</sup>

گویی مرگ وحشتناک به سراغ شما آمده، نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش خواستن.

#### نکته

• امام به این حقیقت اشاره می‌کند که ممکن است هر لحظه مرگ دامن انسان را در

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۹۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۷.

۳. سبأ، ۳۳.

۴. جاثیه، ۲۲.

۵. مدثر، ۳۸.

۶. عَشْرَةَ: لغزش.

تَقَالُونَ: مورد عفو واقع می‌شوید، از ریشه «اقاله» به معنای بازگرداندن و در اینجا کنایه از قبول عذر است.

فَارْعَوْا عِبَادَ اللَّهِ مَا بِرِعَايَتِهِ يَفُوزُ فَائِزُكُمْ وَيَا ضَاعَتِهِ يَخْسِرُ مُبْطِلُكُمْ وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهَنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ وَمَدِیْنُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ وَكَأَنَّ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ فَلَا رَجْعَةَ تَتَالُونَ وَلَا عَشْرَةَ تَقَالُونَ اسْتَعْمَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَعَفَا عَنَّْا وَعَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ الزُّمُوا الْأَرْضَ وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تَحَرَّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْتِثْمِ وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحٍ عَمِلَهُ وَقَامَتِ النَّبِيُّ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلاً.

#### ۱۰. آمادگی برای سفر آخرت

##### ۱.۱. سرنوشت بدکاران و نیکوکاران

﴿فَارْعَوْا عِبَادَ اللَّهِ مَا بِرِعَايَتِهِ يَفُوزُ فَائِزُكُمْ وَيَا ضَاعَتِهِ يَخْسِرُ مُبْطِلُكُمْ﴾<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی می‌رسند و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می‌شوند.

#### نکته

• منظور از واژه «مبطل» آنانی هستند که از حق دور و از دایره اهل تقوا بیرون می‌باشند و چون از این ویژگی دورند، گرفتار خسران و زیان خواهند بود و چون از این ویژگی دورند گرفتار خسران و زیان خواهند بود.<sup>۲</sup>

##### ۱.۲. توجه به اعمال صالح

﴿وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهَنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ وَمَدِیْنُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ﴾<sup>۳</sup>

با اعمال صالح بر مرگ خود پیشی بگیرید؛ زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش

۱. اَرْعَوْا: رعایت کنید.

يَفُوزُ: نایل می‌شود.

إِضَاعَتِهِ: ضایع کردن؛ از ماده «ضایع» به معنای تباه شدن؛ أَضَاعَ، إِضَاعَةً: آن را گم کرد، از دست داد.

يَخْسِرُ: خسارت می‌بیند.

مُبْطِلٌ: باطل‌کننده؛ از ریشه «بطلان» به معنای بیهوده‌گرا و کسی است که درصدد ابطال حق است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۹۰.

۳. أَسْلَفْتُمْ: به پیش فرستادید.

مَدِیْنُونَ: جزاداده‌شده‌ها؛ از ریشه «دین» به معنای جزا گرفتن است و «مدینون» به کسانی گفته می‌شود که به سبب

کاری که انجام داده به آن‌ها جزا داده می‌شود.

بِمَا قَدَّمْتُمْ: آنچه پیش فرستادید.



حادثه‌ای بگیرد.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿رَبِّ اَرْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾<sup>۲</sup> پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم.

#### ۱۲. دعای امام

«اَسْتَعْمَلْنَا اللّٰهَ وَ اِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُوْلِهِ وَ عَفَا عَنَّا وَ عَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ»<sup>۳</sup>  
خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش درگذرد.

#### نکته

• حضرت با آن مقامی که دارد، خود را مستحق عفو خدا می‌بیند و در یک سخنرانی علنی برای خود و مردم دعا و استغفار می‌کند.

#### ۱.۱۲. شکیبایی در بلاها

«الزُّمُوْا الْاَرْضَ وَ اصْبِرُوْا عَلٰى الْبَلَاءِ وَ لَا تُحَرِّكُوْا بِاَيْدِيْكُمْ وَ سِيُوفِكُمْ فِىْ هٰوٰى اَلْسِنَتِكُمْ وَ لَا تَسْتَعْجِلُوْا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللّٰهُ لَكُمْ»<sup>۴</sup>  
بر جای خود باشید در برابر بلاها و مشکلات شکیبا باشید، دست‌ها و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می‌شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته، شتاب نکنید.

#### نکته‌ها

- منظور از «لزوم الارض» آرامش و چشم‌پوشی است و منظور از «هوی الالسن» لغزش‌های زبانی مانند دروغ و غیبت است.<sup>۵</sup>
- «وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ»: مقصود این است که بی‌جهت جنگ و ستیز راه نیندازید. جهاد در شرایط خاصی ضرورت دارد و جنگ باید بر اساس ضرورت و عقل و منطق باشد نه

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۱۳.

۲. مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰.

۳. اَسْتَعْمَلْنَا: ما را به عمل کشاند.

۴. الزُّمُوا: از «لزوم» به معنای ملازم و همراه چیزی بودن است و جمله «الزُّمُوا الْأَرْضَ» به معنای دستور به توقف و حرکت نکردن است.  
لَا تُحَرِّكُوا: به حرکت در آورید.

هَوٰى اَلْسِنَتِكُمْ: هوا و هوس زبان‌هایتان؛ فی هوی السننکم.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲.

بر اساس احساسات آنی.

• عبارت «وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ...» به این معناست که چیزی را که خداوند بر شما واجب نفرموده، شما در اثر شتابی که دارید بر خود واجب نکنید و خود را گرفتار نکنید، خداوند هم تا زمانی که شرایط فراهم نباشد راضی نیست که نیروهای انسانی صالح و مؤمن بروند و کشته شوند؛ زیرا کشته شدن در راه خدا و شهادت بالنفسه هدف نیست، آنچه مهم است این است که حق بر باطل پیروز شود.

#### مشابه

﴿وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ﴾<sup>۱</sup> و خود را با دست خود به هلاکت می‌فکنید.

#### ۱۲. ۲. مقام شهید و مطیع خدا

«فَاِنَّهُ مَن مَّاتَ مِنْكُمْ عَلٰى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلٰى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُوْلِهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا وَ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلٰى اللّٰهِ وَ اسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوٰى مِنْ صَالِحٍ عَمَلِهِ وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ اَصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ»<sup>۲</sup>

زیرا آن کس که از شما در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به‌طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است. پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می‌برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می‌گیرد.

#### نکته

• هنگامی که امام یاران خود را برای زمان‌های بعد از جنگ و شمشیر کشیدن نهی فرموده و به آنان دستور می‌دهد که در خانه بنشینند، این مطلب باعث ملالت خاطر آنان شده و خود را از ثواب جنگ و شهادت محروم می‌بینند، حضرت به‌منظور رفع حیرت و افسردگی آن‌ها، ایشان را آگاه می‌کند که چنین نیست بلکه هرکس با اعتقاد به حقانیت خداوند و رسالت پیامبر و خاندان پاکش بمیرد، اگرچه روی بستر و در میان خانه‌اش هم باشد هم‌درجه با شهیدان خواهد بود و به‌اندازه صبری که در این راه تحمل کرده و خون دلی که از دست دشمنان حق خورده و عبادت‌هایی که انجام داده، پاداش عظیم از خدای خود

۱. بقره، ۱۹۵.

۲. فِرَاشُهُ: گسترده؛ بستر خواب.

اسْتَوْجِبَ: نایل شد.

نَوٰى: نیت کرد.

اَصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ: شمشیر برکشیدن او.





دریافت خواهد کرد.<sup>۱</sup>

• «إِضْلَافِ سَيْفٍ»: به معنای خارج نمودن شمشیر از غلاف است. حضرت فرموده چنین شخصی مستوجب است که خداوند نیت کار نیک او را به منزله خارج کردن شمشیر از نیام برای آمادگی جهاد در راه خدا قرار دهد.

۱۲. ۳. توجه به زمان در کار

«فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلًا»

زیرا هر چیزی زمانی خاص و مدتی معین دارد.

**نکته**

• باید صبر کرد و پیش از فرارسیدن وقت نباید دست به شمشیر زد و قیام کرد؛ زیرا هر کاری وقتی مخصوص به خود دارد، یک روز حکومت باطل سرکار می آید و چند صباحی به خودنمایی می پردازد و زمانی دیگر دولت حق برقرار می شود. برای قیام و مبارزه مسلحانه در برابر دشمنان دین شرایطی است که باید رعایت شود.<sup>۲</sup>

**مشابه**

◊ «وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِيَغْيِرَ وَقْتُ إِنْبَاءِهَا كَالزَّارِعِ بَغْيِرِ أَوْصِيهِ»<sup>۳</sup> کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسب و شوره زار بپاشد.

## خطبه ۱۹۱



### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** نامعلوم

**مخاطب:** مردم

**موضوع:** اعتقادی، اخلاقی

**ویژگی:** دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۵.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن حمد خداوند و ثنای بر پیامبر خدا می گوید و به زهد و تقوا توصیه می کند و در حقیقت از سه بخش تشکیل شده است: در بخش اول، ناظر به حمد و ثنای الهی، آمیخته با ذکر نعمت ها؛ بخش دوم، از تقوا و آثار و برکات آن سخن می گوید؛ بخش سوم، هشدار امام درباره دنیاپرستی و فریفته زرق و برق آن شدن.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵.

## مشابه

- ♦ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾<sup>۱</sup> و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید.
- ♦ ﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> هر چه در آسمان ها و زمین است، تسبیح گوی او هستند.
- ♦ ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۳</sup> بدانند که پیروزمندان گروه خداوندند.
- ♦ ﴿ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾<sup>۴</sup> از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید، بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاخت آوردند و ما باد را و لشکرهایی را که نمی دیدید بر سرشان فرستادیم.
- ♦ ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۵</sup> از آن خداست لشکرهای آسمان ها و زمین.
- ♦ ﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾<sup>۶</sup> عظمت پروردگار ما متعالی است.

## ۲.۱. حمد بر نعمت های الهی

﴿أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ التَّوَامِ وَالْآلِيَةِ الْعِظَامِ﴾<sup>۷</sup>

او را به سبب نعمت های به هم پیوسته و برکات و فیض عظیمش می ستایم.

## نکته ها

- «وَالْآلِيَةِ الْعِظَامِ»: این جمله دلالت بر وجود نعمت های بزرگ برای بندگان دارد. حضرت در برابر این همه نعمت های فراوان و بزرگ، خدا را ستایش می کند.
- با توجه به اینکه «التَّوَامِ» (بر وزن غلام) جمع «توأم» (بر وزن جوهر) به معنای اشیایی است که همراه با یکدیگر است اشاره به این است که نعمت های الهی غالباً نعمتی

۱. اسراء، ۴۴.

۲. حشر، ۲۴.

۳. مائده، ۵۶.

۴. احزاب، ۹.

۵. فتح، ۷.

۶. جن، ۳.

۷. التَّوَامِ: پیایی؛ جفت جفت ها، بسیار؛ جمع «توأم» به معنای یکی از دوقلوها؛ جمع توأم و زان فاعل و هو أبو المقارن آخاه فی بطن واحد و کل واحد من الولدین توأم و هذا توأم هذا و هذه توأمته، و الجمع توأم مثل جندل و جنادل، و یجمع أيضا علی توأم و زان فاعل کما فی هذه الخطبة.

آلایه: نعمت ها، احسان؛ ارزاق؛ جمع «الی» به معنای نعمت است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ وَالْغَالِبِ جُنْدُهُ وَالْمُتَعَالَى جَدُّهُ أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ التَّوَامِ وَالْآلِيَةِ الْعِظَامِ الَّذِي عَظَّمَ جَلْمَهُ فَعَفَا وَ عَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى وَ عَلِمَ مَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى مُبْتَدِعَ الْخَلَائِقِ بَعْلِمِهِ وَ مُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ بِلَا اقْتِدَاءٍ وَ لَا تَعْلِيمٍ وَ لَا اخْتِدَاءٍ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ وَ لَا إِصَابَةِ خَطَاٍ وَ لَا حَضَرَةَ مَلَاٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ وَ يَمْوُجُونَ فِي حَيْرَةٍ قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةُ الْحَيْنِ وَ اسْتَغْلَقَتْ عَلَى أَفْئِدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرِّينِ.

## ۱. حمد الهی

## ۱.۱. فراگیری ستایش خداوند

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ وَالْغَالِبِ جُنْدُهُ وَالْمُتَعَالَى جَدُّهُ﴾<sup>۱</sup>

ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه آفریده ها را فراگرفته و سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است.

## نکته ها

- سر اینکه ستایش مخصوص خدا می باشد این است که حمد و ستایش در مقابل کمال هر موجود است؛ آن هم کمال اختیاری در چنین موردی که کمال اختیاری نیست، می گویند «مدح» چون مدح، ستایش در مقابل کمال است، خواه این کمال اختیاری آن چیز باشد یا اختیاری نباشد؛ بنابراین خدا را هم می توان مدح کرد، چون دارای کمال است و هم می توان حمد کرد، چون دارای کمال اختیاری است و هر چه کمال در انسان هست، منشأ آن خداست.

- امام علی (ع) با بیان جمله «الْغَالِبِ جُنْدُهُ» شنوندگان را تشویق کرده است که بکوشند تا خود را جزء لشکریان پیروز خداوند قرار دهند و در این راه ثابت قدم باشند.<sup>۲</sup>

۱. الْفَاشِي: آشکارکننده؛ از ماده «فشا، يَفْشُو» به معنای منتشر و پخش شوند؛ «افشاء» باب افعال از همین ماده است؛ فشا: الخبر يَفْشُو فشا أي ظهر و شاع و انتشر، و أفشيته و فشت امور الناس افترقت و فشت الماشية مرحت. جَدُّه: بزرگی و شکوه؛ الجَدُّ: العظمة و هو مصدر يقال منه جَدَّ في عيون الناس من باب ضرب أي عظم و الجَدُّ أيضا الحظ يقال وجدت بالشيء من باب تعب أي حفظت به، و قيل الجد أصله القطع، و منه الجد العظمة لانقطاع كل عظمة عنها لعلوها عليه و منه الجد أبواب الأب لانقطاعه بعلو أبوته و كل من فوقه لهذا الولد أجداد و الجد الحظ لانقطاعه بعلو شأنه، و الجد خلاف الهزل لانقطاعه عن السخف و منه الجديد لأنه حديث عهد بالقطع.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۰۰.

فرموده است؛ زیرا عدل عبارت است از میانه‌روی در کارها و گفتارها و دوری از افراط و تفریط است.<sup>۱</sup>

#### ۱. ۵. علم الهی

«وَعَلِمَ مَا [بِمَا] يَمْضِي وَمَا مَضَى»<sup>۲</sup>  
و از آینده و گذشته باخبر است.

#### نکته

• خدا هم به آینده عالم است و هم به گذشته. ما گذشته و حال را می‌دانیم اما آینده برایمان روشن نیست ولی برای خدایی که فوق زمان است، آینده نیز روشن است.

#### ۱. ۶. ابداع خلق

«مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ وَ مُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ بِلَا اِقْتِدَاءٍ وَ لَا تَغْلِيمٍ وَ لَا اِحْتِدَاءٍ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ وَ لَا اِصَابَةِ خَطَاٍ وَ لَا حَضَرَةَ مَلَاٍ»<sup>۳</sup>  
خداوندی که به علم خود آفریدگان را ابداع کرده و با حکمش آن‌ها را ایجاد نموده است، بی‌آنکه از کسی پیروی کند یا آموزشی ببیند یا از نمونه‌ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد، الگوپذیرد یا خطایی برای او پیش آید و نه جمعیتی حضور داشته باشند.

#### نکته‌ها

- «مبتدع» یعنی ابداع‌کننده و بین «خلق» و «ابداع» فرق است. عالم طبیعت را می‌گویند عالم خلق اما مجموع عالم که مجردات هم جزء آن است، ابداع می‌شود؛ چون مسبوق به ماده و مدت نیست.
- «لَا اِصَابَةَ خَطَاٍ» یعنی چنان نیست که خداوند آفرینش موجودات را نخست عجلانه و اشتباهی و بدون علم و آگاهی انجام داده و پس از آنکه برایش آگاهی پیدا شده، آن را از سر گرفته و به طریق صحیح انجام داده باشد.<sup>۴</sup>

#### مشابه

- ♦ «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۵</sup> آفریننده آسمان‌ها و زمین است. چون اراده چیزی کند، می‌گوید: موجود شو و آن چیز موجود می‌شود.
- ♦ «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۰۲.

۲. يَمْضِي: سپری می‌شود.

۳. اِحْتِدَاءٍ: پیروی؛ قدم به جای قدم کسی گذاشتن؛ الگوبرداری؛ تقلید؛ باب افتعال از «حذا، يحذو».

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۰۳.

۵. بقره، ۱۱۷.

به هم پیوسته است؛ مثلاً نعمت زبان هم وسیله گفتار است و هم عاملی برای هدایت غذا.<sup>۱</sup>

#### ۱. ۳. حلم الهی

«الَّذِي عَظَّمَ حِلْمُهُ فَعَفَا»<sup>۲</sup>

همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل [از خطاکاران] در می‌گذرد.

#### نکته‌ها

- «حلم» در انسان صفتی است فرع بر شجاعت و آن خصوصیتی است که انسان با وجود آن در مقابل ناملازمات مقاوم و استوار می‌ماند و حلم در خداوند عبارت از آن است که از گناه بندگان و مخالفت آنان در برابر اوامر و نواهی‌اش، برای وی انفعالی دست نمی‌دهد و در هنگام مشاهده منکرات غضبش او را از جا در نمی‌برد و وادار به انتقام عجلانه نمی‌سازد، با اینکه هیچ امری از تحت قدرت و توانایی وی بیرون نیست.<sup>۳</sup>
- مقصود این است که اگر کسی تخلف کرد، خداوند آزادش می‌گذارد و تا آخر هم شرایطی را فراهم می‌کند تا شاید این آدم برگردد و مورد عفو خدا قرار بگیرد؛ خدایی که حلم او بزرگ است، عفو و بخشش دارد و بندگان خود را می‌بخشد.

#### مشابه

- ♦ «وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»<sup>۴</sup> اینک خداوند عفوشان کرد که او آمرزنده و بردبار است.
- ♦ «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»<sup>۵</sup> و اوست که توبه بندگان را می‌پذیرد و از گناهان عفوشان می‌کند و هر چه می‌کنید، می‌داند.

#### ۱. ۴. عدل الهی

«وَعَدَلٌ فِي كُلِّ مَا قَضَىٰ»<sup>۶</sup>

و در آنچه حکم کرده و فرمان داده، دادگر است.

#### نکته

- خداوند در تمام قضاوت‌ها و جزئیات آفرینش خود عدالت و میانه‌روی را رعایت

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۲۳.

۲. حِلْم: بردباری.

عَفَا: بخشید؛ از ماده «عَفَوَ» به معنای گذشت، بخشودن گناه.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۰۱.

۴. آل عمران، ۱۵۵.

۵. شوری، ۲۵.

۶. عَدَلٌ: به عدالت رفتار کرد.

مَا قَضَىٰ: آنچه حکم کرد.

• «يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ»: به معنای گرداب شداید و سختی هاست و مقصود گرفتاری ها و نابسامانی های دوران جاهلیت و آدمی کشی ها و زنده به گور کردن دخترهای بی گناه و امثال آن است.

• «قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةُ الْحَيْنِ»: مقصود حضرت این است که مردان فاسد، مهار مردم را در دست گرفته بودند و آنان را به طرف هلاکت می کشاندند ولی خداوند زمام امور و رهبری مردم آن زمان را به دست پیامبر خود داد و حضرت آن ها را رهبری کرد و از هلاکت نجات داد.

• «وَاسْتَغْلَقْتُ عَلَى أَفْدَتِهِمْ أَقْفَالَ الرَّيْنِ»: مقصود این است که بر دل های آن مردم قفل های زنگار و چرک بسته شده است.

#### مشابه

♦ «أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالتُّورِ السَّاطِعِ وَالصِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاجْتِاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ وَتَحْوِيفاً بِالْمَثَلَاتِ وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ»<sup>۱</sup> و او را به آیین مشهور و نشانه معروف، و کتاب مسطور و نور درخشان و چراغ فروزان و دستور روشن و آشکار به سوی مردم فرستاد تا شبهه های آنان را برطرف سازد و با دلایل روشن بر آنان اتمام حجت کند و به آیات قرآن مردم را از هلاکت بر حذر داشته و از عواقب شوم معصیت بترساند. رسالت او وقتی بود که مردم دچار فتنه ای بودند که ریسمان دین از اثر آن گسسته و پایه های یقین متزلزل بود.

♦ «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا [نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَآمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ]»<sup>۲</sup> خداوند محمد ﷺ را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین بر قرآن برانگیخت و شما ملت عرب در آن وقت دارای بدترین دین و در بدترین خانه بودید.

♦ «بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَبِيرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ»<sup>۳</sup> خداوند متعال حضرت رسول ﷺ را به پیغمبری فرستاد هنگامی که مردم گمراه شده، سرگردان بودند و در راه فتنه و فساد از روی خبط و اشتباه قدم می نهادند.

♦ «أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةً وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةً»<sup>۴</sup> او را فرستاد در حالی که نشانه های هدایت کهنه شده و راه روشن دین به نابودی رسیده بود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>۱</sup> پدیدآورنده آسمان ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را همسری نیست. هرچیزی را او آفریده است و به هرچیزی داناست.

♦ «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»<sup>۲</sup> اوست که شما را از زمین پدید آورده است و خواست که آبادانش دارید.

#### ۲. بعثت پیامبر

##### ۱.۲. شهادت به رسالت پیامبر

«وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»

و گواهی می دهم که محمد، بنده و فرستاده اوست.

##### ۲.۲. وضعیت ناهنجار عصر ظهور پیامبر

ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ وَ يَمْوُجُونَ فِي حَبِيرَةٍ قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةُ الْحَيْنِ وَ اسْتَغْلَقْتُ عَلَى أَفْدَتِهِمْ أَقْفَالَ الرَّيْنِ»<sup>۳</sup>

او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آن ها را به هر سو می کشید و قفل های نادانی و گمراهی بر قلب هایشان زده شده بود.

#### نکته ها

• تمام مردم در آن زمان بر اثر ناامنی ها و سختی های زندگی در شرف مرگ و فنا بودند؛ زیرا وقتی بر جامعه ای نظام عدل و قانون صحیحی حکومت نکند، استبداد و ستمگری به زودی آنان را در ورطه فنا و نابودی سقوط می دهد.<sup>۴</sup>

۱. انعام، ۱۰۱.

۲. هود، ۶۱.

۳. ابْتَعَثَ: مبعوث نمود.

غَمْرَةٌ: گودی و انبوه هر چیزی؛ در اینجا منظور انبوه فساد است؛ ضرب فی البحر: یعنی خود را در دریا انداخت. يَمْوُجُونَ: موج می زد؛ از ماده «مَوْج» به معنای اضطراب؛ موج: آب های مرتفع در سطح دریاست.؛ مَاج البحر موجا: اضطرب امواجه و ارتفع. قَادَتْ: رهبری کرد.

حَيْن: هلاکت و نابودی.

اسْتَغْلَقْتُ: قفل زد؛ پیچیده شد؛ امر «مُغْلَقٌ» از همین ماده است؛ استغلقنی بیعت و استغلق علی بیعتی ای لم يجعل لی خیاراً فی ردّه.

الرَّيْنِ: چرک؛ زنگار؛ حجاب و پرده؛ الدنس يقال: ران علی قلبه ذنبه ای دنسه و وسخه.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۰۵.

## تشبیه

مشبه: حجاب‌های جهل مردم جاهلیت

مشبه‌به: قفل

وجه شبه: امام علی (علیه السلام) از حجاب‌های جهل و چهره‌های زشتی که بر اثر توجه زیاد به دنیا برای انسان به وجود می‌آید، تعبیر به «قفل» فرموده است؛ زیرا چنان‌که قفل بر هرچه زده شود، مانع از تصرف در آن می‌شود، این امور نیز دل‌ها را از پذیرفتن حق مانع می‌شود.

عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقٌّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَى اللَّهِ وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْرُ وَالْجَنَّةُ وَ فِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا رَاحٍ وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ لَمْ تَبْرُخْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِينَ مِنْكُمْ وَ الْغَابِرِينَ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبْدَى وَ أَخَذَ مَا أُعْطِيَ وَ سَأَلَ عَمَّا أَسْدَى فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبِلَهَا وَ حَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَ هُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكُورُ فَاهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا وَ اَلْظُؤا بِحَدِّكُمْ عَلَيْهَا وَ اعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلَفٍ خَلْفًا وَ مِنْ كُلِّ مُخَالَفٍ مُوَافِقًا ائْتِظُوا بِهَا تَوْمَكُمْ وَ اقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ وَ اشْعُرُوهَا قُلُوبَكُمْ وَ ارْحُضُوا بِهَا دُنُوبَكُمْ وَ دَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ وَ بَادِرُوا بِهَا الْحِمَامَ وَ اعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا وَ لَا تَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا أَلَا فَصُونُوهَا وَ تَصَوَّنُوا بِهَا.

## ۳. توصیه به تقوا

«عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقٌّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ»<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم؛ زیرا که تقوا حق خداوند بر شماست و سبب حق شما بر خداوند (نیز) خواهد بود.

## نکته‌ها

- این تعبیر درباره تقوا بدیع است که از یک‌سو حق خداست بر بندگان و از سوی دیگر سبب می‌شود بندگان بر خداوند حقی پیدا کنند اما حق خداست به دلیل آنکه نتیجه تقوا همان اطاعت جمیع اوامر و نواهی پروردگار است و اطاعت، حق خدا بر بندگان است اما حق بندگان است؛ زیرا بر اثر آن استحقاق پاداش خواهند یافت.<sup>۲</sup>
- عبارت «تَقْوَى اللَّهِ» دارای دو احتمال است: الف. یعنی خدا را برای خود حفظ کنید. اگر خدا را داشته باشید و همه چیز را از دست بدهید، همه چیز دارید ولی اگر خدا را از دست بدهید و همه دنیا را داشته باشید، هیچ چیز ندارید پس ممکن است معنای «تقوی الله» نگهداری خدا باشد؛ ب. احتمال دیگر اینکه معنای لغوی منظور باشد؛ یعنی انسان باید خود را از معاصی و گناهان حفظ کند و کاری کند که از ناحیه خدا گرفتاری برایش پیش نیاید؛ پس باید حریم خدا را حفظ کند تا آسیبی به آن نرسد.

۱. الْمُوجِبَةُ: واجب‌کننده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۰.

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾<sup>۱</sup> این همان بهشتی است که به بندگانمان، آن‌ها که پرهیزکاری کرده‌اند، عطا می‌کنیم.

### ۳.۳. روشن بودن جاده تقوا

«وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا رَابِعٌ وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ»<sup>۲</sup> جاده تقوا، واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و امانت‌دارش (خداوند) حافظ آن است.

#### نکته‌ها

- واضح بودن جاده تقوا به سبب آن است که از یک سو با فطرت انسان کاملاً هماهنگ است و از سوی دیگر در کتاب و سنت مسیر این جاده تبیین شده است.<sup>۳</sup>
- اگر «مُسْتَوْدَع» اسم مفعول باشد به سبب آن، خداوند اجر و پاداش پرهیزکاران را بر عهده گرفته و امانت آن‌ها نزد خداوند محفوظ است و اگر به معنای اسم مکان باشد، جایگاه تقوا قلب انسان است که آن را به خوبی حفظ می‌کند.<sup>۴</sup>
- «مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ»: چون راه پیامبران و امامان است و مطابق با فطرت است؛ در حقیقت تقوا، پیروی از انبیا و امامان است و راه آن‌ها واضح است.
- «وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ»: «فردا» که مقصود روز قیامت است، تقوا راهی به بهشت خواهد بود. کار تقوا این است که در دنیا انسان را از خطا و گناه حفظ می‌کند و در آخرت راهی می‌شود برای رفتن به بهشت.
- «سَالِكُهَا رَابِعٌ»: سودی که در پیمودن راه تقوا به دست انسان می‌آید، سود دنیوی و مال و مقام و ریاست دنیوی نیست، سود آخرتی و رسیدن به مقامات اخروی است.
- «وَمُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ»: «مستودع» اسم مفعول یا اسم مکان است؛ یعنی کسی که نزد او ودیعه گذاشته شده که خداست و معنای جمله این است: خداوند حافظ و نگهدارنده تقواست.

#### استعاره

مستعار: رَابِعٌ

مستعار منه: سود

مستعار له: نتیجه‌های دنیوی و اخروی که شخص متقی از داشتن تقوا کسب می‌کند

۱. مریم، ۶۳.

۲. مَسْلَكٌ: راه؛ اسم مکان از «سَلَكَ» یعنی پیمود.

۳. مُسْتَوْدَعٌ: امانت‌دار؛ کسی که ودیعه و امانت نزد او سپرده می‌شود؛ منظور خدای سبحان است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۲.

۵. همان.

• «فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ»: حق خدا بر بندگان این است که واجبات را انجام دهند و محرمات را ترک کنند. همه چیز ما از خداست و شکر این نعمت‌های الهی، عمل به واجبات و ترک محرمات است.

#### مشابه

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> گفت: خدا قربانی پرهیزکاران را می‌پذیرد.

﴿فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾<sup>۲</sup> باید از خدا بترسند و سخن عادلانه و صواب گویند.

### ۱.۳. یاری خواستن از خداوند برای تقوا

«وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهِ بِاللَّهِ وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup>

از خداوند برای تقوا یاری بجوید و از تقوا در برابر [عذاب] خداوند کمک بگیرید.

#### مشابه

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾<sup>۴</sup> توفیق من تنها با خداست. به او توکل کرده‌ام و به درگاه او روی می‌آورم.

﴿كَلَّمَا وَفَّقْتَنِي بِخَيْرٍ فَأَنْتَ ذَلِيلِي عَلَيْهِ وَ طَرِيقِي إِلَيْهِ﴾<sup>۵</sup> هر زمان مرا به کار نیکی توفیق دادی. تو راهنمای من به سوی آن و نشان‌دهنده مسیر من بودی.

### ۲.۳. تقوا سپری در مقابل بلا

«فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَزْرُ وَالْجَنَّةُ»<sup>۶</sup>

زیرا پرهیزکاری، امروز پناهگاه و سپر بلای شماس است و فردا راه رسیدن به بهشت است.

#### نکته

- منظور از «اليوم» زندگی دنیا و منظور از «الغد» جهان آخرت است.<sup>۷</sup>

#### مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۸</sup> و توشه بردارید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است.

۱. مائده، ۲۷.

۲. نساء، ۹.

۳. تَسْتَعِينُوا: کمک می‌گیرید.

۴. هود، ۸۸.

۵. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۵.

۶. الْحَزْرُ: پناهگاه؛ آنچه وسیله حفظ و نگهداری از اشیاست؛ مصدر به معنای اسم فاعل است. الْجَنَّةُ: سپر و محافظ.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۱.

۸. بقره، ۱۹۷.



آن روز مالک و همه کاره خداوند است.

- «وَسَأَلَ عَمَّا أَشَدَّى»: از آنچه عطا کرده پرسش می‌کند؛ یعنی خداوند در آخرت همه آنچه به بشر داده، خواه نعمت باشد یا قدرت از او خواهد گرفت و از اینکه این نعمت‌ها و آن سرمایه عمر را در چه راهی مصرف کرده، سؤال می‌کند.

#### مشابه

- ♦ ﴿لَنْ تَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى﴾<sup>۱</sup> ما همواره به پرستش او می‌نشینیم تا موسی به نزد ما بازگردد.
- ♦ ﴿لَا أَبْرُحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ﴾<sup>۲</sup> من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند.

- ♦ ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾<sup>۳</sup> و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید.

#### ۵.۳. اندک بودن اهل تقوا

- «فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبْلَهَا وَحَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا أُولَئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَدًا وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾»<sup>۴</sup>
- اما چه کم هستند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند. آن‌ها عددشان کم و شایسته توصیفی هستند که خداوند می‌فرماید: اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

#### نکته

- هنگامی که خداوند بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود نگاهی به آن بیفکن. هنگامی که جبرئیل مناظر زیبای بهشت را دید عرض کرد: پروردگارا «لَا يَتْرُكُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا» هیچ‌کس نیست که بهشت را رها سازد و وارد آن نشود اما هنگامی که خداوند آن را در لابه‌لای ناراحتی‌ها [و مخالف هوای نفس] پیچید، فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن نگاه کرد، عرض کرد: «يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ» پروردگارا از این می‌ترسم که هیچ‌کس وارد آن نشود. هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن منظره وحشتناک نگاه کرد، عرض کرد: «يَا رَبِّ لَا يَدْخُلَهَا

۱. طه، ۹۱.

۲. کهف، ۶۰.

۳. نساء، ۱۳۱.

۴. سبأ، ۱۳.

۵. مَا أَقَلَّ: چه اندک است.

**جامع:** وجه شبه این استعاره آن است که شخص پرهیزکار به سبب حرکت‌ها و کارهایش و داشتن تقوا که مانند سرمایه‌ای برای اوست، ثواب کسب می‌کند؛ چنان‌که بازرگان به وسیله سرمایه خود سود به دست می‌آورد.

#### ۴.۳. تقوا و نیاز همگانی و همیشگی به آن

- «لَمْ تَبْرَحْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِينَ مِنْكُمْ وَالْغَابِرِينَ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا عَدَا إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى وَ أَخَذَ مَا أُعْطِيَ وَ سَأَلَ عَمَّا أَشَدَّى»<sup>۱</sup>
- تقوا همواره خود را به امت‌های پیشین و آینده عرضه داشته و می‌دارد؛ زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند. در آن روز که خدا آنچه آفریده، باز می‌گرداند و آنچه عطا کرده، باز می‌ستاند و از همه نعمت‌هایش بازخواست می‌کند.

#### نکته‌ها

- حضرت، تقوا را تشبیه به موجودی باارزش کرده است که خود را عرضه می‌کند تا افراد طالب سراغش بروند؛ از این رو می‌فرماید تقوا و پرهیزکاری همیشه خودش را بر وجدان‌های اشخاص گذشته و اشخاص حال عرضه کرده است.
- «لَمْ تَبْرَحْ»: مقصود این است که تقوا همیشه و همواره بر فطرت و غریزه حاکم است. اگر به تقوا توجه نداشتیم بیچارگی است و اینکه به جز مال و ریاست چیز دیگری شناسیم نیز بیچارگی است.
- «لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا عَدَا إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى»: منظور برگرداندن همه خلایق در روز قیامت است؛ زیرا این تقوای دنیاست که بشر را در روز قیامت به مقامات اخروی خواهد رساند و این بی‌تقوایی است که بشر را در آخرت به نابودی می‌رساند.
- «وَ أَخَذَ مَا أُعْطِيَ»: مقصود همه ثروت‌ها و نعمت‌های دنیایی است؛ یعنی خداوند در آخرت همه آنچه در دنیا به بشر داده، خواه نعمت باشد یا قدرت، از او خواهد گرفت و در

۱. لَمْ تَبْرَحْ: ثابت است؛ همواره؛ از ریشه «برح» به معنای دور شدن و کنار رفتن گرفته شده و هنگامی که با ادات نفی همراه شود، معنای اثبات را می‌رساند.

عَارِضَةً: عرضه داشتن.

الْمَاضِينَ: گذشتگان.

غَابِرِينَ: آیندگان؛ باقی‌مانده‌ها، از اضداد است و لذا به معنای گذشتگان نیز استعمال می‌شود.

أَعَادَ: برگرداند.

أَبَدَى: آشکار کرد؛ ایجاد کرد.

أَشَدَّى: احسان و نیکی نمود؛ بخشید.

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضْرِبْكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup> اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید از مکرشان به شما زبانی نرسد.

### ۳.۹. بیدار شدن از خواب برای تقوا «أَيْقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ»<sup>۲</sup>

خواب را با تقوا به بیداری مبدل سازید.

#### نکته‌ها

- ممکن است اشاره به خواب معمولی باشد یا اینکه در پرتو تقوا پاسی از شب را بیدار باشید و با خدا رازونیز کنید.<sup>۳</sup>
- ممکن است مراد بیدار شدن از خواب غفلت باشد.<sup>۴</sup>

### ۳.۱۰. سپری کردن عمر با تقوا «وَاقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ»<sup>۵</sup>

و روز خود را با آن طی کنید.

### ۳.۱۱. همراهی دل با تقوا «وَاشْعُرُوهَا قُلُوبَكُمْ»<sup>۶</sup>

قلوب خود را با آن همراه نمایید.

### ۳.۱۲. پاک کردن گناهان به وسیله تقوا «وَازْحَصُوا بِهَا ذُنُوبَكُمْ»<sup>۷</sup>

گناهان خویش را با آن شست و شو دهید.

أَحَد» پروردگارا هیچ کس به سراغ آن نخواهد آمد اما هنگامی که خداوند آن را در لابه لای شهوات پیچید، فرمود نگاهی به آن بیفکن، وقتی جبرئیل به آن نگاه کرد، عرض کرد: «يَا رَبِّ أَحْسَى أَنْ يَدْخُلَهَا كُلُّ أَحَدٍ» پروردگارا از آن می ترسم که همه وارد آن شوند.<sup>۱</sup>

### ۳.۶. لزوم گوش سپردن به ندای تقوا «فَأَهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا»<sup>۲</sup>

پس گوش خود را به جانب تقوا فرادارید.

#### نکته

- این جمله بیان می کند که ندای تقوا را اجابت کنید و بر پایه پرهیزکاری عمل کنید و جایگزین بهتری برای گناهان گذشته خویش بگذارید؛ یعنی تقوا را در درجه اول باید شنید و آن را از راه شنیدن یاد گرفت.<sup>۳</sup>

### ۳.۷. تلاش مجدانه برای کسب تقوا «وَالْظُّلُوا بِحَدِّكُمْ عَلَيْهَا»<sup>۴</sup>

و با جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید.

### ۳.۸. پذیرش تقوا

«وَاعْتَاَضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلَفٍ خَلَفًا وَمِنْ كُلِّ مُخَالِفٍ مُوَافِقًا»<sup>۵</sup>

و تقوا را جایگزین آنچه از دست داده اید، سازید و تقوا را دلخواه خود شمارید.

#### نکته

- واژه «مخالف» ممکن است اشاره به گناهان پیشینی باشد که آثار آن با تقوا برچیده می شود یا منظور دشمنان و مخالفان انسان باشد.<sup>۶</sup>

#### مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾<sup>۷</sup> زیرا خدا با کسانی است که می پرهیزند و نیکی می کنند.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۲.

۲. فَأَهْطِعُوا: بشتابید؛ متمرکز کنید؛ برگردانید؛ اھطع فی عدوہ ای أسرع و اھطع البعیر إذا مدّ عنقه و صوّب رأسه، و فی بعض النسخ بدل فاهطعوا فانقطعوا بأسماعکم، فلا بدّ من التضمین ای انقطعوا مستمعین بأسماعکم.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۲.

۴. الْظُّلُوا: اصرار بورزید، مداومت داشته باشید؛ الظُّلُوا من الظَّ في الأمر أي ألح فيه و ألظَّ المطر أي دام.

۵. اعْتَاَضُوا: عوض بگیرید، عوض کنید.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۷.

۷. نحل، ۱۲۸.

۱. آل عمران، ۱۲۰.

۲. أَيْقِظُوا: بیدار نگه دارید.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۷.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۷.

۵. اقْطَعُوا: سپری کنید.

۶. أَشْعُرُوهَا: ملازم سازید؛ اشعار کنید، بفهمانید.

۷. اِزْحَصُوا: شست و شو دهید؛ بشوید؛ مرحاض به معنای توالی اسم مکان از همین ماده است؛ رحضت الثوب رحضا من باب منع غسلته.

و از کسی که آن را تباه ساخت پند گیرید و مبدا خود مایه عبرت تقوایندگان شوید!

#### نکته‌ها

- این جمله اشاره به این است که نتیجه بی‌تقوایی‌ها در همین زندگی دنیا در برابر چشمان شماست که هم با چشم می‌بینید و هم در تاریخ می‌خوانید که افراد و جوامع بشری بر اثر بی‌تقوایی‌ها به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند.<sup>۱</sup>
- در این قسمت، حضرت لطیفه‌ای به کار برده و به‌طور کنایه که هشدار می‌دهد؛ شنونده، اصحاب خود را به ترک گناه و توجه به صفت تقوا وادار فرموده است؛ چنان‌که معمول است بعضی اوقات که شخصی می‌خواهد دیگری را نصیحت کند، می‌گوید: کاری نکنی که مردم بر تو بخندند، یعنی عمل خلاف انجام مده که مایه مسخره دیگران واقع شوی.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ♦ ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾<sup>۳</sup> و جامه پرهیزکاری از هر جامه‌ای بهتر است.
- ♦ ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾<sup>۴</sup> در سرگذشت‌های آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.

#### ۳. ۱۶. محافظت بر تقوا

«أَلَا فَصُوْنُوْهَا وَ تَصَوَّنُوْا بِهَا»<sup>۵</sup>

به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتان را نیز در پرتو آن حفظ نمایید.

#### نکته

- یعنی اگر می‌خواهید از آتش جهنم نجات پیدا کنید، تقوا را در خود تقویت کنید. این ملکه و روحیه تقواست که انسان را حفظ می‌کند.

#### استعاره

مستعار: اَرْحَضُوا

مستعار منه: شستن

مستعار له: پاک کردن گناهان

**جامع:** شستن در این مورد به‌عنوان استعاره به کار رفته است؛ زیرا همچنان که با شستن آلودگی‌های جامه و چرک آن از بین می‌رود به‌سبب تقوا هم آلودگی گناه و پلیدی‌های مادی از چهره روح و صفحه قلب آدمی پاک می‌شود.

#### ۳. ۱۳. تقوا درمان دردها

«وَدَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ»<sup>۱</sup>

و بیماری‌های جان و دل را با آن مداوا کنید.

#### نکته

- منظور دردهای اجتماعی است که به‌وسیله تقوا درمان می‌شوند.<sup>۲</sup>

#### ۳. ۱۴. پیشی گرفتن بر مرگ به‌وسیله تقوا

«وَبَادِرُوا بِهَا الْحِمَامَ»<sup>۳</sup>

و پیش از رسیدن مرگ به پیشواز آن روید.

#### نکته

- با پرهیزکاری و عمل به شرایط تقوا آن‌چنان قدردان فرارسیدن مرگ شوند که برای دست یافتن به آن بر یکدیگر پیشی بگیرند و مسابقه دهند.<sup>۴</sup>

#### ۳. ۱۵. عبرت‌گیری از بی‌تقوایان

«وَأَعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا وَلَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا»<sup>۵</sup>

۱. دَاوُوا: درمان کنید.

الْأَسْقَامَ: دردها؛ از ماده «سَقِمَ» به‌معنای بیماری بدن است.

بَادِرُوا: سبقت بگیرید؛ از ماده «بَدَرَ» به‌معنای عجله، سرعت؛ اِبْتَدَرَ: اِبْتَدَرَا: شتاب کرد؛ «اِبْتَدَرَ إِلَى...»: به چیزی یا کاری شتاب کرد؛ «اِبْتَدَرَ قَائِلًا»: با شتاب در سخن بر او پیشی گرفت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۸.

۳. الْحِمَامَ: مرگ.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۱۳.

۵. اَعْتَبِرُوا: عبرت بگیرید.

أَضَاعَ: ضایع نمود؛ از ماده «ضَاعَ» به‌معنای تباه کردن، از دست دادن.

لَا يَعْتَبِرَنَّ: هرگز عبرت نگیرد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۱۳.

۳. اعراف، ۲۶.

۴. یوسف، ۱۱۱.

۵. فَصُوْنُوْهَا: آن را حفظ و صیانت کنید.

تَصَوَّنُوْا: خود را حفظ کنید.

## ۳.۴. خوار نشمردن اهل تقوا

«وَلَا تَصْعُوا مَنْ رَفَعْتُهُ التَّقْوَى»<sup>۱</sup>

آن که تقوا او را بلندمرتبه ساخته، خوار مشمرد.

## نکته

- طبیعت مردم دنیا این است که اگر کسی مال و اموال زیادی داشته باشد، حتی اگر با خدا رابطه نداشته باشد، او را عزیز و بزرگ می‌شمردند و به عکس اگر کسی فقیر و بی‌چیز باشد، هرچند با خداست، به او توجهی ندارند و برای او ارزش قائل نیستند. حضرت برای بیداری ما هر دو طرف قضیه را بیان فرموده که کسی را که تقوا بالایش برده، کوچک شماریم و کسانی را که دنیا بزرگ داشته، بزرگ ندانیم.

## ۴.۴. ارجمند ندانستن اهل دنیا

«وَلَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتُهُ الدُّنْيَا»

و آن کس که دنیا عزیزش کرده، ارجمند ندانید.

## ۵.۴. دل نسپردن به زرق و برق دنیا

«وَلَا تَشِيْمُوا بَارِقَهَا»<sup>۲</sup>

به زرق و برق دنیا چشم ندوزید.

## ۶.۴. گوش ندادن به ترغیب دنیا

«وَلَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا»<sup>۳</sup>

و به سخن کسی که شما را ترغیب به آن می‌کند، گوش ندهید.

## نکته

- در این عبارت حضرت می‌فرماید: دنیا اگر ابر برق‌دارش آمد و به شما چشمک زد، شما به آن توجه نکنید. دنیا بسیار دروغ‌گوست. ظاهر آراسته دنیا شما را نفریبد.

## ۷.۴. پاسخ ندادن به ندای دنیاخواهی

«وَلَا تُجِيبُوا نَاعِقَهَا»<sup>۴</sup>

۱. لَا تَصْعُوا: پایین نیاورید.

رَفَعْتُ: بالا برد.

۲. لَا تَشِيْمُوا: چشم ندوزید، انتظار نکشید؛ شام البرق یشمه إذا نظر إليه انتظارا للمطر.

بَارِق: ابر برق‌دار؛ ابر برق‌دار معمولاً به دنبالش باران می‌آید، مردمی که عاشق باران هستند تا ابر برق‌دار می‌بینند، همه به آن ابر چشم می‌دوزند.

۳. لَا تَسْمَعُوا: گوش نسپارید.

۴. لَا تُجِيبُوا: پاسخ ندهید.

نَاعَقَهَا: فریادزننده؛ دعوت‌کننده.

وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نَزَاهًا وَ إِلَى الْآخِرَةِ وُلَاهًا وَ لَا تَصْعُوا مَنْ رَفَعْتُهُ التَّقْوَى وَ لَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتُهُ الدُّنْيَا وَ لَا تَشِيْمُوا بَارِقَهَا وَ لَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا وَ لَا تُجِيبُوا نَاعِقَهَا وَ لَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا وَ لَا تُفْتِنُوا بِأَعْلَاقِهَا فَإِنَّ بَرَقَهَا خَالِبٌ وَ نُطْقَهَا كَاذِبٌ وَ أَمْوَالُهَا مَحْزُوبَةٌ وَ أَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ أَلَا وَ هِيَ الْمُتَصَدِّقَةُ الْعُنُونُ وَ الْجَامِحَةُ الْحَزُونُ وَ الْمَائِنَةُ الْخُنُونُ وَ الْجَحُودُ الْكُنُودُ وَ الْعَنُودُ الصَّدُودُ وَ الْحَيُودُ الْمَيُودُ حَالُهَا انْتِقَالٌ وَ وَطَائِئُهَا زَلْزَالٌ وَ عِزُّهَا ذُلٌّ وَ جِدُّهَا هَزْلٌ وَ عَلُوُّهَا سُفْلٌ دَارُ حَرْبٍ وَ سَلْبٌ وَ نَهْبٌ وَ عَطَبٌ أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ قَدْ تَحَيَّرْتُ مَذَاهِبُهَا وَ أَعْجَزْتُ مَهَارِبُهَا وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا فَاسْلَمَتْهُمْ الْمَعَاقِلُ وَ لَفْظَتْهُمْ الْمَنَازِلُ وَ أَعْيَتْهُمْ الْمَحَاوِلُ فَمِنْ تَاجٍ مَعْقُورٍ وَ لَحْمٍ مَجْزُورٍ وَ شِلْوٍ مَذْبُوحٍ وَ دِمٍ مَسْفُوحٍ وَ عَاضٍ عَلَى يَدَيْهِ وَ صَافِقٍ بِكَفَيْهِ وَ مُرْتَفِقٍ بِخَدْيِهِ وَ زَارٍ عَلَى رَأْيِهِ وَ رَاجِعٍ عَنْ عَزْمِهِ وَ قَدْ أَذْبَرَتِ الْحَبِيلَةُ وَ أَقْبَلَتِ الْغِيْلَةُ وَ لَا تَجِبْنَ مَنَاصِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ وَ ذَهَبَ مَا ذَهَبَ وَ مَضَتْ الدُّنْيَا لِحَالٍ بِأَلِهَا فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ.

## ۴. پرهیز از دنیا

## ۱.۴. خویشتن‌داری در برابر دنیا

«وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نَزَاهًا»<sup>۱</sup>

در برابر زرق و برق دنیا خویشتن‌دار باشید.

## نکته

- مقصود از این جمله و جمله بعد، دوری از دنیا و عشق به آخرت است. مقصود این است که این عالم دنیا پست‌تر از عالم‌های دیگر است پس خود را از عالم پست‌تر منزّه کنید و به آن دل‌بستگی پیدا نکنید.

## ۲.۴. دل‌باخته آخرت

«وَلِإِلَى الْآخِرَةِ وُلَاهًا»<sup>۲</sup>

نسبت به آخرت دل‌باخته و مشتاق باشید.

## نکته

- «واله» به معنای سرگردانی است و به معنای عاشق نیز آمده است. وقتی که انسان خیلی عاشق چیزی یا کسی است، سرگردانی می‌آورد؛ از این جهت به عاشق «واله» هم گفته‌اند.

۱. نَزَاهًا: دوری‌کنندگان؛ جمع «نازه»؛ اسم فاعل از «نَزَه»؛ «تنزیه» باب تفعل آن است.

۲. وُلَاهًا: اشتیاق‌دارندگان؛ جمع «واله» به معنای مشتاق و شیدا و شیفته چیزی.

و به ندایش پاسخ مگویید.

#### نکته

- ممکن است منظور این عبارت همان رنگ و لعابها و زرق و برق دنیاست که گویا با انسان سخن می گوید و انسان را به طرف خود جلب می کند و انسان نباید به آن توجه کند.

#### تشبیه

مشبه: دعوت کنندگان به دنیا

مشبه به: کلاغ

وجه شبه: واژه «نق» به معنای صدای قارقار کلاغ است. گویا امام علیه السلام دعوت کنندگان به دنیا را به خاطر زشتی معنوی شان، تشبیه به این پرند کرده که باطنشان به سبب دنیا پرستی، سیاه و زشت و فریادهایشان دل خراش و کریه است و سرانجامی خوشونتزا دارد.

#### ۸.۴. راهنمایی نخواستن از دعوت کنندگان به دنیا

«وَلَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا»<sup>۱</sup>

از درخشندگی ظاهری اش روشنایی نخواهید.

#### نکته

- دنیا صورت خود را آراسته نموده و به طرف انسان جلوه گر می شود. حضرت در این جمله فرموده نور و اشراق دنیا واقعیت ندارد. از نور دنیا و از روشنایی ظاهری دنیا کسب نور نکنید که البته نور دنیا، ظلمت آخرت است.

#### استعاره

مستعار: تَسْتَضِيئُ

مستعار منه: درخشندگی و روشنایی جستن

مستعار له: راهیابی دعوت کنندگان به دنیا

جامع: در این عبارت، واژه های درخشندگی و روشنایی جستن به عنوان استعاره به کار برده شده است؛ زیرا همچنان که درخشندگی نور محسوس، سبب راهیابی انسان می شود، افکار و اندیشه های مربوط به مصالح دنیا هم آدمی را برای به دست آوردن امور مادی و دنیایی راهنمایی می کنند و به احتمال دیگر می توان گفت درخشندگی دنیا استعاره از امور لذت بخش و زینت های دنیاست که باعث سرور و ابتهاج می شود و طلب روشنایی، استعاره از خوشحالی و سروری است که از این امور به دست می آید.

۱. لَا تَسْتَضِيئُوا: روشنایی و نور نخواهید.

إِشْرَاق: نور.

#### ۹.۴. پرهیز از شیفتگی به دنیا

«وَلَا تُفْتَنُوا بِأَعْلَاقِهَا»<sup>۱</sup>

و به چیزهای گران بهایش فریب نخورید.

#### ۱۰.۴. بی ارزشی لذت های دنیا

«فَإِنَّ بَرَقَهَا خَالِبٌ وَ نُطَقَهَا كَاذِبٌ وَ أَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ وَ أَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ»<sup>۲</sup>

زیرا زرق و برقش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران قیمتش غارت شده و متاعش به سرقت رفته است!

#### نکته

- فریبنده بودن زرق و برق دنیا به جهت آن است که دوام و بقایی ندارد و دروغ بودن سخنانش به دلیل این است که با هیچ کس در هیچ زمان وفا نکرده است. غارت شده بودن اموالش به جهت این است که پیوسته دنیا پرستان آن را از دست یکدیگر غارت می کنند و به سرقت رفته بودنش از آن روست که هر مال ظاهراً نفیسی که در دست کسی است، فرد دنیا پرستی چشم به آن دوخته و در فرصت مناسب آن را می رباید.<sup>۳</sup>

#### استعاره

مستعار: خالب

مستعار منه: ابر بی باران

مستعار له: آرزوهای دنیا

جامع: صفت «خالب» که به معنای ابر بی باران است، استعاره از آرزوهای دنیاست که معمولاً برآورده نمی شود و اگر مقدار اندکی از آن برآورده شود، آن همچنان در معرض زوال است که گویا حاصل نشده و از این رو به برقی شباهت دارد که یا به کلی خالی از آب است یا اگر مقدار کمی هم داشته باشد، ارزش و اعتباری ندارد و بدین سبب سزاوار نیست که آدمی چشم به آن بدوزد.

۱. لَا تُفْتَنُوا: فریب نخورید؛ فعل مجهول است.

بِأَعْلَاقِهَا: چیزهای گران بها؛ جمع «عَلَق» به معنای چیز نفیس مورد علاقه.

۲. خَالِبٌ: فریبنده؛ تو خالی و بدون باران.

مَحْرُوبَةٌ: گرفته شده؛ از ماده «حَرَب» به معنای غارت، غارت شده.

مَسْلُوبَةٌ: به سرقت رفته.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۴۰.

## ۵. تشبیهات دنیا

## ۱.۵. دنیا همچون زن هرزه

«أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّیَةُ الْعُنُونُ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوهرگر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرامی خواند.

## تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: زن بدکاره

وجه شبیه: از ویژگی زن بدکاره این است که پیوسته خود را بر مردان عرضه می کند تا آنان را به سوی خود بکشاند و در پی جلب انسان و فرییش است؛ دنیا نیز زیبایی های خود را به مردم می نمایاند تا به سوی جلب شوند.

## تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: در بی وفایی

وجه شبیه: دنیا را در بی وفایی به زنی مانند ساخته است که نعمت وجود شوهر خود را کفران کرده، تمام نیکی های وی را نادیده می انگارد و پیوسته با فریب کاری به سر می برد، دنیا نیز رسمش بر آن است که دل بستگانش را فریب کارانه وامی گذارد و از آنان که با وی اظهار تمایل می کنند و برای دست یافتن به آن می کوشند و به زینت های آن مغرورند، متنفر است و سرانجام آنان را به هلاکت سپرده و به دیگری رو می آورد.

## ۲.۵. حیوان سرکش

«وَالْجَامِحَةُ الْخَرُونُ»<sup>۲</sup>

و همچون حیوان سرکشی صاحبش را از خود می راند.

۱. الْمُتَصَدِّیَةُ: زنی که با طنازی نظر مردان را جلب می کند؛ عرضه کننده خود؛ زنی که مرد را به سوی خود تحریک می کند؛ تصدی له: تعرض.

الْعُنُونُ: سرکش؛ از ماده «عَنَ» یعنی خود را نشان داد و نمایش داد؛ بسیار خودنما؛ صیغه مبالغه است؛ عَنَ الشَّيْءَ یَعْنُ مِنْ بَابِ ضَرْبٍ عَنَا وَعَنَّا وَعُنُونًا إِذَا ظَهَرَ أَمَامَكَ وَاعْتَرَضَ.

۲. الْجَامِحَةُ: سرکش؛ طاغی؛ جمح: الفرس براکبه یجمع من باب منع جماحا و جموحا استعصى حَتَّى غلبه فهو جموح و زان رسول و جامح، و جمحت المرأة خرجت من بیتها غضبی بغیر إذن بعلها.

الْخَرُونُ: نافرمان؛ حیوانی که از راه رفتن خودداری می کند، صیغه مبالغه است؛ حرن الدابة حرونا من باب قعد فهي حرون و هی التی إذا استدّرّ جریها وقفت.

## تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: حیوان چموش

وجه شبیه: دنیا به چهارپای چموشی تشبیه شده است که کنترل را از دست صاحبش گرفته است. اگر بخواهد آن را از حرکت بازدارد، سرکشی می کند و اگر سعی در راه رفتنش کند، در جای خود توقف می کند و گام از گام بر نمی دارد. دنیا نیز چنین است هیچ گاه مطابق میل اهلش جاری نمی شود بلکه در هنگام شدت نیاز و کمال احتیاج به آن، پشت به او کرده و در حسرت رهایش می سازد.

## تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: ناقه

وجه شبیه: دنیا را به ناقه ای همانند کرده است که از چراگاه مخصوص و همیشگی شتران کناره گرفته و آخر خود را از دیگران جدا ساخته است، دنیا نیز طبق روش دلخواه مردم رفتار نمی کند و از راهها و مقصدهایی که به آن منظور آن را می طلبند سرپیچی می کند و از هرکس که بیشتر به وی میل و رغبت داشته باشد بیشتر اعراض و دوری می کند.

## ۳.۵. دروغ گو

«وَالْمَائِنَةُ الْخَثُونُ»<sup>۱</sup>

[دنیا] دروغ گویی پرخیانت است.

## استعاره

مستعار: الْمَائِنَةُ

مستعار منه: دروغ گویی

مستعار له: دنیا

جامع: صفت دروغ گویی را برای دنیا استعاره آورده است؛ به دلیل آنکه زرق و برق های دنیا، مردم را به خود جلب کرده، فکر می کنند که متاع های دنیا همیشه برایشان باقی است ولی یک باره متوجه می شوند که چه زود از دست آن ها رفت و باقی نماند. اینجا معلوم می شود که آن زرق و برق ها سرابی بیش نبوده. وصف خیانت کار هم به این اعتبار است

۱. الْمَائِنَةُ: دروغ گو؛ از ماده «مَیْن» به معنای دروغ؛ مان یمین مینا کذب فهو مائن.

الْخَثُونُ: بسیار خیانت کار؛ صیغه مبالغه است.



که گویا دنیا با جلوه‌های گول‌زننده و زینت‌های فریب‌کارانه خود به آنان وعده می‌داده است که پیوسته با آن‌ها باقی خواهد ماند اما با از بین رفتن و نابودی اش خیانت‌کاری و پیمان‌شکنی وی آشکار شد.

#### ۵. ۴. حق ناشناس

«وَالْجَحُودُ الْكُنُودُ»<sup>۱</sup>

[دنیا] ناسپاسی است حق‌شناس.

#### ۵. ۵. دشمنی دنیا

«وَالْعَنُودُ الصَّدُودُ»<sup>۲</sup>

و دشمنی است بازدارنده.

#### ۵. ۶. مضطرب بودن دنیا

«وَالْحَيُودُ الْمَيُودُ»<sup>۳</sup>

و پشت‌کننده‌ای است مضطرب و نگران.

#### ۶. برخی از ویژگی‌های دنیا

##### ۱. دگرگونی دنیا

«حَالُهَا انْتِقَالٌ وَوُطْأَتُهَا زَلْزَالٌ وَعِزُّهَا ذُلٌّ وَجِدُّهَا هَزْلٌ وَعُلُوُّهَا سُفْلٌ»<sup>۴</sup>

طبیعتش بی‌ثباتی و انتقال [از حالی به حالی دیگر] است، گام‌هایش لرزان، عزتش خواری، جدی‌اش شوخی و بالایی‌اش پستی است.

#### نکته‌ها

- متزلزل بودن گام‌های دنیا به آن علت است که قرارگاه انسان در این جهان دائماً متزلزل

۱. الْكُنُودُ: بسیار ناسپاس.

۲. الْعَنُودُ: ستیزه‌گر.

الصَّدُودُ: حيله‌گر.

۳. الْحَيُودُ: بسیار دوری‌کننده؛ صیغه مبالغه از «حاد»؛ کناره‌گیر و گریزان؛ تکرر؛ حادث الناقه عن كذا أي مالت عنه فهي حيو.

الْمَيُودُ: مضطرب و متلون؛ غیر ثابت؛ صیغه مبالغه از «ماد» که «میدان» مشتق از همین ماده است؛ ماد، أي مالت فهي میود فان كانت عاداتها ذلك ستمت الحیود المیود.

۴. وَطْأَتُهَا: زیر پا گرفتن؛ لگد کوبیدن؛ حمله کردن.

الجد: تلاش و کوشش؛ فی الکلام بالكسر ضدّ الهزل.

- است، بر هرچیز از جمله مال، ثروت، جوانی و سلامتی تکیه کند، باعث تزلزل او می‌شود.<sup>۱</sup>
- عزتش عین ذلت، یعنی عزت‌های مادی سبب وابستگی‌های شدید می‌شود، وابستگی‌هایی که او را به ذلت می‌کشاند و برای حفظ آن باید در مقابل هرکس و ناکس سر فرود آورد.<sup>۲</sup>
- منظور از عبارت «وَجِدُّهَا هَزْلٌ» این است که همین مال دنیا که به انسان رو می‌کند و انسان را ثروتمند می‌نماید، این حقیقت ندارد و شوخی است؛ چون ناگهان از انسان رو می‌گرداند، ریاست دنیا هم همین‌گونه است پس اقبال دنیا که به حسب ظاهر، جدی است در حقیقت شوخی است.

#### ۶. ۲. سرای غارت

«ذَا رُحْرٍ وَ سَلَبٍ وَ نَهَبٍ وَ عَطَبٍ»<sup>۳</sup>

دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن و تباه شدن و هلاکت است.

#### نکته‌ها

- واژه‌های «حَرْبٍ، سَلَبٍ، نَهَبٍ» هرچند همه به معنای غارت کردن و بردن اموال کسی است ولی تفاوت‌هایی دارد: «حرب» آن است که همه اموال کسی را ببرند ولی «سلب» غالباً به معنای بردن لباس افراد و آنچه در دست دارند و «نهب» به معنای غنیمت گرفتن و غارت کردن آمده است.<sup>۴</sup>
- دنیا دار جنگ و ستیز و هلاکت است. این‌ها اوصاف دنیاست. این دنیاست که در آن جنگ و ستیز و قتل و غارت و در آخر هلاکت است. این دنیاست که ریاست‌ها و پست و مقام‌ها گرفته می‌شود و صاحبان منصب را عریان و بی‌موقعیت می‌کند و این دنیاست که افراد را در آن به هلاکت می‌رسانند و خلاصه این دنیا از هر جهت بی‌اعتبار است و دل بستن به آن به هیچ وجه صحیح نیست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۴۵.

۲. همان.

۳. حَرْبٍ: غارت؛ بسكون الراء معروف و جمعه حروب و بفتحها مصدر يقال حربه حربا مثل طلبه طلبا أي سلب ماله نَهَبٍ: غارت؛ بسكون الهاء الغنيمه.

عَطَبٍ: هلاکت؛ نابودی.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۴۶.

- «قَدْ تَحَيَّرْتُ مَذَاهِبُهَا»: راه‌های مختلفی در زندگی وجود دارد و افراد بشر در این راه‌ها سرگردان هستند و حضرت به‌جای اینکه «تَحَيَّرَ» را به انسان‌ها نسبت دهد و بگوید «انسان‌ها متحیر هستند» می‌گوید: راه‌وروش دنیا متحیر است. در اینجا اسناد مجازی است.

#### ۵.۶. تسلیم در برابر حوادث هنگام مرگ

«فَأَسْلَمَتْهُمْ الْمَعْقِلُ وَ لَفَظَتْهُمْ الْمَنَازِلُ وَ أَعْيَتْهُمْ الْمَحَاوِلُ»<sup>۱</sup>

پناهگاه‌های استوارش پناه‌جویان را تسلیم [مرگ] کند و منازلش ساکنانش را بیرون افکند و چاره‌جویی‌ها آنان را ملول و خسته سازد.

#### نکته‌ها

- «منزل‌های دنیا، آنان را به‌دور انداخت» در اینجا استعاره به کار رفته است، اینکه انسان‌ها با مردن از استراحتگاه‌های دنیا بیرون برده می‌شوند و راه آخرت می‌پیمایند، چنین تشبیه شده است که گویا همین منزل‌ها ساکنان خود را از درون خود به‌دور افکنده‌اند.<sup>۲</sup>
- چند احتمال در مورد «الْمَحَاوِلُ»: الف. به معنای «مطالب» باشد، یعنی خواسته‌های دنیا مردم را خسته کرده است؛ ب. جمع «مَحْوِل» و مصدر میمی از ماده «تحول» باشد به این معنا که این تحولاتی که در این دنیا هست، مردم را خسته کرده است؛ ج. از مُحَال یا مَحَال گرفته شده و به معنای فکر و اندیشه است و به این معناست که اندیشه‌های مردم درباره دنیا آن‌ها را خسته می‌کند و مقصود همان فکر و اندیشه‌هایی است که در مورد جمع‌آوری ثروت و پست و مقام دنیا می‌کنیم.

#### ۳.۶. در حال حرکت و جدایی

«أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ»<sup>۱</sup>

مردمش در سختی‌اند و به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و اگر به یکی می‌رسند از دیگری جدا می‌افتند.

#### نکته‌ها

- کنایه از حالت قبض روح است. انسان محتضر از شدت درد و هراس دو پای خود را در یکدیگر می‌پیچد.<sup>۲</sup>
- «أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ»: «ساق» در اصل ساق پای انسان است. انسانی که مضطرب است، موقع راه رفتن گویا پاهایش در هم می‌پیچد و «سیاق» به معنای رانده شدن است. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَ التَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾<sup>۳</sup>
- «وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ»: عده‌ای از اهل دنیا در حال ملحق شدن هستند و عده‌ای جدا می‌شوند. ظاهراً «لحاق» مربوط به یک دسته است و «فراق» مربوط به یک دسته دیگر. کوچک‌ها بزرگ می‌شوند و ملحق به ما می‌شوند ما هم داریم فراق پیدا می‌کنیم پس «لحاق» و «فراق» مربوط به دو دسته است.

#### ۴.۶. مشکل بودن راه فرار از گرفتاری‌ها

«قَدْ تَحَيَّرْتُ مَذَاهِبُهَا وَ أَعْجَزْتُ مَهَارِبُهَا وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا»<sup>۴</sup>

راه‌هایش حیرت‌زا، گریزگاه‌هایش ناتوان‌کننده و مقاصدش یأس‌آور و نومیدی‌زاست.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه انسان‌های بیدار هرگاه بخواهند از مشکلات دنیا نجات و رهایی یابند، کار آسانی نیست. تشخیص دادن راه فرار در آن بسیار مشکل و پیدا کردن گریزگاه بسیار پیچیده است.<sup>۵</sup>

۱. سَاقٍ: پا؛ ما بین کعب و الركبة قال سبحانه ﴿وَ التَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وَ السَّاقُ﴾ أيضا الشدة، و منه قامت الحرب على ساق إذا اشتد أمرها و صعب الخلاص منها، و ربما فسرت الآية بهذا المعنى أى التفت آخر شدة الدنيا بأول شدة الآخرة. سِيَاقٍ: در حال رانده شدن؛ مصدر من ساق الماشية سوقا و سِيقَاة و ساق المريض سوقا و سِيقَاة شرع فى نزاع الروح.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱.

۳. قیامت، ۲۹ و ۳۰.

۴. مَهَارِبٍ: فرارکنندگان؛ جمع «مَهْرَب» به معنای راه فرار و نجات.

خَابَتْ: ناکام و محروم ماند.

خَابَتْ مَطَالِبُهَا: جویندگان آن ناامیدند.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۴۶.

۱. الْمَعْقِلُ: دژ محکم؛ پناهگاه؛ جمع «معقل»؛ اسم مکان و ریشه آن از ماده «عقال» است و «عقال» به معنای ریسمانی است که به پای شتر و گوسفند می‌انداختند؛ «معقل» یعنی جایی که شترها را «عقال» می‌بندند.

لَفَظَتْهُمْ الْمَنَازِلُ: منازلش ساکنانش را بیرون می‌اندازد؛ از ماده «لفظ» به معنای بیرون افکندن گرفته شده و «الفاظ» را از این جهت «الفاظ» می‌گویند که گویی از دهان پرتاب می‌شود.

أَعْيَتْهُمْ: آن‌ها را خسته و درمانده کرد.

الْمَحَاوِلُ: چاره‌جویی؛ جمع «محاله» یعنی قدرت تدبیر و تصرف.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۱۵.

## نکته

- در صحنه دنیا بعضی ها به صورت مجروح و معلول نجات پیدا کرده ولی بعضی دیگر ماند گوشت قربانی شتر یا گوسفند قطعه قطعه شده یا مانند خون ریخته شده، نابود می شوند و روز قیامت هم تازه اول بدبختی آن هاست.

## ۵.۷. پشیمان

«وَ عَاَصُ عَلَى يَدَيْهِ»<sup>۱</sup>

پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می گزد.

## مشابه

- ♦ ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup> روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم.

## ۶.۷. حسرتمند

«وَ صَافِقٍ بِكَفِّيهِ»<sup>۳</sup>

یا حسرتمندی که دست ها را به هم می ساید.

## ۷.۷. حیرت زده

«وَ مُرْتَفِقٍ بِخَدْيِهِ»<sup>۴</sup>

عده ای حیرت زده که سر در گریبان فکر فرو برده اند.

## نکته

- به فاصله بین بازو و ساعد که محل آرنج است، «مرفق» می گویند. این عبارت تصویر کسی را نمایش می دهد که دو دستش را بر گونه هایش گرفته و پاهایش را بین بازو هایش نگه داشته است که کنایه از شدت اندوه و غصه است.<sup>۵</sup>

۱. عَاَصٌ: گازگیرنده؛ از ریشه «عَصَّ» به معنای گاز گرفتن با دندان است و این تعبیر معمولاً درباره کسانی به کار می رود که از شدت ناراحتی یا ندامت دست های خود را با دندان می گزند.

۲. فرقان، ۲۷.

۳. صَافِقٍ: کسی که دست های خود را بر هم می زند؛ از ماده «صَفَقَ» به معنای ضربه زدن است که با صدا همراه باشد و در اینجا اشاره به کسانی است که از شدت ناراحتی دست های خود را به هم می کوبند.

۴. مُرْتَفِقٍ: کسی است که دست های خود را تکیه گاه قرار می دهد و در عبارت بالا کنایه از کسی است که گرفتار حیرت شدیدی شده و سر خود را به دست ها تکیه داده و در فکر فرو رفته؛ ارتفاق، تکیه کردن؛ ارتفق، اتکاء علی مرفق یده أو علی المخذة.

خَدْيِهِ: گونه؛ تشبیه «خَدَّ» به معنای گونه انسان است.

۵. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱.

## ۷. سرنوشت دنیا پرستان

## ۱.۷. نجات یافته مجروح

«فَمِنْ تَاجٍ مَعْقُورٍ»<sup>۱</sup>

بعضی از اهل دنیا نجات یافته اند.

## نکته

- در این صحنه جنگ دنیا بعضی از مردم از جنگ نجات پیدا می کنند اما این جنگ روی آن ها اثر گذاشته یا مجروح این جنگ شده یا معلول گشته اند. مقصود این است که در این دوران زندگی بالاخره مشکلات دنیا و برخی کارهای دنیا در عبادت و تقوای انسان ها اثر می گذارد و وقتی که نجات پیدا کردند و به عالم برزخ یا قیامت رفتند، متوجه می شوند که کجای کارهایشان نقص پیدا کرده است.

## ۲.۷. مرده ای پاره پاره

«وَ لَحْمٍ مَجْزُورٍ»<sup>۲</sup>

بعضی بدنشان پاره پاره و پوستشان کنده شده.

## ۳.۷. سر بریده

«وَ شِلْوٍ مَذْبُوحٍ»<sup>۳</sup>

عده ای سر از تن جدا شده.

## ۴.۷. غرق در خون

«وَ دَمٍ مَسْفُوحٍ»<sup>۴</sup>

دسته ای خونشان به زمین ریخته.

۱. تَاجٍ: نجات پیداکننده؛ اسم فاعل است.

مَعْقُورٍ: زخمی؛ از ماده «عَقَر» یعنی مجروح کردن و کشتن شتر یا قطع کردن دست و پای حیوان.

۲. مَجْزُورٍ: بریده؛ از ماده «جَزَرَ» به معنای قطع کردن؛ نحر کردن شتر؛ به گوشت های قطعه قطعه شده شتر هم «جزر» می گویند؛ به باقی مانده پوست و استخوانی که موقع کشتن حیوان برای حیوانات می گذارند هم «جزر» می گویند. در این جمله چون به همراه «لحم» ذکر شده، مقصود گوشت های قطعه قطعه شده است؛ جزرت الجزور نحرتها.

۳. شِلْوٍ: بخشی از گوشت حیوان مذبح را گویند؛ بالكسر العضو و الجسد من کلّ شیء و کلّ مسلوخ أكل منه شیء و بقیة منه بقیة و الجمع أشلاء کحبر و أحبار.

۴. مَسْفُوحٍ: ریخته شده؛ در اصل از «سَفَحَ» به معنای ریختن است و بیشتر در مورد خون ریزی به کار می رود؛ دَمٍ مَسْفُوحٍ: به خون ریخته شده می گویند.

هیئات هیئات! از دست شد هرچه از دست شد و رفت آنچه رفت، دنیا آن گونه که می خواست سپری شد، «نه آسمان بر آن ها گریست و نه زمین، و نه به آن ها مهلت داده شد».

#### نکته

- در مورد آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ چند احتمال وجود دارد: الف. اینکه اهل آسمان و زمین بر این ها گریه نکردند؛ ب. اینکه از باب مثال باشد، یعنی وقتی مصیبت بزرگی به انسان می رسد می گویند مصیبت آن قدر بزرگ است که جا دارد آسمان و زمین برای آن گریه کنند و در این کلام مقصود این است که از بس به این دسته از افراد بی اعتنائی می شود، زمین و آسمان هم حاضر نیست برای آن ها گریه کند؛ یعنی آن ها مورد توجه و نظر نیستند.

#### ۸.۷. تأسف از اشتباهات گذشته

«وَرَارَ عَلَى رَأْيِهِ»<sup>۱</sup>

شماری بر خطای خود نادم گشته.

#### ۹.۷. تصمیم به برگشت

«وَرَجَعَ عَنْ عَزْمِهِ»

پاره ای از تصمیم خود بازگشته.

#### ۱۰.۷. مسدود شدن راه های فرار

«وَقَدْ أَذْبَرَتِ الْحِيلَةُ وَأَقْبَلَتِ الْغِيْلَةُ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ»<sup>۲</sup>

اما راه چاره به رویشان بسته شده، و مرگ ناگهانی فرارسیده و دیگر زمان خلاصی نیست.

#### نکته

- «غیله» به معنای شدت بدبختی است. در آن روز جهنم و حساب و کتاب و نگرانی های عاقبت کار هست و بدبختی دامن گیر بشر می شود.

#### مشابه

﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾<sup>۳</sup> چه بسیار اقوامی را که پیش از آن ها هلاک کردیم و هنگام نزول عذاب فریاد می زدند ولی وقت نجات گذشته بود.

#### ۱۱.۷. بی اهمیتی دنیا نسبت به دنیاپرستان

«هِيَئَاتِ هِيَئَاتِ قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ وَ ذَهَبَ مَا ذَهَبَ وَ مَضَتِ الدُّنْيَا لِحَالٍ بِأَلْهَا ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾»<sup>۴</sup>

۱. رَارَ: ملامت کننده و توبیخ کننده؛ از ماده «زری» به معنای عیب جویی و ملامت کردن است و لذا به معنای کوچک و حقیر شمردن نیز آمده است.

۲. الْغِيْلَةُ: شرّ و تصمیم خطرناک مخفیانه و غافل گیرانه؛ این واژه به ترور کردن اطلاق می شود؛ الشَّرُّ أو بمعنی الاغتيال و هو الخديعة.

لَاتَ: برای نفی است و در اصل «لای نافیه» بوده و «تاء تأنیث» برای تأکید به آن افزوده شده است و بعضی «تاء» را زائده و برای مبالغه می دانند.

مَنَاصٍ: گریزگاه و پناهگاه؛ از ریشه «نوص» به معنای فرار است؛ المهرب من ناص عن قرنه بنوص نوصا إذا هرب و المناص أيضا الملجأ.

۳. ص، ۳.

۴. دخان، ۲۹.

۵. بَالٍ: قلب و درون؛ لحال بالها: قال الشارح المعترلی كلمة يقال فيما انقضى و فرط أمره و قيل: البال القلب و رخاء النفس أى مضت الدنيا لما يهواه قلبها. مُنْظَرِينَ: مهلت داده شدگان.



## خطبه ۱۹۲

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی، علمی

ویژگی: فتنه‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۸.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی‌علیه السلام که خطبه «قاصعه»<sup>۱</sup> نامیده شده است. این خطبه متضمن نکوهش ابلیس است به جهت تکبر و ورزیدن و ترک سجده برای آدم علیهم السلام و اینکه او نخستین کسی است که تعصب و تکبر را ظاهر ساخت و نیز امام علی‌علیه السلام در این خطبه مردم را از پیمودن راه‌ورسم ابلیس بر حذر می‌دارد. در مورد شأن ورود این خطبه چنین گفته‌اند که اهل کوفه در اواخر دوران خلافت امام علی‌علیه السلام

۱. قاصعه: کوبنده، تحقیرکننده، به لحاظ اینکه در این خطبه متکبران سرکوب و تحقیر شده‌اند؛ بعضی به معنای سیراب‌کننده گرفته‌اند به لحاظ اینکه انسان تشنه معرفت را سیراب می‌کند؛ الرجل قصعا من باب منع إذا ابتلع جرع الماء وقصعت الناقة بجرتها إذا ردتها إلى جوفها أو مضغتها أو هو بعد الدسع وقبل المضغ أو هو بأن تملأ فاهها أو شدة المضغ، وقصع الماء عطشه سکنه، وقصع القملة بالظفر قتلها، وقصع فلانا صغره وحقره، وقصع الله شيا به أكداه، وقصع الغلام أو هامته ضربه ببسط كفه على رأسه، قيل: و الذي يفعل به ذلك لا يشب، و غلام مقصوع و قصيع و قصع كادی الشباب.

بر اثر فراوانی ثروت و انتقال فرهنگ فاسد بعضی از همسایگان به کشور اسلامی و مشکلاتی که در عصر خلفا در جامعه اسلامی به وجود آمد، گرفتار مفاسد زیادی شده بودند که از همه مهم‌تر، برتری جویی قبایل بر یکدیگر و تعصب‌های جاهلی بود تا آنجا که گاه جوانان جلف و بی‌بندوبار با یکدیگر درگیر می‌شدند و هرگاه یکی از آنان مجروح یا مضروب می‌شد، فریاد بلند می‌کرد و اهل قبیله خود را به یاری می‌طلبید، آن‌ها نیز چشم‌وگوش بسته به یاری او می‌شتافتند و چه بسا در این میان خون‌های زیادی ریخته می‌شد.

امام علی (علیه السلام) برای خاموش کردن آتش این فتنه‌ها، این خطبه را که همه آن درباره مذمت و نکوهش تکبر و تعصب‌های جاهلی است، ایراد فرمود و حق سخن و نصیحت را به عالی‌ترین وجهی بیان کرد.

در این خطبه نیز حضرت نخست عزت و کبریایی را مخصوص حق تعالی و بر غیر او حرام و ممنوع دانسته و سپس داستان گردن‌کشی و تکبر ابلیس را بر آدم ذکر، و او را نکوهش و مذمت فرموده و بیان داشته است که او به دلیل داشتن این صفت رذیله و این عمل ناپسند از درگاه حق تعالی طرد شد و به زبان همه پیامبران الهی لعنت شده است و به این دلیل خداوند، انسان‌ها را آگاه ساخته تا از او دوری کنند و از این صفت ناپسند او یعنی تکبر و خودپسندی که مایه بدبختی وی شد، بر حذر باشند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اضْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ. وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيَمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالَمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مُحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بَخْلِقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدَّوْا لِلَّهِ إِمَامًا الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ آسَاسَ الْعَصِيَّةِ وَ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبَرِيَّةِ وَ اذَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا.

### ۱. حمد الهی

#### ۱.۱. عزت و عظمت مخصوص خداوند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ»<sup>۱</sup>

سپاس و ستایش خدای را که لباس عزت و بزرگی بر تن کرد و آن را برای خود برگزید و بر آفریدگانش ممنوع ساخت.

#### نکته‌ها

- همان‌طور که «لباس» محیط به انسان است، ذات خدا نیز ذات عزت و کبریایی است و هیچ لحظه‌ای نیست که بزرگواری نداشته باشد.
- متکبر کسی است که دیگران را در مقایسه با خود حقیر و ناچیز می‌بیند. اگر چنین تصویری واقعی و حقیقی باشد، نکوهیده نیست؛ از این رو خداوند که کمال و نیروی مطلق دارد، متکبر بوده و این صفت برای او نیکوست اما اگر این نگرش در انسان ضعیفی ایجاد شود، نگرشی دروغ بوده و در نتیجه تکبر برای او نکوهیده و ناشایست است.<sup>۲</sup>

#### تشبیه

مشبه: عزت خداوند

مشبه‌به: پوشش

وجه شبیه: عزت خداوند تشبیه به پیراهن و عبایی شده است که تمام بدن شخص را احاطه می‌کند.

۱. لَيْسَ: پوشید؛ دارا شد؛ اَلْبَاسُ: او را پوشانید و پنهان کرد.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۳.



## ۲.۱. جلال خداوند

﴿وَجَعَلَهُمَا جَمًى وَحَرَمًا عَلَىٰ غَيْرِهِ وَاصْطَفَاهُمَا لَجَلَالِهِ﴾<sup>۱</sup>

و آن را قرقگاه و حریم خود ساخت و بر دیگران حرام نمود. این لباس را برگزید چون جلال و عظمت از آن اوست.

## نکته‌ها

• قدرتمندان در گذشته، بیابان یا منطقه‌ای را قرقگاه می‌کردند تا شتر و گوسفندان بیت‌المال را آنجا بچرانند و مردم حق نداشتند گوسفندانشان را به این منطقه بیاورند. عرب به این می‌گوید «حمی».

• خداوند این عزت را برای خودش قرار داده است و خواسته که هیچ‌یک از مخلوقات دارای این روحیه خودخواهی نباشند.

## مشابه

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمِعْدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ، وَالْحِمَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ»﴾<sup>۲</sup> پرهیز کردن داروی هر دردی است.

## استعاره

مستعار: جَمًى وَ حَرَمًا

مستعار منه: قُرُق کردن و ممنوعیت

مستعار له: حریم الهی

جامع: کلمه‌های «حمی و حرم» که به معنای قرق کردن و ممنوعیت است، استعاره است؛ یعنی غیر ذات اقدس او از داخل شدن در این حریم ممنوع و محروم هستند؛ چنان‌که مالک زمین، دیگران را از دخول در حول و حوش ملک خود بر حذر می‌دارد.

## ۳.۱. لعنت الهی بر منازعین عزت و عظمت

﴿وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَىٰ مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ﴾<sup>۳</sup>

۱. جَمًى: قرقگاه و حریم؛ منطقه ممنوع؛ از ماده «حمایت» به معنای ممانعت و دفاع کردن از چیزی گرفته شده و به همین جهت به پرهیز کردن بیمار از آنچه برای او ضرر دارد «حمیه» گفته می‌شود؛ الشیء یحمیه حمیا و حمایة و محمیة منعه و کلاء حمی مثل رضی محمًی و الحمیة الأنف.

اصْطَفَاهُمَا: آن دو را برای خود برگزید؛ باب افتعال از «صفا، یصفوا» به معنای برگزید، انتخاب کرد.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۳. نَارَعُ: دشمنی؛ از ماده «نَرَعَ»؛ تَنَارَعُ، تَنَارَعًا؛ با هم اختلاف پیدا کردند.

خداوند بر هر بنده‌ای که در این دو وصف [عزت و بزرگی] با او ستیزه نماید، لعنت فرستاد.

## نکته

• این بند اشاره به کبریایی خداوند و منازعه دیگران با او در این ویژگی دارد.

## مشابه

﴿لَعْنَةُ اللَّهِ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾<sup>۱</sup> خدا لعنتش کند، [وقتی که] گفت:

«بی‌گمان، از میان بندگان نصیبی معین [برای خود] برخواهم گرفت.»

﴿وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۲</sup> و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.

## ۲. خلقت بشر، عصیان ابلیس

## ۱.۲. آزمون تواضع

﴿ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ﴾<sup>۱</sup> اِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ﴾<sup>۲</sup>

سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آن‌ها را از متکبران جدا سازد و با اینکه از تمام آنچه در دل‌هاست باخبر و از اسرار نهان آگاه است به آن‌ها فرمود: من بشری از گل می‌آفرینم آنگاه که آفرینش او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم، همگی برای او سجده کنید. فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس.

## نکته‌ها

• هدف از آزمایش در اینجا اظهار و آشکار ساختن است؛ زیرا خداوند همه رازها را

۱. نساء، ۱۱۸.

۲. ص، ۷۸.

۳. ص، ۷۱ تا ۷۴.

۴. اخْتَبَرَ: آزمود؛ باب افتعال از ماده «خَبَرَ» به معنای خبر به دست آورد.

یَمِيزَ: جدا می‌کند.

مُضْمَرٌ: پنهان است؛ جمع «مُضْمَر» به معنای پوشیده شده، اسم مفعول در باب افعال است به معنای پنهان شده‌ها.

مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: حقایق غیبی.

طِينٍ: گل.

سَوَّيْتُ: تنظیم نمودم.

نَفَخْتُ: دمیدم.

قَعُوا: فعل امر از «وَقَعَ» که واو آن حذف شده به معنای بیفتید.

وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ<sup>۱</sup>

کبر و خودپسندی به ابلیس روی آورد و بر آدم به آفرینش خود نازید و به ریشه خود [که آتش بود] بر او تعصب ورزید. این دشمن خدا [ابلیس] پیشوای متعصبان و پیشرو مستکبران است. او پایه عصبيت را بنياد نهاد و بر سر لباس کبريایی با خداوند به ستيز برخاست و آن لباس عزت را به تن کرد و جامه فروتنی را درآورد.

## نکته‌ها

- اینکه حضرت وی را «امام متعصبان» شمرده از این بابت است که او منشأ پافشاری در غیر حق و پیش قدم در تعصب بی مورد بوده است.<sup>۲</sup>
- جمله «خلع قناع التذلل» کنایه از این است که شیطان نقاب فروتنی و بندگی در پیشگاه خداوند را که همچون حجابی برای حفظ آبروی بندگی او بود، از خود دور کرد و خود را رسوای خاص و عام نمود.<sup>۳</sup>
- همچنین عبارت «وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ» کنایه است و می‌خواهد بگوید مخلوق خدا باید در مقابل خدا حالت تذلل و رام داشته باشند. شیطان این روحیه رام بودن را از خودش دور انداخت تا آن رداء و زره افتخار را بپوشد. گویا چنین بوده که آدمی که عزت داشته است عبا و زره محکمی داشته و این علامت این بوده که شخص بزرگی است اما آن کس که

۱. اغْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ: خودپسندی به او روی آورد؛ خودداری؛ امتناع غیرت.

افْتَحَزَ: کبر ورزید.

خَلَعَ: از سر بیرون کرد؛ هر جامه‌ای را که از خود درآورد؛ جامه‌ای که پاداش داده شود.

سَلَفٌ: پیشرو؛ گذشته‌ای که از عمل او پیروی می‌شود، پیشتاز.

وَضَعَ: بنا نهاد.

نَازَعَ اللَّهَ: با خدا منازعه کرد.

رِدَاءُ الْجَبَرِيَّةِ: لباس کبريایی؛ قاهریت و عظمت مطلقه؛ الرجل إذا تكبر، و الجبار من الأسماء الحسنى القاهر المتكبر الذى لا ينال، و الجبار فى المخلوق العاتى المتمرد، و المتكبر الذى لا يرى لأحد عليه حقاً، و الجبرية بكسر الجيم و سکون الباء و الجبرية بكسرات و الجبرية بالفتحتين، و الجبرية بفتح الأول و سکون الثانى، و الجبروة بالواو المضمومة و الجبروت و زان برهوت كلها مصادر بمعنى العظمة و الجلالة.

ادَّرَعَ: به تن کرد؛ درع: جامه خود قرار داد؛ گاه به معنای جامه به تن کردن است؛ الرَّجُل و تَدَّرَعَ لبس درع الحديد.

لِبَاسَ التَّعَزُّزِ: لباس عزت؛ به خود بالیدن و خود را بزرگ و عزیز شمردن است؛ عزیز نمایی، جاه‌طلبی.

قِنَاعٌ: نوعی روسری، شال؛ بالكسر ما تقنع به المرأة رأسها و هو أوسع من المقنعة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۳۸.

۳. همان، ص ۳۳۹.

می‌داند و چیزی بر او پوشیده نیست.<sup>۱</sup>

• خداوند آگاه به همه غیب‌ها و باطن دل‌هاست و می‌داند که شیطان تخلف‌کننده است اما باید بر خود شیطان هم نمایان بشود، باطنش بروز کند و دیگر ملائکه هم بفهمند؛ از این رو ملائکه از عبادت‌های شیطان که چقدر مقرب درگاه خدا بود، تعجب می‌کنند.

## مشابه

- «انه اخْتَبَرَهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ»<sup>۲</sup> آنان را به اموال و فرزندان آزمایش می‌کند تا ناخشنود از رزق او و راضی به نصیب او را معلوم سازد.
- «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»<sup>۳</sup> آیا متکبران را در جهنم جایگاهی نیست؟
- «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»<sup>۴</sup> و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.
- «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا»<sup>۵</sup> خدا بر دل هر متکبر جباری این چنین مهر می‌نهد.
- «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»<sup>۶</sup> و آن‌هایی که تقاضای فتح و پیروزی کردند و هر گردن‌کش منحرفی نومید و نابود شد.

## ۲.۲. تعصب و تکبر ابلیس

«اغْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَحَزَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدَّوُا لِلَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبَرِيَّةِ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۷.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۹۳.

۳. زمر، ۶۰.

۴. حجر، ۲۹.

۵. مؤمن، ۳۵.

۶. ابراهیم، ۱۵.

خودبرترینی‌اش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش آماده ساخت؟

#### مشابه

- ♦ ﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۖ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۱</sup> از بهشت بیرون رو که تو رانده شده درگاه مایی و لعنت من بر تو تا روز قیامت باد.
- ♦ ﴿فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾<sup>۲</sup> فرمود: «از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.»
- ♦ ﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾<sup>۳</sup> و آن را مایه طرد شیاطین گردانیدیم و برای آن‌ها عذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم.
- ♦ ﴿اُخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا﴾<sup>۴</sup> از آن (منزلت) مذموم و مطرود بیرون شو.
- ♦ ﴿لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۵</sup> به‌طور حتم و یقین جهنم را از تو و پیروان تو پر خواهیم کرد.

می‌خواسته در مقابل دیگری کرنش کند، «قناع» روی سرش می‌انداخته است. شیطان آن حالت تذلل خودش را کنار گذاشت و خواست فخرفروشی کند در مقابل خداوند.

- تعبیر امام دربارهٔ ابلیس به «عدو الله» اشاره به این است که او تنها دشمن آدم نبود بلکه دشمن خالق آدم و معترض به فرمان او بود.<sup>۱</sup>
- «الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ»: ساختمانی را که می‌خواهند بسازند، اول پایه‌اش را محکم می‌کنند و عرب به آن پایه‌ها «اساس» می‌گوید و می‌فرماید که پایه این برتری نژادی را شیطان ریخت، زیرا اول کسی بود که این حرف را زد که من اصلم از آتش است و آدم از خاک پس من زیر بار نمی‌روم.
- «وَأَذَرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ»: در این عبارت بزرگواری به زره تشبیه شده است؛ زیرا زره به بدن احاطه دارد و به بدن چسبیده است.

#### مشابه

- ♦ ﴿تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾<sup>۲</sup> تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را بترسانید.
- ♦ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾<sup>۳</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر مگیرید.
- ♦ ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۴</sup> مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای.
- ♦ در حدیثی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»<sup>۵</sup> کسی که به اندازه ذره‌ای تکبر در قلبش باشد، وارد بهشت نخواهد شد.

#### ۳.۲. سرنوشت شیطان

«أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا»<sup>۶</sup>

آیا نمی‌بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و بر اثر

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۵۹.

۲. انفال، ۶۰.

۳. ممتحنه، ۱.

۴. ص، ۷۶.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۶. تَرْفَعُ: بلند گرداندن؛ خود را بالا بردن.

مَذْحُور: دور از رحمت؛ رانده شده؛ از ماده «ذحر» به معنای راندن گرفته شده است.

۱. حجر، ۳۴ و ۳۵.

۲. اعراف، ۱۳.

۳. ملک، ۵.

۴. اعراف، ۱۷.

۵. ص، ۸۵.

یک از آن‌ها را آشکار سازد به همین دلیل به آن‌ها دستور داد تا بر آدم سجده کنند.<sup>۱</sup>

### ۲.۳. جهل مخلوقات به موارد آزمون الهی

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup>

اما خداوند سبحان بندگان خود را به پاره‌ای از چیزها که به اصل و ریشه آن جاهل اند می‌آزماید تا با این آزمون فرمان‌برداران را از نافرمانان جدا سازد و بزرگ‌منشی و کبر را از ایشان بزدايد و خودپسندی را از آنان دور نماید.

#### نکته‌ها

- «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ»: خداوند سبحان همیشه می‌خواهد کاری کند که افراد شوند؛ لذا این صحنه‌ها و حوادث ناملایم را پدید می‌آورد تا معلوم شود که چه کسی مطیع‌تر است و چه کسی سرکش و نافرمان.
- فلسفه بسیاری از احکام به حکم عقل یا به توضیح آیات و روایات بر ما آشکار شده ولی قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده است. این بدان دلیل است که مطیعان مخلص از متمردان و گردن‌کشان شناخته شوند.<sup>۳</sup>
- «لَهُمْ» متعلق به «تمییز» است؛ یعنی می‌خواهد این بندگان را به وسیله آزمایش کردن تمیز بدهد.
- «وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ»: خداوند دستوراتی را به بشر می‌دهد که ریشه‌اش برای بشر معلوم نیست تا اینکه حالت انقیاد در مردم پیدا شود. بزرگ‌ترین فلسفه عبادات و دستوراتی که خدا می‌دهد همین است که روحیه اطاعت کردن و زیر بار رفتن در بشر پیدا بشود و از آن حالت خودمحوری و نخوت بیرون بیاید.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. خِيَلَاءٌ: خودپسندی؛ خودبزرگ‌پنداری؛ و الْخِيَلَةُ الْكَبِيرُ.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۶۳.

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَ طِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ.

### ۳. آزمون‌های الهی

#### ۱.۳. دشواری آزمون الهی

«وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَ طِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»<sup>۱</sup>

اگر خدا می‌خواست می‌توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی‌اش دیده‌ها را برباید و زیبایی و جمالش عقل‌ها را مبهوت کند و عطرش شامه‌ها را مست‌سازد و اگر چنین می‌کرد گردن‌ها در برابر آدم خاضع می‌شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه اگر امتحان‌های الهی هماهنگ با خواسته دل افراد باشد، امتحان عملاً بی‌اثر خواهد شد؛ زیرا همه طبق آن عمل می‌کنند. هم خداپرستان و هم هواپرستان و چنین امتحانی بی‌نتیجه خواهد بود.<sup>۲</sup>
- فرشتگان همانند انسان حب ذات و خودبینی دارند، هرچند که طبیعت و ساختارشان متفاوت از انسان است. فرشتگان از اختیار و آزادی برخوردارند؛ زیرا اگر چنین نبود مکلف بودن آنان از سوی خداوند روا نبود. خداوند پس از آفرینش فرشتگان و نهادن صفت خودبینی در آن‌ها آزادی کامل را به آن‌ها عطا کرد و اراده کرد تا حقیقت درونی هر

۱. يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ: دیده‌ها را می‌رباید؛ از «خَطَفَ» به معنای ربودن با سرعت.

يَبْهَرُ: حیران می‌کند؛ از ماده «بهر» به معنای حیرت و مبهوت ساختن.

رُؤَاؤُهُ: زیبایی‌اش؛ به معنای ظاهر زیباست؛ حُسْنِ مَنْظَرٍ.

طِيبٌ: دل‌چسبی؛ طبع‌پسندی؛ اسْتِطَابٌ، اسْتِطَابَةُ الشَّيْءِ: آن چیز را نیکو یافت.

عَرْفٌ: بوی مطبوع و خوش؛ اگر خدا می‌خواست که آدم را از نوری خلق کند که زیبا باشد و عقل را متحیر کند و بوی خوش داشته باشد، البته می‌توانست؛ بفتح الأول و سکون الثانی الريح طيبة أو منتنة و أكثر استعماله فی الطيبة. ظَلَّتْ: خاضع شد.

الْأَعْنَاقُ: گردن؛ جمع «عنق».

الْبُلُوى: آزمون.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۶۲.

و در حقیقت یک روز [از قیامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید.<sup>۱</sup>

• «حبط عمل» معنایش بی‌ارزش کردن عمل است البته به کلی هم بی‌ارزش نشد. شیطان گفت: خداوند! پس ثواب عمل من چه شد؟ خدا پاسخ داد که در دنیا هر چه می‌خواهی به من بگو که به تو بدهم؛ از این رو بنا شد تا روز قیامت زنده باشد و اختیار هم داشته باشد که بر بنی آدم مسلط گردد.

#### مشابه

- ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾<sup>۲</sup> و هر کس در ایمان خود شک کند، قطعاً عملش تباه شده.
- ﴿وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup> و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌داده‌اند باطل گردیده است.
- ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۴</sup> اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیان‌کاران خواهی شد.
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾<sup>۵</sup> کسانی که پرهیزکاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آن‌ها برسد، خدا را یاد می‌کنند و در دم بصیرت یابند.
- ﴿سَاصِرُونَ عَنِ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ﴾<sup>۶</sup> به‌زودی کسانی را که در این سرزمین به‌ناحق گردن‌کشی می‌کنند از آیه‌های خود منصرف می‌کنم.
- ﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾<sup>۷</sup> از درهای دوزخ درآید، در آن جاودان [بمانید]. چه بد است جای سرکشان.
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾<sup>۸</sup> در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به‌زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۶۴.

۲. مانده، ۵.

۳. هود، ۱۶.

۴. زمر، ۶۵.

۵. اعراف، ۲۰۱.

۶. اعراف، ۴۶.

۷. غافر، ۷۶.

۸. غافر، ۶۰.

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ.

#### ۴. عبرت‌آموزی

در این قسمت از خطبه امام علی(ع) به شنوندگان هشدار می‌دهد که از بدبختی شیطان پند بگیرند؛ زیرا به سبب تکبر و تعصب بیجا عبادت‌های چندین ساله‌اش باطل و در دنیا و آخرت مورد لعن و شماتت واقع شد؛ همچنین امام، مردم را بر حذر می‌دارد که راه او را نروند، گرد تکبر و خودپسندی نگردند که این خود ریشه بسیاری از صفت‌های زشت و اعمال ناروا و سرانجامش سقوط در دره هلاکت ابدی خواهد بود.

#### ۴.۱. عبرت‌آموزی از زندگی شیطان

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۱</sup>

از کاری که خداوند با ابلیس کرد، عبرت بگیرید؛ زیرا اعمال طولانی و کوشش‌های بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود. سال‌هایی که معلوم نیست از سال‌های دنیا بود یا آخرت. همه آن سال‌ها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت.

#### نکته‌ها

- تدبیر «لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ» مفهومش این نیست که امام از این مسئله خبردار نبوده، بلکه اشاره به این است که توده مردم از آن آگاه نیستند و منظور از سال‌های دنیا همین سال‌هایی است که بر ما می‌گذرد که مقدارش معلوم است و منظور از سال‌های آخرت آن است که در قرآن به‌طور مکرر به آن اشاره شده است: ﴿وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. أَخْبَطَ: از بین برد.

جَهْدُهُ الْجَهِيدُ: تلاش سخت‌کوشانه؛ «جُهد» بر وزن «کفر» هر دو به معنای سعی و تلاش خسته‌کننده است و «جهید» از همین ریشه است که برای تأکید ذکر می‌شود؛ بنابراین «جهد و جهید» به معنای آخرین مرتبه تلاش و کوشش است. لَا يُدْرَى: دانسته نمی‌شود. أَخْبَطَ: پایین آورد، باطل کرد.

سِنِي الدُّنْيَا: سال‌های دنیا؛ در اصل «سنین» بوده که هنگام اضافه «ن» آن حذف شده و جمع «سنه» به معنای سال است.

۲. حج، ۴۷.



## ۳.۴. یکسان بودن همه آفریده‌ها نزد خداوند

«إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَّمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ‌یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است، بر وی مباح سازد!

## نکته

- اشاره به اینکه همه مکلفان در برابر خداوند یکسان هستند و هیچ‌کس را بر دیگری امتیاز نیست. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد.<sup>۲</sup>

## مشابه

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»<sup>۳</sup> هرکس که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هرکه بد کند به زیان اوست و پروردگار تو به بندگان ستم روا نمی‌دارد.

«تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ»<sup>۴</sup> روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»<sup>۵</sup> و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۶</sup> پس هرکه هم وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هرکه هم وزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.

۱. هَوَادَّةٌ: نرمی؛ رخصت؛ سازش، سهل‌انگاری؛ للین و الرخصة و ما یرجى به الصلاح.

حِمَى: حرام؛ حریم؛ منطقه ممنوعه؛ از «حَمَى» به معنای منع گرفته شده است.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۸.

۳. فصلت، ۴۶.

۴. آل عمران، ۳۰.

۵. زلزله، ۸ و ۷.

«وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا»<sup>۱</sup> و هرکس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می‌آورد.

«وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup> و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه انجام می‌دادند، از دستشان می‌رفت.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»<sup>۳</sup> و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمالشان تباه شده است.

## ۲.۴. سرنوشت متکبران

«فَمَنْ ذَا بَعْدِ إِبْلِيسَ يَسْلُمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ شُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِه مِنْهَا مَلَكًا»

چه کسی پس از ابلیس با آلوده شدن به گناهی چون گناه او از عذاب حق سالم می‌ماند؟ حاشا! خداوند هرگز انسانی را به عملی وارد بهشت نمی‌کند که به خاطر همان عمل فرشته‌ای را از آنجا بیرون کرد.

## نکته‌ها

- منظور از «مَلَك» در اینجا ابلیس است.<sup>۴</sup>
- حرف «باء» در عبارت «بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ» برای مصاحبت است؛ یعنی چه کسی سالم از کیفر الهی به سوی او برمی‌گردد با اینکه گناهی مانند گناه ابلیس همراه خود داشته، مثل او متکبر باشد و امر حق تعالی را مخالفت کند.<sup>۵</sup>
- «مَا كَانَ اللَّهُ شُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ...»: ظاهر این عبارت این است که شیطان یکی از ملائکه بوده است؛ البته در قرآن می‌فرماید: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»<sup>۶</sup> شیطان بزرگ جن‌ها بود. جن‌ها وقتی که خدا را معصیت کردند، شیطان مأمور شد که قلع و قمعشان کند و این کار را هم کرد و چون مقامی داشت در صف ملائکه قرارش دادند و ملائکه تصور کردند که او جزء خودشان است.

۱. نساء، ۱۷۲.

۲. انعام، ۸۸.

۳. اعراف، ۱۴۷.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۸.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۵۲.

۶. کهف، ۵۰.



بَخِيلُهُ وَرَجَلُهُ<sup>۱</sup>

بندگان خدا، از دشمن خدا دوری کنید، مبادا شما را به بیماری خود گرفتار کند و با ندایش شما را به حرکت درآورد و با سپاه سواره و پیاده اش بر شما بتازد.

## نکته ها

- منظور از دشمن خدا همان ابلیس است و یاران و سپاهیان همان وسوسه ها و شهوات هستند که به وسیله او آدم را گمراه می کند؛ چراکه آدم دشمن درجه یک اوست.<sup>۲</sup>
- «خیل» هم به معنای اسب هاست و هم به معنای اسب سواران که در اینجا به معنای لشکر سواره است و «رجل» به معنای لشکر پیاده است و اشاره به دستیاران زیادی است که شیطان از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای گمراه ساختن مردم به او کمک می کنند.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ﴾<sup>۴</sup> و از ایشان هرکه را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز.

۱. اخذروا: بر حذر باشید.

يُعْدِي: مبتلا می کند؛ از «عدو» در اصل به معنای تجاوز کردن است و «عدوان» یعنی ستم کردن و «عداوت» به معنای دشمنی و «عدوی» به معنای دویدن و همچنین به معنای سرایت کردن بیماری از کسی به دیگری به کار می رود و منظور در خطبه بالا همین معنای اخیر است؛ یعنی شیطان بیماری کبر و غرور و تعصب خویش را به شما منتقل می کند؛ أعداء: الداء أصابه مثل ما بصاحب الداء و فی کلام العرب إنَّ الجرب ليعدى أى يجاوز من صاحبه إلى من قاربه، و العدوى و زان جدوى ما يعدى من جرب و غيره.

دَائِهِ: ندای خود؛ الداء أصابه مثل ما بصاحب الداء و فی کلام العرب إنَّ الجرب ليعدى أى يجاوز من صاحبه إلى من قاربه، و العدوى و زان جدوى ما يعدى من جرب و غيره.

يَسْتَفْزِرُ: تحریک می کند؛ از ماده «استفزاز» به معنای تحریک کردن و برانگیختن است.

يُجْلِبُ: از ماده «جَلَبَ» به معنای صدای قوی است؛ اَجْلَبَ: یک معنایش همان جمع کردن است؛ فریاد زدن بر کسی یا راندن او از محلی به محل دیگر.

خَيْلٍ: اسب ها که مراد سواره نظام است.

رَجَلٍ: پیاده نظام؛ جمع «راجل» به معنای پیاده یا لشکری پیاده است؛ بفتح الراء و سکون الجیم اسم جمع لراجل مثل ركب راكب.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۱.

۴. اسراء، ۶۴.

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيَكُمْ بَدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفْزِرَكُمْ بِنْدَائِهِ وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فَقَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ قَدْفًا بَغِيْبٍ بَعِيدٍ وَرَجْمًا بَظَنٍّ غَيْرٍ مُصِيبٍ صَدَقَهُ بِهِ أَتْنَاءَ الْحَمِيَّةِ وَإِخْوَانُ الْعَصْبِيَّةِ وَفُؤْسَانُ الْكِبَرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةُ مِنْكُمْ وَاسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فِيكُمْ فَتَنَجَمَتِ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ تَحَوُّكُمْ فَأَفْحَمُوكُمْ وَلَجَاتِ الدَّلِّ وَأَحْلَوْكُمْ وَرَطَّاتِ الْقَتْلِ وَأَوْطَأَكُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ طَعْنًا فِي عُيُونِكُمْ وَحَزًّا فِي حُلُوقِكُمْ وَدَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ وَقَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ وَسَوْفًا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَزًّا وَأَوْزَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مَنَاصِبِينَ وَعَلَيْهِمْ مُتَالِبِينَ فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ وَلَهُ جِدَّكُمْ فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَى أَصْلِكُمْ وَوَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ وَدَفَعَ فِي نَسْبِكُمْ وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ وَقَصَدَ بِرَجَلِهِ سَبِيلَكُمْ يَفْتَنِيصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ لَا تَمْتَنِعُونَ بِحَبْلَةٍ وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةِ دُلٍّ وَحَلَقَةِ ضَبِيقٍ وَعُرْصَةِ مَوْتٍ وَجَوْلَةٍ بَلَاءٍ فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصْبِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَحْوَاتِهِ وَنَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ وَاعْتَمِدُوا وَضَعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ وَإِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَخَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَاتَّخَذُوا التَّوَاضُّعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِيْلَيسَ وَجُنُودِهِ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا وَرَجِلًا وَفُؤْسَانًا وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعَظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبَرِ الَّذِي أَغْشَاهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ وَالزَّمَمَةَ آثَامَ الْفَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

## ۵. بر حذر بودن از شیطان

## ۵.۱. هشدار نسبت به عداوت ابلیس

«فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيَكُمْ بَدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفْزِرَكُمْ بِنْدَائِهِ وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ

و گفته: «پروردگارا! به سبب آنکه مرا اغوا کردی، دنیا را در چشم آنان جلوه می‌دهم و همه را گمراه خواهم کرد.»

#### نکته‌ها

- امام علیه السلام به این اشاره دارد که خطر شیطان متوجه شماسست و راه نفوذ او آرایش مظاهر مادی دنیا و زیباسازی زرق و برق مواهب مادی و غرق ساختن در گرداب شهوات است.<sup>۱</sup>
- تعبیر امام به اینکه شیطان تمام نیروها و قوای خود را برای حمله به شما آماده ساخته اشاره به این است که عوامل و سوسه‌های شیطانی در درون و برون انسان فراوان است؛ هوای نفس از یک طرف و عوامل بیرونی گناه از سوی دیگر.<sup>۲</sup>
- «لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» نشان می‌دهد که او در اهداف شوم خود بسیار جدی است و به همین دلیل انسان‌ها باید کاملاً بیدار و هوشیار باشند تا در دام‌های رنگارنگ او نیفتند.<sup>۳</sup>
- «باء» در «بِمَا أَغْوَيْتَنِي» سببیت است و «ماء» مصدریه، یعنی پروردگارا به این سبب که مرا اغوا کردی یا اینکه مراد این است که گمراهی من سبب شد که مطرود شدم.

#### مشابه

﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ<sup>۴</sup> گفت: پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را. ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۵</sup> گفت: پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست.

#### ۴.۵. گمان نادرست شیطان

﴿قَدْ فُتِنَ بَعْثُ بَعِيدٍ وَ رَجْمًا بَطْنٌ غَيْرُ مُصِيبٍ﴾<sup>۶</sup>

در تاریکی تیری به سوی هدفی دور افکند و گمانی نادرست بر زبان آورد.

#### نکته‌ها

- معنای حقیقی «غیب» چیزی است که از نظر مردم پنهان باشد و آن را ندانند؛ پس اظهار مطلب درباره هر چه که نمی‌دانند را «قذف بغیب» شمرده است، چون ابلیس اموری را ادعا

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. حجر، ۴۰ و ۳۹.

۵. اعراف، ۱۶.

۶. قَدْ فُتِنَ: نسبت دادن؛ انداختن؛ گذاشتن؛ بهتر است آن را «رها کردن» معنی کنیم که جامع انداختن و گذاشتن است.

رَجْمٌ: انداختن سنگ و امثال آن.

غَيْرُ مُصِيبٍ: نادرست.

#### ۲.۵. هشدار نسبت به تیرهای شیطانی

﴿فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمٌ الْوَعِيدِ وَ أَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾<sup>۱</sup> به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده در کمان گذارده و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است.

#### نکته

- شیطان به کسی تجاوز نمی‌کند. او فقط به تزئین و فریب دادن وعده‌های دروغ می‌پردازد و اختیار به دست خود انسان است.<sup>۲</sup>

#### استعاره

مستعار: سهم

مستعار منه: تیر

مستعار له: وسوسه‌های شیطانی و آرایشگری‌های او

جامع: وجه استعاره آن است که ابلیس این وسوسه‌ها را پیش روی انسان‌ها جلوه می‌دهد و روح آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و باعث هلاکت و تباهی آن‌ها در آخرت می‌شود؛ چنان‌که تیر به کسی بیندازند و او را به هلاکت برسانند.

#### ۳.۵. اغواگری شیطان

﴿فَقَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۳</sup>

۱. فَوْق: محلی از زه کمان که انتهای تیر را برای پرتاب به آن تکیه می‌دهند؛ اشاره به اینکه شیطان تیر خود را برای پرتاب به سوی شما آماده ساخته است و واژه «فوق» به معنای بالا نیز از همین جا گرفته شده است. در گذشته مرسوم بود سر تیر شکافی بود که زه از آن شکاف عبور می‌کرد، عرب‌ها به این شکاف می‌گفتند «فوق» وقتی که می‌خواستند تیر را پرتاب کنند آن را به چله کمان می‌گذاشتند، یعنی زه را از شکاف سر تیر عبور می‌دادند تا تیر به هدف بخورد؛ «فَوْق» بر وزن «فَعَلَ» از باب تفعیل است و از ماده «فوق»؛ شیطان پیاده‌نظام را وارد عمل می‌کند، خودش هم مستقیماً تیر را به چله کمان گذاشته و سعی می‌کند به مغزتان بزند؛ سهم و زان قفل موضع الوتر و الجمع افواق و فَوْقَتِ السَّهْمِ تفویقا جعلت له فوقاً و إذا وضعت السَّهْمُ فی الوتر لترمی به قلت أفقته إفاقة و رجمته رجما من باب نصر ضربته بالرجم و هو الحجارة. أَغْرَقَ: کشید؛ از ماده «اغراق» و «غرق» به معنای کشیدن زه کمان تا حد ممکن برای تیراندازی گرفته شده است؛ سپس به هر کاری که در آن نهایت تلاش شود اطلاق گردیده است.

نَزَعَ: چیزی را از جا کندن یا کشیدن مانند کشیدن کمان هنگام تیر انداختن.

رَمَا: تیر انداخت؛ از ماده «رمی» به معنای انداختن؛ اَرَمَى، اِرْمَاءُ الشَّيْءِ من یده: آن چیز را از دست خود انداخت؛ رامی: بر یکدیگر تیر انداختن.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. حجر، ۳۹.

۴. أَغْوَيْتَنِي: مرا اغوا نمودی، مرا گمراه کردی، مرا به فتنه انداختی.

لَأُزَيِّنَنَّ: حتماً زینت خواهم داد.

لَأُغْوِيَنَّهُمْ: آن‌ها را قطعاً فریب خواهم داد.

## مشابه

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾<sup>۱</sup> آنگاه که کافران در دل‌های خود، تعصب [آن‌هم] تعصب جاهلیت ورزیدند.

## ۵. ۶. سلطه شیطان بر انسان

«حَتَّىٰ إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةُ مِنْكُمْ وَاسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فَيَكُمُ فَتَحَمَتِ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ»<sup>۲</sup>  
این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست‌ایمان از شما را در برابر خدا تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه‌اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش به‌سوی شما حمله‌ور شد.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه ابلیس نخست می‌کوشد افرادی را که در برابر او سرکشی می‌کنند، تسلیم خود گرداند و پایگاه خویش را در میان آنان محکم و آن‌ها را گرفتار مصائب مادی و دنیوی کند.<sup>۳</sup>
- حضرت، شیطان را با ارتشش که باطنی هستند و می‌خواهند به کشور روح شما هجوم بیاورند، تشبیه کرده است به کشوری خارجی که با ارتش خود می‌خواهد هجوم بیاورد به کشور دیگر. همه زمینه‌ها و مقدماتی که آن ارتش طرح می‌کند شیطان هم همان کار را می‌کند.
- منظور از «جامحه» کسانی است که شیطان هنوز به سراغ آن‌ها نرفته ولی آن‌ها آمادگی برای گشودن و فرمان‌برداری از شیطان را دارند.<sup>۴</sup>

۱. فتح، ۲۶.

۲. انْقَادَتْ: مطیع شد.

الْجَامِحَةُ: سرکش؛ از ماده «جُمُوح»؛ الفرس اعتَزَّ را کبه و غلبه.

اسْتَحْكَمَ: محکم شد.

الطَّمَاعِيَّةُ: طمع؛ فيه طمعا و طماعا و طماعية حرص عليه.

تَحَمَّتْ: ظاهر شد؛ از ماده «نجوم» به‌معنای نمایان شدن گرفته شده و ستاره را «نجم» می‌گویند چون در آسمان ظاهر می‌شود؛ گاه به گیاهان بدون ساقه نیز «نجم» گفته می‌شود؛ زیرا از زمین بیرون می‌آید؛ الشیء نجوما طلع و ظهر. اسْتَفْحَلَ: چیره شد؛ از ماده «فَحَلَ» به‌معنای عظیم و برجسته گرفته شده و «استفحال» به‌معنای سنگینی کردن و طاقت‌فرسا شدن است.

دَلَفَ: جلو داد؛ از «دلوف» به‌معنای آهسته راه رفتن و گام‌های کوتاه برداشتن گرفته شده است و در اینجا اشاره به پیشروی تدریجی لشکر شیطان به‌سوی انسان‌هاست؛ دلفا و دلفانا مشی مشی المقید و فوق الدبیب، و دلفت الناقة بحملها نهضت به.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۵.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵.

می‌کرد که نمی‌دانست در آینده انجام خواهد داد یا نه.<sup>۱</sup>

• «قَذَفًا»: مفعول مطلق است برای فعل محذوف که «قَذَفَ قَذَفًا» بوده.

## مشابه

﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup> شیطان گمان خود را درباره آن‌ها درست یافت و جز گروهی از مؤمنان، دیگران از او پیروی کردند.  
﴿بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾<sup>۳</sup> بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند و ناگهان آن نابود می‌گردد.  
﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمُ الْغُيُوبِ﴾<sup>۴</sup> بگو: بی‌گمان، پروردگارم حقیقت را القا می‌کند؛ [اوست] دانای نهان‌ها.

## ۵. ۵. باران تصدیق‌کننده شیطان

«صَدَقَهُ بِهِ أَتْنَاءُ الْحَمِيَّةِ وَ إِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ وَ فُرْسَانُ الْكِبَرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۵</sup>

اهل تکبر و دارندگان تعصب و سواران مرکب جهالت و غرور، او را تصدیق کردند.

## نکته‌ها

- ضمیر مفعولی در «صَدَقَهُ» به ابلیس بازمی‌گردد و ضمیر «به» به گمان ابلیس درباره گمراه ساختن انسان‌ها برمی‌گردد.<sup>۶</sup>
- «أَتْنَاءُ الْحَمِيَّةِ» کنایه از اینکه اهل تکبر به‌قدری آلوده به تکبر هستند که گویی فرزندان تکبرند.<sup>۷</sup>
- تعبیر «إِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ» کنایه از ارتباط تنگاتنگ اهل تکبر با تعصبات قومی و قبیله‌ای و مانند آن است.<sup>۸</sup>
- «وَفُرْسَانُ الْكِبَرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ» کنایه از این است که اهل تکبر آن‌قدر گرفتار کبر و جهل و غرورند که گویی بر مرکبی از جهل و کبر سوار شده و به پیش می‌تازند.<sup>۹</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲. سبأ، ۲۰.

۳. انبیاء، ۱۸.

۴. سبأ، ۴۸.

۵. صَدَّقَ: تصدیق نمود.

أَتْنَاءُ الْحَمِيَّةِ: دمسازان تعصب.

فُرْسَانُ الْكِبَرِ: سواران کبر؛ جمع «فُرْسَان» و «فَوَارِس»: اسب‌سوار، اسب‌دار، از مردان جنگجو و اسب‌سوار.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۴.

۸. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۴.

۹. همان.

آنگاه سپاهیان شما را به خواری افکندند و به ورطه هلاکت درآوردند و بر شما زخمی کاری وارد ساختند: نیزه‌ها در چشمانتان نشانند و گلوهایتان را بریدند و بینی‌هایتان را خرد کردند تا شما را بشکنند و مهار در بینی کرده و به‌سوی آتشی که برایتان فراهم شده، ببرند.

#### نکته‌ها

- ضمیر فاعلی در «اقحموكم» به سربازان ابلیس برمی‌گردد و معنایش این است که شیطان بر شما چیره شده و سربازانش جان‌هایتان را اشغال کرده است.
- «وَدَقَّا لِمَتَاخِرِكُمْ»: ارتش مهاجم وقتی که وارد کشوری می‌شود افراد مقاوم را به‌وسیله اسلحه‌ای که دارد له می‌کند. شیطان هم با قوا و نیروهایش وقتی که به شما هجوم آورد کاری می‌کند که در مقابل شیطان هیچ قدرتی نداشته باشید و تسلیم محض او شوید.
- «وَسَوْقًا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ»: حضرت، انسانی را که مسخر شیطان می‌شود تشبیه کرده به شتری رام که او را به هر طرف می‌کشند. عرب وقتی که می‌خواست شتری را رام کند حلقه‌هایی از مو درست کرده در بینی شتر می‌کرد و افسار شتر را به این حلقه وصل می‌کرد؛ چون اگر افسار به گردنش می‌بود کمتر تسلیم می‌شد اما در بینی‌اش که باشد مقداری که بکشد دردش می‌آید و رام می‌شود.

#### استعاره

##### مستعار: خزائم

مستعارمنه: حلقه‌هایی مویی که شتر را با آن مهار می‌کنند

مستعارله: روحیات و گناهان ناپسندی است که به‌سوی دوزخ می‌برد

جامع: همچنان که مهار شتر باعث می‌شود که آن به هر طرف که انسان بخواهد بکشد، گناهان ناپسندی که در انسان وجود دارد هم او را به‌سوی دوزخ می‌کشاند و لفظ «سوق» این استعاره را کامل کرده است.

#### ۵. ۸. شیطان؛ بزرگ‌ترین دشمن انسان

«فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْبًا وَ أَوْزَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحَتْ لَهُمْ

ادامه از صفحه قبل:

بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ: مهارهای وصل‌شده به بینی‌ها؛ جمع «خزاه» حلقه‌ای است که در بینی شتر می‌کنند و ریسمان در آن می‌اندازند و هنگام سرکشی آن را می‌کشند؛ جمع خزامة و هی حلقه من شعر تجعل فی وتره أنف البعير فيشد فيها الرّمام. الْمُعَدَّة: آماده.

#### مشابه

- ♦ «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۱</sup> در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.
- ♦ «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۲</sup> چراکه او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.
- ♦ «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا»<sup>۳</sup> در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست و حمایتگری [چون] پروردگارت بس است.

#### ۵. ۷. لشکریان شیطان

«فَأَقْهَمُوكُمْ وَلَجَاتِ الدَّلِّ وَ أَحْلَوْكُمْ وَرَطَاتِ الْقَتْلِ وَ أَوْطَوُكُمُ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ طَغْنًا فِي عُيُونِكُمْ وَ حَزًّا فِي حُلُوفِكُمْ وَ دَقًّا لِمَتَاخِرِكُمْ وَ قَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ وَ سَوْقًا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ»<sup>۴</sup>

۱. حجر، ۴۲.

۲. نحل، ۹۹.

۳. اسراء، ۶۵.

۴. أَقْهَمُوكُمْ: به‌طور ناگهانی بر شما حمله کرد؛ از ماده «قُحِم» به‌معنای بی‌مطالعه در کاری وارد شدن و «اقحام» یعنی به‌زور و قهر و غلبه کسی را به کاری واداشتن است.

وَلَجَاتٍ: سرپناه‌ها؛ غارها و پناهگاه‌ها، جمع «ولجه» به‌معنای غاری است که رهگذران در مشکلات به آن پناه می‌برند؛ محرّكة كهف يستتر فيه المارة من مطر وغيره.

أَحْلَوْكُمْ: شما را وارد کردند؛ از ماده «حَلَّ» به‌معنای باز کردن؛ اِخْتَلَّ، اِخْتِلَالَ: فرود آمد؛ حَلَّلَ، تَحْلِيلًا وَ تَحْلَلَةً: بالمكان: او را در آن مکان فرود آورد.

وَرَطَاتِ الْقَتْلِ: هلاکت‌گاه‌ها؛ مشکلات و بن‌بست‌ها و مهلکه‌ها؛ جمع «ورطه» به‌معنای باتلاق، چاله، پرتگاه. أَوْطَوُكُم: بر شما حمل کردند؛ از ریشه «وطئ» به‌معنای پایمال کردن و زیر پا له کردن است؛ رسه إذا حمله عليه فوطئه و أوطأوهم جعلوهم يوطنون قهرا.

إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ: جراحت بسیار؛ از «ثخونه» در اصل به‌معنای ضخامت و غلظت و سنگین شدن است و «اثخان» مبالغه و شدت در کشتار دشمن است؛ فی القتل اثخانا أي أكثر منه و بالغ و اثخنه أوهنته بالجراحة و أضعفته قال سبحانه ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ﴾ أي غلبتموهم و كثر فيهم الجراح.

طَغْنًا فِي عُيُونِكُمْ: نیزه‌ها در چشمانتان.

حَزًّا: قطع کردن و بریدن.

حُلُوفِكُمْ: گلوهایتان؛ از ماده «حَلَقَ» به‌معنای گلو؛ «حَلَقَ، حَلَقًا»: از درد گلو نالید؛ الْحَوْلَقُ: گلودرد، دردی که در گلو پدید آید.

دَقًّا: خرد کردن؛ کوبیدن با چوب یا سنگ و امثال آن.

مَتَاخِرٍ: بینی انسان؛ جمع «متخر»: بینی یا سوراخ بینی است.

ادامه در صفحه بعد

سخنان فریبنده و بی اساس به طور سری به یکدیگر می گفتند.

### ۵. ۱۱. تحقیر شدن اصل انسان توسط شیطان

«فَلَعَمْرُ لِلَّهِ لَقَدْ فَخَّرَ عَلَىٰ أَصْلِكُمْ وَ وَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ وَ دَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ وَ أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ»<sup>۱</sup>

به بقای خدا سوگند! او [به اصل خویش] بر اصل شما نازید و بر حَسَب شما خرده گرفت و نَسَب شما را بی ارزش دانست و با سوارانش به سوی شما تاخت و با پیادگانش راه را بر شما بست.

#### مشابه

♦ «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجَدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلَٰلٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ»<sup>۲</sup> من هرگز برای بشری که او را از گِل خشکیده‌ای که از گِل بدبویی گرفته شده است، آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد.

♦ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۳</sup> من از او بهترم. مرا از آتش فروزان آفریده‌ای و او را از گِل.

♦ «وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ»<sup>۴</sup> لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آن‌ها گسیل دار.

### ۵. ۱۲. حيله‌های پیچیده شیطان

«يَقْتَتِنُكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ وَ لَا تَدْفَعُونَ

۱. لَعَمْرُ لِلَّهِ: به بقای ذات پاک خدا سوگند؛ به فتح «عین» به معنای «عمر» در موارد قسم به کار می‌رود؛ بنابراین جمله «لعمری» یعنی به جان خودم سوگند.

فَخَرَّ: فخرفروشی کرد.

رَجَلٍ: پیاده‌نظام؛ اسم جمع است.

حَسَب: شرافت؛ قدر و منزلت؛ واژه «حَسَب» معمولاً همراه «نَسَب» ذکر می‌شود ولی معنای متفاوتی دارد. «حَسَب» در اصل به معنای قدر و منزلت و شرافت چیزی است و چون اصل و نسب نیز در قدر و منزلت انسان تأثیر دارد گاه این واژه، نسب والا و ارجمند را نیز شامل می‌شود، به اندازه و مقدار هرچیزی نیز «حَسَب» گفته می‌شود. این واژه در واقع از ماده «حساب» گرفته شده؛ زیرا افراد افتخارات خود و پدرانشان را هنگام ذکر «حَسَب» خویش شمار می‌کنند.

نَسَب: به افتخاری می‌گویند که انسان به قوم و خویشان دارد.

خَيْل: سوارکاران.

رَجَلٍ: پیاده‌نظام.

۲. حجر، ۳۳.

۳. اعراف، ۱۲.

۴. اسراء، ۶۴.

مُتَاصِبِينَ وَ عَلَيْهِمْ مُتَالَبِينَ»<sup>۱</sup>

شیطان بیش از کسانی که آشکارا با آنان دشمنی می‌کنید و برای جنگ با آنان جمع می‌شوید، بر پیکر دین شما زخم می‌زند و برای فساد دنیایان آتش می‌افروزد.

#### نکته‌ها

- «أَعْظَمَ»: افعال تفضیل است که یا به «مِنْ» یا به «اضافه» یا به «لِ» تمام می‌گردد. اینجا به «مِنْ» تمام شده است.
- امام علی(ع) از فساد و تباهی تعبیر به «حرج» یعنی دشواری نموده و از وسوسه‌های گمراه‌کننده شیطان تعبیر به «قدح» فرموده است.<sup>۲</sup>

### ۵. ۱۰. نبرد با شیطان

«فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ وَ لَهُ جِدَّكُمْ»<sup>۳</sup>

پس خشم و نیروی خود را برای نبرد با او به کار گیرید و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نورزید.

#### نکته

- تعبیر به «جِدَّ» به معنای قطع، اشاره به قطع رابطه و عدم اطاعت از فرمان ابلیس است.<sup>۴</sup>

#### مشابه

♦ «وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شٰیطٰنَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحٰى بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا»<sup>۵</sup> این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که

۱. حَرْجًا: جراحت و زخم؛ از ماده «حَرْج» به معنای گرفتگی و ناراحتی و محدودیت شدید است و در اصل به معنای اجتماع درختان درهم‌پیچیده است.

أَوْزَى: برافروخت؛ افعال تفضیل از باب «وری، یری» یعنی آتش روشن شد، افروزنده‌تر؛ از ماده «وری» در اصل به معنای مستور ساختن و به آتشی که در وسایل آتش افروزی نهفته شده و از طریق جرقه زدن بیرون می‌آید «وری» گفته می‌شود و در جمله بالا به معنای آتش افروختن آمده است؛ الزند یری و ریا من باب وعد خرجت ناره، و فی لغة وری یری بالکسر فهما، و أوری بالألف أخرج ناره.

قَدْحًا: خارج کردن آتش از آتشنه (چیزی مانند کبریت) است؛ بالفتح إخراج النار من الزّند يقال قدح بالزند رام الايراد به و قدح فيه طعن.

مُتَاصِبِينَ: کسانی که آشکارا اظهار دشمنی می‌کنند؛ از ماده «نصب» به معنای عداوت؛ جمع «مناصب» به معنای کسی است که به دشمنی برخاسته.

مُتَالَبِينَ: گردآمدگان؛ گروهی است که اجتماع بر انجام کاری می‌کنند از ماده «أَلَب» به معنای تجمع و تحریک کردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۷.

۳. حَدَّ: خشم و غضب؛ در اصل به معنای تیز کردن است.

جِدَّكُمْ: تلاش و کوششتان؛ از آنجا که هر موجود با عظمتی از دیگران جدا و متمایز می‌شود، پدربزرگ را «جد» می‌گویند و در آیه شریفه «وَ اِنَّهٗ تَعَالٰی جَدُّ رَبِّنَا» (جن، ۳) اشاره به عظمت خداوند است و در جمله بالا منظور قطع رابطه است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۷۷.

۵. انعام، ۱۱۲.



شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلیت را که در دل‌های پنهان شده، خاموش سازید؛ زیرا این نخوت و تعصب ناروا که در مسلمان پیدا می‌شود از القانات شیطان و نخوت‌ها و فسادها و وسوسه‌های اوست.

#### نکته‌ها

- حمیت و عصبیت باطل از خاطره‌های قلبی شیطانی است که در دل‌های پیروان خود می‌دمد و خودبزرگ‌بینی است که با وادار کردن انسان بر غلبه بر دیگران و انتقام گرفتن و به‌منظور جاه‌طلبی و ریاست بر خلق، آن را در نفوس انسان‌ها به وجود می‌آورد و وسوسه‌هایی است که افراد را با آن به تباهی می‌کشاند و رازهای نهانی است که برای گمراه کردن و تباه ساختن در اندیشه‌ها و افکار آنان می‌اندازد. حضرت تمام این امور را به شیطان نسبت داده است تا اینکه بیشتر مورد نفرت و کراهت انسان‌ها واقع شود.<sup>۱</sup>
- تعصب‌های جاهلیت و عشایری در زمان حضرت علی (ع) بروز و ظهور کرده بود؛ از این رو حضرت به آن‌ها می‌گوید ریشه این تعصب‌ها از شیطان است و اولین کسی هم که تعصب به خرج داد، شیطان بود.

#### تشبیه

مشبه: تعصب‌های جاهلیت

مشبه‌به: آتش در دل

وجه شبیه: امام (ع) تعصب‌های ناروا و کینه‌های جاهلیت را تشبیه به آتشی کرده که در اعماق دل‌ها کمین کرده است. ناگهان سر بر می‌آورد و همه وجود انسان را فرا می‌گیرد و از آن به بیرون سرایت می‌کند و گاه قوم و قبیله‌ای را به آتش می‌کشد. امام این صفت رذیله را از وساوس شیطان می‌شمرد که از برون به درون انسان‌ها القا می‌گردد، یعنی مسلمان واقعی.

#### ۱۴.۵. توصیه امام به کنار گذاشتن تکبر

«وَاعْتَمِدُوا وَضْعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ وَإِلْقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَخَلْعَ التَّكْبَرِ مِنْ

ادامه از صفحه قبل:

به معنای دمیدن گرفته شده است و چون هنگام دمیدن به چیزی گاهی آب دهان بیرون می‌افتد، در این معنا به کار رفته است و در اینجا کنایه از وسوسه‌های شیطان است؛ زیرا معمول در میان ساحران این بوده که هنگام سحر، اورادی می‌خوانند و به شخص مورد نظر خود می‌دمند، لذا کنایه از وسوسه شدن است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۶۴.

بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةٍ ذُلٌّ وَحَلَقَةٌ ضِيقٌ وَ عَرَصَةٌ مَوْتٌ وَ جَوْلَةٌ بَلَاءٌ»<sup>۱</sup>  
در هر مکانی شکارستان می‌کنند و سرانگشتان را می‌برند. با هیچ حيله‌ای خود را در امان نتوانید داشت و با هیچ تصمیمی دفع آن نتوانید کرد. در دریای خواری و در حلقه‌ای تنگ گرفتار آمده‌اید که عرصه‌گاه مرگ است و جولانگاه بلا.

#### نکته‌ها

- «يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ» اشاره به اینکه شیاطین به شما حمله می‌کنند و شما را از کار می‌اندازند؛ به گونه‌ای که قدرت بر تصمیم‌گیری و چاره‌اندیشی نخواهید داشت.<sup>۲</sup>
- «لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ»: وقتی دشمن انسان را در گوشه‌ای گیر بیاورد دیگر هیچ کاری از دست انسان ساخته نیست و راه فرار ندارد.
- «حَلَقَةٌ» به معنای دایره است، یک دایره تنگ که راه فرار ندارد، یک دایره کوچک که حق نداری پایت را از خط بیرون بگذاری.

#### ۱۳.۵. پرهیز از القانات شیطان

«فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَحْوَاتِهِ وَ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ»<sup>۳</sup>

۱. يَتَّقِيَصُونُ: شکارستان می‌کنند؛ از «قنص» به معنای صید کردن، شما را شکار می‌کنند، در دام می‌اندازند.  
بَنَانٍ: انگشتان؛ جمع «بنانه» در لغت هم به معنای انگشتان آمده؛ کسی که انگشتان یا سرانگشتان او قطع شود، کارایی خود را از دست می‌دهد.

لَا تَمْتَنِعُونَ: جلوگیری نمی‌کنید؛ از ماده «منع» به معنای بازداشتن؛ ضد عطا کردن.  
عَزِيمَةٌ: تصمیم‌گیری.

حَوْمَةٌ: منطقه؛ بخش اصلی و حساس چیزی است. به بخش اصلی جنگ یا مذلت و خواری نیز «حومه» گفته می‌شود؛ معظم الماء و الحرب و غیرهما.  
جَوْلَةٌ: رفت و برگشت، گردش.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۸۲.

۳. أَطْفِئُوا: خاموش کنید.

كَمَنَّ: مخفی و پنهان شد.

نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ: آتش تعصب.

أَحْقَادٍ: کینه‌ها، أَحْقَادٌ: کینه او را برانگیخت؛ تَحَاقَّدَ، تَحَاقَّدُوا: کینه ورزیدند؛ الْحَقْدُ: کینه پنهانی در دل؛ الْحَقُودُ: کینه‌توز، آن‌که بسیار کینه ورزد؛ الْحَقِيدَةُ: جمع حَقَائِد، کینه و دشمنی.

نَحْوَاتٍ: تکبر و خودبرتربینی؛ جمع «نخوه» به معنای تکبر است. نخوت یعنی همان حالت تکبری که شیطان داشت و آن را در دل بعضی القا کرده، می‌خواهد از همان راهی که خودش شکست خورده شما را هم شکست بدهد.

نَزَغَاتٍ: تباهی‌ها، از ریشه «نزع» به معنای وارد شدن در کاری به قصد افساد؛ جمع «نزع» به معنای فساد؛ النزع: الفساد.  
نَفَثَاتٍ: وسوسه‌ها؛ جمع «نفثه» به معنای مقدار کمی از آب دهان است که به بیرون ریخته می‌شود و در اصل از «نفث»

ادامه در صفحه بعد



اقوام و گروه‌ها نفوذ می‌کند.

#### مشابه

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾<sup>۱</sup> این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.

#### ۵. ۱۶. داستان قابیل و افتادن در ورطه حسادت

«وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعَظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ»

شما همچون قابیل که بر فرزند مادرش [هابیل] کبر ورزید نباشید. خداوند قابیل را بر هابیل برتری نداده بود اما خودبزرگ‌بینی او را در ورطه حسادت افکند.

#### نکته‌ها

- جمله «سِوَى مَا أَلْحَقَتِ» برای شدت مذمت آمده است.<sup>۲</sup>
- در این عبارت‌ها، حضرت علت تکبر را روشن ساخته و آن، دشمنی و عداوتی است که از صفت ناپسند حسد پیدا می‌شود. شخص متکبر، خود را در نهایت کمال می‌داند و معتقد است که از هرکسی به هر کمالی شایسته‌تر است و هیچ‌کس لایق نیست که در این امر شریک او باشد و این امر سبب حسد ورزیدن بر غیر خود می‌شود؛ مانند قابیل که برادر خود را از روی کبر و حسد به قتل رساند.<sup>۳</sup>
- «ما» در «مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ» زائده است؛ یعنی «من غیر فضل» بدون فضیلتی که «جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ» خدا در قابیل قرار داده باشد.

#### ۵. ۱۷. شعله‌ور شدن آتش غضب در دل شیطان

«وَقَدْ حَتَّ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبَرِ الَّذِي

أَغْنَاكُمْ وَاتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ»<sup>۱</sup>  
تاج تواضع بر سر نهید و خودبرتربینی را زیر پا افکنید، حلقه‌های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان، یعنی ابلیس و سپاهیان‌ش برگزینید.

#### نکته‌ها

- «وَضَعَ التَّذَلُّلَ»: حضرت روحیه فروتنی و تواضع را تشبیه کرده به تاج که سبب افتخار است. افتخار شما به همین است که اهل تواضع و فروتنی باشید و کبر و نخوت نداشته باشید.
- «تَعَزُّزٌ»: تشبیه شده به کلاه‌هایی که در گذشته اشخاص پرافاده روی سرشان می‌گذاشتند و همان کلاه سبب افاده آن‌ها می‌شد.
- «وَحَلَعَ التَّكَبُّرَ»: اگر می‌خواهید شیطان را به زانو درآورید این حالت تواضع و فروتنی چیزی است که مرز بین ما و شیطان است؛ یعنی هرچه عبادت و علم توزیاد باشد باز هم برای خودت برتری قائل نباش. این مرزی است که در آن می‌توانی شیطان را به زانو درآوری.
- «وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ»: این مرز است که انسان باید در آن بر دشمن پیروز شود. دشمن را باید در مرز از بین برد. مرزی که سبب می‌شود شیطان به زانو در بیاید، همان حالت فروتنی است. اگر می‌خواهیم که شیطان بر ما غالب نشود باید برای خودمان ارزش بیشتری از دیگران قائل باشیم نه اینکه در کارهایمان اعتماد به نفس نداشته باشیم بلکه این حالت خودبینی که خودت را بیش از دیگران بینی یا برای طایفه‌ات ارزش بیشتری قائل باشی، این روحیه در تو نباشد.

#### ۵. ۱۵. لشکریان و هواداران شیطان

«فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا وَرَجُلًا وَفُرْسَانًا»<sup>۲</sup>

زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، پیادگان و سوارانی دارد که با کمک آن‌ها در میان همه

۱. اغْتَمِدُوا: قرار دهید.

وَضَعَ التَّذَلُّلَ: تاج تواضع.

التَّعَزُّزُ: عزیزنمایی، خودخواهی؛ از باب تفعل است یعنی کسی که عزت ندارد اما ادعای عزت می‌کند.

اتَّخَذُوا: قرار دهید.

مَسْلَحَةً: مرز؛ محل جمع‌آوری و به تعبیر دیگر زاغه مهمات است و به سنگ‌گاه نیز گفته می‌شود؛ زیرا معمولاً در سنگر مقدار قابل ملاحظه‌ای اسلحه گردآوری می‌کنند و در جمله بالا به همین معنا آمده است. بعضی وقت‌ها هم به انباری که اسلحه داشته با آدم‌هایی که موکل آن بوده‌اند، همه را می‌گفتند «مسلحه» که جمع آن هم «مسالِح» است. از ماده «سلاح»؛ بفتح المیم قال فی النهایة القوم الذین یحفظون الثغر من العدو یكونون ذوی سلاح، أو لآتهم یسکنون المسلحة و هی کالثغر و المرقب یرقبون العدو لئلا یرقرهم علی غفلة انتهى، و فی القاموس: المسلحة بالفتح الثغر و القوم ذوو سلاح.

۲. رَجُلًا: پیاده‌نظام؛ رَجُل: پا، جمع آن «ارجل» است؛ اَرْجَلٌ، اِرْجَالًا: او را پیاده کرد.

فُرْسَان: سواره‌نظام.

۱. انعام، ۱۱۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۸۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۶۸.

أَعَقَبَهُ اللَّهُ بِه النَّدَامَةُ وَالزَّمَةُ آثَامُ الْفَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>

و عصبیت آتش خشم را در دلش برافروخت. شیطان نیز باد کبر در دماغش دمید؛ همان کبری که خداوند به دنبالش پشیمانی قرار داد و گناه هر قاتلی را تا روز قیامت برگردن او انداخت.

#### مشابه

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۲</sup> از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هرکس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ﴾<sup>۳</sup> ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد؛ چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند.

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾<sup>۴</sup> و هرکسی فرد باایمانی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند.

۱. قَدْخَت: شعله ور ساخت؛ جرقه زده، افروخته.

تَفَحَّ: دمید، منظور القای شبهه یا فکر است.

أَنْفٍ: بینی، أَنْفَ، أَنْفَاةً: بر بینی او زد.

أَعَقَبَهُ: به دنبالش آورد.

الزَّمَةُ: ملزم کرد او را.

آثَامُ: گناهان؛ جمع «اثم» به معنای گناه است و در اصل به آن حالتی گفته می شود که در روح و عقل انسان به وجود می آید و او را از رسیدن به نیکی ها و کمالات باز می دارد.

۲. مانده، ۳۲.

۳. اعراف، ۲۷.

۴. نساء، ۹۳.

أَلَا وَ قَدْ أَمَعْنْتُمْ فِي الْبَغْيِ وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُصَارَحَةً لِلَّهِ بِالْمُنَاصَبَةِ وَ مُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فخرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَقِحُ الشَّنَنَانِ وَ مَنَافِعُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأَمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْتَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ذُلًّا عَنْ سِيَاقِهِ سُلْسًا فِي قِيَادِهِ أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ وَ كِبَرًا تَضَائَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ.

#### ۶. تحذیر از تکبر

##### ۱.۶. افراط در ستمگری

«أَلَا وَ قَدْ أَمَعْنْتُمْ فِي الْبَغْيِ وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُصَارَحَةً لِلَّهِ بِالْمُنَاصَبَةِ وَ مُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید.

#### نکته

• امام علیه السلام مردم زمان خود را که از طریق مستقیم دیانت و ولایت منحرف شده اند، هشدار می دهد که بدانید شما هم اکنون در راه فساد و ستمکاری افتاده و بلکه در دریای معصیت و خطا غوطه ورید به فکر خود باشید و هرچه زودتر خویش را از این منجلاب برهانید.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿فَلَمَّا أَتَجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾<sup>۳</sup> پس چون آنان را رها کنید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می کنند.

﴿وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۴</sup> و در حقیقت بسیاری از شریکان به

۱. أَمَعْنْتُمْ: مبالغه کردید؛ در اصل از ریشه «معن» به معنای سیراب شدن زمین گرفته شده است؛ از ریشه «امعان» به معنای زیاده روی در انجام چیزی است؛ فی الأرض ذهب فيها بعيدا، و أمعن فی الطلب ای جد و أبعد. البغی: ظلم.

مُصَارَحَةً: صراحت داشتن؛ از ریشه «صرح» به معنای وضوح و روشنی گرفته شده و «مصارحه» به معنای مقابله کردن با کسی و چیزی به طور آشکار؛ بما فی نفسه ای أبدا.

مُنَاصَبَةً: دشمنی؛ از ریشه «نصب» به معنای تعب و زحمت است و «مناصبه» یعنی تظاهر به عداوت کردن که موجب رنج و تعب و زحمت طرفین می شود.

مُبَارَزَةً: علنی شدن؛ از ماده بروز و ظهور است؛ اینکه می گویند فلانی فردی است مبارز، یعنی علناً در میدان ظاهر می شود. در گذشته در زمان جنگ، طرف به میدان می رفت و مبارز می طلبید؛ یعنی کسی علناً ظاهر شود و به جنگ بیاید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۶۹.

۳. یونس، ۲۳.

۴. ص، ۲۴.

شیطان از طریق همین کبر امت‌های پیشین و ملت‌های گذشته را فریب داد و چنانشان کرد که در تاریکی‌های نادانی و دام‌های گمراهی فرورفتند، در حالی که تسلیم او بودند که به هرجا که خواهد آنان را براند و رام او بودند که به هرسو که خواهد آنان را بکشاند.

#### نکته‌ها

- صفت «اعناق» در موردی به کار می‌رود که شتر موقع راه رفتن گردن خود را بکشد و گام‌هایش را توسعه دهد و در اینجا کنایه است از فرو رفتگی کامل آن مردم در تاریکی‌های جهل و سرعت سیر آنان در آن وادی می‌باشد.<sup>۱</sup>
- «ذُلًّا عَنْ سَبَاقِهِ سُلْسًا فِي قِيَادِهِ»: در اینجا تشبیه به کار رفته است. گویا شیطان تعدادی از بچه شیطان‌ها را واداشته است که از جلو افسار انسان را بکشند و عده‌ای هم از عقب او را برانند. این افراد رام شیطان هستند هم نسبت به آن‌هایی که افسارشان را از جلو می‌کشند رام‌اند و هم نسبت به آن‌هایی که از عقب می‌رانند. حضرت، آدم‌های مطیع شیطان را به شتر تشبیه کرده و شیطان‌هایی که از جلو افسار مردم را می‌کشند یا از عقب مردم را می‌رانند به «قائد» و «سائق» همانند کرده است.
- «حنادس» که جمع «حندس» و به معنای شب‌های بسیار تاریک است، کنایه از تاریکی و ظلمت جهل و نادانی می‌باشد.<sup>۲</sup>
- «مهاوی» اشاره به آن است که گمراهی و راه‌های انحراف، محل سقوط و فرو افتادن از بلندی‌های قله کمال و درجات خوشبختی و سعادت است.<sup>۳</sup>

#### ۴.۶. خطرات تکبر؛ امری ریشه‌دار در بین امت‌ها

«أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ وَ كِبْرًا تَصَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ»<sup>۴</sup>  
دل‌ها در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یکدیگرند و مردم روزگاران گذشته پی‌درپی بر این شیوه روان بوده‌اند، تکبری [را در خود پروراندند] که بر سینه‌ها سنگینی می‌کند.

#### نکته

- اشاره به اینکه مسئله کبر و غرور و خطرات و آثار شوم آن امری ریشه‌دار در همه امت‌ها و ملت‌ها و سرچشمه جنگ‌های خونین و نزاع‌های دامنه‌دار و انواع جنایات و غفلت‌ها و بی‌خبری‌هاست.<sup>۵</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۷۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. تَصَايَقَتْ: تنگ شد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۱.

یکدیگر ستم روا می‌دارند.

#### ۲.۶. هشدار در مورد تکبر و تعصب

«قَالَ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَأَ قُحُ الشَّنَتَانِ وَ مَنَافُحُ الشَّيْطَانِ»<sup>۱</sup>  
خدا را! خدا را! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت پرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و جایگاه و سوسه‌های شیطان است.

#### نکته‌ها

- «منافخ» جمع «مَنَفَخَ» آلت و ابزاری است که به وسیله آن می‌دمند و مفهوم آن این است که شیطان از این طریق در دل‌ها و سوسه می‌کند و آن‌ها را به راه فساد می‌کشد.<sup>۲</sup>

#### ۳.۶. خطرات و سوسه‌های شیطانی

«الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ حَتَّى أَعْتَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ذُلًّا عَنْ سَبَاقِهِ سُلْسًا فِي قِيَادِهِ»<sup>۳</sup>

۱. الْحَمِيَّةُ: تعصب؛ الحرب و العداوة أى عاديته و أظهرت له العداوة.

مَلَأَ قُحُ: راه‌ها یا وسایل تلقیح؛ مَلَأَ قُحُ جمع «مُلْقِح» معنای اسم فاعلی دارد؛ المرأة و النخلة لقحا إذا حملت و القحت، و النخلة وضعت طلع الذكور في طلع الأنث و القح الفحل الناقة أحبلها و الملقح بفتح الميم الفحول جمع ملقح و زان محسن يقال ألقحت الرياح الشجر إذا حملتها فهي لواقح و ملقح كذا قال الفيروز آبادی.  
الشَّنَتَانِ: به وجود آورنده؛ مصدر «شَنَأَ» به معنای به وجود آوردن؛ بفتح الأول و الثانی و سکونه البغض و الشنآن و زان رماد لغة فيه.

مَنَافُحُ: محل دمیدن‌ها؛ راه‌ها یا وسایل، نفخ، یعنی دمیدن و القا؛ جمع منفخ بالفتح مصدر نفخ و نفخ الشيطان نفثه و وسوسته و يقال للمتطاول إلى ما ليس له: نفخ الشيطان في أنفه و يقال: رجل ذو نفخ أى فخر و کبر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۰.

۳. الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ: اقوام گذشته؛ جمع قرن و هو من القوم سيدهم و رئيسهم و كل أمة هلكت فلم يبق منها احد و الوقت من الزمان.

أَعْتَقُوا: رام شدند؛ از ریشه «عَنَقَ» به معنای گردن گرفته شده و «عناق» یعنی گردن کشیدن و به سرعت دنبال چیزی رفتن؛ اعناقاً أسرع و العنق ضرب من السير فسيح سريع.

حَنَادِسِ: تاریکی‌ها؛ جمع «حِنْدَس» به معنای تاریکی است و به همین جهت سه شب آخر ماه که با تاریکی شدید محاق آمیخته می‌شود، حنادس گفته می‌شود؛ أى شديدة الظلمة.

مَهَاوِي: گودال‌ها؛ پرتگاه‌ها؛ جمع «مِهْوَاه» یعنی گودال و گاه به معنای گودال عمیقی است که سبیل در آن می‌افتد و راه فرار ندارد؛ جمع مِهْوَاة و هي الوهدة المنخفضة من الأرض يتردى الصيد فيها، و قيل: الوهدة العميقة و مهاوی الصيد في المهوأة سقط بعضه أثر بعض.

ذُلُّ: رام؛ جمع «ذُلُول» به معنای شخص منقاد و تسلیم و حیوان رام است؛ جمع ذلول و هو المنقاد من الابل و غيره قال تعالى: فاسلكي سبيل ربك ذللاً.

سَبَاقِ: راندن.

سُلْسُ: رام؛ جمع «سَلَسَ» به معنای رام و فرمان‌بردار است.

نسب خودشان شخصیتی قائل بودند، معتقد بودند که دیگران باید چشم و گوش بسته مطیع آن‌ها باشند.

• «الْقَوَا الْهَاجِنَةُ عَلَى رَبِّهِمْ» اشاره به این است که آن‌ها نسب خود را برتر می‌شمردند و دیگران پست‌تر و در واقع زشتی نسب دیگران را به خدا نسبت می‌دادند و معتقد بودند که خدا خلق بهتری آفریده که آن‌ها بودند و خلق پست‌تری که دیگران هستند.<sup>۱</sup>

• در این عبارت، حضرت دلیل ناشایستگی سردمداران را برای پیروی کردن آن دانسته است که این‌ها تکبر ورزیده و مدعی ریاست و رهبری شده‌اند؛ به علت اینکه اصل و نسب خود را که گِل ولای بی‌ارزش و آب پست و گندیده است، از یاد برده‌اند و اگر توجه به اصل و ریشه و ماده وجودی خود می‌کردند، می‌بایست کمال تواضع داشته باشند.<sup>۲</sup>

• «مُكَابَرَةُ لِقَضَائِهِ»: وضع نظام را خدا این‌گونه قرار داده است که اگر تو دارای خصوصیات هستی برای این است که مصلحتی در نظام وجود بوده و علل و اسبابی داشته است.

#### مشابه

﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾<sup>۳</sup> پروردگارا، ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند.

پروردگارا، آن‌ها را از عذاب دو چندان ده و آن‌ها را شدیداً لعن فرما.

♦ پیامبر اکرم ﷺ: «حَسَبَ الرَّجُلِ دِينَهُ وَ مَرْوَتَهُ خُلُقُهُ وَ أَصْلَهُ عَقْلُهُ»<sup>۴</sup> شخصیت انسان، دین او و ارزش او، اخلاق او و اصل و ریشه او، عقل و خرد اوست.

♦ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۵</sup> گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

#### ۲.۲. ارکان فتنه و فساد

«فَأَنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَ سُيُوفُ اعْتِرَافِ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۶</sup>

آن‌ها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت‌اند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۶، ص ۳۷۲.

۳. احزاب، ۶۷ و ۶۸.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۹.

۵. حجرات، ۱۳.

۶. قَوَاعِد: برپادارنده‌ها.

اعْتِرَافُ الْجَاهِلِيَّةِ: تفاخر به اجداد و نسب‌ها؛ از ریشه «عزو» گرفته شده است. اعتزاء: همان نسبت قبیله‌ای و عشیره‌ای است، مثل اوس و خزرج؛ الادعاء و الشعار فی الحرب.

أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْقُوا الْهَاجِنَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ جَاخَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ وَ مُغَالَبَةً لَأَلَائِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَ سُيُوفُ اعْتِرَافِ الْجَاهِلِيَّةِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَادًا وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِيتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ وَ خَلَطْتُمْ بِصَحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَ أَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ وَ هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَ أَخْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِنْ لَيْسَ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِزَاقًا لِعُقُوبَتِكُمْ وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ وَ نَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ وَ مَوْطِئَ قَدَمِهِ وَ مَأْخَذَ يَدِهِ.

#### ۷. پرهیز از اطاعت متکبران

##### ۱.۷. پرهیز از تقلید کورکورانه

«أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْقُوا الْهَاجِنَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ جَاخَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ وَ مُغَالَبَةً لَأَلَائِهِ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید، زنهار! زنهار! از پیروی و فرمان‌برداری سران و بزرگانتان، آنان که به اصل و حسب خود نازیدند و نژاد خویش را برتر دیدند و زشتی‌ها را [بر اساس عقیده نادرستشان] به خدا نسبت دادند و نعمت‌های خدا را بر خود انکار کردند تا با حکم و قضای الهی مبارزه کنند و بر نعمت‌های او چیره شوند.

#### نکته‌ها

• نسب همه به حضرت آدم برمی‌گردد پس این نسب مایه افتخار نیست اما این‌ها فوق

۱. سَادَاتِكُمْ: آایاننان.

كُبَرَائِكُمْ: بزرگاننان.

أَلْقُوا: نسبت دادند.

الْهَاجِنَةُ: کار زشت و قبیح؛ از ریشه «هجون» گرفته شده است؛ الخصلة القبيحة، و فی بعض النسخ الهجنة و زان مضغة، قال فی القاموس: الهجنة بالضم من الکلام ما تعبیه و الهجين اللثیم و عربی ولد من أمة أو من أبوه خیر من أمه و برذونة هجين غیر عتیق.

مُكَابَرَةٌ: مقابله جاهلانه؛ از ماده «كَبَر» به معنای عناد ورزیدن، ستیز کردن.

مُغَالَبَةٌ: طلب پیروزی.

أَلَائِهِ: نعمت‌ها؛ جمع «الا» بر وزن (جفا) یا «الی» بر وزن (فعل) به معنای نعمت است و گاه به معنای خصوص نعمت‌های معنوی آمده است، مخصوصاً هنگامی که در کنار واژه نعمت قرار گیرد و گفته شود: «النعم الآلاء».

## نکته‌ها

- منظور از «الْعَصِيَّة» تعصب در غیر حق است و منظور از «الْفِتْنَةُ» تفرقه افکنی و تبه‌کاری است.<sup>۱</sup>
- لفظ «ارکان» کنایه از اجزا و قسمت‌های فتنه و آشوب است و نیز آن‌ها را «دعائم» و ستون‌های فتنه و آشوب و لفظ «سیوف» را برای آن‌ها استعاره آورده است به اعتبار اینکه آنان در امور منسوب به جاهلیت دارای موقعیت و تصمیم‌های قاطع و نافذ بوده‌اند؛ چنان‌که شمشیر بر هرجا که وارد شود، قاطع و برنده هستند. احتمال دیگر آن است که استعاره نباشد بلکه از باب حذف مضاف باشد؛ یعنی آن‌ها صاحب شمشیرهای شعار جاهلیت هستند که شمشیرها را به دست می‌گرفتند و شعار می‌دادند که «یا فلان» و با این فریاد قبیله خود را به یاری می‌طلبیدند و آشوب به پا می‌کردند؛ چنان‌که در مورد سبب این خطبه بیان شد و به همین دلیل است که این‌گونه شعارها که باعث ایجاد فتنه می‌شود، در اسلام ممنوع است.<sup>۲</sup>

## مشابه

♦ امام صادق (ع): «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِيُذَلَّ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ»<sup>۳</sup> هیچ کس تکبر و خخرفروشی نمی‌کند جز به جهت حقارتی که در درون وجود خود می‌یابد.

## تشبیه

مشبه: شعارهای جاهلیت

مشبه‌به: شمشیر

وجه شبه: امام (ع) شعارهایی را که در زمان جاهلیت، قبایل برای تحریک یکدیگر می‌دادند، تشبیه به شمشیرهای برنده می‌کند و سردمداران فساد را به منزله این شمشیرها می‌شمارد.

در زمان جاهلیت معمول بود که هرگاه قبیله‌ای از قبایل از سوی مخالفان تهدید می‌شد به جای فکر کردن در طریق اصلاح و آرامش، رؤسای متعصب و جاهل دستور می‌دادند که شعارهای جنگ سر داده شود و از همه وسایلی که می‌توانستند احساسات افراد جاهل را تحریک کنند و آتش جنگ را شعله‌ور سازند بهره می‌گرفتند و هر قبیله‌ای را با نام نیاکان و بزرگان پیشین صدا می‌زدند که در اینجا سران قبایل به منزله شمشیرها شمرده شده‌اند.

## تشبیه

مشبه: تعصب و فتنه

مشبه‌به: خانه‌ای که شالوده آن را فاسدان گذاشتند

وجه شبه: امام (ع) تعصب و فتنه را به خانه‌ای تشبیه می‌کند که شالوده آن را سردمداران فاسد و ستون‌های آن را متکبران خودخواه تشکیل می‌دهند و همه را از سکونت در چنین خانه‌ای باز می‌دارد.

## ۳.۷. لزوم ترس از خدا

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَادًا وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا»<sup>۱</sup>

از خدا بترسید و با نعمت‌هایی که او به شما ارزانی داشته، مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید.

## نکته‌ها

- منظور از «حُسَاد» دشمنان هستند و می‌فرماید که به گونه‌ای رفتار نکنید که نعمت از شما زایل شود و با خویشتن همانند یک دشمن رفتار نکنید.<sup>۲</sup>
- «وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا»: در این عبارت دو معنا محتمل است: الف. به واسطه نعمتی که خدا به شما داد، شما نسبت به دیگران حسود می‌شوید و از اینکه دیگران حیاتی داشته باشند، ناراحت می‌شوید و قطع نعمت آن‌ها را می‌خواهید؛ ب. اینکه خودتان حسود نعمت خود شده‌اید و در حقیقت شما که بر دیگری حسد می‌ورزید و می‌خواهید که او حیات نداشته باشد، نیستی و بدی او را می‌خواهید.

## ۴.۷. اطاعت نکردن از فرومایه

«وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ»<sup>۳</sup>

از فرومایگان اطاعت نکنید.

۱. حُسَادًا: حسودان.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۵.

۳. وَ لَا تُطِيعُوا: اطاعت نکنید.

أَدْعِيَاءَ: فرومایگان؛ ناکسان؛ جمع «دعی» در اصل به معنای پسرخوانده است؛ یعنی فرزندی که از پدر دیگری است و شخصی او را به خود نسبت می‌دهد و چون این‌گونه افراد گاه اصل و نسب روشنی ندارند یا فرزند نامشروع هستند، «دعی» به معنای فرومایه، پست، بی‌اصل و نسب و زنازاده نیز آمده است؛ جمع الدعی و هو من انتسب الی آبیهِ و عشیره او یَدْعِیهِ غیر آبیهِ فهو فاعل من الأوّل و مفعول من الثانی.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۷۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۲.



## نکته

• واژه «ادعیاء» جمع «دَعَى» به معنای کسی است که به غیر پدرش نسبت داده می شود.<sup>۱</sup>

## ۵.۷. اوصاف بی اصل ها

«الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ وَ خَلَطْتُمْ بِصَحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَ أَذْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ»<sup>۲</sup>  
آنان که آب تیره طبعشان را با صفای خود نوشیدید و بیماری روانشان را با سلامت خود در هم آمیختید و باطل آنان را در حق خود وارد ساختید.

## نکته ها

- اشاره به اینکه این منافقان مستکبر از حُسن نیت شما سوء استفاده کردند و افکار و نیت آلوده و مطالب باطلشان را در روح و جان شما تزریق کردند.<sup>۳</sup>
- منظور از «حق» ایمان و کوشیدن در عمل صالح یا خلافت و ریاست روی زمین است که شایسته و سزاوار مؤمنان است و منظور از «باطل» دروغ و نفاق و کارهای بیهوده و سایر صفات پست و ناپسند یا موقعیت های دنیاست که اهل باطل را حقی بر آن نیست و به ناحق در تصرف خود گرفته اند.<sup>۴</sup>

## ۶.۷. سردمداران ضلالت، پایه های گناه

«وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَ أَخْلَاسُ الْعُقُوقِ»<sup>۵</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۵.

۲. شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ: آب صاف آن ها را آشامیدید؛ قال الشارح المعتزلی و یروی ضربتم أی مزجتم، و یروی شریتم أی ابتعتم و استبدلتم.  
كَدَرٌ: تیرگی؛ اكْدَرًا الشیءُ: آن چیز تیره شد؛ تَكَدَّرَ الشیءُ: آن چیز کدر و تیره شد.  
خَلَطْتُمْ: مخلوط کردید، «خلط» آن است که میان اجزا دو چیز یا بیشتر را جمع کنند اعم از آنکه هر دو مایع باشند یا جامد؛ اخْتَلَطَ، اخْتِلَاطًا: آن چیز درهم آمیخته شد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۵.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۷۷.

۵. أَخْلَاسٌ: هم نشین؛ همراه؛ جمع «جلس» به معنای پارچه نازکی است که روی پشت شتر می اندازند و غالباً همراه اوست؛ سپس به هر چیزی که ملازم و همراه دیگری باشد «جلس» گفته می شود و لذا «احلاس البیوت» به کسانی گفته می شود که خانه نشین شده باشند؛ جمع جلس بالكسر و هو كساء رقيق یكون علی ظهر البعیر ملازماً له فقیل لكل ملازم أمر هو جلس له، هكذا قال الشارح المعتزلی و الجزری.

الْعُقُوقُ: ملازم؛ در اصل به معنای چاک زدن و پاره کردن است؛ سپس این واژه به مخالفت کردن با پدر و مادر یا دیگران اطلاق شده است و «احلاس العقوق» به معنای کسانی است که ملازم و همراه سرکشی و عصیان اند. «عاق الوالدین» یعنی کسی که مخالفت با پدر و مادر می کند و آنان را ناراحت می سازد. در حقیقت افرادی که مخالف پیامبر و بزرگان دین عمل می کنند «عاق» هستند؛ اسمشان مسلمان است اما عظمت پیامبر و عظمت بزرگان دین را زیر پا می گذارند پس این ها احلاس عقوق اند، یعنی همیشه با مخالفت خدا و پیامبر ملازم اند و چیزی که در نظرشان ارزش ندارد خدا و پیامبر است.

در حالی که آنان ریشه همه فسق ها و انحراف ها، و همراه و ملازم گناهان اند.

## نکته

• «فسوق» در اصل به معنای خروج از اطاعت است و «عقوق» به هرگونه عصیان گفته می شود و به مصداق «الناس علی دین ملوکهم» همه گناهان و مفسد اجتماعی از سردمداران مستکبر سرچشمه می گیرد.<sup>۱</sup>

## ۷.۷. سردمداران ضلالت

«اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جُنُوداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِزَاقاً لِعُقُولِكُمْ وَ دُخُولاً فِي عُيُونِكُمْ وَ نَفْثاً فِي أَسْمَاعِكُمْ»<sup>۲</sup>  
شیطان آنان را مرکب رام گمراهی ساخته و از آنان سپاهی برای هجوم بر مردم پرداخته، با زبان آنان سخن می گوید، تا عقل شما را برباید و در دیدگانتان وارد شود و در گوشتان بخواند.

## نکته

• شیطان سردمداران گمراه را مرکب سواری به سوی تیرگی و گمراهی ساخته و مردمی که از آن ها پیروی می کنند به پرتگاه سقوط و هلاکت کشیده می شوند.<sup>۳</sup>

## تشبیه

مشبه: سردمداران گمراهی

مشبه به: چهارپای سواری

وجه شبه: امام، سردمداران گمراهی را به چهارپای سواری مانند ساخته است که راکب خود را به هلاکت و ضلالت می برد، اشاره به انحطاط و پستی درجه آنان کرده است که به هیچ وجه شایستگی رهبری و اطاعت شدن ندارند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۶.

۲. مَطَايَا: مرکب ها؛ جمع «مطیة» حیوان سواری و بارکش؛ مذکر و مؤنث هر دو به همین صورت است.

يَصُولُ: حمله می کند؛ از ماده «صوله» به معنای حمله کردن است.

اسْتِزَاقاً: بر بایند؛ السمع مجاز و استرق السمع استمعه مختفيا و استرق الشیء و تسرقه سرقة شینا فشینا.

دُخُولٌ: غالباً به معنای ورود در چیزی می آید و گاه به معنای مشوش و معیوب ساختن نیز آمده است و در جمله بالا به همین معناست.

نَفَثٌ: ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که این کار با کمی دمیدن انجام می گیرد به معنای نفخ (دمیدن) هم آمده است؛ و یروی نثا فی أسماعکم من نث الحديث أفشاه.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۷۸.



## ۸.۷. هدف تیرهای گمراهان

«فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ وَ مَوْطِئَ قَدَمِهِ وَ مَأْخَذَ يَدِهِ»<sup>۱</sup>

او شما را هدف تیر خود و پایمال قدم‌هایش و دستاویز و سوسه‌هایش ساخت.

## نکته‌ها

- «وَ مَأْخَذَ» اشاره به اسارت در چنگال شیطان است.<sup>۲</sup>
- لفظ «موطئ» که به معنای لگدگاه است، کنایه از ذلت و خواری گناه است که بر او وارد می‌شود؛ مثل وجود بی‌ارزشی که لگدمال شود.<sup>۳</sup>

## مشابه

- ◇ «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»<sup>۴</sup>  
شیطان‌ها به دوستان خود القا می‌کنند تا با شما مجادله کنند. اگر از آن‌ها پیروی کنید، شما هم مشرک خواهید شد.
- ◇ «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»<sup>۵</sup> و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب یکدیگر، سخنان آراسته القا می‌کنند.

## ۸. عبرت از گذشتگان

## ۸.۱. عبرت‌آموزی از سرنوشت متکبران

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ»<sup>۱</sup>

از آنچه بر سر ملت‌های گردن‌کش گذشته آمد، از عذاب خدا و دشواری‌ها و حوادث [سخت] و کیفرهای او عبرت گیرید.

## نکته

- منظور از «امت‌های مستکبر» گردن‌کشانی چون فرعون و نمرود و دیگر امپراتورها و شاهان ستمگر است. توده مردم برای آن‌ها کاخ‌ها و حرم‌ها و قلعه‌ها می‌ساختند و به زمین‌ها و اموالشان رسیدگی می‌کردند.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ

۱. صَوْلَات: دشواری‌ها؛ جمع «صَوْل» به معنای پریدن و با قهر و غلبه بر چیزی مسلط شدن است.
۲. وَقَائِع: وقایع و اتفاقات؛ جمع «وقیعه» است به معنی جنگی است که واقع می‌شود و ملتی را نابود می‌کند. خداوند به وسیله جنودش این‌ها را نابود کرد؛ بالقوم وقیعه و اوقعت بهم قتل و اذخنت.
۳. مَثَلَات: کیفرها؛ جمع «مَثَل» به معنای عقوبت و مجازات و از جمله عذاب‌هایی است که بر امت‌های پیشین نازل شده، آن چنان که به صورت ضرب‌المثل درآمده است.
۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶.

۱. مَرْمَى: اسم مکان است از ماده «رَمی» یعنی تیر انداختن؛ بنابراین «مَرْمَى» محل تیر انداختن است که هدف باشد. نَبْل: چوبه تیر.

مَوْطِئَ قَدَمِهِ: محل کوبیدن پایش؛ «موطئ» اسم مکان است از ماده «وطئ» و آن به معنای قدم گذاشتن است؛ جایی را که زیر پا قرار می‌گیرد و له می‌شود «موطئ» می‌گویند. مَأْخَذَ يَدِهِ: محل گرفتن دستش.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۹۷.

۳. همان.

۴. انعام، ۱۲۱.

۵. انعام، ۱۱۲.

حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ<sup>۱</sup>  
همه را به گناهشان فروگرفتیم: بر بعضی بادهای ریگبار فرستادیم، بعضی را فریاد سهمناک فروگرفت، بعضی را در زمین فرو بردیم، بعضی را غرق ساختیم و خدا به آن‌ها ستم نمی‌کرد، آن‌ها خود به خویشتن ستم کرده بودند.

﴿وَنَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بَايَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَعْرِضْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۲</sup> و او را در برابر مردمی که نشانه‌های ما را به دروغ گرفته بودند پیروزی بخشیدیم، چراکه آنان مردم بدی بودند، پس همه ایشان را غرق کردیم.

﴿وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۳</sup> و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس به [کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند، صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت.

### ۸.۲. عبرت آموزی از قبور گذشتگان

﴿وَاتَّعَظُوا بِمَثَآوِي خُدُودِهِمْ وَمَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبَرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ﴾<sup>۴</sup>

و از خاک تیره‌ای که صورت بر آن نهادند، و زمینی که با پهلوی بر آن افتادند پند پذیرید، و از آنچه پدید آورنده کبر است به خدا پناه جوید، همان‌گونه که از بلاهای ناگهانی به او پناه می‌برید.

### نکته‌ها

• این سه دستور که امام بیان فرمود: «اغْتَبِرُوا» و «اتَّعَظُوا» و «اسْتَعِيدُوا»، مراحل سه‌گانه‌ای

۱. عنکبوت، ۴۰.

۲. انبیاء، ۷۷.

۳. فصلت، ۱۷.

۴. اتَّعَظُوا: پند بگیرید؛ از ماده «وَعَظَّ» به معنای پند گرفتن.

مَثَآوِي: جایگاه‌ها؛ جمع «مَثْوًی» از ریشه «ثَوَّ» به معنای اقامت گزیدن در مکانی گرفته شده است، بنابراین «مَثْوًی» به معنای منزلگاه و مکان و «مَثَاوًی» به معنای امکنه است؛ جمع المَثْوًی من ثوی بالمکان نزل فيه.

خُدُودِهِمْ: صورت‌هایشان؛ از ماده «خَدَّ» به معنی رخسار و چهره است؛ الِخَدَّ: جمع «خُدُود» چهره، رخساره، گونه. جُنُوبِهِمْ: پهلوهایشان؛ جمع «جَنَب» در اصل به معنای پهلو و کناره است.

اسْتَعِيدُوا: پناه ببرید؛ از ماده «عَوَدَ» به معنای پناه بردن.

لَوَاقِح: آثار شوم؛ جمع «لَاقِح» به معنای بارورکننده از ریشه «لَقَّاح» به معنای بارور شده و در جمله بالا اشاره به عوامل پیدایش کبر و غرور است.

طَوَارِق: حوادث کوبنده؛ جمع «طَارِق» و «طَارِقَه» به معنای بلا و مصیبت.



است که انسان آگاه در پیمودن راه حق هنگام مطالعه حالات پیشینیان در پیش دارد.<sup>۱</sup>  
• جمله «كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ» اشاره به این است که آثار شوم کبر از حوادث دردناکی همچون زلزله‌ها و طوفان‌ها و حوادث دردناک طبیعی کمتر نیست.<sup>۲</sup>

### مشابه

﴿مَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوًى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup> و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد است!

﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾<sup>۴</sup> از درهای دوزخ درآید، در آن جاودان [بمانید]. چه بد است جای سرکشان!

### ۸.۳. عبرت‌گیری از نفرت از تکبر

﴿فَلَوْ رَحَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَحَّصَ فِيهِ لِحَاصَةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّهَ إِلَيْهِمُ التَّكَاْبُرَ وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَعَقَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعَفِينَ﴾<sup>۵</sup>

اگر خداوند بنا داشت که به احدی از بندگان رخست کبر ورزیدن دهد، همانا به پیامبران و اولیانش چنین اجازتی می‌داد، ولی خداوند سبحان تکبر را بر ایشان ناخوش داشت و فروتنی را برای آنان پسندید. آنان گونه‌های خویش را [در سجاده عبادت] بر زمین نهادند و چهره‌هایشان را بر خاک مالیدند و در برابر مؤمنان فروتنی کردند و خود از قشر مستضعف جامعه بودند.

### نکته‌ها

• «خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ» کنایه از تواضع است؛ زیرا مرغ هنگامی که می‌خواهد به جوجه‌های خود محبتی آمیخته با تواضع داشته باشد، پروبال خود را فرومی‌نهد و جوجه‌ها را زیر بال‌وپر می‌گیرد.<sup>۶</sup>

• جمله «أَلْصَقُوا... مُسْتَضَعَفِينَ» اشاره به این است که بندگان خاص خدا، پیامبران و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۰۴.

۲. همان.

۳. آل عمران، ۱۵۱.

۴. غافر، ۷۶.

۵. رَحَّصَ: اجازه داد.

عَقَرُوا: به خاک مالیدند؛ در اصل از «عَفَرَ» به معنای خاک مال کردن و خاک‌آلود نمودن است؛ عفر: وجهه أَلْصَقَهُ بالعفر و هو وجه الأرض أو التراب وعفرت بالثقیل مبالغة.

خَفَضُوا: گستراندند؛ از ماده «خَفَضَ» به معنای فرو آوردن.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۰۵.

## استعاره

مستعار: جناح

مستعارمنه: بال برای پرندگان

مستعارله: دست انسان

**جامع:** لفظ «اجنحه» که به معنای بال‌ها و از ویژگی‌های پرنده است، در اینجا برای دست انسان استعاره شده است، به اعتبار اینکه دست، وسیله اظهار قدرت و علامت ایجاد محبت یا دشمنی و طرد امر نامطلوب می‌باشد، و «خفض جناح» کنایه از نرمی و ملایمت و اظهار دوستی و محبت است.

## ۴.۸. عبرت از امتحانات سخت اولیای الهی

«قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَحْمَصَةِ وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ وَ امْتَحَنَهُم بِالْمَخَافِ وَ مَخَضَهُم بِالْمَكَاَرَةِ»<sup>۱</sup>

خداوند آن‌ها را با گرسنگی آزمایش کرد و به مشقت و رنج مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان نمود و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید.

## ۵.۸. آزمایش‌های الهی

«فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَى وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدَ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ وَ الْاِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَ الْاِقْتِدَارِ فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنَ نُسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾»<sup>۲</sup>

۱. مَحْمَصَة: گرسنگی؛ خالی بودن شکم از غذا و از ماده «خَمَص» به معنای فرو رفتگی و گرسنگی شدید که باعث فرو رفتن شکم می‌شود؛ مخض: السقاء مخضاً حركه شديدا ليخرج زبد اللبن الذي فيه، و يروى و محضهم بالحاء و الصاد المهملتين من التمحيص و هو التطهير.

مَجْهَدَة: مشقت؛ مصدر ميمي به معنای مشقت از ریشه «جهد» به معنای خستگی ناشی از تلاش و کوشش است. امْتَحَنَهُم: آن‌ها را آزمود.

بِالْمَخَافِ: رویدادهای وحشتناک؛ از ماده «خوف» به معنای ترس؛ تخويف: ترساندن، أَخَافَ، إِخَافَة: او را ترسانید. مَخَضَهُم: آن‌ها را خالص نمود؛ از ماده «مخض» در اصل یعنی حرکت دادن شدید مشکی که در آن ماست است برای گرفتن کره؛ سپس به هر حرکت شدید و پرحمت اطلاق شده است؛ السقاء مخضاً حركه شديدا ليخرج زبد اللبن الذي فيه، و يروى و محضهم بالحاء و الصاد المهملتين من التمحيص و هو التطهير.

مَكَاَرَة: سختی‌ها.

۲. مؤمنون، ۵۵ و ۵۶.

۳. لَا تَعْتَبِرُوا: معتبر ندانید.

الْاِقْتِدَار: قدرت؛ لعياله اقتارا و قتر تقتيرا أى ضيق فى النفقة.

اولیای او کاملاً فرمان وی را درمورد تواضع و فروتنی امتثال کردند و آنچه خداوند بر آنان پسندیده است، انجام داده‌اند؛ زیرا اینکه می‌فرماید بندگان خدا در برابر عظمت حق تعالی گونه‌ها را بر زمین می‌گذارند و چهره‌ها را بر خاک می‌مالند، رفتاری است که بین خود و خدا در حال پرستش و عبادت او به جا می‌آورند و اینکه در برابر مؤمنان بال‌های تواضع را می‌گسترانند و با حالت استضعاف به سر می‌برند، اشاره به اطاعت فرمان خداوند درمورد بندگان و آفریده‌های وی می‌باشد.<sup>۱</sup>

• «وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضُعُ»: هیچ‌وقت پیامبران در روش و اخلاقشان این حالت را نداشته‌اند که بخواهند برای خود مقامی قائل باشند و خویش را برتر بدانند و نسبت به مردم بی‌اعتنا باشند بلکه همیشه خودشان را در سطح نازل‌ترین مردم قرار می‌دادند.

• «وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ»: ضمیر «كانوا» به پیامبر برمی‌گردد. انبیا و اولیای خدا افرادی بودند که خودشان طلب ضعف می‌کردند و خودشان را پایین می‌آوردند نه اینکه ضعیف باشند، بنایشان بر این بود که زندگی ساده‌ای داشته باشند.

## مشابه

﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ﴾<sup>۲</sup> و موسی گفت: «من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام.»  
﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>۳</sup> و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

﴿وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا﴾<sup>۴</sup> و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را به میراث عطا کردیم.

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾<sup>۵</sup> و او گردن‌کشان را دوست نمی‌دارد.

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۶</sup> و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۹۰.

۲. غافر، ۲۷.

۳. قصص، ۵.

۴. اعراف، ۱۳۷.

۵. نحل، ۲۳.

۶. شعراء، ۲۱۵.

## نکته‌ها

- تعبیر به «فی انفسهم» درباره مستکبران اشاره به این است که آن‌ها هرگز بزرگ نیستند. بندگان ضعیفی هستند که خود را بزرگ می‌پندارند.<sup>۱</sup>
- «فی اعینهم» اشاره به این است که اولیاءالله هرگز ضعیف و ناتوان نیستند، بلکه مستکبران آن‌ها را به موجب زهد و پارسایی و پابندی به قوانین، مستضعف گمان می‌کنند.<sup>۲</sup>

## نکته

- این جمله بیان می‌دارد که خیال نکنید خشنودی خدا از بنده‌اش به این است که ثروت دنیا و فرزند زیاد به او دهد و غضب وی نسبت به او این باشد که از داشتن این امور محروم شود. این سخن امام علیه السلام گویا پاسخی است به پرسشی که ممکن است گوینده‌ای چنین بگوید: حال که پیغمبران و اولیای خداوند، از خواص بندگان و مطیع فرمان وی و مورد رضایت او می‌باشند، پس چرا آنان را با سختی‌ها و ناگواری‌ها گرفتار ساخت و از اموال دنیا و زن و فرزند بی‌بهره‌شان داشت، چنان‌که فرعون هم به موسی این اشکال را کرد که اگر او پیامبر است و ارزش و اعتباری دارد پس چرا از آرایش‌های دنیا و زینت‌های طلایی بی‌بهره است و کفار قریش به پیغمبر اسلام گفتند: در صورتی به او ایمان می‌آوریم و او را پیامبر می‌دانیم که دارای گنجینه‌ای از جواهرات و گوهرهای قیمتی باشد یا باغ‌ها و مزارعی داشته باشد که شکم‌ها را سیر کند. خلاصه در پاسخ این‌گونه سؤال‌های مقدر، حضرت می‌فرماید: این قبیل اشکال‌ها و توهّمات به علت ناآگاهی آنان از عمومیت امر امتحان و آزمایش است.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ﴿إِيْحْسِبُونَ أَنَّمَا يُنْذِرُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ تُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۲</sup> آیا می‌پندارند که آن مال و فرزند که ارزانی‌شان می‌داریم، برای آن است که می‌کوشیم خیری به آن‌ها برسانیم؟ نه، بلکه آنان در نمی‌یابند.
- ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۳</sup> و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.

## ۸.۶. آزمایش ویژه الهی

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكَرِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضَعْفِينَ فِي أَغْنِيَتِهِمْ»

(آری) خداوند کسانی را از بندگان خود که خود را برتر می‌بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آن‌ها مستضعف‌اند آزمایش می‌کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۹۱.

۲. مؤمنون، ۵۵ و ۵۶.

۳. انفال، ۲۸.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۰۷.

۲. همان.

حالی که جامه‌ای پشمینه بر تن و عصایی به دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر اسلام آورد، حکومتش باقی و عزتش پایدار باشد.

#### مشابه

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقَدَ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلُعُ إِلَى إِلَهِي مُوسَى وَإِنِّي لَا أَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۱</sup> و فرعون گفت: «ای بزرگان قوم، من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم پس ای هامان، برایم بر گل آتش بیفروز و برجی [بلند] برای من بساز، شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم و من جدا او را از دروغ‌گویان می‌پندارم.»

﴿قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾<sup>۲</sup> فرعون گفت: اگر جز من کس دیگری را به خدایی گیری به زندانت می‌افکنم.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴾<sup>۳</sup> و فرعون گفت: «ای هامان، برای من کوشکی بلند بساز، شاید من به آن راه‌ها برسم.»

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رَدْءًا يُصَدِّقُنِي﴾<sup>۴</sup> و برادرم هارون از من زبان‌آورتر است، پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند.

#### ۲.۹. نگاه حقارت فرعون به موسی و هارون

«فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ فَهَلَّا أَلْقَى عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ وَاحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَلُبْسِهِ»<sup>۵</sup>

اما فرعون گفت: «از این دو تن تعجب نمی‌کنید که پایداری و عزت و بقای حکومت را با من شرط می‌کنند، در حالی که آنان خود در تنگ‌دستی و خواری هستند که می‌بینید؟ چرا

وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِغُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ فَهَلَّا أَلْقَى عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ وَاحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَأَنْبِيَايَهُ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذُّهَبَانِ وَ مَعَادِنَ الْعُقَيَّانِ وَ مَغَارِسَ الْجَنَانِ وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضَيْنِ لِنَعْلٍ وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَبَطَلَ الْجَزَاءُ وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُتَبَلِّغِينَ وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيَهَا وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِهِمْ وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ مَعَ قَنَاعَةِ تَمَلُّ الْقُلُوبِ وَالْعُيُونِ غَنَى وَخَصَاصَةِ تَمَلُّ الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ أَذَى وَلَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلُ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْكٍ تَمُدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ وَتَشُدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرِّجَالِ لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ وَ لَأَمَنُوا عَنْ رَهْبَةِ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةِ مَائِلَةٍ بِهِمْ فَكَانَتْ النَّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لَوُجْهِهِ وَ الْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ الْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ أُمُورًا لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ وَ كُلَّمَا كَانَتْ الْبَلَوَى وَ الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ.

#### ۹. نگاهی به زندگی انبیا

##### ۱.۹. درس دیگری از داستان موسی بن عمران

«وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِغُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ»<sup>۱</sup>  
موسی بن عمران همراه برادرش هارون، درود خداوند بر ایشان باد، بر فرعون درآمدند، در

۱. مَدَارِغُ: لباس‌ها؛ جمع «مدرع» به معنای جبه است؛ جبه‌های پشمینه که لباس چوپانان و دامداران بوده؛ لباس پشمی آن زمان دست‌باف و زیر و کلفت و چروک و زننده بود؛ جمع مدرعه بالكسر و هی کالكساء و تدرع الرجل لبس المدرعة.

صُوف: پشمی، الصَّائِف: پشم‌دار، پریشم؛ صَاف، صَوْفًا وَصُوفًا الْكِبَشُ: گوسفند پریشم شد.

الْعِصِيُّ: عصاها؛ جمع «عصا» منظور عصای چوپانی است؛ كَقَسَى جمع عصا.

شَرَطَا: شرط کردند.

۱. قصص، ۳۸.

۲. شعراء، ۲۹.

۳. غافر، ۳۶.

۴. قصص، ۳۴.

۵. فَهَلَّا أَلْقَى: چرا قرار داده نشد.

أَسَاوِرَةٌ: دست‌بندها؛ جمع «اسوره» و آن نیز جمع «سوار» بر وزن (غبار) یا «سوار» بر وزن (کتاب) در اصل از کلمه فارسی «دستور» به معنای دست‌بندی که به عنوان زینت در دست می‌کنند، گرفته شده است.

ذَهَب: طلا.

إِعْظَامًا: بزرگ دانستن.

اِحْتِقَارًا: کوچک شمرد، او را خوار و ناچیز دانست؛ از ماده حَقَر؛ اَحْقَر، اِحْقَارًا: او را خوار و کوچک شمرد.



دست‌بندهایی از طلا به آنان داده نشده؟» فرعون این سخن را از آن رو گفت که طلا و جمع کردن آن را عظیم می‌شمرد و جامهٔ پشمینه و به تن کردن آن را کوچک و حقیر می‌انگاشت.

#### نکته

• فرعون، لباس پشمی و پوشیدن پشم را کوچک می‌شمرد و این نشانهٔ فقر و بدبختی بود و نیازمندان این‌طور لباس می‌پوشیدند در حالی که اعیان از طلا استفاده می‌کردند و ابریشم می‌پوشیدند. فرعون می‌گوید: این‌ها با این لباس و سرووضع آمده‌اند به من می‌گویند که اگر می‌خواهی حکومت باقی باشد، اسلام بیاور.

#### مشابه

﴿قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ۖ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup> فرعون گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی.

#### ۳.۹. قدرت الهی بر بعثت پیامبران با گنج‌های فراوان

﴿وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ وَمَعَادِنَ الْعِثْيَانِ وَمَغَارِسَ الْجَنَانِ وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ﴾<sup>۲</sup> در حالی که اگر خدای سبحان هنگام بعثت پیامبرانش می‌خواست درب گنج‌های طلا و معادن زر ناب و باغ‌های سرسبز را به روی ایشان بگشاید و پرندگان آسمان و جانوران زمین را با آنان همراه سازد، هرآینه چنان می‌کرد [و برای او انجام آن سهل و آسان بود].

#### نکته‌ها

• اشاره به اینکه خداوند حکیم به‌خوبی می‌تواند پیامبرانش را با همهٔ نیروهای مادی بسیج کند و به همهٔ زروزیورها بیاراید، همهٔ ثروت‌ها، باغ‌ها، قصرها و وسایل تجمل را در اختیار آنان بگذارد و چیزی در اختیار یک نفر از پیامبرانش قرار دهد که حتی همهٔ سلاطین دنیا دسته‌جمعی آن را نداشته‌اند؛ زیرا او خالق آسمان‌ها و زمین است ولی او حکیم است و می‌داند اگر چنین کند هدف اصلی بعثت از دست خواهد رفت، بلکه نتیجهٔ معکوس به بار

۱. شعراء، ۱۸ و ۱۹.

۲. كُنُوزَ الذَّهَبِ: گنج‌های طلا؛ جمع «ذهب» به‌معنی طلای غیرمسکوک؛ بالضم و الكسر جمع الذهب کاذهاب و ذهب.

الْعِثْيَانِ: طلای خالص؛ اگر معدن طلای خالص که هنوز سکه نخورده در جایی پیدا شود به آن می‌گویند «عقیان»؛ بالكسر ذهب ینبت کما فی القاموس، و قيل: الذهب الخالص و هو الانسب هنا بملاحظة المعادن.

مَغَارِسَ: کشتگاه‌ها؛ جمع «مغرس» یعنی محل غرس درختان.

حَشْرٌ: در اصل به‌معنای جمع است؛ به روز قیامت «یوم الحشر» می‌گویند چون همهٔ ما آنجا جمع می‌شویم.

طُيُورٌ: پرندگان؛ از مادهٔ «طیر» جمع «طائر» به‌معنی پرنده.

می‌آید، ارزش‌ها تبدیل به ضدارزش می‌شود و ایمان و اخلاق و تربیت به تباهی می‌گراید.<sup>۱</sup>

• ﴿وُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ﴾: کلمهٔ «لَفَعَلَ» جزای «لَوْ» است؛ چیزی که ممکن است اگر ارادهٔ خدا به آن تعلق بگیرد، محقق می‌شود اما هیچ‌وقت اراده به امر محال تعلق نمی‌گیرد اما چیزهای ممکن می‌تواند مورد اراده خدا قرار بگیرد.

#### مشابه

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتْرٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ﴾<sup>۲</sup> و مبادا تو برخی از آنچه به‌سویت وحی می‌شود، ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟»

﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كُتْرٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا﴾<sup>۳</sup> یا گنجی به‌طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [باروبر] آن بخورد؟

#### ۴.۹. آثار سوء و فور نعمت‌ها

##### ۴.۹.۱. بی‌اثر شدن آزمون

﴿وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ﴾

اگر چنین می‌کرد ارزش آزمایش از میان می‌رفت.

##### ۴.۹.۲. از بین رفتن ثواب

﴿وَبَطَلَ الْجَزَاءُ﴾

و پاداش و جزای نیکوکاران بی‌اثر می‌شد.

#### نکته

• اگر تمام امکانات برای پیغمبران و اولیای خدا آماده می‌بود، پاداش عبادت‌ها از بین می‌رفت؛ زیرا از طرفی آزمایش به‌کلی قطع می‌شد و از طرف دیگر با وجود این امتیازات عبادت مردم و پیروی آنان از گفته‌های خدا و اولیایش از روی اخلاص نیست بلکه یا از ترس یا به‌دلیل تمایلات نفسانی خواهد بود.<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲. هود، ۱۲.

۳. فرقان، ۸.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۹۵.



## مشابه

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾<sup>۱</sup> هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی یابد.

## ۹.۴.۳. از بین رفتن وعده خدا

﴿وَأَصْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ﴾<sup>۲</sup>

و وعده های الهی بی فایده می گشت.

## نکته

• برای «انباء» در این جمله سه احتمال وجود دارد که در صورتی که آزمایش الهی نباشد همه اخبار از بین می رود: الف. اینکه دستورات پیامبران خبر و نبأ است و خبری است که از طرف خدا می آید؛ ب. اینکه پیامبران اگر سختی نکشیده باشند و در ناز و نعمت به سر ببرند، واجد آن کمال معنوی که لازم است نمی شوند ولو ذاتاً فطرت پیامبران پاک است اما سختی ها و زجرهایی باید کشیده باشند که در آن یک ارتباط معنوی با خدا پیدا کرده باشند و لایق شوند که مقام نبوت را به آن ها بدهند؛ ج. چنانچه پیامبران دارای ثروت و قدرت باشند مردم از این ها اطاعت می کنند؛ از این رو خلوصی که باید باشد، نیست و اگر این ها نباشد، بهشت و جهنم هم از بین می رود.

## ۹.۴.۴. زایل شدن پاداش

﴿وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلَيْنِ﴾<sup>۳</sup>

و برای ایمان آورندگان به پیامبران، پاداش کسانی که به رنج و سختی دچار گشته اند، واجب نمی شد.

## نکته

• اگر اولیای خدا و پیامبران الهی در آسایش و رفاه به سر می بردند، برای کسانی که دستورهای آنان را بپذیرند، پاداش آزمایش شدگان نبود و نیز خود پیغمبران از اجر و مزد صبر بر گرفتاری و آزار و تکذیب مخالفان نصیبی نمی بردند.<sup>۴</sup>

۱. کف، ۷.

۲. اصْمَحَلَّتْ: از بین رفت؛ تلاشی و مضمحل شد؛ از باب افعال مانند اقشعرار که رباعی مزید فیه است ولی «صَمَحَلَّ» یعنی رباعی مجرد آن استعمال نشده. الْأَنْبَاءُ: اخبار.

۳. أَجُورُ الْمُبْتَلَيْنِ: پاداش های امتحان شدگان؛ مبتلین: افرادی که آزمایش شده اند؛ ابتلاء: آزمایش و امتحان و اسم مفعولش می شود «مبتلی» یعنی کسی که آزمایش شده.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۹۷.

## مشابه

﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِنَّا تُوجَعُونَ﴾<sup>۱</sup> و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شوید.

﴿وَتَبْلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ﴾<sup>۲</sup> و قطعاً شما را به چیزی از [قیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزمایشیم.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>۳</sup> در حقیقت، ما آنچه بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.

## ۹.۴.۵. استحقاق اجر و پاداش

﴿وَلَا اسْتَحَقُّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ﴾

و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند.

## نکته

• «محسنین» کسانی هستند که با شیطان مبارزه کنند و صفات رذیله را از خود دور سازند و نفس خویش را به فضایل بیارایند و به خدا ایمان آورند اما ایشان که یا از روی تمایلات نفسانی به امور مادی یا از ترس و هیبت دنیوی به پیامبران گرویده اند نه ایمانشان همراه با اخلاص است و نه جزء اهل احسان و نیکوکاران می باشند.<sup>۴</sup>

## مشابه

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۵</sup> برای کسانی که نیکی و پرهیزکاری کردند پاداشی بزرگ است.

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾<sup>۶</sup> برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است.

﴿وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾<sup>۷</sup> و آنان را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد.

۱. انبیاء، ۳۵.

۲. بقره، ۱۵۵.

۳. کف، ۷.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۹۷.

۵. آل عمران، ۱۷۲.

۶. زمر، ۱۰.

۷. نجم، ۳۱.

و چشم‌های مریدان و طرف‌دارانشان را اذیت می‌کرد.

#### مشابه

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾<sup>۱</sup> و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هرچند خود نیازمند باشند.

#### ۶.۹. حکمت سادگی انبیا

﴿وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامَ وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْكٍ تُمَدُّ نَحْوَهُ أَغْنَاكَ الرَّجَالُ وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عَقْدُ الرَّحَالِ لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ وَ أَبْعَدَ لَهُمْ [مِنْ] فِي الْإِسْتِكْبَارِ وَ لَأَمْنُوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ فَكَانَتِ النَّيِّاتُ مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً﴾<sup>۲</sup>

اگر پیامبران چنان قدرتی داشتند که کسی را توان معارضه با ایشان نبود، و چنان شوکتی داشتند که مقهور کسی نمی‌شدند و چنان پادشاهی داشتند که گردن مردم به‌سوی آنان کشیده می‌شد و برای نگرستن بزرگی و حشمتشان بار سفر می‌بستند، همانا برای اندرزپذیری مردم از ایشان سهل‌تر، و از نخوت متکبران دورتر بودند و مردم به‌سبب هراس از بزرگی و عظمت ظاهری آن‌ها یا تمایل به ثروت و قدرتشان به آنان می‌گرویدند و ایمان می‌آوردند و در این صورت نیت‌ها ناخالص و کارهای نیک هم به‌خاطر دنیا و هم به‌خاطر آخرت به انجام می‌رسید.

#### نکته‌ها

• منظور از اشتراک (مُشْتَرَكَةً) آمیختگی بین ایمان و دنیادوستی است و منظور از تقسیم (مُقْتَسَمَةً) نیز توزیع محبت بین خدا و بندگان است.<sup>۳</sup>

۱. حشر، ۹.

۲. لَا تُرَامُ: قصد نمی‌شود؛ از ریشه «روم» به معنای طلب کردن است؛ منظور این است که در برابر آن ایستادگی نمی‌شود؛ الشیء روما کقال طلب.

لَا تُضَامُ: مورد ظلم واقع نمی‌شود؛ از ماده «ضمیم» به معنای ذلیل کردن است؛ ضیما کضاره لفظا و معنی، و فی القاموس ضامه حمقه و استضمامه انتقصه فهو مضیم و مستضمام و الضیم.

تُمَدُّ: کشیده می‌شود.

أَغْنَاكَ: گردن‌ها.

تُشَدُّ: بسته می‌شود.

عَقْدُ الرَّحَالِ: جهاز مرکب‌ها؛ جمع «عقده» یعنی گره؛ جمع «رحل» چیزی است که بر پشت شتر می‌گذارند و روی آن می‌نشینند و «شُدَّ رحال» به معنای آماده شدن برای سفر یا سفر کردن است.

رَهْبَةً: ترس غالب، وحشت.

مُقْتَسَمَةً: تجزیه شده؛ تقسیم شده.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۴.

#### ۹.۴.۶. بی‌معنا شدن اسامی ارزشمند مؤمن

﴿وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيَهَا﴾

و واژه‌ها معانی خود را از دست می‌داد. [زیرا مردم به‌خاطر طمع به پیامبران ثروتمند و صاحب زر و سیم ایمان می‌آوردند و چنین ایمانی سزاوار پاداش نیست.]

#### نکته

• نام‌ها و عناوین اشخاص با معنایش تطبیق نخواهد داشت، از باب مثال اگر به کسی مؤمن گویند حقیقت ایمان بر وی صدق نمی‌کند؛ زیرا تنها با زبان ایمان آورده و از روی ترس یا هوای نفسانی است نه از روی اخلاص و قلب پاک و همچنین است عنوان زاهد و مسلمان، بلکه عنوان پیامبر و نبی و رسول نیز چنین است؛ به‌دلیل اینکه در این حال حقیقت نبوت و رسالت از آن شخص قطع شده است و اسما بدون مسمیات خواهد بود.<sup>۱</sup>

#### ۹.۵.۵. انبیا، صاحبان عزم قوی

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَىٰ قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعْفَةٍ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ خَالَاتِهِمْ مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونُ غَنَىٰ وَ خَصَاصَةٍ تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعُ أَدَىٰ﴾<sup>۲</sup>

ولی خدای سبحان پیامبرانش را در تصمیم‌هایشان قوی و نیرومند و در احوال ظاهری‌شان که به چشم می‌آید، ضعیف قرار داد. آنان قناعتی دارند که دل‌ها و دیدگان را از بی‌نیازی پر می‌کند و در عین حال چنان تهی دست و فقیرند که دیده‌ها و گوش‌ها را پر از آزار می‌سازد.

#### نکته

• ﴿وَالْأَسْمَاعُ أَدَىٰ﴾: این اذیت را دو جور می‌شود معنا کرد: الف. یا می‌گوییم گوش و چشم خود پیامبران اذیت می‌شد چون وقتی که انسان فقیر و گرسنه باشد، چشم او ضعیف می‌شود و سپس شنوایی‌اش را از دست می‌دهد و در اثر گرسنگی همه قوا و نیروی او ضعیف می‌شود؛ ب. ممکن است منظور گوش و چشم دیگران باشد. دیگران وقتی که می‌دیدند و می‌شنیدند که این‌ها فقیرند برایشان غصه می‌خوردند. فقر مادی پیامبران گوش

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۹۷.

۲. عَزَائِمُ: تصمیم‌ها؛ جمع «عزیمه» است یعنی تصمیم؛ «اولوالعزم» یعنی پیامبران صاحب عزم و تصمیم. ضَعْفَةٌ: ناتوانان؛ ضعیف‌ها.

قَنَاعَةٌ: اینکه طمع به مال دیگران نداشته باشی و بی‌اعتنا به اموال دیگران باشی، این می‌شود قناعت و معنایش این نیست که چیزی را هم که داریم، استفاده نکنیم و قناعت یعنی بسازی و قانع باشی به چیزی که داری و روحی برای چیزی که نداری پر نزنند.

خَصَاصَةٌ: قناعت؛ از «خصاص» گرفته شده و در اصل به معنای شکافی است که در دیوار خانه به وجود می‌آید؛ سپس به فقر که موجب شکاف در زندگی است، اطلاق شده است.

أَدَى: آزار و اذیت.

﴿وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۱</sup> و [اینکه] در هر مسجدی روی خود را مستقیم [به سوی قبله] کنید و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده اید، وی را بخوانید.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۲</sup> آلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ<sup>۳</sup> ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم پس خدا را پرست و دین خود برای او خالص گردان. آگاه باش که دین خالص از آن خداست.

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۴</sup> و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را پرستند در حالی که در دین او اخلاص می ورزند.

#### ۹.۸. آزمایش سخت تر؛ ثواب بیشتر

﴿وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ﴾<sup>۵</sup>

هر قدر امتحان و آزمایش عظیم تر باشد، ثواب و پاداشش فزون تر خواهد بود.

#### نکته

• اشاره به اینکه ساده بودن زندگی انبیا و دوری آنان از زرق و برق دنیا، اهل ایمان را در برابر آزمون سخت تری قرار می دهد و هر چقدر آزمون سخت تر باشد، پاداش قبول شدگان در آن سنگین تر خواهد بود.<sup>۵</sup>

• «وَتُشَدُّ إِلَيْهِ عُقْدُ الرَّحَالِ»: اگر پیامبران آدم هایی بودند که پول و قدرت و سلطنت داشتند آن موقع همه مردم متقاد این ها می شدند و آن امتحانی که خدا در نظر دارد، حاصل نمی شد.

• «وَأَبْعَدَ لَهُمْ [مِنْ] فِي الْإِسْتِكْبَارِ»: خدا خواسته است که پیامبران در ردیف ضعیفان باشند تا آن هایی که دارای روح تکبر هستند، شناخته شده و به شیطان ملحق گردند و جهنمی و بهشتی از هم جدا بشوند.

#### ۹.۷. اصلاح نیت ها

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَالتَّصْدِيقُ بِكُتُبِهِ وَالْخُشُوعُ لَوُجْهِهِ وَالْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَالْإِسْتِسْلَامُ لِبَطَاعَتِهِ أُمُوراً لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ﴾<sup>۱</sup>

ولی خدای سبحان چنین خواست که دنباله روی از پیامبرانش و تصدیق کتاب هایش و خضوع به درگاهش و تن دادن به فرمانش و تسلیم شدن به طاعتش تنها برای او صورت گیرد و قصد دیگری با آن درنیامیزد.

#### نکته

• در واقع امام علیه السلام به پنج چیز اشاره می کند که همه آن ها باید با خلوص نیت انجام گیرد:

۱. قبول دعوت پیامبران؛
۲. تصدیق کتاب های آسمانی؛
۳. خشوع عملی در برابر ذات پاک خدا؛
۴. تسلیم درونی قلبی در برابر فرمان خداوند؛
۵. تسلیم عملی و انجام اوامر خداوند.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾<sup>۳</sup> آگاه باش که دین خالص از آن خداست.

۱. الْإِسْتِكَانَةُ: خشوع؛ خواری، باب افتعال از «سَكَنَ» یعنی فقیر و بیچاره شد؛ مسکین و مستکین از همین ماده اند. الْإِسْتِسْلَامُ: تسلیم محض.

لَا تَشُوبُهَا: چیزی مخلوط با آن می شود؛ از «شَوَّبَ» به معنای خدعه کردن و چیزی را به چیز دیگری برای فریب آمیختن است؛ شوبا من باب قال خلطه مثل شوب اللبن بالماء فهو مشوب و قولهم ليس فيه شائبة، قال الفيومي ذلك يجوز أن يكون مأخوذاً من هذا ومعناه ليس فيه شيء مختلط به و ان قل كما قيل ليس فيه علقه و لا شبهة و أن تكون فاعلة بمعنى مفعولة مثل عيشة راضية هكذا استعمله الفقهاء و لم أجد فيه نصاً، نعم قال الجوهري الشائبة واحدة الشوائب و هي الأدناس و الأقدار.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۱۷.

۳. زمر، ۳.

۱. اعراف، ۲۹.

۲. زمر، ۳ و ۲.

۳. بینه، ۵.

۴. الْبَلْوَى: ابتلا.

الْمَثُوبَةُ: پاداش؛ مصدر میمی است به معنای ثواب.

أَجْزَلَ: بزرگ تر؛ با عظمت تر.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۱۸.

می‌شوند. این سنگ‌ها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم ساخته است.

#### نکته‌ها

- «قیام» مصدری است که به معنای اسم فاعل آمده است؛ یعنی زندگی مردم را از جهت مادی و معنوی برپا می‌دارد همان‌گونه که ستون‌های قوی خانه و خیمه را برپا می‌دارد.<sup>۱</sup>
- «بیت الله» از یک سو رمز وحدت و اتحاد مسلمانان و سربلندی و عظمت آنهاست و از سوی دیگر مراسمی دارد که دل‌ها را از زنگار گناه پاک می‌کند.<sup>۲</sup>
- «فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ»: حدود چهار فرسخ حرم امن خداست که در آن درخت و حیوان و انسان، همه محترم‌اند و حتی اگر قاتل هم آنجا برود، متعرض آن نمی‌شوند. «بیت الحرام» بیتی است که با حرمت است و خانه‌ای است که تعدی به موجودات در آنجا حرام است.
- «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا»: محلی است که باید پایگاه نهضت و قائم باشد؛ چون مسلمانان جهان، سالی یک مرتبه در کمال امن و آرامش جمع می‌شوند و جز صلح و آرامش و اتحاد چیزی نباید باشد.

#### مشابه

- ♦ ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾<sup>۳</sup> خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است.
- ♦ ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾<sup>۴</sup> و کعبه را جایگاه اجتماع و مکان امن مردم ساختیم.
- ♦ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾<sup>۵</sup> حج آن خانه، برعهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد.

#### ۲.۹. جایگاه کعبه و عظمت آن

«ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّتْ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَأَضْيَقَ بُطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ

أَلَّا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (صلوات الله عليه) إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّتْ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَأَضْيَقَ بُطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ جِبَالٍ خَشْنَةٍ وَرِمَالٍ دَمِثَةٍ وَ عُيُونٍ وَشِلَّةٍ وَ قَرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ وَلَا حَافِزٌ وَلَا ظِلْفٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَنَوَّأَ أَعْطَاهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَغَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْنِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبُهُمْ ذُلًّا يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَيَزْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْنًا غُبْرًا لَهُ قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَشَوْهُوا بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ ابْتِلَاءً عَظِيمًا وَامْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمْحِصًا يَلِغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَوَصَلَّةً إِلَى جَنَّتِهِ وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ ذَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقَرَى بَيْنَ بَرَّةٍ سَمَرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ وَ عَرَاصٍ مُغْدِقَةٍ وَ رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرَدَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّتْ ذَلِكَ مُصَارَعَةُ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوْ ضَعَّ مُجَاهِدَةً إِنْ لَيْسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَتَبَلِّغُهُمْ بَضْرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ.

#### ۹. خانه کعبه

##### ۹.۱. آزمونی با خانه خدا

«أَلَّا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (صلوات الله عليه) إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا»<sup>۱</sup>

آیا نمی‌بینید که خداوند انسان‌های نخستین را از زمان آدم تا آخرین آن‌ها در این عالم با سنگ‌هایی در مکه امتحان کرد که نه زیان می‌رساند نه سودی می‌بخشد، نه می‌بیند و نه

۱. لَدُنْ: ابتدای زمان چیزی را می‌رساند.

أَحْجَارٍ: سنگ‌ها؛ جمع «حجر» است به معنای سنگ؛ متعلق است به «اختبر».

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۲۱.

۲. همان.

۳. مانده، ۹۷.

۴. بقره، ۱۲۵.

۵. آل عمران، ۹۷.

شن سخت راه بروند اما آنجا که شن نرم باشد پا فرو می‌رود و نمی‌توان حرکت کرد.

- «لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظِلْفٌ»: حضرت می‌خواهد بگوید در این بیابان‌ها شتر و الاغ و گاو و گوسفند جان نمی‌گیرند و حیوانات آنجا چیزی پیدا نمی‌کنند تا بخورند و نمو کنند.

#### مشابه

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup> پروردگارا، من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت، نزد خانه‌ی محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به‌سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند.

#### ۳.۹. اهتمام به زیارت خانه‌ی خدا

«ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَنُوءَ أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَغَايَةً لِمُلْتَقَى رِحَالِهِمْ تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْتِدَةِ مِنْ مَقَاوِزِ قَفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ»<sup>۲</sup>

۱. ابراهیم، ۳۷.

۲. یَتَنُوءُ: از ریشه «ثنی» به معنای تا کردن و چیزی را به چیزی نزدیک کردن گرفته شده است.

أَعْطَافٍ: شانه‌ها؛ جمع «عطف» به معنای شانه (انسان) است.

مَثَابَةً: جایگاه؛ محل بازگشت؛ از ریشه «تَوَبَّ» به معنای بازگشتن.

مُنْتَجِعٍ: سودمند؛ محل فایده؛ از ماده «نَجَوْع» به معنای مفید بودن و لذا به چراگاه و آسایشگاه و محل تفریح نیز منتجع گفته می‌شود؛ اسم مفعول و مصدر میمی است؛ به سفری که انسان را به مقصد برساند و پربرت باشد می‌گویند «نَجْعَةُ السَّفَرِ»؛ «انتجاع سفر» یعنی به هدف رسیدن سفر، سفری که بابرکت باشد؛ خداوند مقصد نهایی سفرهای بابرکت مردم را کعبه قرار داده است؛ هرکسی که سفر می‌کند به اعتبار این است که برکتی در این سفر کسب کند؛ بفتح الجیم اسم مفعول من انتجع القوم إذا ذهبوا لطلب الماء و الکلاء فی موضعهما.

مُلْتَقَى رِحَالِهِمْ: محل باراندازشان؛ از ریشه «القاء» و «رحال» جمع «رحل» گرفته شده است.

تَهْوِي: متمایل شدند و می‌روند.

مَقَاوِزِ: صحراها؛ جمع «مفاز» به معنای بیابان؛ «فوز» در لغت عرب به معنای هلاکت است. «مفازة» به معنای محل هلاکت و چون بیابان نوعاً محل هلاکت بوده و انسان یا توسط گرگ و دیگر حیوانات تلف می‌شده یا از گرسنگی و تشنگی می‌مرد، از این رو به بیابان «مفاز» می‌گویند؛ این احتمال هم هست که از ماده هلاکت نباشد چون به معنای رستگاری هم آمده؛ بیابان با اینکه جای هلاکت است اما گاهی چیز بد را تفأل خوب می‌زنند؛ با اینکه بیابان جای رستگاری نیست اما ممکن است که عرب‌ها به آن گفته باشند «مفازة» یعنی محل رستگاری؛ الموضع المهلك من فوز بالتشديد إذا مات، لأنها مظنة الموت.

قَفَارٍ: بی‌آب‌وعلف؛ جمع «قفر» به معنای خالی بودن از سکنه است؛ من الأرض التي لا نبات بها ولا ماء.

سَحِيقَةٍ: دور؛ دورست؛ از ماده «سحق» به معنای کوفتن و نرم کردن و دور ساختن است.

جِبَالٍ خَشِنَةٍ وَرَمَالٍ دَمِثَةٍ وَغُبُونٍ وَشَلَّةٍ وَفُرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظِلْفٌ»<sup>۱</sup> آنگاه آن را در سنگلاخ‌ترین سرزمین‌ها و کم‌کلوخ‌ترین مکان‌های مرتفع دنیا قرار داد، در میان دره‌ای تنگ‌تر از دیگر دره‌ها، لابه‌لای کوه‌های سخت و رمل‌های نرم و روان، و چشمه‌های کم‌آب و قریه‌هایی دور از هم که به‌خاطر نبود آب‌وعلف شتر و گاو و گوسفندی در آن فربه و پروریده نگردد.

#### نکته‌ها

- «وَ أَقَلَّ تَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدَرًا»: ارتفاعاتی که پر از خاک است، می‌شود در آن ساختمان بنا کرد و درخت و گیاه کاشت اما اینجا وقتی که خاک و کلوخ ندارد و سنگلاخ است، اگر ساختمان هم بنا کنند باید با سنگ باشد، آجر و خشت در کار نیست.

- «بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ»: در شن نرم نه می‌توان درخت کاشت و نه می‌توان راه رفت. شن‌هایی که سخت است می‌توان بر روی آن حرکت کرد. شترها و دیگر حیوانات می‌توانند روی

۱. أَوْعَر: سخت‌ترین زمین‌ها؛ از «وَعَر» به معنای زمین سفت و سخت است؛ الوعر من الأرض ضدَّ السَّهْلِ.

بِقَاع: مکان‌ها؛ کجبال جمع بقعة بالضّم و الفتح و هی القطعة من الأرض علی غیر هیئة التّی إلی جنبها. تَتَائِقٍ: بلندی‌ها؛ جمع «نتیقه» به معنای مرتفع؛ از ریشه «نتق» به معنای کندن و بلند کردن گرفته شده است؛ جمع نتیقه فعلیه بمعنی مفعولة من التتق و هو الرفع و الجذب قال الشارح البحرانی: و سَمَّیت المدن و الأماكن المشهورة و المرتفعة نتائج لارتفاع بنائها و شهرتها و علوها عن غيرها من الأرض كأنها جذبت و رفعت، و قال بعض الشارحين: النتائج البقاع المرتفعة و أراد مكة و کنی بنتقها عن شهرتها و علوها بالنسبة إلی ما استفل عنها من البلاد. و قال الشارح المعترلی أصل هذه اللفظة من قولهم امرأة تناق أى كثيرة الحمل و الولادة و يقال: ضیعة منناق أى كثيرة الربیع فجعل علیه السلام الضیاع ذات المدر التی ینثار للحرث نتائج. و قال علیه السلام: إِنْ مَكَّةَ أَقْلَهَا إِصْلَاحًا لِلزَّرْعِ لِأَنَّ أَرْضَهَا حَجَرِيَّة. أقول: و الأظهر عندی أن یكون النتائج مأخوذة من قولهم أنتق فلان إذا حمل مظلة من الشمس، و المظلة بالفتح و الكسر الكبير من الأخبية و تسمية البلاد بها لاشتمالها علی الدَّور و الأبنية التی تستظل بها.

مَدَرًا: خاک‌های خشکیده و به هم چسبیده؛ به ملات‌هایی که فاصله میان سنگ‌ها و آجرها را به هنگام بنا می‌پوشاند، مدر می‌گویند. جایی که می‌خواهند زمین را کِشْت کنند آن را کلوخ می‌کنند هر جا که خاک کلوخ باشد می‌شود چیزی کاشت. أَوْدِيَّةٌ: جمع «وادی» است؛ بین دو کوه را می‌گویند وادی؛ معمولاً بین دو کوه جلگه‌هایی است که محل کشت گیاه و درخت و ایجاد ساختمان است. مکه جلگه وسیعی ندارد و همه‌اش کوه است فقط یک وادی خیلی تنگ میان کوه‌ها قرار گرفته، کنار خانه خدا به نام کوه ابوقبیس.

قُطْرًا: ناحیه و منطقه.

دَمِثَةٍ: نرم؛ از ریشه «دمائه» به معنای نرم بودن گرفته شده است.

وَشَلَّةٌ: چشمه‌های کم‌آب؛ کمی آب؛ از ماده «وشل» به معنای جریان خفیف آب گرفته شده است.

فُرَى مُنْقَطِعَةٍ: روستاهای ازهم‌گسیخته.

لَا يَزْكُو: فربه نمی‌شود؛ از «زکاه» به معنای نمو و رویش گرفته شده است.

خُفٌّ: شتر؛ در اصل به معنای کفش و در اینجا کنایه از شتر است؛ زیرا قسمت پایین پای او گویی در کفشی قرار دارد.

حَافِرٌ: حفرکننده؛ در اینجا کنایه از اسب است، زیرا سم او زمین را حفر می‌کند.

ظِلْفٌ: گوسفند؛ سُم‌های شکاف‌دار و کنایه از گاو و گوسفند است.





مجید آمده است: <sup>۱</sup> ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾<sup>۳</sup> پس چنان کن که دل‌هایی از مردم به‌سوی آن‌ها میل کنند.

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۴</sup> و مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور نزد تو بیایند.

#### ۹.۴. اشار‌های به مناسک حج

«حَتَّى يَهْزُوا مَنَازِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلَلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَيَوْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْثًا غُبْرًا لَهُ قَدْ تَبَدُّوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ طُحُورِهِمْ وَشَوْهُوا بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ»<sup>۵</sup>

تا با خاکساری شانه‌های خود را به حرکت آورند و گرداگرد آن خانه شعار «لا اله الا الله» را

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۰۲.

۲. حج، ۲۸.

۳. ابراهیم، ۳۷.

۴. حج، ۲۷.

۵. يَهْزُوا: حرکت می‌دهند؛ از ریشه «هَزَّ» به‌معنای تکان دادن است.

مَنَازِبَ: شانه‌ها؛ جمع «منكب» است و به برآمدگی که شانه را با بازو به هم وصل کرده، می‌گویند و به فرورفتگی که بین منكب و گردن قرار دارد هم می‌گویند؛ چون انسان در وقت حرکت ابتدا شانه‌اش به یک طرف می‌گردد.

يَهْلَلُونَ: لبیک گفتن؛ از ماده «تهلیل» است؛ یعنی گفتن «لا اله الا الله»؛ تسبیح می‌گویند ولو با ذکر دیگری؛ مصدر آن «اهلال» است به‌معنای لبیک گفتن؛ من التهلیل و فی بعض النسخ يهللون من أهل المحرم رفع صوته بالتلبية عند الاحرام و كل من رفع صوته فقد أهل إهلالا و استهل استهلالا بالبناء فيهما للفاعل.

يَوْمُلُونَ: می‌دوند؛ هروله می‌کنند؛ از ریشه «رمل» به‌معنای راه رفتن سریع است؛ فلان رملا من باب طلب و رملا نا بالتحريك فيهما هرول.

شُعْثًا: ژولیده‌ها؛ جمع «اشعث» یعنی ژولیده مو؛ محرکة انتشار الأمر و مصدر الأشعث للمغير الرأس و شعث الشعر شعثا فهو شعث من باب تعب تغیر و تلبد لقلة تعهده بالدهن، و الشعث أيضا الوسخ، و رجل شعث وسخ الجسد، و شعث الرأس أيضا و هو أشعث أغبر أي من غير استحداد و لا تنظف، و الشعث أيضا الانتشار و التفرق كما يتشعث رأس السواك. غُبْرًا: خاک‌آلوده‌ها؛ جمع «اغبر» به‌معنای غبار‌آلود است.

السَّرَابِيل: پیراهن‌ها؛ جمع «سربال» به‌معنای پیراهن است و گاه به هرگونه لباسی اطلاق شده و در این خطبه همین معنا مراد است؛ جمع السربال و هو القميص.

شَوْهُوا: بر هم زدند؛ از ریشه «شوه» به‌معنای بدناما و بدمنظر شدن.

بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ: رها نمودن موها.

مَحَاسِنَ: نیکی‌ها.

سپس به آدم عليه السلام و فرزندانش فرمان داد تا توجه خویش را به آن‌سو معطوف دارند و در نتیجه آنجا مکانی شد که مردم سود سفرهای خود را از آن بردارند و مقصدی گردید که بارهای خویش را در آن فرود آورند. مردم از عمق جان آهنگ آن خانه می‌کنند، از بیابان‌های بی‌آب و علف و دور از آبادانی و بلندی‌های درّه‌های عمیق و سراشیب و جزیره‌های پراکنده دریاها به‌سوی آن می‌آیند.

#### نکته‌ها

- امام عليه السلام مکه را به‌عنوان «مشابه» (جایگاه، پناهگاه و مرکز اجتماع) شمرده.<sup>۱</sup>
- این کلام حضرت دلالت دارد بر اینکه بیت الحرام و خانه کعبه از زمان حضرت آدم عليه السلام وجود داشته است و تاریخ نیز به این امر گواهی می‌دهد. طبری می‌گوید از ابن عباس نقل شده است که وقتی حضرت آدم عليه السلام به روی زمین فرود آمد، از طرف خدا به او وحی شد که مرا در روی زمین حرمی است. اطرافش طواف کن چنان‌که می‌بینی فرشتگان را که اطراف عرشم طواف می‌کنند، در آنجا دعای تو و هرکه را از ذریه تو که این عمل را انجام دهد به استجاب می‌رسانم. حضرت آدم عليه السلام عرض کرد خدایا من آن محل را نمی‌دانم و قدرت بر ساختن خانه هم ندارم، پس خداوند فرشته‌ای را مأمور ساخت تا وی را به آن مکان ببرد، در بین راه هرجا به بوستان و منظره‌های آباد و زیبایی می‌رسید به خیال اینکه همان محل می‌باشد از فرشته درخواست می‌کرد که فرود آید و خانه را بسازند، او پاسخ می‌داد که هنوز به آنجا نرسیده‌ایم تا سرانجام به سرزمین مکه رسیدند. آدم شروع به ساختن خانه کعبه کرد و مواد ساختمانی آن را از پنج سلسله جبال فراهم ساخت: ۱. طور سینا؛ ۲. طور زیتون؛ ۳. لبنان؛ ۴. جودی؛ ۵. و پایه‌هایش را از کوه حراء بنا کرد و موقعی که خانه ساخته شد، فرشته مذکور وی را به صحرای عرفات برد و اعمال و عبادت‌هایی که هم‌اکنون مرسوم است به او یاد داد و سپس او را به مکه آورد و هفت بار دور خانه طواف کرد و بعد از آن به سرزمین هند برگشت و بعضی گفته‌اند که حضرت آدم عليه السلام از جایگاه خود چهل بار با پای پیاده به حج و زیارت خانه خدا مشرف شد.<sup>۲</sup>

• «تَهْوِي إِلَيْهِ تِمَارُ الْأَفْتِدَةِ»: هرگاه انسان عشق و علاقه نسبت به چیزی پیدا کرد، گویا قلب انسان بر روی آن می‌افتد و به آن احاطه پیدا می‌کند.

• تعبیر «منتجع» به‌معنای محلی که برای سود به آنجا می‌روند؛ همان‌گونه که در قرآن

ادامه از صفحه قبل:

مَهَاوِي: گرداب و پرتگاه؛ از ماده «هوى» به‌معنای سقوط کردن و پایین افتادن گرفته شده است.

فِتَاحٍ: گردنه‌ها؛ گذرگاه‌ها؛ جمع «فج» به‌معنای گردنه و گذرگاه میان دو کوه است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۲۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۰۲.



سازد [یا: نیک را از بد جدا نماید]. خداوند زیارت خانه خویش را سبب برخورداری از رحمتش و رسیدن به بهشت ساخت.

#### نکته‌ها

- تعبیر به «ابتلا»، «امتحان»، «اختیار» هر سه تعبیر دلالت بر آزمودن دارد و مقصود امتحانی است که هم بزرگ باشد، هم شدید و هم آشکار. آزمون حج این اوصاف سه‌گانه را دارد.<sup>۱</sup>
- «تَمْحِیصاً یَلِیْغاً» اشاره به نتیجه این آزمون است که تأثیر عمیقی در خالص گردانیدن دل‌ها و نیات دارد.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ﴿مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا مُبَرَّأً مِنَ الْكِبَرِ رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ﴾<sup>۳</sup>
- کسی که قصد این خانه به‌عنوان حج یا عمره کند در حالی که دور از کبر و غرور باشد از گناهان خود پاک می‌شود؛ آن‌گونه که از مادر متولد شده بود.
- ﴿وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾<sup>۴</sup>
- ما ابراهیم و اسماعیل را فرمان دادیم: خانه مرا برای طواف‌کنندگان و مقیمان و راکعان و ساجدان پاکیزه دارید.

#### ۹.۶. چرا کعبه در میان باغ‌های سرسبز نیست؟

«وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَّتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمِّ الْأَشْجَارِ ذَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقَرَى بَيْنَ بَرَّةٍ سَمَرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافٍ مُخْدِقَةٍ وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ وَ [أَرْوَعٍ] رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ

ترنم نمایند و با موی ژولیده و تن غبارآلود هروله کنند، جامه‌های خود را در آورده و کناری افکنده‌اند و با اصلاح نکردن سروصورت خلقت نیکوی خود را زشت ساخته‌اند.

#### نکته‌ها

- عبارت انداختن پیراهن‌ها پشت سرشان کنایه از نپوشیدن آن‌هاست و اینکه زیبایی‌های خود را با آزاد گذاشتن موهایشان زشت کرده‌اند؛ به‌دلیل آن است که تراشیدن و کندن و پاک کردن مو بر مُحَرَم حرام است و فدیّه دارد و روشن است که این عمل خود باعث زشتی و قباح‌تر منظر می‌شود و روش معمول را که به‌منظور حفظ زیبایی، موها را اصلاح می‌کنند، بر هم می‌زند.<sup>۱</sup>
- امام در این عبارت به بخش مهمی از مناسک حج اشاره فرموده، از جمله پوشیدن لباس احرام و ترک کردن آنچه بر مُحَرَم حرام است.<sup>۲</sup>
- «يَاغْفَاءِ الشُّعُورِ» به این حکم شرعی اشاره دارد که مُحَرَم نباید موهای بدنش را بزند.<sup>۳</sup>
- «هروله» این است که انسان نه عادی راه برود و نه با دویدن، متوسط و بینابین؛ فاصله بین صفا و مروه حدود چهارصد متر است و هنگام سعی که هفت مرتبه انسان می‌خواهد برود اگر آهسته برود، طول می‌کشد؛ از این‌رو با حالت هروله می‌رود که مستحب است.

#### مشابه

- ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۴</sup> و مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور نزد تو بیایند.

#### ۹.۵. فلسفه آزمون‌ها

«إِبْتِلَاءٌ عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمْحِیصًا یَلِیْغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وَصْلَةً إِلَىٰ جَنَّتِهِ»<sup>۵</sup>

به‌خاطر آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی آشکار که آلودگی‌ها را به غایت برطرف

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۲۵.

۳. همان.

۴. حج، ۲۷.

۵. اخْتِبَارًا مُبِينًا: آزمایشی آشکار.

تَمْحِیصًا: تصفیه؛ آزمودن؛ مبرا و پاک کردن از نقص و عیب.

وَصْلَةً: اتصال و وسیله اتصال بین دو چیز.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۲۶.

۲. همان.

۳. کافی، ج ۴، ص ۲۵۲.

۴. بقره، ۱۲۵.



جویبارها نهد و در زمین نرم و هموار و پردرخت با میوه‌های در دسترس و عمارت‌های به هم پیوسته و آبادی‌های نزدیک به هم در میان گندمزاری نیکو و باغ‌های سرسبز و خرم با کشتزارهای گسترده و مناطق پرباران و باغستان‌های تازه و شاداب و جاده‌های آبادان قرار دهد، [می‌توانست و] می‌کرد ولی در این صورت مقدار پاداش و ثواب زیارت خانه خود را به تناسب آسانی آزمایش، کاهش می‌داد.

#### نکته

- نزدیک بودن میوه، کنایه از سهل الوصول و حاضر بودن آن است و در هم پیچیدن ساختمان‌ها کنایه از نزدیک بودن بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر است. واژه «بَرَّة» به معنای یک دانه گندم است و گاهی به جای اسم جنس نیز به کار می‌رود و گفته می‌شود: «هذه بَرَّة حسنة» یعنی این گندم نیکویی است، نه به معنای یک دانه گندم.<sup>۱</sup>

#### ۷.۹. ساختمان خانه کعبه

«وَلَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ [مِنْ] زُمُرْدَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَتَفَنَّى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ»<sup>۲</sup>

و اگر بنیادی که خانه خدا بر آن ایستاده و سنگ‌هایی که کعبه از آن ساخته شده از زمرد سبز و یاقوت قرمز با روشنی و فروغ خیره‌کننده بود [شکوه ظاهری‌اش] سنگینی تردید و شک را از سینه‌ها برمی‌داشت و تلاش ابلیس را برای وسوسه دل‌ها می‌کاست و تلاطم دودلی را از مردمان برطرف می‌ساخت.

#### نکته‌ها

- برنامه‌ای همچون حج برای این تنظیم شده که انسان در پرتو آن با هوای نفس و

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲. الْإِسَاسُ: بنا؛ به کسر همزه جمع «أُس» (به فتح همزه یا به کسر یا به ضم) به معنای پایه و شالوده است.

يَاقُوتَةُ حُمْرَاءَ: یاقوت سرخ.

خَفَّفَ: کم کرد.

مُصَارَعَةُ: گلاویز شدن؛ کشتی گرفتن و مبارزه، از ماده «صَرَعَ» به معنای به زمین افکندن گرفته شده است و بیماری «صَرَعَ» را از این جهت «صَرَعَ» گفته‌اند که انسان، غش می‌کند و او را به زمین می‌افکند.

وَضَعَ: بر زمین نهاد؛ فروکاست.

مُعْتَلَجُ: اضطراب؛ تلاطم؛ از ریشه «اعتلاج» یعنی نزاع کردن با یکدیگر و برآشفتن و به تلاطم افتادن؛ هم اسم مکان و هم اسم زمان و هم مصدر میمی است؛ ثلاثی مزید و اسم زمان و مکان بر وزن اسم مفعول است؛ اعتلاج: تزلزل و اضطراب خصوصاً تزلزل و اضطرابی که برود و بیاید؛ مصدر بمعنی الاعتلاج من اعتلج الأمواج اضطربت و تلاطمت، واعتلج الأرض طال نباتها، و يجوز كونه مفعولاً من الاعتلاج و في بعض النسخ بصيغة الفاعل والكل صحيح.

#### قَدَّرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ»<sup>۱</sup>

اگر خداوند سبCHAN می‌خواست خانه حرمتش و عبادتگاه باعظمتش را میان باغستان‌ها و

۱. مَشَاعِر: جایگاه‌های عبادت؛ جایگاه شعائر؛ جمع «مشعر» به معنی محلی است که بعضی از اعمال حج در آنجا انجام می‌شود و به جهت آن «مشعر» می‌گویند که شعارهای اسلامی در آنجا اجرا می‌گردد و نیز فکر و شعور و اندیشه را به کار می‌اندازد.

سَهْلٍ وَ قَرَارٍ: زمین هموار و صاف؛ «سهل» به زمینی می‌گویند که صاف باشد؛ زمین مکه کوهستانی و سنگلاخ و دارای پستی و بلندی است؛ «قرار» هم به همین معناست و به عبارت دیگر زمینی است که مستقر و دارای قرار باشد یعنی پستی و بلندی نداشته باشد.

جَمٌّ: فراوان و انبوه.

ذَاتِ الثَّمَارِ: میوه‌های در دسترس؛ اسم فاعل از «دنا، یدنو» به معنای نزدیک، منظور در دسترس بودن میوه است.

مُلْتَقَّ الْبَنَى: منازل متصل به هم؛ مجتمع و متراکم؛ از ریشه «لف» به معنای پیچیدن.

بنی: جمع «بنیه» یعنی بنا.

بَرَّة: گندم؛ بالضم واحدة البر و هی الحنطة.

سَمَرَاءَ: گندم سرخ؛ آسمر: گندمگون که در فارسی گندم سرخ گفته می‌شود در برابر جو که سفید است.

رَوْضَةُ خَضْرَاءَ: باغ‌های سبز.

أُزْيَافٍ: پرگیاه؛ جمع «ریف» زمینی است که در آن زراعت می‌شود و آباد است و به معنای آب فراوان گرفته شده است، سرزمین سبز و حاصلخیز؛ جمع ریف بالكسر أرض فیها زرع و خصب و ما قارب الماء من أرض العرب أو حیث یكون به الخضرة و المياه و الزروع.

مُحْدِقَةٍ: باغ؛ محلی که باغ و بوستان دارد؛ «أَحْدَقَ بِهِمْ» یعنی احاطه کرد آن‌ها را؛ نظر به اینکه باغ معمولاً دارای دیوار است به عکس کشتزارها که دیوار ندارند و آن دیوار به باغ احاطه دارد؛ از این رو به آن «حدیقه» می‌گویند؛ در حقیقت «حدیقه» که به معنای باغ است به معنای همان «محدقة» می‌باشد؛ یعنی محاط چیزی که احاطه شده است پس در اینجا یعنی زمینی که دارای باغ زیاد است؛ الروضة صارت حدیقة، و الحدیقة الروضة ذات الشجرة و البستان من النخل و الشجر أو کلّ ما أحاط به البناء، أو القطعة من النخل هكذا فی القاموس و قال الفيومی: و الحدیقة البستان یكون علیه حائط فعيلة بمعنی مفعولة، لأنّ الحائط أحدق بها أى أحاط، ثمّ توسعوا حتى أطلقوا الحدیقة على البستان و إن كان بغير حائط و الجمع حدائق.

عِرَاصُ مُعْدِقَةٍ: زمین‌های گسترده؛ جمع «عرصه» به معنای حیات خانه است؛ جمع عرصه ککلاب و کلبه و هی البقعة الواسعة التي لیس بها بناء.

مُعْدِقَةٍ: پرباران؛ فراوان و زیاد و در اصل از «غدق» به معنای آب فراوان گرفته شده است؛ فیما رأیناه من النسخ بالغین المعجمة و الدال المهملة من الغدق بالتحریک و هو الماء الكثير، و أغدق المطر کثر قطره، و يجوز أن یكون من العدق بالذال المعجمة مثل فلس و هو النخلة بحملها و بالكسر القنو منها و العنقد من العنب إو إذا اكل ما علیه.

و ریاض: گلستان؛ از ماده «روض» به معنای باغ و بستانی است که با آب همراه باشد.

نَاصِرَةٌ: تروتازه؛ شاداب و سرسبز؛ از ریشه «نصره» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت حاصل می‌شود.

طُرُقٌ غَامِرَةٌ: راه‌های آباد؛ از ماده «عمر» به معنی آباد کردن است؛ أَعْمَرَ، إِعْمَاراً المنزل: خانه را آباد کرد.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه واجبات شرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد و منهیات، اموری هستند غالباً سنگین و پرزحمت تا صفوف متواضعان را در برابر هواپرستان خودخواه جدا سازد و اگر غیر از این بود هرگز این جدایی صفوف صورت نمی‌گرفت.<sup>۱</sup>
- واژه‌های «شدائد»، «مجاهد»، «مکاره» مفاهیمی نزدیک به هم دارند و همه اشاره به کارهای سخت و دشوار است ولی از سه زاویه به آن نگاه شده: شدتی که شکیبایی می‌طلبد؛ مشقتی که تحمل و بردباری می‌خواهد؛ کراهتی که صبر و استقامت طلب می‌کند.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ◇ پیامبر اکرم ﷺ: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»<sup>۳</sup> بهترین کردارهای شایسته، دشوارترین آن‌هاست.
- ◇ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۴</sup> و قطعاً شما را با اموری همچون: ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و مؤده ده شکیبایان را.

وسوسه‌های شیطانی مبارزه کند.<sup>۱</sup>

- منظور از «مُصَارَعَةُ الشَّكِّ» مبارزه وسوسه‌ها و شک و تردیدها از درون با قلب مؤمن است و منظور از «مجاهدة ابليس» وسوسه‌های او از برون است.<sup>۲</sup>
- «مُعْتَلِجُ الرِّيبِ» تلاطم امواج تردیدهاست که در تکالیف شاق مذهبی گاهی مؤمنان را تکان می‌دهد.<sup>۳</sup>
- «وَالْأَخْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا»: یعنی آن سنگ‌هایی که به وسیله آن سنگ‌ها خانه خدا بالا رفته اگر آن اساس و این سنگ‌ها از زمرد سبز و یاقوت قرمز بود، مردم کمتر شک و شبهه می‌کردند ولی خداوند خانه را جایی قرار داده که آدم‌های شکاک هرچه می‌توانند شک کنند و کسی که از روی ایمان می‌رود، ممتاز شود اما اگر زمرد و یاقوت بود هرکسی می‌گفت این از طرف خداست و شیطان کمتر می‌توانست وسوسه کند.

## ۹. ۸. کیفیت آزمون‌های الهی

«وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فَتْحاً إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَاباً ذُلّاً لِعَفْوِهِ»<sup>۴</sup>

اما خدای سبحان بندگانش را با انواع سختی‌ها می‌آزماید و با کوشش‌های گوناگون به عبادت وامی‌دارد و با امور دشوار و ناخوشایند در بوته آزمایش می‌نهد تا روحیه تکبر را از دل‌هایشان بزدايد و خاکساری و فروتنی را در جان‌شان جای دهد و بدین وسیله درهای فضل و رحمت خویش را به‌روی ایشان بگشاید و اسباب بخشودن خود را به‌آسانی در اختیارشان گذارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۳۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. يَخْتَبِرُ: امتحان می‌کند.

يَتَعَبَّدُ: متعبد می‌سازد؛ از ماده «عبد» به معنای تذلل با تقدیس؛ اطاعت.

الْمَجَاهِدِ: سختی و مشقت؛ جمع «مَجَاهِد».

بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ: انواع ناملايمات؛ جمع «ضرب» به معنای انواع.

إِسْكَاناً: جای دادن؛ سَكَنَ: سکون و آرام گرفتن بعد از حرکت؛ اسکان: سکونت دادن؛ سَكَنَ، سَكَنَ و سَكَنَى الدَّارَ و

فِي الدَّارِ: در خانه ساکن شد و اقامت کرد.

أَسْبَاباً ذُلّاً: اسباب آماده.

فُتِّحَ: مفتوح و گشاده؛ بضمیتين الباب الواسع المفتوح.

ذُلٌّ: رام و تسلیم؛ بضمیتين أيضا جمع ذلول بالفتح من الذلّ بالضم و الكسر ضدّ الصَّعوبة.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۳۱.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱.

۴. بقره، ۱۵۵.

- ♦ ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup> قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد.
- ♦ ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلماً در زمین سر به عصیان برمی دارند.
- ♦ ﴿وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد.
- ♦ ﴿فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾<sup>۴</sup> پس چون آنان را رها کنید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می کنند.
- ♦ ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا﴾<sup>۵</sup> و قطعاً نسل های پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم.
- ♦ ﴿وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَتِّيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾<sup>۶</sup> و کسانی را که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می کردند، به عذابی شدید گرفتار کردیم.
- ♦ ﴿وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾<sup>۷</sup> و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد.
- ♦ ﴿وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ﴾<sup>۸</sup> و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و از [پذیرش] آن ها تکبر ورزیدند.

### ۱۱. هشدار درباره دام و مکر شیطان

﴿فَإِنَّهَا مَصِيدَةٌ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى وَ مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَةً

قَالَ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبَرِ فَإِنَّهَا مَصِيدَةٌ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى وَ مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَةً السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ فَمَا تُكْدِي أَبَدًا وَ لَا تُشْوِي أَحَدًا لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ وَ لَا مُقَلًّا فِي طِمْرِهِ وَ عَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَ الزَّكَوَاتِ وَ مُجَاهِدَةِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَ تَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَ تَذْلِيلًا لِنَفُوسِهِمْ وَ تَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ وَ إِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ وَ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالشَّرَابِ تَوَاضُعًا وَ التِّصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا وَ لُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْفَقْرِ. انْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ تَوَاجِعِ الْفَخْرِ وَ قَدْحِ طَوَالِحِ الْكِبَرِ.

### ۱۰. پرهیز از ستمکاری

﴿قَالَ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبَرِ﴾<sup>۱</sup>

پس، خدا را! خدا را! از کفر سرکشی در این جهان و عقوبت ناخوشایند ستم در آن جهان و سرانجام شوم کبر بر حذر باشید.

#### نکته

- «بغی» به معنای ظلم و ستم است و «کبر» به حالتی گفته می شود که انسان خود را فراتر از جایگاه خویش بداند.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ♦ ﴿قَالَتِیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾<sup>۳</sup> پس امروز به [سزای] آنکه در زمین به ناحق سرکشی می نمودید و به سبب آنکه نافرمانی می کردید، به عذاب خفت [آور] کفر می یابید.

۱. عَاجِلِ الْبَغْيِ: نتایج دنیوی ظلم؛ عَاجِلِ: نتیجه دنیوی و فعلی را می گویند اما «آجل» به عاقبت اخروی اطلاق می گردد؛ «دین عاجل»: آن قرضی است که زمان پرداختش رسیده و «دین آجل» یعنی آنکه مدتش بعد می رسد؛ الظلم و العلو و الاستطالة و العدول عن الحق و تجاوز الحد.

وَخَامَةِ: وخامت؛ ناسازگاری، تحمل ناپذیر بودن؛ ثمره و نتیجه ظلم و سختی اخروی آن است. حضرت می خواهد بگوید نتیجه دنیوی ظلم و نتیجه اخروی آن هر دو گریبان گیر شما خواهد شد؛ وخامة کشف شرافة ثقل و طعام وخیم ثقیل ردی غیر موافق.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۲.

۳. احقاف، ۲۰.

۱. قصص، ۷۶.

۲. شوری، ۲۷.

۳. قصص، ۷۷.

۴. یونس، ۲۳.

۵. یونس، ۱۳.

۶. اعراف، ۱۶۵.

۷. هود، ۱۱۳.

۸. اعراف، ۳۶.

جاهای حساس خطا نمی‌کند و هم برای تأثیر خود از کار نمی‌ماند، صفت کبر نیز با تیرهای معنوی خود قلب و روح آدمی را نشانه می‌گیرد، خطا نمی‌کند و از تأثیر و کوشش و عمل باز نمی‌ماند و وسوسه‌های هلاکت‌زای خود را دم‌به‌دم القا می‌کند.

## ۱۲. فلسفه عبادات

### ۱.۱۲. تکبرزدایی

«وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَّوَاتِ وَمُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَقْرُوضَاتِ تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَتَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَتَذْلِيلًا لِنَفْسِهِمْ وَتَخْفِيفًا لِقُلُوبِهِمْ وَإِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ»<sup>۱</sup>

خداوند با نماز و زکات و سختی روزه گرفتن در ماه رمضان، بندگان مؤمن خود را از گزند برکنار ساخته تا اندام‌هایشان را از گناه آرام نماید و دیدگان‌شان را خاضع گرداند و جان‌شان را خوار و فروتن سازد و دل‌شان را از برتری طلبی پایین آورد و کبر و نخوت را از ایشان دور نماید.

#### نکته‌ها

• اشاره به اینکه یکی از فلسفه‌های مهم این عبادات، درهم‌شکستن انگیزه‌های کبر و غرور است که سرچشمه تجاوز و ظلم می‌شود. ارکان و آداب نماز به‌طور کامل، انسان را به تواضع دعوت می‌کند. ایستادن همچون عبد خاضع در برابر خداوند و سپس رکوع و از همه مهم‌تر سجده از یک‌سو روح تواضع را در انسان پرورش می‌دهد و از سوی دیگر او را از هرگونه گناه باز می‌دارد ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾<sup>۲</sup>.

• «وَتَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَتَذْلِيلًا لِنَفْسِهِمْ» کنایه از تواضع و کرنش در برابر خداست.

۱. حَرَسَ: نگاهبان‌ها، محافظ‌ها؛ مفرد آن «حارس» است.

الْمَقْرُوضُ: واجب؛ البته مفروض و واجب خود روزه است ولی حضرت واجب را به روزها اسناد داده گفته در روزهای واجب نه روزهای واجب و در حقیقت صفت مفروض را به ظرفش اسناد داده؛ روزه در روز صورت می‌گیرد روز ظرف و روزه مظلوف است که در عربی به آن «اسناد مجازی» می‌گویند.

أَطْرَافُ: اعضای انسان؛ این واژه در فارسی امروز به معنای جوانب است، ولی در لغت عرب «طرف» بر وزن (هدف) به معنای قطعه و پاره‌ای از هرچیز است.

تَخْشِيعًا: خاشع کردن که نشانه تواضع و فروتنی است.

تَخْفِيفًا: خاضع کردن؛ از ماده «خفف» به معنی سهولت و نرمش و پایین آوردن گرفته شده است. «خافضه»:

پایین‌آورنده.

خِيَلَاءُ: تکبر و خودبینی.

۲. عنکبوت، ۴۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۳۸.

السُّمُومُ الْقَاتِلَةُ فَمَا تُكْدِي أَبَدًا وَلَا تُشْوِي أَحَدًا لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ وَلَا مَقِيلًا فِي طُمْرِهِ»<sup>۱</sup>  
که عظیم‌ترین دام ابلیس و بزرگ‌ترین حيلة اوست؛ مکرری است که چون زهر کشنده در دل مردان راه یابد و با آن درافتد. شیطان هیچ‌گاه از کار باز نماند و کسی را به خطا از مکر خود نرساند، نه دانشمند را به سبب دانشش و نه تهی‌دست را به خاطر جامه کهنه‌اش.

#### نکته‌ها

• «فَإِنَّهَا مَصِيدَةٌ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى»: معمولاً کسی که حالت تکبر و خودمحوری دارد و طغیان و ظلم هم می‌کند، حق و ناحق هم می‌کند، جمعیتی را و جامعه و ملتی را شکست بدهد، روحیه خودخواهی را در آنان تقویت می‌کند آن وقت آن‌ها تا آنجا که می‌توانند پیش می‌روند و روزی هم واژگون می‌شوند و روز قیامت هم باید جواب ظلم‌ها را بدهند.  
• «الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ»: منظور حضرت این است که این‌ها خصلت‌هایی نیست که گاه‌به‌گاه سراغ انسان بیاید بلکه دائماً در دل انسان‌هاست.

#### استعاره

مستعار: فما تكدی ابدًا و لا تشوی احدا

مستعار منه: شیطان هرگز ناتوان نمی‌شود و از هیچ هدفی خطا نمی‌کند

مستعار له: سم

جامع: هر دو صفت برای «سم» استعاره است؛ یعنی چنان‌که «سم» از پیدا کردن

۱. مَصِيدَةٌ: دام بزرگ؛ بکسر المیم و سکون الصاد المهملة و فتح الدال آله الصید من الشبكة و نحوها. الْعُظْمَى: بزرگ؛ صفت «مصیده» است؛ یعنی ابزار بزرگ شیطان؛ وسیله‌ای که با آن افراد بشر را صید می‌کند و گول می‌زند. مَكِيدَةٌ: ابزار حيله؛ مصدر یا اسم آلت به معنای مکر یا وسیله مکر و فریب؛ و زان معیشه مصدر بمعنی الکید. تُسَاوِرُ: می‌گیرد؛ از «سور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است و در اینجا به معنای نفوذ سموم در دل‌ها آمده است. همان‌طور که سم انسان را از بین می‌برد این خصلت‌ها هم انسانیت انسان را از بین می‌برد؛ «مساوره» مفعول مطلق نوعی است؛ مساورة دائبة، و سورة الخمر و غيرها حدتها، و من البرد شدته، و من السلطان سطوته و اعتداؤه. فَمَا تُكْدِي: بی تأثیر نمی‌شود؛ از ریشه «کدی» به معنای بخل ورزیدن و محبوس ساختن و از اثر انداختن است. «ما» نافی است و نفی در نفی در نتیجه اثبات می‌دهد؛ اکدی: نتیجه نداد و مؤثر نیست، نفی آن یعنی صددرصد مؤثر است و از هدف خطا نمی‌کند؛ الحافر إذا بلغ فی حفرة إلى موضع صلب لا یمکنه حفرة، و اکدت المطالب إذا صعبت فی وجه طالها فعبجز عنها.

لَا تُشْوِي: اشتباه نمی‌کند؛ از ریشه «شوی» گاه به معنای بریان کردن و بختن و گاه به معنای دست و پا و اطراف بدن آمده و هنگامی که به باب افعال برود به ضرباتی گفته می‌شود که به نقطه حساس وارد نگردد و خطا کند و به اطراف وارد شود؛ الضربة تشوی أخطأت فلم تصب المقتل، و أشواه يشويه إذا رماه فلم یصب مقتله، و رجل.

مُقِيلًا: بینوا و بی چیز؛ از ریشه «قلیل» گرفته شده است؛ و رجل مقل و أقل فقیر.

طُمْر: لباس پوشیده و کهنه؛ بالكسر الثوب الخلق و البالی من الثياب من غیر الصوف و الجمع أطمار.



﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾<sup>۱</sup> از شکیبایی و نماز یاری جوید و به راستی این [کار] گران است مگر بر فروتنان.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید، از شکیبایی و نماز یاری جوید؛ زیرا خدا با شکیبایان است.

﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾<sup>۳</sup> دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می گیرد.

## ۱۲. ۲. هم دردی با نیازمندان

«وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْفِيرٍ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتَّوَّابِ تَوَاضَعًا وَالتَّصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا وَلُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَالْفَقْرِ»<sup>۴</sup>

خداوند نماز را واجب کرد به این جهت که ساییدن پیشانی ها که بهترین جای صورت است بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پرازش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی و چسبیدن شکم ها به پشت، هنگام روزه، مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات، موجب صرف ثمرات زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می گردد.

### نکته

• «وَلُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ»: «متون» جمع «متن» است و به تیره کمر متن می گویند

۱. بقره، ۴۵.

۲. بقره، ۱۵۳.

۳. قلم، ۴۳.

۴. تَغْفِيرٌ: به خاک مالیدن؛ از ماده «عَفَر» به معنای خاک و غبار است.

عِتَاقٍ: پرازش و گران بها؛ به اشیای قدیمی پرازش، عتیقه می گویند و «عتاق الوجوه» اشاره به بخش های پرازش صورت یعنی پیشانی است؛ الوجوه إما من العتق وهو الكرم والشرف والجمال والحرية والتجابه قال في القاموس: والعتاق من الخيل النجائب، أو من العتيق وهو الخيار من كل شيء، وفي بعض النسخ وعتاق الوجوه جمع عتیقة يقال أمة عتیقة أى خارجة عن الرق.

التَّصَاقِ: چسباندن.

مُتُونٍ: کمر یا ستون فقرات؛ جمع «متن» به معنای پشت و گاه به معنای اصل می آید و در اینجا معنای اول مراد است. کَرَائِمِ: شریف؛ جمع «کریمه» یعنی گران قدر، پرازش، شریف و بزرگوار. «کرائم الجوارح»: اضافه صفت به موصوف است.

جَوَارِحِ: از ماده «جَرَح» به معنای جراحت زدن یا کسب کردن است؛ چون انسان کسب و کاری که می کند به وسیله دست و پا و به وسیله این اعضاست از این رو به این ها می گویند جوارح.

تَصَاغُرٌ: احساس حقارت؛ کوچکی کردن؛ از ریشه «صَغُر» به معنای کوچکی.

• در جمله «و مجاهده الصيام» روزه گرفتن را با عنوان مجاهده روزه نام برده است، به دلیل مشقت هایی که در آن وجود دارد؛ از قبیل تشنگی و گرسنگی به ویژه در روزهای طولانی تابستان چنان که فرموده است که از گرسنگی و تشنگی شکم ها به پشت می چسبد و آدمی در تمام این احوال توجه به عظمت و جلال الهی دارد و می داند که این اعمال را به خاطر اظهار عبودیت و فروتنی در مقابل فرمان وی انجام می دهد و این همه نیست مگر تواضع و نقطه مقابل تکبر است.<sup>۱</sup>

• «عَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ»: «ما» در این جمله زایده و «ذلک» اشاره به «بغی» و «ظلم» و «کبر» است، بنابراین مفهوم جمله چنین می شود: خداوند بندگان را از این امور سه گانه به وسیله نماز و روزه و زکات حفظ فرموده است و بعضی دیگر گفته اند که «عن» در اینجا برای بیان علت است و «ما» مصدریه است و معنای جمله این می شود که خداوند بدین سبب بندگان را با نماز و زکات و روزه از کبر و غرور و ظلم حراست کرده است.

### مشابه

♦ امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام): «أَنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِقْرَارٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذَّلِّ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ الْخُضُوعِ»<sup>۲</sup> همانا علت وجوب نماز آن است که نماز اقرار به ربوبیت خداوند عزوجل است و نفی نظیر و شریک برای خداوند و ایستادن انسان در برابر خداوند با حال مذلت و مسکنت و فروتنی و خضوع و اعتراف به گناهان.

♦ «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»<sup>۳</sup> همانان که در نمازشان فروتن اند.

♦ «وَهُوَ مَوْعِظَةٌ لَأَهْلِ الْغَنَى وَ عِبْرَةٌ لَهُمْ لِيَسْتَذِلُّوا عَلَى فَقْرِ الْآخِرَةِ بِهِمْ»<sup>۴</sup> ادای زکات، پند و اندرزی است برای اغنیاء و درس عبرتی است برای آن ها تا از این طریق به فقر و نیازمندی خود در آخرت آشنا شوند.

♦ «عِلَّةُ الصَّوْمِ لِعِزِّهِمْ مَسَّ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ لِيَكُونَ ذَلِيلًا مُسْتَكِينًا»<sup>۵</sup> فلسفه روزه این است که گرسنگی و تشنگی را احساس کند تا متواضع و خاضع گردد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۱۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴.

۳. مؤمنون، ۲.

۴. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳.



وقتی که انسان خیلی گرسنگی بکشد، شکم لاغر می شود به طوری که می گویند شکمش به پشتش چسبیده و حضرت می فرماید و ملحق شود و بچسبد پشتش به شکم.

• وقتی که انسان گرسنگی کشید و در مقابل خدا انقیاد پیدا کرد آن روحیه تکبر پایین می آید.

#### مشابه

﴿عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا مُوسَى إِنِّي قَلَبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى الثَّرَابِ﴾<sup>۱</sup> ای موسی من بندگانم را زیر و رو کردم (بررسی کامل نمودم) در میان آن ها کسی را از تو فروتن تر در برابر خود ندیدم. ای موسی! تو چون نماز می گزاری چهره خویش روی خاک قرار بده.

#### ۱۲.۳. مانع رویش نهال خودپسندی

﴿انْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعٍ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ وَقَدَحِ طَوَالِعِ الْكِبَرِ﴾<sup>۲</sup> به آثار نیکوی این عبادات بنگرید که چسان جوانه های فخر را برمی کند و مانع رویش نهال های خودپسندی می گردد!

#### نکته

- اشاره به تأثیر نماز و زکات در پاکی جان از کبر و فخر دارد.<sup>۳</sup>

وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتِمِلُ تَمْوِيَةَ الْجَهْلَاءِ أَوْ حُجَّةً تَلِيْطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرَكُمْ فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يُعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ فَقَالَ أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ. وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ النَّعَمِ فَ«قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ».

#### ۱۳. تعصب بی منطق و ناصواب

﴿وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتِمِلُ تَمْوِيَةَ الْجَهْلَاءِ أَوْ حُجَّةً تَلِيْطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرَكُمْ فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يُعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ﴾<sup>۱</sup>

با دقت نگریستم و هیچ یک از مردم جهان را نیافتم که در چیزی تعصب ورزد، جز آنکه ظهور آن تعصب، برخاسته از سبب و علتی بود که یا فریب و اشتباه جاهلان را در برداشت یا تراوش های ذهن مردمی نفهم را؛ جز شما مردم که تعصب هایتان هیچ سبب و علتی ندارد.

#### نکته

- منظور امام این است که متعصبان پیشین بهانه های ظاهر فریبی داشتند، شما آن ها را هم ندارید؛ چنان که تعصب مخاطبان حضرت از پایین بودن فرهنگ و خیالات واهی جاهلی سرچشمه می گرفت که حتی در قالب یک بهانه قابل طرح نمی گنجید.<sup>۲</sup>
- در این عبارت، امام علیه السلام اصحاب خود را سرزنش می کند؛ زیرا می بیند که آن ها درباره امور نادرستی تعصب می ورزند، بدون اینکه هیچ سودی بر آن مترتب باشد و این امر باعث برانگیختن فساد و آشوب در جامعه می شود.<sup>۳</sup>

۱. تَنْظَرْتُ: دقت کردم.

تَمْوِيَّةٌ: به اشتباه انداختن؛ مشتبه ساختن و در اصل به معنای دادن آب طلا به روی مس برای فریب جاهلان بوده است. از ماده «ماء» یعنی آب است؛ اصلش «ماه» بوده به دلیل اینکه جمع آن «مياه» می شود؛ التدلّيس يقال مَوَّهت النحاس أو الحديد تمويها أي طليته بالذهب أو الفضة.

تَلِيْطٌ: می چسبد؛ از ریشه «لوط» به معنای چسبیدن چیزی به چیزی است و هنگامی که مطلبی مورد علاقه قلبی کسی باشد که گویی به آن چسبیده و از آن جدا نمی شود، جمله «لاط بقلبي» را به کار می برد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۲۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۲۱.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲. قَمْعٌ: کندن؛ غلبه کردن و ریشه کن نمودن است.

نَوَاجِمِ الْفَخْرِ: جوانه های فخر فروشی؛ از «نجم» به معنای طلوع و ظهور گرفته شده است؛ جمع «ناجمه» به معنای هر چیزی است که در ابتدا ظاهر می شود.

قَدَحٌ: بازداشتن.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳.

## ۱.۱۳. تعصب ابلیس

«أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِهِ فَقَالَ أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِي»<sup>۱</sup>  
اما ابلیس به خاطر اصل و ریشه خود که از آتش بود بر آدم تعصب ورزید و بر او در خلقتش طعنه زد و عیب گرفت و گفت: من از آتش و تو از خاک هستی.

## مشابه

﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾<sup>۲</sup> من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریده‌ای، سجده کنم.  
﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۳</sup> من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی.

## ۲.۱۳. تعصب اغنیا

«وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُثْرَفِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ النِّعَمِ فَ﴿قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾»<sup>۴</sup>  
و اما مردمان برخوردار و نازپرورده جامعه به سبب نعمت‌های فراوان خود تعصب نشان دادند و گفتند: «دارایی‌ها و فرزندان ما از همه بیشتر است و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد.»

## نکته‌ها

• اشاره به اینکه آن‌ها نعمت‌های پروردگار را در جنبه‌های مادی که شامل نیروی انسانی و اموال سرشار می‌شد، وسیله برتری جویی و تعصب قرار دادند و از پذیرش دعوت انبیا سر باز زدند.<sup>۵</sup>

۱. ناری: از جنس آتش.

طینی: از جنس گل.

۲. حجر، ۳۳.

۳. اعراف، ۱۲.

۴. سبأ، ۳۵.

۵. مُثْرَف: خودکامه؛ از ریشه «تَرَف» به معنای تنعم گرفته شده و معمولاً به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را مست و مغرور کرده و به طغیان واداشته است.

مَوَاقِع: جایگاه‌ها؛ جمع «موقع» و مصدر میمی است؛ یعنی به واسطه آثاری که نعمت بر آن‌ها واقع شده تعصب به خرج داده‌اند؛ النعم جمع موقع اسم مکان و یحتمل المصدر.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۴۶.

## مشابه

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup> و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری که مردم را از عذاب بیم دهد، نفرستادیم جز اینکه مرفهان آن به پیامبران گفتند: ما به آنچه بدان رسالت یافته و به ابلاغ آن مأمور شده‌ایم، کافریم.  
﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾<sup>۲</sup> چرا از آسمان گنجی برایش افکنده نشود؟ چرا او را باغی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: شما از مرد جادوشده‌ای پیروی می‌کنید.

۱. سبأ، ۳۴.

۲. فرقان، ۸.

## ۱۴. ۱. ۱. ۱. اخلاق پسندیده

«بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ»<sup>۱</sup>

یعنی به اخلاق شایسته.

## نکته

- «بِالْأَخْلَاقِ» متعلق است به «تَفَاضَلْتُ» یعنی «بیوتات عرب» که نسبت به یکدیگر تفاضل می‌کردند هرکدام سعی داشتند به واسطه «أَخْلَاقِ رَغِيبَةٍ» یعنی اخلاقی که مورد رغبت و پسند است، کسب فضیلت و امتیاز کنند.

## ۱۴. ۱. ۲. افکار بلند

«وَالْأَخْلَامُ الْعَظِيمَةُ»<sup>۲</sup>

و اندیشه‌های بزرگ [یا: بردباری به‌هنگام خشم فراوان]

## نکته

- به‌وسیله عقل‌های بزرگ امتیاز کسب کنند. آن‌هایی که سعی می‌کردند رشد عقلی داشته باشند و فکرشان بیشتر کار کند، این‌ها برای انسان امتیاز است که اخلاق خوب داشته باشد و آدم عاقل و بصیری باشد.

## ۱۴. ۱. ۳. مقامات عالیه

«وَالْأَخْطَارُ الْجَلِيلَةُ»<sup>۳</sup>

و مقام‌های بلند.

## ۱۴. ۱. ۴. آثار مقبول

«وَالْآثَارُ الْمَحْمُودَةُ»

و آثار ستوده.

## ۱۴. ۱. ۵. حفظ حقوق همسایگان

«فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ»<sup>۴</sup>

۱. الرَّغِيبَةُ: مرغوب.

۲. الْأَخْلَامُ: آرمان‌های بزرگ؛ جمع «جَلَم» به‌معنای خرد و شکیبایی.

۳. الْأَخْطَارُ: بالا؛ بارزش؛ جمع «خَطَر» به‌معنای کار بارزش و بااهمیت و این غیر از آن خطری است که ما می‌گوییم؛ جمع خطر بالتحریک کاسباب و سبب و هو القدر و المنزلة.

۴. خِلَالِ الْحَمْدِ: خصلت‌های پسندیده؛ جمع «خَلَّه» است یعنی خصلت.

لِلْجَوَارِ: همسایگی؛ بالكسر أن تعطى الرَّجُلَ ذَمَّةً فيكون بها جارك فتجيره و مصدر جاور يقال جاوره مجاورة و جوارا جوارا بالضمة و الكسر صار جاره.

فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلْتُ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ يَعَاسِيْبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ وَ الْأَخْلَامِ الْعَظِيمَةِ وَ الْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ وَ الْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ وَ الْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ وَ الطَّاعَةِ لِلْبَرِّ وَ الْمَعْصِيَةِ لِلْكَبِيرِ وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ وَ الْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ وَ الْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ وَ الْكُظْمِ لِلْغَيْظِ وَ اجْتِنَابِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ.

## ۱۴. تعصب ارزشمند

## ۱۴. ۱. پایبندی به اخلاق

«فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلْتُ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ يَعَاسِيْبِ الْقَبَائِلِ»<sup>۱</sup>

اگر قرار است تعصبی صورت گیرد باید تعصب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد، همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندان عرب و سران باشخصیت قبایل در آن‌ها بر یکدیگر پیشی می‌جستند.

## نکته‌ها

- اشاره به این دارد که سرمشق شما در این امور نباید جاهلان بی‌منطق باشد بلکه به افراد باشخصیت و عاقل و هوشیار اقتدا کنید.<sup>۲</sup>
- «لَا بُدَّ»: دو کلمه است «لا» و «بُدَّ»: «لا» برای نفی جنس است که بر سر «بُدَّ» درآمده به‌معنای ناچار است؛ یعنی چنانچه چاره‌ای ندارید از عصبیت دست بردارید.

۱. مَكَارِم: نیکو؛ جمع «مَكْرَمَة» صفت یا کاری که موجب تکریم شخص شود.

الْخِصَال: خصلت‌ها؛ جمع «خَصْلَة».

مَحَامِد: پسندیده؛ جمع «مَحْمَدَة» صفت یا کاری که موجب حمد و ستایش شود.

الْمُجْدَاءُ: خاندان‌های اصیل؛ جمع «مَجْد» به‌معنای عزیز و بزرگوار و والامقام است؛ جمع معجید مثل فقهاء و فقیه و هو الرفیع العالی و الکریم الشریف الفعال.

النَّجْدَاءُ: بزرگ‌منش‌ها؛ از ماده «نجد» به‌معنای زمین مرتفع؛ جمع «نَجْد» به‌معنای شجاع؛ کفهاء أيضا جمع نجید و هو الشجاع الماضي فیما یعجز غیره.

يَعَاسِيْب: رئیس‌ها؛ جمع «يَعْسُوب» در اصل به‌معنای ملکه زنبرهاست؛ سپس به رؤسا و افراد باشخصیت اطلاق شده است؛ به افرادی هم که در یک قبیله برجسته بوده‌اند «يعسوب» می‌گفتند؛ يعاسيب القبایل: مردان صاحب امتیازی که در قبیله‌های عرب بودند، شخصیت‌های بارز قبیله‌ها که اگر می‌خواستند برای خودشان کسب فضیلت کنند برای معروف شدن، اخلاق خوب برای خود کسب می‌کردند؛ أمير النحل و رئیس القوم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۴۹.



اگر می‌خواهید تعصبی داشته باشید دربارهٔ خصلت‌های مطلوب تعصب به خرج دهید از جمله حفظ حقوق همسایگان.

#### نکته‌ها

- یکی از معانی «جوار» پناه دادن است که انسان پناهگاهی باشد برای بی‌پناهان. پناه دادن یکی از ویژگی‌های عرب بوده و اگر کسی در پناه یک شخصیت قرار می‌گرفت، این شخص گرچه سرش هم بر باد می‌رفت نمی‌گذاشت آن شخصی که پناه گرفته، آسیبی ببیند و حتی درمورد مشرکان هم خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و ممکن است در اینجا همین معنا مراد باشد.
- اگر واژه «جوار» به معنای همسایه نیز باشد به همین حساب است که «جار» یعنی آن‌که در پناه شماست. همسایه هم مانند این است که به شما پناه آورده و حق پناهندگی دارد؛ از این رو انسان باید سعی کند به همسایه ضرر نزند و او را اذیت نکند.

#### مشابه

◇ پیامبر اکرم ﷺ: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيُنِيسُ فِي الْأَعْمَارِ»<sup>۲</sup> نیکی به همسایگان سبب آبادی و فزونی در عمر است.

#### ۱۴. ۱. ۶. وفای به عهد

﴿وَالْوَفَاءُ بِالذِّمَامِ﴾<sup>۳</sup>

وفای به عهد و پیمان.

#### ۱۴. ۱. ۷. انجام کار نیک

﴿وَالطَّاعَةُ لِلْبِرِّ﴾

انجام کار نیک.

#### مشابه

◇ ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَتَّخِذُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى﴾<sup>۴</sup> و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از درِ [ورودی] آن‌ها درآید.

۱. توبه، ۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۶.

۳. بِالذِّمَامِ: عهد و پیمان و هر چیزی که رعایت نکردن آن باعث مذمت می‌شود؛ ایضا الحق و الحرمة و ما یذم به الرّجل علی إضاعته من العهد.

۴. بقره، ۱۸۹.



◇ ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَتَّخِذُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى﴾<sup>۱</sup> نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد.

#### ۱۴. ۱. ۸. مخالف تکبر

﴿وَالْمُعَصِيَةُ لِلْكَبْرِ﴾

مخالفت با تکبر.

#### ۱۴. ۱. ۹. بخشندگی

﴿وَالْأَخْذُ بِالْفَضْلِ﴾

اقدام به جود و بخشش.

#### نکته

- در مورد این عبارت دو احتمال وجود دارد: الف. ممکن است مراد کارهای خوب باشد؛ ب. ممکن است تفضل نسبت به دیگران و احسان مقصود باشد. به احسان و گذشت «تفضل» می‌گویند.

#### ۱۴. ۱. ۱۰. ظلم نکردن

﴿وَالْكَفُّ عَنِ الْبَغْيِ﴾<sup>۲</sup>

خودداری از ستم.

#### ۱۴. ۱. ۱۱. بزرگ شمردن قتل

﴿وَالْإِعْظَامُ لِلْقَتْلِ﴾

بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن).

#### مشابه

◇ ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۳</sup> هرکس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را کشته باشد.

◇ ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>۴</sup> و به کارهای

۱. بقره، ۱۷۷.

۲. الْكَفُّ: در اصل به معنی منع است؛ مکفوف: به معنی ممنوع البصر می‌باشد.

۳. مانده، ۳۲.

۴. انعام، ۱۵۱.



زشت چه علنی آن و چه پوشیده [اش] نزدیک مشوید؛ و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز به حق مکشید.

۱۴. ۱. ۱۲. انصاف

«وَ الْإِنصَافِ لِلْخَلْقِ»

انصاف درباره مردم.

#### نکته

• انصاف درباره خلق، اشاره به این است که حقوق خود و دیگران را به یک چشم نگاه کند؛ آنچه برای خود می خواهد برای دیگران نیز بخواهد و آنچه برای خود نمی خواهد برای دیگران نیز نپسندد.<sup>۱</sup>

۱۴. ۱. ۱۳. فرو بردن خشم

«وَ الْكَظْمِ لِلْغَيْظِ»

فرو خوردن خشم.

#### مشابه

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup> همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از مردم در می گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

«وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ»<sup>۳</sup> و مانند همدم ماهی [یونس] مباش؛ آنگاه که اندوه زده ندا درداد.

۱۴. ۱. ۱۴. پرهیز از فساد

«وَ اجْتَنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ»

و اجتناب از فساد در زمین.

#### مشابه

«وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ»<sup>۴</sup> و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۵۰.

۲. آل عمران، ۱۳۴.

۳. قلم، ۴۸.

۴. قصص، ۷۷.



«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا»<sup>۱</sup> سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته شوند.

«وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۲</sup> و در زمین برای فساد می کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

۱. مانده، ۳۳.

۲. مانده، ۶۴.



محفوظ دارید. حالات پیشینیان را در خوبی‌ها و بدی‌ها به یاد آرید و از اینکه همچون آنان شوید، بپرهیزید.

#### نکته‌ها

- در این جمله امام علیه السلام به سرنوشت اقوامی، همچون قوم عاد، ثمود و قوم نوح و قوم لوط و سرنوشت فرعون‌ها و نمرودها، عذاب‌هایی که بر اثر اعمال زشتشان بر سر آن‌ها فرود آمد، اشاره می‌کند و همه را از مبتلا شدن به چنان سرنوشتی برحذر می‌دارد.<sup>۱</sup>
- «مِنَ الْمُثَلَّاتِ»: «مین» بیانیه است و «ما نزل» را بیان می‌کند؛ یعنی آنچه بر ملت‌های گذشته فرود آمد، عقوبت‌ها بود.
- «ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ»: فعلیل به معنای مفعول است. فعلیل در کلام عرب گاهی به معنای فاعل و گاهی به معنای مفعول است.

#### ۱.۱۵. گزینش از میان اعمال پیشینیان

«فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِهِمْ فَالْزُمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ [حَالَهُمْ] وَرَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ وَانْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ»<sup>۲</sup>

و آنگاه که در احوال پیشینیان می‌اندیشید، کاری را برگزینید [و سیره خود سازید] که مایه عزت و سربلندی آنان شد و دشمنان را از سر راهشان کنار زد و سلامت و عافیت زندگی آنان را فراهم آورد و نعمت در اختیارشان نهاد و پیوند کرامت آنان را استوار نمود.

#### نکته‌ها

- منظور از «امر» عامل نیرو و عزت است.<sup>۳</sup>
- «وَرَاحَتِ الْأَعْدَاءِ لَهُ عَنْهُمْ»: حضرت می‌خواهد مسئله اتحاد و هم‌بستگی را مطرح و تشویق کند که بدانیم هم‌بستگی و اتحاد چه نتایجی به بار می‌آورد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۵۴.

۲. حَالِهِمْ: در حالت آن‌ها؛ مراد حالات نیک و بد آن‌هاست.  
الزُّمُوا: ملزم شوید.

رَاحَتٍ: دور شدند؛ از ماده «راح» یزیح» به معنای دور شد؛ أَرَاخَ، إِزَاحَةً: آن را از جای خود دور کرد.  
مُدَّتِ الْعَافِيَةُ: عافیت و آسایش گسترش پیدا کرد؛ بالبناء للمفعول کما هو الظاهر أو بالبناء على الفاعل من قولهم مدَّ الماء إذا جرى و سال، و فی بعض النسخ و مدَّت العافیة فیهم، و فی بعضها علیه بهم.  
انْقَادَتِ: رام شد.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹.

وَ اخْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمُثَلَّاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ وَ اخْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِهِمْ فَالْزُمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ وَ رَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ وَ مُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ وَ انْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ وَ وَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ وَ الزُّومِ لِلْأَلْفَةِ وَ التَّحَاضُّ عَلَىهَا وَ التَّوَاصِي بِهَا وَ اجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ وَ أَوْهَنَ مُنْتَهُهُمْ مِنْ تَصَاغِنِ الْقُلُوبِ وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ وَ تَدَايِرِ النَّفُوسِ وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَ الْبَلَاءِ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَغْبَاءً وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَ أَصْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِئَةُ عَبِيدًا فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَرَّوْهُمْ الْمَرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْعَلْبَةِ لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَ الْإِحْتِمَالِ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ قَرَجًا فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ وَ الْأَمْنِ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا وَ أَيْمَةً أَعْلَامًا وَ قَدْ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْثَلَةُ مُجْتَمِعَةً وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَ السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ تَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفِيدَةُ وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ وَ قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فَيْكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ.

#### ۱۵. عبرت‌گیری از سرگذشت امت‌های پیشین

«وَ اخْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمُثَلَّاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ وَ اخْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ»<sup>۱</sup>  
خود را از عذاب‌هایی که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت‌های گذشته فرود آمده

۱. أَمَمٌ: ملت؛ جمع «امة».

الْمُثَلَّاتِ: کيفرها.

ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ: اعمال زشت.

## ۳.۱۵. لزوم پرهیز از عوامل شکست

«وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فَقَرَّتَهُمْ وَأَوْهَنَ مُنْتَهُمُ»<sup>۱</sup>

از هر کاری که ستون فقرات آن‌ها را در هم شکست و قدرتشان را سست کرد، اجتناب کنید.

## نکته

• در این عبارت می‌گوید وحدت کلمه را از امت‌های سابق که دارای وحدت بودند و پیروز شدند یاد بگیرید. در صدر اسلام مسلمان‌ها کم بودند اما چون متحد بودند، پیروز شدند ولی وقتی که جنگ و اختلاف پیش آمد، شکست خوردند.

## ۴.۱۵. عوامل شکست

«مِنْ تَضَاغِنِ الْقُلُوبِ وَتَشَاخُنِ الصُّدُورِ وَتَدَايُرِ النُّفُوسِ وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي»<sup>۲</sup>

کینه یکدیگر در دل داشتن و بذر نفاق و دشمنی در سینه کاشتن و از هم بریدن و دست از یاری یکدیگر کشیدن.

## نکته

• «واجتنبوا... و تخاذل الایدی» به این معناست که دوری کنید از اموری که گذشتگان به آن وسیله موجبات عزت و بزرگواری خود را دگرگون کردند، سست شدند، نیروی خود را از دست دادند. آن امور عبارت‌اند از کینه‌ورزی و تجاوز و دشمنی و بی‌توجهی به حقوق دیگران و همه این امور ضد انس و الفت هستند.<sup>۳</sup>

۱. کَسَرَ: شکست، اَكْتَسَرَ، اِكْتَسَارًا الشَّيْءُ: آن چیز را شکست؛ اِنْكَسَرَ، اِنْكِسَارًا: شکسته شد؛ الْكَسَّارُ: صیغه مبالغه است به معنای بسیار شکننده.

فَقَرَّتْهُ: پشت آنان؛ به معنای مهره پشت است که جمع آن «فقرات» است و به منزله ستونی است که پشت انسان را نگه می‌دارد و به او اجازه خم و راست شدن می‌دهد؛ بِالْكَسْرِ مَا انتَظَمَ مِنْ عِظَامِ الصَّلْبِ مِنَ الْكَاهِلِ إِلَى الْعِجْزِ وَ الْجَمْعُ فَقَرَّعِبًا.

أَوْهَنَ: ضعیف کرد؛ از ماده «وَهَن» به معنای ضعف، ناتوانی؛ أَوْهَنَ، إِيْهَانًا: او را سست و ناتوان کرد؛ وَهْنًا: از نیروی کار یا نیروی جسم ضعیف و ناتوان شد.

مُنَّةٌ: قوت؛ «منت» بر وزن (عزت) به معنای نعمت بزرگ است که موجب قدرت و قوت می‌شود؛ در اصل از «مُنَّ» که واحد وزن است، گرفته شده است.

۲. تَضَاغُنَ: کینه‌ها؛ از ماده «ضغن» به معنای کینه، کینه‌ورزی به یکدیگر.

تَشَاخُنَ: دشمنی با یکدیگر، تَشَاخُنَ، تَشَاخُنًا الْقَوْمَ: آن قوم با یکدیگر دشمنی کردند؛ الشَّخْنَاءُ: دشمنی درونی. تَدَايُرَ: پشت به هم کردن.

تَخَاذُلَ: یاری؛ از ماده «خَذَلَ» به معنای رها کردن، یاری نکردن؛ دست از یاری یکدیگر برداشتن.

أَيْدِي: جمع «يَد» است اصل این کلمه «يَدَيُّ» بوده.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۲۶.

• «مَدَّ» با «عَلَى» متعدی شده به معنای کشیدن است و متضمن معنای بسط هم هست.

• «وَ وَصَلَتْ الْكِرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ»: ریسمان به معنای هم‌پستگی است و آن روزها وقتی که می‌خواستند از فرار حیوان‌ها جلوگیری کنند آن‌ها را به هم می‌بستند و یک واحد تشکیل می‌دادند. این وحدت تشبیه شده به ریسمان که رابط است.

## مشابه

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾<sup>۱</sup> آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا صاحب دل‌هایی گردند که بدان تعقل کنند و گوش‌هایی که بدان بشنوند؟

## ۲.۱۵. توجه به عوامل عزت

«مِنْ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ وَاللُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ وَالتَّحَاضُّ عَالِيهَا وَالتَّوَاصِي بِهَا»<sup>۲</sup>

این‌ها به سبب آن است که آنان از تفرقه دوری نمودند و بر همدلی با یکدیگر پایداری کردند و یکدیگر را به آن فراخواندند و سفارش نمودند.

## نکته

• «اجتناب» ناظر به نفی عوامل تفرقه، «لزوم الفت» ناظر به اثبات عوامل وحدت، «تحاض» اشاره به تشویق است و «تواصی» اشاره به سفارش کردن از طریق بیان است.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۴</sup> و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۵</sup> و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است.

۱. حج، ۴۶.

۲. فُرْقَةٍ: تفرقه.

لِلْأُلْفَةِ: جمع شدن با میل و رغبت؛ باید دانست «الفت» جمع شدن مطلق نیست بلکه جمع شدنی است که میان اجزای آن قبول و میل و الفت باشد؛ از ماده «إِلْف» (بر وزن علم) به معنای پیوند.

التَّحَاضُّ: دعوت کردن؛ باب تفاعل از ماده «حَضَّ» به معنای ترغیب و تحریک یکدیگر؛ در اصل «تحاضض» بوده که از باب تفاعل است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۵۵.

۴. آل عمران، ۱۰۳.

۵. آل عمران، ۱۰۵.

## ۱۵. ۵. عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

«وَتَذَرُّوْا أَحْوَالَ الْمَاضِيْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَ الْبَلَاءِ»<sup>۱</sup>  
در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟

## نکته‌ها

- منظور از «مؤمنین» در اینجا مستضعفان هستند.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾<sup>۳</sup> وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ<sup>۴</sup> آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به‌یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم دارد.  
﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۵</sup> و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

## ۱۵. ۶. توجه به حال سخت پیشینیان

«أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلُ الْخَلَائِقِ أَغْبَاءً وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا»<sup>۶</sup>  
آیا آن‌ها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت‌تری قرار نداشتند؟

## ۱۵. ۷. عذاب و شکنجه فرعونیان

«اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرْعَانَةُ عَبِيداً فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَرَّعُوهُمْ الْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ

فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْغَلَبَةِ لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ وَ لَا سَبِيلاً إِلَى دِفَاعٍ»<sup>۱</sup>

فرعون‌ها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته ایشان را در بدترین شکنجه‌ها قرار دادند، تلخی‌های روزگار را جرعه جرعه به آن‌ها نوشاندند و همچنان این وضع با ذلت و هلاکت به‌سبب سلطه و قهر ظالمان ادامه یافت؛ نه چاره‌ای داشتند که از آن وضع سرباز زنند و نه راهی برای دفاع از خود می‌یافتند!

## نکته‌ها

- «فراعنه» شامل همه گردن‌کشان تاریخ می‌شود.<sup>۲</sup>
- «لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ وَ لَا...»: حضرت در این عبارت به این نکته توجه داده‌اند که خداوند استقامتشان را دید و جزای استقامتشان این شد که به آن‌ها پیروزی داد اما در سایه هم‌بستگی و اتحاد چراکه اصل نظام تکوین اینگونه است وقتی یک ملتی را تحت فشار قرار دادند ضعفا به هر صورت همدیگر را پیدا کرده و با هم هماهنگ می‌شوند.

## مشابه

﴿وَ إِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾<sup>۳</sup> و [به یاد آرید] آنگاه که شما را از [جنگ] فرعونیان رها کردیم؛ [آنان] شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسران شما را سر می‌بردند، و زن‌هایتان را زننده می‌گذاشتند و در آن [امر، بلا و] آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.

۱. فَسَامُوهُمْ: آن‌ها را چشانند؛ از ریشه «سوم» در اصل به معنای جست‌وجوی چیزی کردن یا تحمیل کار به دیگری آمده و از آن یک نوع ادامه و استمرار نیز استفاده می‌شود؛ بنابراین جمله «ساموهم...» مفهومی است که پیوسته آن‌ها را شکنجه می‌دادند؛ فلانا امرا ای کلفه‌ایاه و اکثر ما يستعمل في الشر والعذاب.

جَرَّعُوهُمْ: به آن‌ها نوشاندند؛ از ماده «جرع» به معنای فرو بردن آب؛ جرعه جرعه خوردن.

الْمُرَارَ: تلخی‌ها؛ در اصل نوعی درخت با برگ و چوب بسیار تلخ است؛ سپس به هر حادثه تلخ و ناگواری اطلاق شده است. وقتی شترها آن‌ها را می‌خوردند لب‌ها و دهانشان به هم می‌آید و در هم کشیده می‌شود و خیلی به زحمت می‌افتند. حال اگر شربتی از آن گیاه تلخ به آن‌ها بدهند این بدترین شربت است. حضرت در این تشبیه می‌خواهد بگوید که تلخی‌های روزگار را به این ملت مستضعف چشانند؛ بالضم شجر مر إذا اكلت منه الا بل قلصت مشافرها. فَلَمْ تَبْرَحْ: زایل نشد، برطرف نشد.

ذُلُّ الْهَلَكَةِ: ذلت هلاکت.

قَهْرُ الْغَلَبَةِ: سختی مغلوبیت.

حِيلَةً: راه چاره.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. بقره، ۴۹.

۱. التَّمَحِيصُ: ابتلا و آزمایش؛ آزمایش شدن، پالایش شدن از عیوب، در اینجا معنای مجهولی می‌رساند هرچند که مصدر است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. عنكبوت، ۳ و ۲.

۴. انبیاء، ۳۵.

۵. أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ: سنگین‌بارترین مردم.

أَغْبَاءٌ: مشقت‌ها؛ جمع «عباء» به معنای بار سنگین است.

أَجْهَدَ الْعِبَادِ: پرتلاش‌ترین بندگان.

أَضْيَقَ: تنگ‌ترین.

قیام کرد و صفوف آن‌ها را متحد ساخت و عنایات الهی نیز شامل حال آن‌ها شد و بر پهنه کشور مصر و سرزمین‌های اطراف آن حاکم شدند و بعد از موسی حکومت‌های عظیمی مانند حکومت داوود و سلیمان تشکیل دادند. نیز ممکن است یک اصل کلی و عمومی باشد که بارها در تاریخ پیشینیان به وقوع پیوسته است که هر زمان اتحاد صفوف و اتفاق نظر و تصمیم و برنامه حاصل شد، پیروزی به دنبال آن بود.<sup>۱</sup>

### ۱۵. ۱۰. اتحاد و پراکندگی؛ عامل پیروزی

«فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتِلَفَةً وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

شما بنگرید که این مردم هنگامی که با یکدیگر متحد بودند، خواسته‌هایشان یکی، دل و دیدگان‌شان به یکسو نظاره‌گر و تصمیم‌هایشان یکی بود. آیا وقتی چنین بودند در زمین سروری و آقایی نداشتند و بر جهانیان حکومت نمی‌کردند؟

#### نکته‌ها

- منظور از «نفوذ دیدگان» آن است که پرده‌های شبهه را که مانع وصول به حق هستند، پاره می‌کنند و به سوی حق راه می‌یابند و مراد از «اتحاد عزائم» آن است که اندیشه‌های قاطعانه برای جستن حق و حقیقت با هم اتفاق و یگانگی داشته باشند.<sup>۳</sup>
- «حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً»: همیشه نهضت‌هایی که در عالم به پیروزی رسیده‌اند به این وسیله بوده که افراد به دسته‌ها تبدیل می‌شوند و دسته‌ها همه مجتمع شده و راه می‌افتند و «أَمْلاء» یعنی جمعیتی که با هم هستند.

### ۱۵. ۱۱. اختلاف نظر؛ عامل شکست

«فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَتَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ وَاخْتَلَفَتِ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۶۴.

۲. أَمْلاء: جماعت؛ جمع «أَمْلَأ» به معنای جمعیت و گاه به معنای جمعیت خاصی مانند اشراف یک قوم است؛ جمع الملاء و هو الجماعة.

مُتَرَادِفَةً: پشتیبان همدیگر؛ پشت سر یکدیگر، در حال کمک و یاری به یکدیگر.

مُتَنَاصِرَةً: یاری‌کننده یکدیگر.

نَافِذَةً: تیزبین.

عَزَائِمُ: تصمیم‌ها.

رِقَابٍ: گردن‌ها.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۲۹.

### ۱۵. ۸. صبر و شکیبایی عامل فرج و عزت

«حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَالْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَصَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا»<sup>۱</sup>

تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آن‌ها را در صبر و استقامت در برابر نامایمات در مسیر محبتش و تحمل ناراحتی‌ها را به جهت خوف و خشیتش در آن‌ها مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از تنگنای بلا برای آنان قرار داد.

#### نکته‌ها

- «صبر» به معنای تحمل آزارها در راه دوستی خدا و پایداری و ایستادگی بر حق است.<sup>۲</sup>
- «عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ»: محبت خدا سبب شده که این‌ها بر اذیت، صبر کنند. در حقیقت صبر از درون محبت خدا بیرون آمده است و علت این صبر همان محبت خداست. آن‌ها به دلیل محبت به خدا در مقابل همه مشکلات ایستادگی می‌کنند.
- «وَالْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ»: چون از خدا می‌ترسند در مقابل همه مشکلات استقامت دارند. وقتی که این معنی را خداوند از آنان دید و این معنا در نظام وجود محقق شد و این‌ها از امتحان درآمدند باز هم استقامت دارند و دست از حرف حقشان برنداشته‌اند.

### ۱۵. ۹. عنایات الهی

«فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا وَ أَيْمَةً أَعْلَامًا وَ قَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمْالُ إِلَيْهِ بِهِمْ»<sup>۳</sup>

ذلت را برای آن‌ها به عزت و ترس و ناامنی را به امنیت مبدل ساخت و آن‌ها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی‌کرد.

#### نکته

- ممکن است جمله‌های فوق درباره بنی اسرائیل باشد. در آن زمانی که موسی بن عمران

۱. جِدَّ الصَّبْرِ: بردباری جدی.

الْإِحْتِمَالَ: تحمل.

مَصَائِقِ: تنگناها.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. أَبْدَلَهُمُ: برای آنان جایگزین کرد.

أَيْمَةً أَعْلَامًا: پیشوایان پیشتاز؛ اعلام جمع «عَلَم» است که در اصل از معنای «علم» است؛ یعنی «ما يُعْلَمُ بِهِ» چیزی درست می‌کردند و به آن می‌گفتند «عَلَم» چون به وسیله آن عده‌ای می‌فهمیدند که از کدام طایفه و محله یا قبیله‌ای هستند؛ همچنین به چراغ‌هایی که در بیابان‌ها برای راهنمایی و در جای بلند نصب می‌کردند «عَلَم» می‌گفتند.

الْكَلِمَةُ وَالْأَفِيدَةُ وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ وَقَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا [عِبْرَةً] لِلْمُعْتَبِرِينَ<sup>۱</sup> و نیز بنگرید به سرانجام کارشان که به چه حالی افتادند وقتی که میان آنان تفرقه حاکم شد و همدلی آنان به پراکندگی و وحدت کلمه به اختلاف و جدایی دل‌ها بدل گشت و گروه‌گروه شدند و به نبرد با هم پرداختند. در این هنگام خداوند جامه کرامت را از اندامشان بیرون آورد و نعمت فراوانش را از آنان گرفت و داستان‌های زندگی آنان در میان شما باقی ماند تا مایه عبرت عبرت‌گیرندگان باشد.

#### مشابه

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾<sup>۲</sup> اما کسانی که ستم کرده بودند، [آن سخن را] به سخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود، تبدیل کردند و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند، به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

۱. الْفُوقَةُ: جدایی.

تَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ: به اختلاف تبدیل شدن الف؛ از ماده «سَّت» و «سَّتَات» و «سَّتِيت» به معنای پراکنده کردن و پراکنده شدن است.

تَشَعَّبُوا: گروه‌گروه؛ شعبه‌شعبه.

خَلَعَ: بیرون آورد؛ کند.

سَلَبَ: گرفتن با قهر.

غَضَارَةُ: فراوانی؛ به معنای خوبی و شادابی و وسعت است.

قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ: داستان‌های زندگی‌شان؛ فی بعض النسخ بکسر القاف جمع قصه، و فی بعضها بالفتح مصدر من قصصت الخبر قصا حدثت به علی وجهه، و الأول أولى.

لِلْمُعْتَبِرِينَ: عبرت‌گیرندگان؛ پندآموزان.

۲. بقره، ۵۹.

فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ (عليهم السلام) فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهِ الْأَمْثَالِ تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّبِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَايِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ يَحْتَارُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْأَفَاقِ وَبَحْرِ الْعِرَاقِ وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْخِ وَمَهَافِي الرِّيحِ وَنَكِدِ الْمَعَاشِ فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ أَذَلَّ الْأَمَمَ دَارًا وَاجْدَبَهُمْ قَرَارًا لَا يَأُؤُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا وَلَا إِلَى ظِلِّ أَلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ وَالْكَثَرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بَلَاءٍ أَزَلٍّ وَأَطْبَاقٍ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتِ مَوْءُودَةٍ وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

#### ۱۵. ۱۲. عبرت‌گیری از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق

«فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهِ الْأَمْثَالِ»<sup>۱</sup>

حال که چنین است از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب، درس عبرت بیاموزید و چقدر احوال امت‌ها یکسان و سرنوشت‌ها شبیه یکدیگر است.

#### نکته‌ها

• منظور از «اعتدال» تناسب و سازگاری است و منظور از «اشتباه» مشابهت و نزدیکی است.<sup>۲</sup>

• حضرت می‌فرماید: ملت‌هایی که در اثر اختلاف و جدایی ذلیل و خوار بودند در اثر وحدت کلمه و اتحاد مورد لطف خدا قرار گرفتند اما بعد قدر این نعمت را ندانستند و در اثر اختلاف شکست خوردند. سنت خداوند همیشه بر این مبنا بوده است که اگر اشخاص خودمحور و خودخواه نباشند و مصلحت عمومی جامعه را رعایت کنند، این هم‌بستگی و اتحاد سبب قدرت و شوکت آن‌ها می‌شود.

• «اشْتِبَاهُ الْأَمْثَالِ»: چیزهایی که مثل هم هستند و با هم تشابه دارند؛ یعنی آن ملت با این

۱. اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ: مشابه بودن حالات ملت‌ها؛ معنای فراوانی دارد و آن میان حد افراط و تفریط است و معنای دیگری و آن مساوات دو چیز و شباهت آن‌ها به یکدیگر است؛ یعنی هرکدام عدل دیگری است و در عبارت بالا همین معنا مراد است.

اشْتِبَاهُ الْأَمْثَالِ: شبیه هم بودن نمونه‌ها؛ نیز دو معنا دارد: نخست در فهم یا انجام چیزی راه خطا رفتن و دوم شباهت دو چیز به یکدیگر است و در اینجا معنای دوم اراده شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۶۶.



قیصرها بر آن‌ها حکومت می‌کردند، آنان را از مرغزارها و دریای عراق و سرزمین‌های سبز و خرم می‌گرفتند و به مناطقی که گیاه «درمنه» در آن می‌روید و بادهای تند می‌وزید و زندگی در آن دشوار بود، می‌فرستادند.

#### نکته‌ها

- تعبیر به «اکاسره» و «قیاصره» به داستان پادشاهانی اشاره دارد که بر یهود چیره شدند و بلاهای بسیار بر سر آنان آوردند.<sup>۱</sup>
- «الی منابت الشیخ و مهافی الریح» کنایه از بیابان و سرزمین‌های خشک و غیرآباد است و چنین جایی به‌طور بدیهی برای محل زندگی ناگوار و تلخ است.<sup>۲</sup>
- «و تَفَرَّقَهُمْ لَيَالِي»: دلیل اینکه فرمود «لیالی» این است که این بیچاره‌ها در حال ذلت و بدبختی بودند و آدمی که در حال ذلت و بدبختی باشد، روزش هم مثل شب است و مثل اینکه برای این‌ها همیشه شب بوده و شاید هم در شب بیشتر به ذلت و بدبختی خودشان توجه می‌کردند.

#### ۱۴.۱۵. ذلیل شدن گروه پراکنده و متفرق

«فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانٌ ذَبِيرٌ وَ وَبَرٍ أَذَلَّ الْأُمَمَ دَارًا وَ أَجَذَبَهُمْ قَرَارًا لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا وَ لَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا»<sup>۳</sup>

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲. همان.

۳. عَالَةً: تنگ‌دستی؛ جمع «عائل» به معنای فقیر است و «عیلوله» برطرف ساختن نیازهای مردم است؛ جمع «عائل» مثل قاده و قاند و هو ذو العیلة أى الفقر قال تعالى ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ غَيْلَةَ فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

إِخْوَانٌ ذَبِيرٌ: هم‌نشین شتر؛ ذَبَر: جمع «دبره» یعنی جراحت و زخم پشت حیوان؛ اشاره به نحوه زندگی صحرانشینان است که بر پشت حیوانات سوار می‌شدند و در چادرهایی که از کرک شتر بود، زندگی می‌کردند؛ الذبیر: محرکه الجرح فی ظهر البعیر من دبره القتب أى عقره.

وَبَرٍ: کرک؛ پشم شتر و گاه به‌خصوص کرک گفته می‌شود و منظور از «اخوان و بر» در عبارت بالا، ساربان شتر است؛ للبعیر بمنزلة الصوف للغنم.

أَذَلَّ الْأُمَمَ: ذلیل‌ترین امت‌ها.

أَجَذَبَ: بی‌حاصل‌ترین؛ خشک‌تر، یعنی محل سکونت آن‌ها «اجذب» و بی‌آب‌ترین جاها بود؛ به قحطی «جذب» می‌گویند.

لَا يَأْوُونَ: مرجع و پناهی ندارند؛ از ریشه «اواء» به معنای وارد شدن و ساکن شدن در مکانی است.

جَنَاحِ دَعْوَةٍ: ظاهراً منظور از دعوت، دعوت به دین است.

يَعْتَصِمُونَ: پناهنده می‌شوند.

ملت در علل انحطاط و پیروزی به هم شبیه هستند. حضرت می‌فرماید پس شما می‌توانید از علل انحطاط آنان و از علل پیروزی‌شان درس بگیرید. اگر عللی را که سبب پیروزی است در خودتان ایجاد کردید، شما هم پیروز می‌شوید.

#### تشبیه

مشبه: احوال مسلمانان

مشبه‌به: قوم بنی اسرائیل

وجه شبه: امام احوال مسلمانان را از جهت تفرقه و پراکندگی به بنی اسرائیل تشبیه می‌کند.

#### ۱۵.۱۳. دقت در شرح حال گروه متفرق

«تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّبِهِمْ وَ تَفَرَّقِهِمْ لَيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقِيَاصِرَةُ أَزْبَابًا لَهُمْ يَحْتَارُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْأَفَاقِ وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ وَ خُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْخِ وَ مَهَافِي الرِّيحِ وَ نَكِدِ الْمَعَاشِ»<sup>۱</sup>

در کار ایشان نیک بیندیشید آن وقت که پراکنده و جدا از هم بودند، ایامی که کسرها و

۱. تَشَتُّبٌ: تفرقه.

لَيَالِي: زمان‌ها، معمولاً ایام گفته می‌شود و شاید این تعبیر به‌سبب سختی و تاریکی آن روزگار برای آن‌ها باشد. أَكَاْسِرَةٌ: کسرها؛ جمع «کسری» لقب عمومی برای پادشاهان ایرانی پیش از اسلام بوده است؛ جمع کسری بالكسر و الفتح لقب من ملک الفرس معرَّب خسرو آی واسع الملك و یجمع علی کیاسرة و اکاسر أيضا و کلها خلاف القیاس و القیاس کسرون و زان عیسون.

قِيَاصِرَةٌ: جمع «قیصر» لقب عمومی پادشاهان روم؛ جمع قیصر لقب من ملک الروم. يَحْتَارُونَهُمْ: آن‌ها را از زمین‌های پرگیاه می‌گیرند؛ از ریشه «حیازت» به معنای در اختیار گرفتن و تملک کردن چیزی است و در اینجا به معنای برگرفتن آن افراد از سرزمین‌های آباد و سرسبز و تبعید کردنشان به جای دیگر است؛ باب افتعالش «احتیاز» می‌شود، یعنی این‌ها را از زمین‌های سبز و خرم جمع می‌کردند و روانه می‌کردند به شنزارهای عربستان که نه آب بود و نه آبادی.

رِيفِ الْأَفَاقِ: سرزمین‌های آباد؛ زمین حاصلخیز و پربرکت؛ بالكسر أرض فیها زرع و خصب و ما قارب الماء من أرض العرب أو حیث یكون به الخضرة و المياه و الزروع.

خُضْرَةِ الدُّنْيَا: محیط‌های سرسبز.

مَنَابِتِ: «نبت» و «نبت» مصدرند و نیز هرچه از زمین روید اعم از درخت و علف، «نبت» و «نبتات» خوانده می‌شود. الشَّيْخ: گیاه تلخ و خوش‌بویی است که در بیابان‌ها می‌روید و در فارسی به آن «درمنه» می‌گویند؛ بالكسر نبت معروف یقال له بالفارسیة درمنه.

مَهَافِي الرِّيحِ: محل وزش بادهای؛ جمع «مهفی» است که اسم زمان و مکان است؛ یعنی محل وزش، محلی که تندبادها در آن می‌وزد.

نَكِدِ الْمَعَاشِ: زندگی سخت؛ به معنای شیء قليل است.



## استعاره

مستعار: ظل

مستعارمنه: سالم ماندن مصونیت

مستعارله: نیروی تعاون و همیاری

**جامع:** لفظ «ظل» استعاره از نیروی تعاون و همیاری و دستگیری یکدیگر است که لازمه انس و الفت با هم باشد و دلیل مشابَهت این دو امر آن است: همچنان که سایه باعث آسایش و حفظ از گرمای آفتاب می شود، این امور نیز آدمی را از حرارت آتش جنگ و دشمنی، سالم نگه می دارد.

## ۱۵.۱۵. فرورفتن در انواع بلاها

«فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَّةٌ وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بَلَاءٍ أَرْلٍ وَأَطْبَاقٍ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتٍ مَوْوَدَّةٍ وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ»<sup>۱</sup>

این چنین حالشان پریشان و نیرویشان پراکنده و نفراشان جدا از هم بود، گرفتار بلایی بزرگ، و جهالتی انبوه! دخترانشان را زنده در گور می کردند، بت ها را می پرستیدند، از خویشان بریده و به غارت یکدیگر پرداخته.

## نکته ها

- قطع رحم در کلام امام می تواند اشاره به کشتن فرزندان به علت فقر یا به عنوان عبادت در مقابل بت ها بوده باشد.<sup>۲</sup>
- «غارات مشنونه» اشاره به جنگ های متعددی است که در عصر جاهلیت میان قبایل

۱. الأیدی: دست ها؛ کنایه از قدرت هاست.

بَلَاءٍ أَرْلٍ: بلایی شدید؛ تنگ و سخت؛ به معنای حبس کردن نیز آمده است.

أَطْبَاقٍ: متراکم؛ جمع «طَبَق» به معنای طبقات.

مَوْوَدَّةٍ: زنده به گور شده؛ از ماده «وَاد» در اصل به معنای ثقل و سنگینی است؛ سپس به دخترانی که در زیر خاک در عصر جاهلیت پنهان می کردند نیز اطلاق شده؛ زیرا آن ها را در زیر خاک پنهان می کردند و انبوهی خاک و سنگ به روی آن ها می ریختند؛ وند: بنته دفنها فی التراب حیة قال تعالی ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ غَارَاتٍ: غارت ها؛ جمع «غار» در اصل به معنای هجوم بردن است و هنگامی که هجوم از هر طرف باشد، «غارت مشنونه» گفته می شود و چون حملات در بسیاری از اوقات توأم با بردن اموال است، واژه غارتگری در فارسی به معنای بردن اموال اطلاق شده؛ ولی ظاهراً در عربی به این معنا نیامده است.

مَشْنُونَةٌ: همه جانبه؛ از «شن» به معنای هجوم بردن از هر طرف است؛ شَنَّ الغارة علیهم صَبَّها من کل وجه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۶۹.

در نتیجه آنان را مردمی مسکین و تهی دست و مشغول به شترچرانی ساختند و به حال خود رهایشان کردند تا خانه و کاشانه آن ها از همه پست تر و جایگاهشان از هر جای دیگر بی حاصل تر باشد، نه دعوت حقی در کار بود که به آن دست یازند و نه سایه انسی که بر عزت آن تکیه زنند.

## نکته ها

- «إِخْوَانٌ ذَبَرٌ وَ وَبَرٌ»: بعضی گفته اند که عرب ها آن روز آن قدر وضعشان بد بود که از گرسنگی گاهی اوقات مقداری از همان خون پشت شتر را با مقداری پشمش مخلوط می کردند و می پختند که به آن می گفتند «علهن» و این را از درد ناچاری می خوردند، برای اینکه سد جوع کنند. خلاصه مقداری پشم خون آلود را به عنوان غذا می خورده اند و طبق این احتمال معنای عبارت این می شود که یعنی سروکارشان با زخم و پشم شتر بوده است.
- «أَذَلَّ الْأُمَمِ دَارًا»: اگر قلعه محکمی باشد که دشمن نتواند به آن یورش بیاورد، این منزل خوبی است اما این ها یا منزل نداشتند و در چادر بودند یا اگر هم منزل داشتند، بیغوله ای بود که نمی توانست حافظ آنان باشد. این ها از نظر خانه و زندگی خیلی در مضیقه بودند و همیشه دشمن به آنان هجوم می آورد.
- «إِلَى جَنَاحٍ دَعْوَةٌ»: «جناح» به معنای بال است و در اینجا تشبیه است گویا مثل پرندۀ باید کسی هم باشد که دل سوز باشد و این ها را بیاورد زیر بال و پرش.
- «الْفُلَّةُ يَغْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا»: حضرت می فرماید این ها چنین پناهگاهی نداشتند. حضرت این الفت را تشبیه کرده به سایه که همان طور که انسان در آفتاب صدمه می بیند و وقتی که در سایه می آید، آرامش و سکون پیدا می کند اما وقتی که متفرق و متشتت باشند هرکدام گوشه ای ضربه می خورند، خاصیت اتحاد و وحدت کلمه همین است که نیروهای متشتت را جمع می کند و به صورت یک قدرت در می آورد.

## استعاره

مستعار: جناح

مستعارمنه: مصونیت و محفوظ بودن

مستعارله: چیزی که به سبب آن خواسته آنان برآورده شود

**جامع:** «جناح» استعاره از چیزی است که به سبب آن خواسته آنان برآورده شود و هرگاه به آن پناه برند، تقویت شوند؛ کنایه از این مطلب است که کسی را نداشتند که در خواستشان را پاسخ دهد تا به سبب آن از گرفتاری ها مصون بمانند.

عرب به بهانه‌های واهی در می‌گرفت.<sup>۱</sup>

- جمله «فالاحوال مضطرب» اشاره است به اوضاع آشفته و نامرتب ملت‌های گذشته.<sup>۲</sup>
- عبارت «الأيدي مختلقة» کنایه از اینکه برای یکدیگر هماهنگ نبودند.<sup>۳</sup>
- «الكثره متفرقة» اشاره به نامأنوس بودن با همدیگر است و اینکه برای رعایت مصالح خود به گرد یکدیگر جمع نمی‌شدند.<sup>۴</sup>

#### مشابه

﴿وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنْبِ﴾<sup>۵</sup> از جدایی و تفرقه پرهیزید؛ زیرا افراد تنها و جدای از جمعیت نصیب شیطان‌اند، همان‌گونه که گوسفند جدا از گله طعمه گرگ است.

﴿وَلَا تَنَارِعُوا فَتَنَفُسُوكُمْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۶</sup> نزاع نکنید که سست خواهید شد و قوت و قدرت شما از دست خواهد رفت و صبر و استقامت داشته باشید که خدا با صابران است.

﴿وَإِذَا الْمُؤَوَّدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾<sup>۷</sup> هنگامی که درباره زنده‌به‌گور سؤال شود به کدامین گناه کشته شده است.

﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاقِبِينَ﴾<sup>۸</sup> گفتند: «بتانی را می‌پرستیم و همواره ملازم آن‌هاییم.»

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾<sup>۹</sup> پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۶۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۳۴.

۳. همان.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۳۴.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۶. انفال، ۴۶.

۷. تکویر، ۹.

۸. شعراء، ۷۱.

۹. محمد، ۲۲.

فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ التَّفَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَاصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِقِينَ وَ فِي خُسْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ وَ أَوْثُهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزِّ غَالِبٍ وَ تَعَطَّطَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ وَ يُمَضُّونَ الْأَحْكَامَ فَيَمْنُ كَانَ يُمَضِّيهِ فِيهِمْ لَا تُعْمَرُ لَهُمْ قَنَاءَةٌ وَ لَا تُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءَةٌ.

#### ۱۶. نعمت رسول الله

##### ۱.۱. اندیشیدن در نعمت و عزت اسلام

«فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ»<sup>۱</sup>

به نعمت‌های بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر به آن‌ها ارزانی داشت، بنگرید که در سایه آیین خود آن‌ها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد.

#### نکته‌ها

- ضمیر «عليهم» به عرب بازمی‌گردد و منظور از «رسولاً» حضرت محمد ﷺ است که به عدل و مساوات دعوت کرد؛ گردن‌کشان در مقابل دعوت او به تمسخر پرداختند و دلیل تمسخرشان تنها آن بود که او به خدای یگانه فرا می‌خواند.<sup>۲</sup>
- «باء» در «بِملَّتِهِ» یا برای سببیت است یا برای جمع و می‌فرماید خداوند اطاعت آن‌ها را گره زد به سبب ملت این پیامبر، یعنی دین پیامبر یا اینکه به معنای جمع است یعنی اطاعت آن‌ها را گره زده است به این دین.

- حضرت در این عبارات به مردم خاطرنشان می‌کند که پند بگیرند از موقعیت مردمی که هم‌زمان با بعثت پیامبر اسلام ﷺ وجود داشتند و خداوند به برکت این نعمت بزرگ، ایشان

۱. مَوَاقِع: محل واقع شدن؛ زمان واقع شدن؛ جمع «موقع» است و ممکن است مصدر میمی، اسم مکان یا اسم زمان باشد.

عَقَدَ: پیوند داد.

مِلَّتُهُ: شریعت او، دین او.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۹.

## نکته

• «فی عَوَائِدِ بَرَکَتِهَا»: «عوائد» جمع «عائده» به معنای منفعت و چیزی است که عاید انسان می‌شود. حضرت می‌خواهد بفرماید همه آن‌ها را یک‌جا جمع کرد و مشمول برکات خویش قرار داد.

## مشابه

♦ «وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ»<sup>۱</sup> و از ناز و نعمت فراوانی که در آن غرق بودند.

## تشبیه

مشبه: نعمت‌های الهی

مشبه‌به: پرنده‌ای که جوجه‌هایش را زیر پروبال می‌گیرد

وجه شبه: امام علیه السلام نعمت‌های الهی را به پرنده‌ای تشبیه می‌کند که جوجه‌های خود را زیر پروبال می‌گیرد و به آن‌ها گرمی و آرامش و امنیت می‌بخشد؛ سپس آن را به نه‌های آب زلالی تشبیه می‌کند که به‌سوی مزارع و باغ‌ها در حرکت است و آن‌ها را خرم و سرسبز و شاداب می‌سازد و نتیجه آن را غرق شدن در نعمت‌ها و آسوده زیستن در یک زندگی شیرین و آرام ذکر می‌کند.

## ۱۶.۳. نعمت حکومت اسلامی

«قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ وَأَوْثُهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنْفٍ عِزٍّ غَالِبٍ وَتَعَطَّطَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي دُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ»<sup>۲</sup>

امور آن‌ها در سایه حکومت قدرتمندی استوار شد و تحت حمایت عزت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قله‌های حکومتی پایدار، سامان یافت.

۱. دخان، ۲۷.

۲. تَرَبَّعَتْ: مهیا شد؛ از «تربع» به معنای چهارزانو نشستن است؛ سپس به معنای اقامت در مکانی با آرامش و اطمینان به کار رفته است؛ الامور بهم اعتدلت من قولهم: رجل ربعة و امرأة ربعة أى معتدل و حذف الهاء فى المذكر لغة و فتح الباء فيهما أيضا لغة.

أَوْثُهُمُ: آن‌ها را پناه داد؛ باب افعال از ماده «أوى» به معنای آن‌ها را برگرداند، جا و پناه داد.

كَنْفٍ: ناحیه، جانب.

تَعَطَّطَتِ الْأُمُورُ: فرصت‌ها به ایشان روی آورد؛ «تَعَطَّطَتْ»: چیزی که به حالت عطوفت و مهربانی متوجه انسان گردد. دُرَى: قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قلعه کوه‌ها گفته می‌شود؛ جمع «دُرُوة» است به معنای بلندی؛ معمولاً کسانی که حکومت داشتند، تخت و بارگاهی داشتند و بالا بودند؛ جمع ذرُوة بالضم و الكسر و هى أعلى الشىء.

را از آن سختی‌ها و ناهنجاری‌ها رهایی بخشید.<sup>۱</sup>

## مشابه

♦ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۲</sup> به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

♦ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۳</sup> اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.

## ۱۶.۲. اندیشیدن به ابعاد نعمت

«كَيْفَ نَشَرْتَ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ التَّفَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَکَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ»<sup>۴</sup>  
[بنگرید] چگونه نعمت الهی پروبال کرامت خود را بر آن‌ها گسترده و نه‌های مواهب خویش را به‌سوی آن‌ها جاری ساخت و آیین حق با همه برکاتش آنان را در بر گرفت تا آنجا که در میان نعمت‌های این آیین غرق شدند و از شادابی عیش آن شادمان گشتند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۳۷.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. جمعه، ۲.

۴. نَشَرَتْ: گستراند.

أَسَالَتْ: جاری نمود.

جَدَاوِلُ نَعِيمِهَا: نه‌های مواهبش؛ جمع «جدول» به معنای جوی آب است که از یک نهر سرچشمه می‌گیرند و نه‌ها هم از رودخانه.

خُضْرَةُ عَيْشِهَا: منظور شادابی و رفاه زندگی است.

عَوَائِدٍ: فواید و خیرات.

فَكِهِينَ: شاد و خرسندشدگان؛ جمع «فکه» بر وزن «خشن» به معنای شادمان و خندان است در اصل از «فکاهه» بر وزن «قباله» به معنای مزاح کردن و خندیدن گرفته شده است. ریشه اصلی آن «فکاهه» به معنای میوه است؛ گویی شوخی‌ها و مزاح‌ها همچون میوه‌های شیرینی است که از آن لذت می‌برند؛ تفکه به: تمتع بأكله و الفاکهة التمر و العنب و التمر كله، و فی بعض النسخ فاکهین بدل فکھین أى ناعمین، و بها قرء قوله تعالى وَ نِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ و قال الاصمعی فاکهین مازحین و المفاکهة الممازحة.

## نکته

- «قَدْ تَرَبَّعْتَ الْأُمُورَ بِهِمْ»: «ترربع» هم به معنای «اقامه» است و هم به معنای «اعتدال» یعنی امورشان معتدل شد یا امور آنها به پا ایستاد و امور آنها منظم شد.

## ۴.۱۶. پیروزی مطلق مسلمانان بر دشمنان

«فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ وَيُمُضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمُضِيهَا فِيهِمْ لَا تَغْمَزُ لَهُمْ قَنَاءٌ وَلَا تُفَرِّغُ لَهُمْ صَفَاءٌ»<sup>۱</sup>

آنان بر جهانیان حاکم گشتند و پادشاهان گوشه و کنار شدند، امور کسانی را به دست گرفتند که پیشتر آنان صاحب اختیار ایشان بودند و بر کسانی حکم راندند که در گذشته آنان بر ایشان حکمرانی می کردند. نه کسی توان درهم شکستن آنان را داشت و نه جرئت مبارزه علیه ایشان.<sup>۲</sup>

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه پادشاهان و حاکمانی که در دوران قبل، آنها را بر اثر اختلاف و پراکندگی و ضعف و ناتوانی به بند می کشیدند و برده و بنده خود می ساختند، در سایه اتحاد و قدرتی که مسلمین از ایمان گرفته بودند در برابر آنان زانو زدند و به نیروی شکست ناپذیری مبدل شدند.<sup>۳</sup>

۱. يُمُضُونَ: اجرا می کنند.

لا تُغْمَزُ: امتحان نمی شود؛ از ریشه «غمز» به معنای اشاره با چشم و دست برای عیب جویی است و گاه به معنای کج و معوج شدن به کار می رود و در جمله بالا معنای دوم مراد است.

قَنَاءٌ: نیزه؛ به کاریز و مسیر آب‌ها که به صورت مستقیم کشیده می شود، قنات می گویند و در اینجا به معنای نیزه است؛ الرَّمَح.

لا تُفَرِّغُ: کوبیده نمی شود؛ از ریشه «فرغ» یعنی کوبیدن چیزی بر روی چیزی به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد. صَفَاءٌ: سنگ سخت؛ تخته سنگ پهن و صاف و در جمله بالا کنایه از قدرت است. سنگ صاف اگر سست باشد با یک ضربه می شکند اما اگر سنگ محکمی باشد، نمی شکند؛ الصخرة والحجر الأملس.

۲. ترجمه لفظ به لفظ آن چنین است: «نه نیزه آنان را می توانستند با دست بسایند و نه سنگ سختشان را خرد کنند.»

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۷۶.

أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَ تَلَمَّثْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَمَتَّنَ عَلَيَّ جَمَاعَةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَيَأْوُونَ إِلَيَّ كَنَفِهَا بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً لَأَنَّهُمْ أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ وَ أَجَلٌ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَغْرَابًا وَ بَعْدَ الْمَوَالَاةِ أَخْرَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِأَسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ تَقُولُونَ النَّارَ وَ لَا الْعَارَ كَأَنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تُكْفِتُوا الْإِسْلَامَ عَلَيَّ وَ جِهَهُ انْتِهَاكَ لِحَرِيمِهِ وَ نَقْضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ وَ أَمَّا بَيْنَ خَلْقِهِ وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَ لَا مِيكَائِيلَ وَ لَا مُهَاجِرُونَ وَ لَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارَعَةُ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَ إِنْ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالُ مِنَ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَ عِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنَ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَ الْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمْتُمْ أَحْكَامَهُ أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَ أَمَّا الْفَاسِقُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَخْتُ وَ أَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفَيْتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعْتُ لَهَا وَجْبَهُ قَلْبِهِ وَ رَجَّةَ صَدْرِهِ وَ بَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ لَيْتَ أَذِنَ اللَّهُ فِي الْكَرَةِ عَلَيْهِمْ لِأَدِلَّنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّرًا.

## ۱۷. جاهلیت

## ۱۷.۱. احیای احکام جاهلیت

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَ تَلَمَّثْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۱</sup>

۱. نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ: دست برداشتید؛ از ریشه «نفض» به معنای تکان دادن چیزی است برای فرو ریختن اشیایی که در آن است و در اینجا به معنای رها ساختن رشته طاعت الهی است؛ الورقة من الشجرة أسقطته، و نفضت الثوب نفضا حركته ليزول عنه الغبار و نحوه فهو منتفض.

حَبْلِ الطَّاعَةِ: بند و قید طاعت یعنی التزام و تعهد به آن.

تَلَمَّثْتُمْ: شکستید؛ از ریشه «ثلم» به معنای شکستن و سوراخ کردن و شکاف دادن است؛ الاناء ثلما من باب ضرب كسرتة من حافظه فهو مثلم، و الثلمة في الحائط وغيره الخلل و الجمع ثلم مثل غرفة و غرف.

حِصْنٌ: حصار و دیواری که برای حفاظت ایجاد می شود.

را که درون آن هستند از حوادث مصون می‌دارد، اسلام و دیانت نیز پیروان خود را از شر دشمنان ظاهری و باطنی دور و در امان می‌دارد.

### ۱۷.۲. اهمیت اتحاد و الفت

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ امْتَنَّنَ عَلَى جَمَاعَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَيَأْوُونَ إِلَى كَنْفِهَا بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنِ وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ»<sup>۱</sup>

خدای سبحان به واسطه همدلی و الفتی که میان این امت پدید آورد تا در سایه آن زندگی کنند و در حمایت آن پناه گیرند، نعمتی به آنان ارزانی داشت و بدان بر ایشان منت نهاد که احدی از خلائق ارزش آن را نداند؛ زیرا قیمت و ارزش انس با یکدیگر از هر چیز بالاتر و عظمت آن از هر چیز بیشتر است.

#### نکته‌ها

- حضرت در این عبارت، مردم زمان خود را بیشتر ترغیب می‌فرماید که با هم انس بگیرند و الفت و دوستی را در میان خودشان برقرار سازند و مهم‌ترین نعمتی که در ارزشمندی‌اش کسی را توان آن نیست که بهایی برایش تعیین کند و خداوند به علت آن نعمت بر جامعه منت گذارده است، نعمت اتحاد، محبت و الفت است؛ به علت منافع عظیم و دفع ضررهای فراوانی که در آن وجود دارد.<sup>۲</sup>
- منظور از «جَمَاعَةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» مسلمانان هستند و پیوند بین آن‌ها همان هم‌بستگی و تعاون بر پایه ایمان و عقیده است.<sup>۳</sup>
- منظور از «نعمت» همان الفت است یا اسلامی که منشأ آن الفت شده است. چه نعمتی بالاتر از اینکه شما با هم متحد و هماهنگ باشید؟ هم در دنیا قدرت دارید و هم در آخرت سعادتمند هستید، نعمتی که هم قدرت دنیایی به شما بدهد و هم نجات اخروی.

۱. امْتَنَّنَ: منت گذاشت؛ نعمت داده، «امتنان» در نعمتی به کار برده می‌شود که بدون استحقاق باشد.

حَبْلُ هَذِهِ الْأَلْفَةِ: پیمان و قرارداد این الفت و اتحاد.

يَأْوُونَ: منزل می‌گزینند، به آسایش می‌پردازند.

كَنْفٌ: حمایت و حفاظت و سایه و پناه.

أَرْجَحُ: گران‌بهاترین.

أَجَلُّ: باارزش‌ترین.

خَطَرٌ: ارزش؛ محرکه السبق الّذی یتراهن علیه، و خطر الرّجل خطراً وزان شرف شرفاً إذا ارتفع قدره و منزلته فهو خطیر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۳۹.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱.

آگاه باشید! شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود، در هم شکستید.

#### نکته‌ها

- تعبیر به «حِصْنُ اللَّهِ» به دین اسلام اشاره دارد که به دوستی و همیاری بر پایه خیر و مصلحت عمومی فرامی‌خواند.<sup>۱</sup>
- «نَقْضُ» در اینجا چون همراه با «ایدی» آمده معنایش این است که انسان بعد از اینکه چیزی را پرت می‌کند، دستش را هم بتکاند و حضرت می‌فرماید شما این قدر نسبت به اسلام بی‌غیرتی کرده‌اید که نه تنها دستورات اسلام را دور انداختید بلکه دستتان را هم تکاندید که اثرش هم به دستتان نماند.
- «طاعت» تشبیه به «حبل» شده و از جاهایی است که مشبه اضافه به مشبه‌به شده است و چون اطاعت خدا سبب ارتباط با خداست و ریسمان هم سبب ارتباط است و دو چیز را با ریسمان به هم مربوط می‌کنند، از این رو طاعت خدا تشبیه به «حبل» شده است.
- دست برداشتن از ریسمان اطاعت، کنایه از بیرون رفتن از اطاعت و به سختی دور انداختن آن به سبب بسیاری از گناهان و معاصی است که انجام می‌دادند.<sup>۲</sup>
- «تَلَمَّ» کنایه از این معناست که آن‌ها با اعمال دوره جاهلیت، اسلام را درهم شکستند و در برابر بسیاری از احکام آن مخالفت ورزیدند و حضرت با ذکر این کلمه، مردم را از مخالفت با دین و دستورات آن بر حذر داشته است.<sup>۳</sup>
- «وَتَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ...»: در این عبارت حضرت می‌فرماید که اسلام مثل قلعه محکمی بود که شما را حفظ کرد و شما سوراخش کردید.
- «بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ»: جار و مجرور و متعلق به «تَلَمَّتُمْ» است.

#### استعاره

مستعار: حصن

مستعار منه:

مستعار له: اسلام

جامع: کلمه «حصن» استعاره از اسلام است؛ زیرا همان طور که حصار و دیوار کسانی

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۳۹.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۷۶.



شهادتین بر زبان جاری می‌کردند و در نمازهای جماعت شرکت می‌کردند اما به حقایق آن توجه نداشتند و دستورات واقعی را عمل نمی‌کردند.<sup>۱</sup>

• تعبیر «موالاة» اشاره به این آیه دارد ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup> به این معناست که مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند.

#### مشابه

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>۳</sup> گفتند: «ایمان آوردیم» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم» و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.

#### ۱۷. ۴. منظور از شعار «النَّارَ وَلَا الْعَارَ»

«تَقُولُونَ النَّارَ وَلَا الْعَارَ كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكَفِّرُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ انْتِهَاكَ لِحَرِيمِهِ وَ نَقْضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ»<sup>۴</sup> شما می‌گویید «النَّارَ وَلَا الْعَارَ» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می‌خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امنیت خلقتش شمرده، نقض کنید.

#### نکته‌ها

- جمله «تُكَفِّرُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ...» کنایه است از مخالفت آنان با دین خداوند و حرکت در مسیر گمراهی و سرگردانی.<sup>۵</sup>
- شعار «النار ولا العار» سخنی است که اشخاص خودخواه و متکبر به منظور اینکه دست به فتنه و آشوب بزنند و اعمال ضد انسانی و فرار از قانون اخلاقی و دینی را موجه نشان

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۴۰.

۲. توبه، ۷۱.

۳. حجرات، ۱۴.

۴. النَّارَ وَلَا الْعَارَ: در حکم یک ضرب‌المثل است؛ هنگامی که امر بین آتش و ننگ محدود است، آتش مقدم است بر ننگ.

تُكَفِّرُوا: وارونه می‌کنید؛ از ریشه «اكفاء» به معنای واژگون کردن است؛ الاناء قلبته و أكفأته مثله.

انْتِهَاكَ: هتک کنید؛ باب افتعال از ماده «نَهَكَ» یعنی لاغر و رنجور شد که حرمت آن را از بین ببرید.

حَرِيم: آنچه تحت حفاظت قرار گرفته و تعدی به آن حرام شده است؛ صفت مشابهه از «حرمت» است.

حَرَمًا: حریم، صفت مشابهه، منطقه حفاظت‌شده؛ حرم جایی است که محترم است و هرکس آنجا برود جان و مالش محفوظ است. اسلام هم مانند حرم، پناهگاه است و شما در آن محفوظ بودید.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۶.

• «خطر» به معنای ارزش است و نیز به پولی می‌گفتند که در مسابقات می‌گذاشتند که هرکس در مسابقه پیروز شد، آن پول را بردارد. نعمت اسلام که چیز باارزشی بوده بیشتر از هر پولی است که برای مسابقه گذاشته می‌شود.

#### مشابه

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾<sup>۱</sup> و همگی به ريسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.

﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۲</sup> و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است.

#### ۱۷. ۳. خوی اعراب بعد از هجرت

«وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا وَبَعْدَ الْمَوَالَاةِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ»<sup>۳</sup>

بدانید شما بعد از هجرت به خوی اعراب بادیه‌نشین بازگشتید و بعد از دوستی و محبت به صورت گروه‌های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کرده‌اید و از ایمان جز صورتی نمی‌شناسید.

#### نکته‌ها

- مراد گروه‌هایی است که به جنگ با پیامبران و جانشینان ایشان بر می‌خیزند. مردم زمان آن حضرت نیز چنین بودند و گروه‌های ناکثین، مارقین، قاسطین و منافقان در جبهه‌های گوناگون با وی می‌جنگیدند. این فرقه‌ها فقط در ظاهر مسلمان بودند و در میانشان از اسلام جز نامی و از ایمان غیر از شعارهای توخالی وجود نداشت، تظاهر به دین داشتند،

۱. آل عمران، ۱۰۳.

۲. انفال، ۶۳.

۳. أَعْرَابًا: منظور عرب بیابانی است که اطلاع درستی از معارف اسلام ندارد.

الْمَوَالَاةِ: اخوت و برادری؛ پیمان دوستی و هم‌بستگی.

أَحْزَابًا: گروه‌ها؛ جمع حزب و هو الطائفة من الناس و تحزب القوم صاروا أحزابا، و يوم الأحزاب هو يوم الخندق.

رَسْمٌ: تصویر و صورت؛ علامت و نشانه ظاهری.

دهند، بر زبان می‌آوردند و این دو کلمه منصوب و مفعول برای دو فعل مقدر می‌باشد که چنین می‌شود: ادخلوا النار و لا تحملوا العار: در آتش (جهنم) داخل شوید و تحمل ننگ و عار نکنید.<sup>۱</sup>

- منظور از پیمان الهی که حضرت شکستن آن را به ایشان نسبت می‌دهد، همان تعهدات دینی است که موقع پذیرفتن اسلام خودبه‌خود به آن ملتزم شده‌اند؛ یعنی ایمان راستین به خدا و پیامبر و تمام دستوراتی که از شرع مقدس رسیده است.<sup>۲</sup>
- وقتی دستورات اسلام را زیر پا گذاشتید، حریم اسلام هتک شده است و می‌خواهید اسلامی را که میثاق و پیمان خداست، نقض کنید. در اینجا تشبیه به کار رفته است. اسلام به پیمانی تشبیه شده است؛ مثل اینکه خداوند از شما پیمان گرفته است که طرف‌دار توحید و حق باشید، خودخواه نباشید اما شما این پیمان را نقض می‌کنید.

#### مشابه

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۳</sup> همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خداوند به پیوستنش امر فرموده، می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند، آنان زیان‌کاران‌اند.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَّتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾<sup>۴</sup> و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن، [یکی‌یکی] از هم می‌گسست، مباشید.

#### تشبیه

مشبه: اسلام

مشبه‌به: ظرف وارونه

وجه شبیه: اسلام را به ظرفی تشبیه کرده است که وارونه شده و محتویات مفید آن ریخته شود و وجه مشابهت این است که کارهایی که این‌ها انجام می‌دهند، مانند دشمنان اسلام است که قصد دارد با کارهای خود اسلام را تباه سازد.

#### ۱۷.۵. توجه به غیر اسلام و آثار آن

﴿وَإِنَّكُمْ إِنِ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ حَارَبْتُمْ أَهْلَ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا مِيكَائِيلَ وَلَا مُهَاجِرُونَ﴾

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۴۱.

۲. همان، ص ۴۴۳.

۳. بقره، ۲۷.

۴. نحل، ۹۲.

﴿وَلَا أَنْصَارَ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارِعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

شما اگر به غیر اسلام پناه برید، کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می‌آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند.

#### نکته

- اشاره به اینکه آن روز که متمسک به اسلام بودید، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری شما فرستاد و امدادهای غیبی شامل حال مهاجران و انصار شد ولی اگر به اسلام پشت کنید، همه این‌ها از شما گرفته خواهد شد.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۳</sup> اگر خدا را یاری کنید، یاری‌تان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

۱. مرجع ضمیر در «غیره» اسلام است که قبلاً ذکر شده، هرچند بعضی احتمال داده‌اند که منظور خداست. «لا» در چهار مورد که در این جمله آمده است، اگر «لای» نافی جنس باشد باید «جبرائیل» و «میکائیل» و «مهاجرون» و «انصار» به‌صورت منصوب خوانده شود، آن‌گونه که در بعضی از نسخ نیز وارد شده است و اگر آن را «لای» نفی بدانیم (لای مشبهه به لیس) باید هر چهار کلمه به‌صورت مرفوع خوانده شود، آن‌گونه که در نسخه موجود است. لَجَأْتُمْ: پناه بردید؛ پناهنده شدید؛ از مادة «لجأ» به‌معنای پناه بردن؛ «ملجاء» به‌معنی پناهگاه؛ الْجَاءُ: او را به‌زور پناه داد، از آن نگهداری کرد. حَارَبْتُمْ: با شما نبرد کردند. الْمُقَارِعَةُ: جنگ؛ به‌معنای زدوخورد و نبرد و کشمکش است.

بِالسَّيْفِ: شمشیر؛ جمله «إِلَّا الْمُقَارِعَةَ بِالسَّيْفِ» احتمال دارد از قبیل استثنای منقطع باشد، اشاره به اینکه شما هیچ یار و یآوری نخواهید داشت، جز زدوخورد با شمشیر که آن نیز نمی‌تواند با این پراکندگی که دارید سبب پیروزی شما شود، بنابراین محکوم به شکست خواهید شد. این احتمال نیز داده شده که جمله مزبور استثنای متصل است؛ یعنی یار و یاور شما تنها شمشیرهای شماست که احتمال پیروزی و شکست، هر دو را دارد ولی پیداست که این احتمال با سیاق عبارت امام سازگار نیست.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۸۳.

۳. محمد، ۷.

به بهانه ناآگاهی از مواخذه خداوند یا سهل انگاری نسبت به خشم او، با ایمن دانستن خود از کیفرش، فرارسیدن عذاب الهی را دور مپندارید.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه اگر مجازات عاصیان به تأخیر می‌افتد، آن را دلیل بر عدم نگیرید.<sup>۱</sup>
- «لَا تَسْتَبِطُوا»: از باب استفعال است که در معنای آن دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه کند شمارید و نگویید وعده خدا دور است؛ در قرآن می‌فرماید ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَوْهُ قَرِيبًا﴾<sup>۲</sup> ب. ممکن است چون باب استفعال متضمن معنای طلب است، منظور این باشد که شما طلب نکنید و نگویید که خدایا آن عذاب را به تأخیر بینداز.

#### مشابه

- ◇ ﴿فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup> و نیرومندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشینیان تکرار شد.
- ◇ ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾<sup>۴</sup> روزی که دست به حمله می‌زنیم، همان حمله بزرگ، [آنگاه] ما انتقام‌کشنده‌ایم.

#### ۱۷. ۸. عواقب ترک امر به معروف و نهی از منکر

﴿فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِيُزَكِّهِمْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِكُؤُوبِ الْمَعَاصِي وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي﴾<sup>۵</sup>

که خدای سبحان امت‌های پیشین را فقط بدین جهت از رحمت خود دور ساخت که امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفتند؛ پس خداوند بی‌خردان را به سبب ارتکاب گناه و خردمندان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خویش دور نمود.

#### نکته

- در اینجا حضرت از میان معصیت‌هایی که قبلاً واقع شده، مسئله امر به معروف و نهی از

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۸۵.

۲. معارج، ج ۶ و ۷.

۳. زخرف، ۸.

۴. دخان، ۱۶.

۵. لَمْ يَلْعَنَ: لعنت نکرد.

كُؤُوبِ الْمَعَاصِي: مرتکب شدن معصیت‌ها.

الْحُلَمَاءَ: انسان‌های عاقل و دانا؛ از ریشه «حَلُم» به معنای عقل گرفته شده است؛ جمع «حَلِيم» به معنای عاقل است.

التَّنَاهِي: نهی یکدیگر از منکر.

#### ۱۷. ۶. اندیشه در سرگذشت متمردان پیشین

﴿وَإِنْ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالُ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ﴾<sup>۱</sup>

در قرآن نمونه‌هایی از کیفرهای الهی و عذاب‌های کوبنده او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد در دسترس شماست.

#### نکته‌ها

- تعبیرات «بأس»، «قوارع»، «ایام»، «وقائع» اشاره به مجازات‌های سخت و سنگین امت‌های تبه‌کار پیشین است ولی هرکدام مفهوم خاص خود را دارد: «بأس» به معنای جنگ و پیکار و عذاب؛ «قوارع»: اشاره به کیفرهای کوبنده است، مانند طوفان نوح و صاعقه عاد و ثمود؛ «ایام»: اشاره به مجموعه روزهایی است که این حوادث در آن اتفاق افتاد؛ «وقائع»: مجموعه این حوادث و آثار و نتایج آن است.<sup>۲</sup>
- منظور از «امثال» آیات و روایاتی است که از سرنوشت گردن‌کشان و عذاب خداوند بر آن‌ها یاد می‌کند.<sup>۳</sup>

#### مشابه

- ◇ ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ﴾<sup>۴</sup> ما بر [سر] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم و به دنبال آن می‌فرماید: ﴿تَنَزَّعُ النَّاسَ كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴾<sup>۵</sup> آن باد تند مردم را همچون تنه‌های نخل ریشه‌کن شده از جای برمی‌کند.

#### ۱۷. ۷. غافل نشدن از تهدیدهای خدا

﴿فَلَا تَسْتَبِطُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ﴾<sup>۶</sup>

۱. بَأْسِ اللَّهِ: عذاب خدا.

قَوَارِع: کیفرها؛ جمع «قارعه» به معنای عذاب و بلای کوبنده و نابودکننده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۸۳.

۳. همان.

۴. قمر، ۱۹.

۵. قمر، ۲۰.

۶. لَا تَسْتَبِطُوا: کند شمارید؛ از ریشه «استبطاء» به معنای کند شمردن و انتظار کشیدن است.

وَعِيدُهُ: تهدید، وعده عذاب، عذاب.

تَهَاوُن: سستی.

بَطْش: در اصل به معنای گرفتن چیزی با قدرت است و چون هنگام مجازات مجرم، نخست او را با قدرت می‌گیرند، این واژه به معنای مجازات نیز آمده است؛ من باب نصر و ضرب أخذه بالعنف و السطوة كأبطشه، و البطش الأخذ الشديد فی کل شیء.

بدانید که شما رشته پیوند خود را با اسلام بریدید، اجرای حدود آن را وا گذاشتید و احکامش را میراندید.

### نکته‌ها

- حضرت، مردم زمانش را مورد عتاب قرار می‌دهد؛ چون اسلام انسان را مقید می‌کند و انسان را از هرز بودن باز می‌دارد و برای انسان خط و مرز معین می‌کند تا روی یک مرز خاص حرکت کند.
- «وَعَظَّمْتُمْ حُدُودَهُ وَآمَنْتُمْ أَحْكَامَهُ»: با اینکه زمان خلافت امام علی علیه السلام خیلی نزدیک به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هنوز بسیاری از صحابه پیامبر در قید حیات بودند اما باز هم بسیاری از احکام و حدود اسلام تعطیل شده بود و خطوط انحراف و غلط در بین مسلمانان رواج یافته بود.
- اشاره به اینکه تنها اسلام یا تشریفات ظاهری‌اش سبب نجات کسی نیست بلکه باید احکامش اجرا شود و حدودش رعایت گردد.<sup>۱</sup>

### ۱۷. ۱۰. مقاتله با سه فرقه ضاله

«أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا التَّاكُثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ»<sup>۲</sup>

آگاه باشید که خداوند مرا فرمان داده که با ستم‌پیشگان و پیمان‌شکنان و فسادکنندگان در زمین مبارزه کنم. [در این راه] با ناکثین [پیمان‌شکنان، اصحاب جمل] جنگیدم و با قاسطین

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۸۵.

۲. اَمَرَنِي: مرا امر کرد.

الْبَغْي: تجاوز، ستم.

النَّكَث: پیمان‌شکنی؛ اهل «نکث» اشاره به طلحه و زبیر و مانند آن‌هاست که با امام بیعت کردند سپس بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند و سرانجام کشته شدند و به آن‌ها «ناکثون» گفته می‌شود.

الْقَاسِطُونَ: متجاوزان؛ از ریشه «قسط» است که گاه به معنای ظلم و گاه به معنای عدالت می‌آید؛ زیرا اصل معنای آن سهم و نصیب است که اگر پرداخته شود، عدالت و اگر بازگرفته شود، ظلم است. در اینجا اشاره به اصحاب معاویه است که انواع ستم‌ها را بر مردمان روا می‌داشتند.

جَاهَدْتُ: جهاد کردم.

الْمَارِقَةُ: خارج‌شوندگان از دین؛ از ریشه «مروق» به معنای خروج از چیزی است؛ مخصوصاً هنگامی که تیر از کمان خارج شود و فراتر از هدف برود، از آن تعبیر به «مروق» می‌کنند و خوارج نهروان را از این جهت «مارقه» یا «مارقین» گفته‌اند که آن‌ها افرادی بسیار افراطی و خشک و متعصب بودند و به همین دلیل همه را جز خودشان کافر می‌دانستند. دَوَّخْتُ: ضعیف و ذلیل نمودم؛ در هم کوبیدم؛ از ریشه «دوخ» بر وزن «فوق» به معنای ذلیل کردن و به تسلیم کشاندن است؛ دَوَّخه: ذلله.

منکر را ذکر کرده است و می‌فرماید: آن امت‌های گذشته البته گناه زیاد می‌کردند اما گناهی که سبب شد مورد لعن خدا واقع شوند، گناه اجتماعی بود؛ چون بعضی گناهان ضررش به شخص می‌رسد اما بعضی از گناهان ضررش به اجتماع بر می‌گردد. اگر به واجبی عمل شود، جامعه اصلاح می‌گردد و اگر ترک شود، جامعه به فساد دچار می‌شود.

### مشابه

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup> كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ<sup>۲</sup> از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند!

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾<sup>۳</sup> کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم، نهفته می‌دارند، آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۴</sup> شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۵</sup> و باید از میان شما، گروهی به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند.

### ۱۷. ۹. عواقب تعطیل حدود الهی

«أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَعَظَّمْتُمْ حُدُودَهُ وَآمَنْتُمْ أَحْكَامَهُ»<sup>۵</sup>

۱. مانده، ۷۸ و ۷۹.

۲. بقره، ۱۵۹.

۳. آل عمران، ۱۱۰.

۴. آل عمران، ۱۰۴.

۵. قَطَعْتُمْ: قطع نمودید.

عَظَّمْتُمْ: تعطیل نمودید.

آمَنْتُمْ: میراندید.

## ۱۱.۱۷. مرگ ننگین رئیس خوارج

«وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّذَّةِ فَقَدْ كَفَيْتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعَتْ لَهَا وَجْبَةٌ قَلْبِهِ وَرَجَّةٌ صَدْرِهِ»<sup>۱</sup>  
و اما شیطان رذّه [رهبر خوارج] فریاد وحشتی که به دنبالش صدای تپش دل و لرزش سینه اش را شنیدند، کارش را ساخت.

## نکته‌ها

- اشاره است به «ذوالثدیه» رئیس خوارج که جسم بی جان او بعد از جنگ نهروان در گودال آبی افتاده بود. نام اصلی وی حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی است که به ذوالخویصره، ذوالثدیه و مُخدج معروف است. وجه نام گذاری وی به ذوالخویصره روشن نیست ولی به اعتبار آنکه گوشت زائدی همانند پستان بر بازو داشت، به ذوالثدیه معروف شد و به جهت نقص در دست به «مُخدج الید» نیز شناخته شده است.<sup>۲</sup>
- منظور از واژه «صعقه» حالت غشوه و مرگی است که در اثر شمشیر امام بر ذوالثدیه عارض شد و لازمه آن لرزش و حرکات سینه و ضربان قلب او بود که شنیدن آن را بیان فرموده است و بعضی گفته اند مراد صاعقه و صیحه عذاب است؛ زیرا روایت شده است که وقتی علی علیه السلام در مقابل دشمنان قرار گرفت، فریادی چنان هول انگیز سر داد که همه ترسیدند و ذوالثدیه از شدت ترس فرار کرد و ناپدید شد تا بالاخره جسدش را در میان آن گودال یافتند.<sup>۳</sup>

## ۱۲.۱۷. اصحاب معاویه

«وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَلَئِنْ أَذِنَ اللَّهُ فِي الْكُرَّةِ عَلَيْهِمْ لَأَدِيلَنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ

۱. شَيْطَانُ الرَّذَّةِ: مراد ذوالثدیه یکی از رؤسای خوارج است؛ گودالی است که آب باران در آن جمع می شود. به اتاق ها یا حیاط وسیع و سالن نیز اطلاق می شود. در آن زمان گفته می شده که در کنار بعضی آب ها شیطان کمین کرده تا مردم را اذیت کند. به شخص مودی کنار آب، شیطان الرده اطلاق می شده است؛ وزان ترمه حفرة فی الجبل یجتمع فیها الماء و الجمع رده کتمر قال فی القاموس: و شبه اکمة خشنه و جمعه رده محرکه.

کَفَيْتُهُ: از پای در آوردم؛ از کشتن او کفایت شدم؛ بالبناء علی المفعول من کفانی الله مؤنثه قتله أو دفع عني شره. صَعْقَةٌ: صاعقه؛ در اصل از «صاعقه» گرفته شده که سبب هلاکت می شود؛ سپس به معنای هلاکت یا وحشتی که قلب را به لرزه در می آورد، استعمال شده است؛ صعقا و صعقا و صعقة غشی علیه فهو صعق ککتف و الصّعق محرکه شدة الصوت و الصّاعقة الموت و کلّ عذاب مهلك و صیحة العذاب.

وَجِبَّةٌ قَلْبِهِ: اضطراب و خفقان قلب؛ واژه «وجه» گاه به یک وعده غذا اطلاق می شود. شاید به این دلیل که خوردن غذا باعث سکون و سکوت آدمی می گردد؛ وزان ترمه الاضطراب للقلب.

رَجَّةٌ صَدْرِهِ: حرکت و لرزش سینه اش؛ از ماده «رج» به معنای به لرزه در آوردن؛ الحركة و الزلزلة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۸۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۵۳.

[تجاوزکاران، یاران معاویه] نبرد کردم و مارقین را [بیرون شدگان از مدار دین، خوارج] زبون و خوار ساختم.

## نکته‌ها

- امام در این بخش از خطبه به جهانیان گوشزد می فرماید که جنگش با این گروه از مردم به فرمان خدا بوده است که از زبان پیامبر صادر شده است. فرمان خدا یا قرآن است یا سنت، اما قرآن این است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى...»<sup>۱</sup> و اما سنت که آن هم در حقیقت فرمان خداست، این است که پیامبر فرمود: یا علی به زودی پس از من با این سه گروه خواهی جنگید: ناکثین، قاسطین و مارقین.<sup>۲</sup>

- «يَقْتَالِ أَهْلُ الْبَغْيِ»: حضرت می فرماید خدا امر کرده است که با اهل طغیان که منظور ارتش معاویه و عمرو عاص و دیگران در جنگ صفین است، بجنگم چون آن ها بر حکومت آن حضرت طغیان کردند، معاویه حکومت حضرت را نپذیرفت و با اینکه امام هم به عقیده ما از طرف خداوند به عنوان ولی مسلمین منصوب شده بود اما به حسب ظاهر نیز اهل حل و عقد با حضرت علی بیعت کردند اما آن هایی که خلافت ابوبکرو عمر و عثمان را از راه بیعت تثبیت می کنند، باید خلافت حضرت علی علیه السلام را هم تثبیت کرده و بپذیرند.

- «وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ»: حضرت در جنگ نهروان بیش از چهار هزار نفر از خوارج را از دم شمشیر گذراند با اینکه این ها ابتدا جزء ارتش امام بودند و با انقلاب آن حضرت همراه شده بودند اما به جای اینکه زیر پرچم حضرت علی علیه السلام با معاویه و دیگر دشمنان اسلام جنگ کنند، مسلمانان و چهره های خوب اسلام را ترور می کردند؛ از این رو حضرت ناچار شد که ریشه این ها را از بین ببرد.

## مشابه

◊ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ الْقَاسِطِينَ»<sup>۳</sup> تو بعد از من با سه گروه ناکثین و مارقین و قاسطین می جنگی.

◊ «فَإِنْ قَاتَلْتُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»<sup>۴</sup> و چون با شما جنگیدند، بکشیدشان که این است پاداش کافران.

۱. حجرات، ۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۵۲.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۰.

۴. بقره، ۱۹۱.



### فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشْدُرًا<sup>۱</sup>

و فقط شمار اندکی از تجاوزکاران باقی مانده‌اند که اگر خدا رخصتم دهد که دوباره بر آنان بتازم، نابودشان می‌کنم مگر تعدادی اندک از ایشان که این سو و آن سو می‌گریزند و از چنگم می‌رهند.

#### نکته‌ها

- تعبیر به «أَهْلُ الْبُعْی» اشاره به ستمگران شام و اصحاب معاویه است که اگر داستان حکمین در میدان صفین پیش نیامده بود تارومار می‌شدند.<sup>۲</sup>
- «اذن خدا» کنایه از فراهم شدن اسباب برگشت به سوی آن‌ها و مهلت داشتن برای تجهیز وسایل و امکانات می‌باشد.<sup>۳</sup>
- «دولة» به معنای قدرت و حکومت است اما وقتی به باب افعال می‌رود، چون یکی از معانی باب افعال زایل کردن آن وقت معنای «أَدِيلَنَّ» زایل کردن دولت می‌شود؛ یعنی الان این‌ها دولتی دارند و معاویه و عمرو عاص پرچم‌دار هستند اما اگر خدا به من قدرت و توفیقی بدهد، دولت را از این‌ها زایل می‌کنم.

#### مشابه

- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۴</sup> ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شماست.
- ◇ ﴿ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾<sup>۵</sup> این [تحریم] را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم و ما البته راست‌گوییم.

### ۱۸. فضیلت وحی

#### ۱.۱۸. شجاعت امام

«أَنَا وَصَّعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَالِ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونٍ رَبِيعَةً وَ مُصَرَّ<sup>۱</sup>»

۱. وَصَّعْتُ: در خاک انداختم.

فِي الصَّغَرِ: در دوران کودکی.

كَلَالِ: بزرگان؛ سینه‌ها، جمع «کلک» به معنای سینه شتر که وقت خوابیدن روی زمین قرار می‌گیرد و وقتی که می‌خواهد شتر یا انسان را بکشد، آن را می‌خواباند و سینه خود را به آن می‌کوبد؛ منظور از «کلک» در اینجا، شجاعان و بزرگان عرب است؛ الصَّدُور و الواحد الكلک.

كَسَرْتُ: شکستم.

نَوَاجِم: شاخه‌های بلند؛ مراد اشراف قبایل است؛ جمع «ناجمه» از «نجم» به معنای طلوع و ظهور است و به شاخه‌های بلند که ظهور و بروز زیادی دارد، «نواجم قرون» گفته می‌شود و از قبیل اضافه صفت به موصوف است. افراد سرشناس قبيله را به دلیل برجستگی آن‌ها به شاخ تشبیه کرده است؛ جمع ناجمة من نجم الشيء أى طلع و ظهر.

قُرُون: قرن‌ها؛ من الحيوان الرّوق و موضعه من رأسنا أو الجانب الأعلى من الرأس و الجمع قرون.

رَبِيعَةً وَ مُصَرَّ: نام دو قبيله از قریش است؛ وزان صرد قبيلتان من قريش معروفان يضرب لهما المثل فى الكثرة نسبتها إلى أبيهما و هما ربيعة و مضر ابنا نزار بن معد بن عدنان و يقال للأول ربيعة الفرس و للثاني مضر الحمراء بالاضافة، لأن ربيعة اعطى الخيل من ميراث أبيه و مضر اعطى الذهب.

۱. لَا دِيلَنَّ مِنْهُمْ: حتماً آن‌ها را در هم می‌کوبیم؛ از ریشه «دولة» که گاه به معنای جابه‌جایی و گاه به معنای ضعف و سستی است، گرفته شده و در اینجا به همان معنای اول است؛ یعنی قدرت را از آنان می‌گیرم؛ ادلت: من فلان غلبته و قهرته أى صرت ذا دولة.

يَتَشَدَّرُ: پراکنده می‌شود؛ از ماده «تشذر» یعنی پراکنده شدن؛ تَبَدَّد و تَفَرَّق.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۹۰.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۵۳.

۴. یونس، ۲۳.

۵. انعام، ۱۴۶.

و حمله است و با ذکر واژه «کسر» که به معنای شکستن است، این استعاره را تکمیل فرموده است که کنایه از کشتن آنان می باشد.

### ۱۸.۲. رابطه نزدیک امام با پیامبر

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ»<sup>۱</sup>  
 شما از موقعیت و جایگاه من نسبت به رسول خدا ﷺ به سبب خویشاوندی نزدیک و مقام مخصوصم آگاهید.

### ۱۸.۳. پرورش امام در آغوش پیامبر

«وَصَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ [يُضْمَنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْنُفُنِي فِي فَراشِهِ وَيُمْسِنِي جَسَدَهُ وَيُشَمِّنِي عَرْفَهُ وَكَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ»<sup>۲</sup>  
 در زمان کودکی مرا در دامن خود می نشاند و در آغوشش به گرمی می فشرد و کنارش می خواباند، بدنش را به بدنم می چسباند و بوی عطر دل انگیزش را به مشامم می رساند و لقمه را می جوید و در دهانم می گذارد.

#### نکته

- معیار درست برای مقایسه اصحاب پیامبر بررسی میزان خیرخواهی آنان برای اسلام و جهاد در راه آن و علم و عمل به آن است. پیش گامی در گرویدن به اسلام در آغاز بعثت از بزرگترین فضایل بود؛ زیرا مسلمانان نیرویی نداشتند و جاهلان به آزار پیامبر می پرداختند و کسی که در این دوره اسلام می آورد از بنیان گذاران اسلام به شمار می رفت.<sup>۳</sup>

۱. الْمَنْزِلَةُ الْخَصِيصَةُ: جایگاه ویژه.

۲. وَصَعْنِي: قرار داد مرا.

حَجْرُهُ: آغوش؛ کنار، بغل و روی پای انسان هنگام نشستن.

يُضْمَنِي: در آغوش می کشد.

يَكْنُفُ: جای می دهد؛ آبی بچسباند و الکنف محرکة الحرز و الجانب و السّتر، و کنف الطائر جناحه.

يُمْسِنِي جَسَدَهُ: بدنش را به من می چسباند.

عَرْفُ: بوی خوش؛ وزان فلس الرائحة و أكثر استعماله في الطيبة.

يُشَمِّنِي عَرْفَهُ: می بویاند به من بوی خوش خود را.

يَمْضَعُ الشَّيْءَ: غذا را می جوید؛ از ماده «مَضَع» به معنای جویدن؛ منظور تکه کردن خوردنی های خشک و خشن است.

يُلْقِمُنِيهِ: غذای جویده را در دهان من می گذارد؛ به من لقمه می داد؛ یعنی در دهان من می گذاشت.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

من [در خردسالی] سرکشان عرب را به خاک افکندم و شاخ قدرت دو قبیله ربیعه و مُضر را در هم کوفتم.

#### نکته ها

- تعبیر به «صِغَر» در عبارت، نقطه مقابل «کِبَر» اشاره به دوران جوانی حضرت است نه کودکی.<sup>۱</sup>
- تعبیر به «کَلَالِ» اشاره به افراد نیرومند و سرکردگان است و «قرون» جمع «قرن» به معنای شاخ، کنایه از افراد نیرومند است؛ زیرا شاخ حیوان از محکم ترین اعضای اوست.<sup>۲</sup>
- «ربیعه» و «مُضر» دو طایفه از قریش و قدرتمندترین طوایف عرب بودند. حضرت آن ها را تشبیه می کند به شاخ. شاخ حیوان برآمده است و قدرت حیوان به شاخ اوست؛ در حقیقت ربیعه و مُضر شاخ های طوایف عرب بودند. شاخ ها هم بعضی وقت ها خیلی برآمده و بلند است که به آن «ناجم قرن» می گویند.

#### استعاره

مستعار: کلکل

مستعار منه: مرکز قدرت

مستعار له: گروهی از بزرگان عرب

**جامع:** امام ﷺ واژه «کلکل» را استعاره از گروهی از بزرگان عرب قرار داده که در صدر اسلام آن ها را به قتل رساند و جمعیتشان را پراکنده ساخت و دلیل مشابهت در این مورد آن است که این گروه در حقیقت مرکز قدرت و نیروی عرب بودند؛ چنان که سینه موجود زنده جایگاه نیرو و قوت او می باشد.

#### استعاره

مستعار: قرون

مستعار منه: وسیله دفاع

مستعار له: بزرگان دو قبیله ربیعه و مُضر

**جامع:** لفظ «قرون» استعاره از بزرگان دو قبیله ربیعه و مُضر است که با آن ها جنگید و آنان را به قتل رساند و وجه شبه آن است که این گونه افراد نسبت به قبیله خود، حربه دفاعی و وسیله حمله به دشمن می باشند؛ چنان که شاخ ها برای حیوان ها وسیله دفاع

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۹۷.

۲. همان.

## ۴. ۱۸. عصمت امام

«وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید.

## نکته

- انسان دو گونه خطا دارد: الف. گاهی خطایی است که انسان تأمل و تدبر لازم را کرده است اما باز هم اشتباه می‌کند که معمولاً به این نوع خطاها «خطله» نمی‌گویند؛ ب. گاهی خطایی است که به سبب بی‌فکری باشد، آدمی که فکر نکرده کار می‌کند، اگر اشتباه کند به آن «خطله» می‌گویند.

## ۵. ۱۸. پیامبر از کودکی تحت عنایت پروردگار

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتَّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَزِفُّ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْماً وَيَأْمُرُنِي بِالْأَقْبَدَاءِ بِهِ»<sup>۲</sup>

از همان زمان که رسول خدا ﷺ از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شبانه‌روز وی را به راه‌های فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه سرپرستی پیامبر ﷺ نسبت به من تنها در جهات ظاهری و معمولی نبود بلکه هر روز این معلم بزرگ درس تازه‌ای از اخلاق به من آموخت و من نیز پذیرا می‌شدم.<sup>۳</sup>

۱. خَطْلَةٌ: اشتباه در اثر بی‌فکری؛ از ریشه «خطل» به معنای انحراف از مسیر صواب است؛ بالفتح المرة من الخطل محرّكة و هو الخفة و السرعة و الكلام الفاسد الكثير فهو خطل ككتف أى أحمق عجل.

۲. قَرَنَ: نزدیک قرار داد؛ قرین: همراه قرار داد.

مِنْ لَدُنْ: از زمانی که؛ لدن و لدی به یک معناست.

فَطِيْمٌ: به کسی گفته می‌شود که از شیر بازگرفته شده باشد؛ از ماده «فطم» به معنای از شیر بازگرفتن است.

الْمَكَارِمُ: «مکرم» و «مکرمه» صفت مشابهه است به معنای بزرگواری.

فَصِيلٌ: بچه شتر؛ بچه شتر است بعد از آنکه از شیر بازگرفته شود.

أَثَرُ أُمِّهِ: دنبال مادرش.

عَلَّمَ: در اینجا به معنای نکته تازه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۰۰.

- تعبیر به «عِلْماً» اشاره به پرچم‌ها و نشانه‌هایی است که سابقاً در مسیر راه‌ها در بیابان‌ها می‌گذارند تا رهگذران راه را گم نکنند، پیامبر ﷺ نیز درباره علی علیه السلام همین موقعیت را داشت.<sup>۱</sup>

## ۶. ۱۸. مجاورت با پیامبر در غار حرا

«وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِزَاءِ فَارَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَدِيجَةُ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ»<sup>۲</sup>

هر سال به غار حرا می‌رفت و مجاور آن می‌شد، من می‌دیدمش و جز من کسی نمی‌دیدش. در آن زمان اسلام در هیچ خانه‌ای نیامد جز خانه‌ای که پیامبر خدا ﷺ و خدیجه (علیها السلام) در آن بود و من سومین آن‌ها بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی پیامبری به مشام می‌رسید.

## نکته

- این عبارت نشان می‌دهد که داستان عبادت پیامبر در غار حرا سال‌ها تکرار می‌شد، به طوری که امام می‌فرماید: «هر سال آن حضرت به حرا می‌رفت» و نیز نشان می‌دهد که تنها علی علیه السلام با او بود. افزون بر این، در آغاز اسلام مدت‌ها گذشت که تنها سه نفر پیرو این آیین پاک بودند: پیامبر اکرم ﷺ، خدیجه (علیها السلام) و علی علیه السلام.<sup>۳</sup>

## ۷. ۱۸. شنیدن ناله شیطان

«وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِي»<sup>۴</sup>

صدای ناله و فغان شیطان را هنگامی که وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آمد، شنیدم پس گفتم: «ای رسول خدا این صدای ناله چیست؟ [و از کیست؟]» فرمود: «این فریاد و فغان شیطان است که از اینکه پرستیده شود، ناامید گشت.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۰۰.

۲. كَانَ يُجَاوِرُ: مجاورت می‌کرد؛ مجاور می‌شد، یعنی برای تفکر و عبادت که همان اعتکاف است.

حِزَاءُ: کوهی نزدیک مکه؛ بالكسر و المد وزن کتاب جبل بمکة فيه غار كان النبي يعتزل إليه ويتعبد أياما يذكر ويؤث. أَرَاهُ: دیدم او را.

أَشْمُ: استشمام می‌کنم.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۰۱.

۴. رَنَّةٌ: ناله و صدای درماندگی؛ صدای غم‌انگیز و ناله است و گاه به فریاد شدید نیز گفته می‌شود؛ الصوت رن یرن رنینا صاح ورن یرن یرن إلى أصغی.

آيَسَ: مأیوس شد؛ یأس، نومیدی.

## نکته

• از این مطالب چنین استفاده می‌شود که امام علیه السلام آمادگی داشت که صدای گریه شیطان را بشنود. این دیو حيله‌گر هنگامی که از پیروی مردم و تسلیم آنان در برابر دستورهای گمراه‌کننده‌اش ناامید شد، فریادش به ناله بلند شد؛ زیرا متوجه شد که خلق حاضر نیستند در برابر او خضوع کنند و وی را بپرستند.<sup>۱</sup>

## مشابه

﴿وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾<sup>۲</sup> و همگی را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان مخلص.

## ۸.۱۸. وزیر و یاور پیامبر

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»<sup>۳</sup>

تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم؛ جز آنکه پیامبر نیستی ولی وزیر و یاور من هستی و بر راه خیر می‌روی.

## نکته‌ها

- «وزیر» به معنای کسی است که بار را از دوش دولت برمی‌دارد و کمک‌کار دولت است و در تمام مراحل، حضرت علی علیه السلام به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.
- «علی» برای استعلا و تسلط است؛ یعنی تو مسلط بر خوبی هستی و اصلاً شری در وجود تو پیدا نمی‌شود.

وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ (صلى الله عليه وآله) لَمَّا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَارْتَيْنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَقَالَ (صلى الله عليه وآله) وَمَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلَعَ بِعُرْوِقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ (صلى الله عليه وآله) إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي سَأَرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَيَّ خَيْرٍ وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ وَمَنْ يُحْرَبُ الْأَحْزَابَ ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه وآله): يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرْوِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ يَا ذَا اللَّهِ فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَا تَقْلَعْتُ بِعُرْوِقِهَا وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَقَصِفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَرْفُوفَةً وَأَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَبِغُضِّ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ (صلى الله عليه وآله) وَآلَهُ فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَيَّ ذَلِكَ قَالُوا عُلُوءًا وَاسْتِكْبَارًا فَمَرَّهَا فَلْيَا تَكْ نِصْفُهَا وَبَقِيَ نِصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدِّ دَوِيًّا فَكَادَتْ تَلْتَفُتُ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالُوا كُفْرًا وَعُتُوًّا فَمَرَّ هَذَا النَّصْفُ فَلْيَرْجِعْ إِلَيَّ نِصْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ (صلى الله عليه وآله) فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلْتَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقًا بِنُبُوتِكَ وَإِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ عَجِيبُ السَّحَرِ خَفِيفٌ فِيهِ وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا يَعْثُونَنِي وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَا تَمِّ سَيِّمَاهُمْ سَيِّمَاتُ الصَّادِقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عَمَارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَلَا يَغْلُونَ وَلَا يَغْلُونَ وَلَا يُفْسِدُونَ قُلُوبَهُمْ فِي الْجَنَانِ وَاجْسَادَهُمْ فِي الْعَمَلِ.

## ۱۹. دشمنی قریش با پیامبر

## ۱۹.۱. دروغ‌گو و ساحر خواندن پیامبر

«وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۵۹.

۲. حجر، ۳۹ و ۴۰.

۳. وزیر: در اصل به معنای معاون و یاور است.

## نکته‌ها

- حضرت می‌فرماید: «فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ» اگر خدا این کار را انجام دهد و نمی‌گوید: «فان فعلت» اگر این کار را من انجام دهم. اشاره به اینکه معجزه در حقیقت کار خداست؛ هر چند بر دست پیامبر ﷺ ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup>
- تعبیر «أَتُؤْمِنُونَ» و «تَشْهَدُونَ» اشاره به این است که هم قلباً ایمان بیاورید و هم در ظاهر شهادت به حق بدهید.<sup>۲</sup>

## ۴.۱۹. خبر از غیب دادن پیامبر

«قَالَ فَإِنِّي سَأَرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيثُونَ إِلَيَّ خَيْرٍ وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ وَمَنْ يُحَرِّبُ الْأَحْزَابَ»<sup>۳</sup>

فرمود: پس من آنچه می‌خواهید به شما می‌نمایانم ولی می‌دانم که شما به راه خیر باز نمی‌گردید. در میان شما کسانی هستند که به چاه افکنده می‌شوند و نیز کسی است که احزاب را فراهم می‌آورد.

## نکته

- جمله «وَإِنَّ فِيكُمْ...» اشاره به ابوجهل و عتبه و شبیه و امیه بن خلف است که در میدان جنگ بدر کشته شدند و بدن آن‌ها را در چاهی که آنجا بود، افکندند و جمله «مَنْ يُحَرِّبُ الْأَحْزَابَ» اشاره به ابوسفیان است.<sup>۴</sup>

## ۵.۱۹. خطاب پیامبر به درخت

«ثُمَّ قَالَ ﷺ يَا أَيَّتُهَا الشَّجَرَةُ إِنَّ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ فَأَنْقَلِعِي بِعُرْوِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۵</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۱۳.

۲. همان.

۳. سَأَرِيكُمْ: به زودی شما را نشان می‌دهم.

۴. لَا تَفِيثُونَ: بر نمی‌گردید؛ از ماده «فَی» به معنای رجوع و برگشت است به سایه بعد از ظهر هم به این جهت «فی» می‌گویند که سایه برمی‌گردد.

یُطْرَحُ: انداخته می‌شود.

قَلْبِ: چاه؛ از ریشه «قلب» به معنای دگرگون ساختن، این واژه به معنای چاه است به جهت اینکه خاک‌های آن را برمی‌گردانند؛ البئر یدکر و یؤثت أو العادیة القديمة منها.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۱۴.

۵. أَنْقَلِعِي: از ریشه بیرون آی؛ فعل امر از ماده انفعال از ماده قلع به معنای قلع و کنده شود.

بِعُرْوِكَ: با ریشه‌های.

حَتَّى تَقِفِي: تا اینکه بایستی؛ وقف: حبس شدن و حبس کردن؛ متوقف شدن و متوقف کردن.

يَدَّعِيهِ أَبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنَّ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَارْتِنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ»<sup>۱</sup>

من در کنار پیامبر ﷺ بودم که دسته‌ای از بزرگان قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد، تو چیزی را ادعا می‌کنی که بس عظیم است و پدران و احدی از خاندانت تاکنون آن را ادعا نکرده‌اند. ما از تو چیزی را می‌خواهیم که اگر آن را بپذیری و به ما نشان دهی می‌فهمیم که تو پیامبر و فرستاده‌ی خدایی و اگر چنان نکنی می‌فهمیم که جادوگر و دروغ‌گویی.

## نکته

- تعبیر به «الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ» نشان می‌دهد که این معجزه در مکه واقع شده و در زمانی است که دعوت پیامبر ﷺ آشکار شده بود ولی هنوز مسلمانان قدرت نداشتند و گر نه مخالفان با چنین لحن جسورانه‌ای با حضرت سخن نمی‌گفتند.<sup>۲</sup>

## ۲.۱۹. خواسته عجیب قریش از پیامبر

«فَقَالَ ﷺ وَمَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرْوِقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ»<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا بزن تا با همه ریشه‌هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد.

## ۳.۱۹. ایمان آوردن به شرط دیدن معجزه

«فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ»

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند بر هر کاری تواناست، اما آیا اگر خداوند برای شما چنین کرد، ایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟ گفتند: آری.

۱. الْمَلَأُ: اشراف؛ در لغت به چیزی گفته می‌شود که چشم را پر می‌کند و شگفتی بیننده را برمی‌انگیزد؛ به همین جهت به سران و بزرگان هر جمعیتی «ملأء» می‌گویند.

ادَّعَيْتَ: ادعا کردی.

لَمْ يَدَّعِهِ: هرگز آن را ادعا نکرد.

ارْتِنَاهُ: آن را به ما نشان دادی.

نَبِيٌّ: خبرآور؛ صفت مشبهه از ماده «نبا» به معنای خبر است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۱۲.

۳. تَنْقَلِعُ: در می‌آید؛ باب انفعال از ماده «قَلع» به معنای قلع شود، کنده شود.

عُرْوِقِهَا: ریشه‌های.





فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدَّهُ دَوِيًّا فَكَادَتْ تَلْتَفُتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ<sup>۱</sup> قوم قریش چون این حادثه را مشاهده کردند از روی برتری خواهی و گردن فرازی گفتند: حال بگو نصف درخت به سوی تو آید و نصف دیگر باقی بماند. پیامبر به درخت فرمود که چنان کند، پس نیمی از درخت با حالتی عجیب تر و صدایی سخت تر به سوی او آمد، تا آنجا که نزدیک بود به رسول خدا ﷺ پیچد.

#### نکته‌ها

- «عُلُوًّا وَاسْتِكْبَارًا» مفعول له است؛ یعنی گفته آن‌ها نه از روی خوشحالی و ایمان بود که بخواهند ایمانشان بیشتر شود بلکه از روی عناد و استکبار بود.
- از تعبیر بالا استفاده می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ در اینجا دو معجزه دیگر به آن‌ها نشان داد: نخست امر فرمود که درخت به جای خود برگردد سپس دستور داد تا نیمی از آن به اذن الله نزد او آید.<sup>۲</sup>

#### ۱۹. ۸. امام، اولین تصدیق کننده نبوت

«فَقَالُوا كُفْرًا وَعُتُوًّا فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ ﷺ فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ»<sup>۳</sup>

باز از سر کفر و گردن کشی گفتند: حال این نیم تنه را فرمان بده تا نزد نیم تنه دیگرش بازگردد. پیامبر ﷺ نیم تنه درخت را فرمود که بازگردد و او بازگشت. من گفتم: لا اله الا الله، ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم و نخستین کسی هستم که اقرار کرد که درخت به فرمان خدای متعال و برای تصدیق پیامبری تو و بزرگ شمردن سخت چنان کرد که شاهد بودیم.

#### ۱۹. ۹. ساحر خواندن پیامبر بعد از دیدن معجزه

«فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ

۱. تَلْتَفَتْ: می‌پیچد؛ باب افتعال از ماده «لَفَ، يَلِفُ».

أَشَدَّهُ دَوِيًّا: با صدای شدید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۱۶.

۳. عُتُوًّا: گردن کشی، تمرد.

مُرْ: امر کن؛ «أُمر» نیز گفته می‌شود.

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: ای درخت، اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم، به اذن خداوند با ریشه از زمین کنده شو [و به پیش آی] و در برابر من بایست.

#### نکته

- خطاب پیامبر اکرم ﷺ به آن درخت نشان می‌دهد که نباتات و جمادات نیز از نوعی شعور خداداد برخوردارند و جمله بعد از آن، نشان می‌دهد که آن‌ها هم به خدا و روز جزا ایمان دارند.<sup>۱</sup>

#### ۱۹. ۶. حرکت درخت به سمت پیامبر

«فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْتَقَلَعَتْ بِعُزُوقِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَ قَصَفْتُ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُرْفَرَفَةً وَ أَلْقَتْ بِغُضَنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَبَعَضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ ﷺ»<sup>۲</sup>

سوگند به خدایی که پیامبر را به حق برانگیخت، درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شد و در حالی که آوازی شدید و صدایی چون صدای بال پرندگان داشت، پیش آمد تا آنکه مانند پرنده‌ای بال گشوده نزد پیامبر ﷺ ایستاد و شاخه‌های بلند خویش را بر سر پیامبر ﷺ و برخی از شاخه‌هایش را بر روی شانه‌های من گستراند و من در سمت راست پیامبر ﷺ قرار داشتم.

#### ۱۹. ۷. لجاجت قوم هنگام مشاهده معجزه

«فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوًّا وَ اسْتِكْبَارًا فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۱۴.

۲. دَوِيٌّ: صدا؛ به معنای صدا و طنین و انعکاس صوت استعمال می‌شود.

قَصَفْتُ: صدای شدید؛ در اصل به معنای شکستن است و لذا به بادهای شکننده «قاصف» گفته می‌شود و چون هنگام شکستن چیزی یا وزیدن طوفان‌ها صدای شدیدی به گوش می‌رسد، این واژه به معنای صدای شدید نیز آمده است؛ الصوت، و فی بعض النسخ قصف كقصف أجنحة الطير، و الجميع بمعنى واحد.

أَجْنَحَةُ الطَّيْرِ: بال‌های پرنده.

مُرْفَرَفَةً: باز و بال گشوده؛ از ریشه «ررف» در اصل به معنای برگ‌های گسترده درختان است و به پارچه‌های زیبا و رنگارنگ نیز «ررف» اطلاق می‌شود و «مرفرفه» پرنده‌ای است که بال و پر می‌زند، گویی در عبارت بالا هدف امام این است که بگویند: هنگامی که درخت نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد، شاخه‌هایش همچنان تکان می‌خورد، مانند بال پرندگان؛ الطائر بجناحیه إذا بسطهما عند السقوط على شيء يحوم عليه ليقع فوقه

عُصْن: شاخه.

مَنْكِب: شانه من؛ ناحیه هر چیز؛ جمع آن «مناكب» است.

إِلَّا مِثْلُ هَذَا يَعْثُونَنِي»<sup>۱</sup>

اما ديگران جملگی گفتند: بلکه ساحری دروغ‌گوست که جادویش شگفت و ماهرانه است! و آيا رسالت تو را جز امثال اين شخص، مقصودشان من بودم، تصديق می‌کند؟

#### نکته

• اشاره به اینکه ما که در عمر خود ساحران بسيار ديده‌ايم و می‌دانيم که کار تو همانند کار آن‌ها بلکه از نوع برتر آن است و تنها امثال اين کودکِ خوش‌باور تو را تصديق می‌کنند!<sup>۲</sup>

### ۲۰. الگوی ایمان

#### ۱.۲۰. نترس

«وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ»<sup>۳</sup>

من از کسانی هستم که در راه خدا از سرزنش‌کنندگان نمی‌ترسد.

#### نکته

• اين عبارت کنایه از آن است که حضرت در اطاعت و بندگی حق‌تعالی مراحل نهایی را می‌پیماید و هیچ‌گونه توقف و کوتاهی از او در اين مقام رخ نداده که به دليل ايجاد نقص در آن، مستوجب ملامت و سرزنش واقع شود.<sup>۴</sup>

#### مشابه

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۵</sup> در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند. اين فضل خداست که به هرکس که خواهد ارزانی دارد.

### ۲۰. ۲. سیمای صدیقان

«سَيِّمَاهُمُ سَيِّمَاتُ الصِّدِّيقِينَ»<sup>۶</sup>

از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان است.

۱. خَفِيفٌ: در اصل به معنای سُبُك است و به حرکات سریعی که به‌هنگام تردستی با مهارت انجام می‌دهند نیز «خفیف» گفته می‌شود.

يَعْثُونَنِي: مرا قصد می‌کنند؛ کلمه «هذا» در کلام آن‌ها اشاره به من بود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۲۲.

۳. لَوْمَةٌ: سرزنش، آن نوعاً در مقابل چیزی است که به ملامت‌کننده ناگوار و به ملامت‌شده نامناسب باشد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۴۷۰.

۵. مانده، ۵۴.

۶. سَيِّمًا: سیم، چهره؛ بالقصر و المدّ العلامة.

### ۲۰. ۳. گفتار نیک

«وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ»

و گفتارشان گفتار نیکان است.

#### نکته

• سخنان ایشان، سخنان ابرار و نیکان است که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر و ذکر همیشگی برای معبود بر حقشان می‌باشد.<sup>۱</sup>

### ۲۰. ۴. آبادکننده شب با عبادت

«عَمَّارُ اللَّيْلِ»<sup>۲</sup>

از کسانی که شب‌ها را با عبادت آباد می‌کنند.

#### نکته

• تعبیر به «عَمَّار» جمع عامر یعنی آبادگر به جهت آن است که شب‌زنده‌داری و عبادت شبانه به جان انسان صفا و روحانیت می‌بخشد.<sup>۳</sup>

### ۲۰. ۵. روشنی‌بخش روز

«وَمَنَّاؤُ النَّهَارِ»<sup>۴</sup>

[و در طریق هدایت مردم] روشنی‌بخش روزها هستند.

#### نکته

• «منار» اشاره به برج‌های بلندی است که سابقاً در مسیر راه‌های بیابانی قرار می‌دادند و بر فراز آن‌ها چراغی روشن می‌کردند تا مسافران گمراه نشوند.<sup>۵</sup>

#### تشبیه

مشبه: متقیان

مشبه‌به: برج دیده‌بان در روز

وجه شبیه: آنان را برج دیده‌بان در روز، به شمار آورده است زیرا همچنان که برج دیده‌بان یا جایگاه بلندی که آتش روی آن روشن می‌کنند، راه مادی و محسوس را برای

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۴۷۱.

۲. عَمَّارُ: آبادکنندگان، جمع «عامر» یعنی آبادکننده؛ کنایه از عبادت‌کنندگانی که شب را با عبادت آباد می‌کنند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۲۳.

۴. مَنَّاؤُ النَّهَارِ: روشنی‌بخشان روز؛ «منار» جمع «مناره» است، در روز نشانه‌های راهنمایی هستند و مردم را هدایت می‌کنند.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۲۳.

## ۲۰. ۸. دوری از تکبر

«لَا يَسْتَكْبِرُونَ»

از کسانی که تکبر نمی‌ورزند.

## مشابه

﴿سَاصِرُفٌ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> آن کسانی را که به ناحق در زمین سرکشی می‌کنند.

﴿لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup> به‌راستی که خود را بزرگ شمردند و طغیان کردند، طغیانی بزرگ.

## ۲۰. ۹. دوری از برتری جویی

«وَلَا يَغْلُونَ»<sup>۳</sup>

و برتری نمی‌جویند.

## ۲۰. ۱۰. دوری از خیانت

«وَلَا يَغْلُونَ»<sup>۴</sup>

و خیانت نمی‌کنند.

## ۲۰. ۱۱. دوری از فساد

«وَلَا يُفْسِدُونَ»

و فساد به راه نمی‌اندازند.

## مشابه

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا وَ أُزْلَجَهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۵</sup> سزای کسانی که با [دوستاناران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در

۱. اعراف، ۱۴۶.

۲. فرقان، ۲۱.

۳. لَا يَغْلُونَ: برتری نمی‌جویند، طالب برتری نیستند.

۴. لَا يَغْلُونَ: خیانت نمی‌کنند؛ از ماده «غَلَلَ» یا «غُلُول» به معنای خیانت گرفته شده؛ یعنی آن‌ها خیانت نمی‌کنند؛ يَغْلٌ من باب قعد غلولا إذا خان في الغنمة كأغل أو مطلق الخيانة وغل غلّا من باب ضرب أي حقد حقدا.

۵. مائده، ۳۳.

مردم می‌نمایاند، متقیان هم مردم را به راه خدا، راهنمایی می‌کنند.

## ۲۰. ۶. چنگ زنده به ریسمان قرآن

«مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ»

از کسانی که دست به ریسمان قرآن زده‌اند.

## نکته

• منظور از تمسک به حبل قرآن یا این است که به آن توسل بسته شود تا انسان از چاه هوای نفس بیرون آید؛ یا اینکه به وسیله آن آب حیات از درون وجود انسانی بیرون کشیده شود؛ یا در گذرگاه‌های خطرناک با تمسک به حبل قرآن از سقوط نجات پیدا کند.<sup>۱</sup>

## استعاره

مستعار: حبل

مستعارله: سیراب شدن به آب حیات و یا رشد و ترقی

مستعارمنه: قرآن

جامع: در مناسبت تشبیه دو احتمال وجود دارد: الف. احتمال اول: همان‌طور که ریسمان وسیله آب کشیدن از چاه و سیراب شدن است، قرآن هم نوآموزان و کسانی را که در آن می‌اندیشند در نوشیدن آب حیات جاوید که علوم و اخلاق پسندیده و معارف حقه است، کمک می‌کند؛ ب. احتمال دوم: همچنان‌که با ریسمان می‌توان از پایین به بالا رفت، قرآن نیز هرکس را که به آن چنگ بزند تا از پرتگاه‌های جهل و نادانی به بالاترین قله‌های عقل و سعادت‌مندی برسد، کمک می‌کند.

## ۲۰. ۷. احیاگر سنت‌های الهی

«يُحْيِيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ رَسُولِهِ»<sup>۲</sup>

و سنت‌های خدا و رسولش را احیا می‌کنند.

## مشابه

﴿سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۳</sup> این سنت خداست در

رفتار با بندگان و کافران در آن روز زیان کردند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۲۳.

۲. يُحْيِيُونَ: زنده می‌کنند.

۳. غافر، ۸۵.



دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾<sup>۱</sup> این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد.

۱۲.۲۰. دل‌های بهشتی

﴿قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ﴾<sup>۲</sup>

ما از کسانی هستیم که دل‌هایشان در بهشت است.

۱۳.۲۰. جسم‌ها در میدان عمل

﴿وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ﴾

و بدن‌هایشان در میدان عمل است.

نکته

• حضرت می‌فرمایند: من از آدم‌هایی هستم که وقتی حق را دیدم دنبال آن می‌روم و چیزی که وظیفه‌ام باشد را انجام می‌دهم و سعی می‌کنم که مردم از وجودم استفاده کنند.

مشابه

﴿وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾<sup>۳</sup> و هرکس از مرد

وزن که مؤمن باشد و عمل صالحی به جای آورد به بهشت داخل شود.

﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۴</sup> این بهشتی است که به پاداش کارهایی

که کرده‌اید به میراثش می‌برید.

## خطبه ۱۹۳



### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰

هجری

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی

ویژگی: وصف متقین<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۳.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن صفات و روحیات پرهیزکاران را شرح می‌دهد. شأن ورود خطبه از این قرار است که یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به نام «همّام» که مرد عابد و پرهیزکاری بود به آن حضرت عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! پرهیزکاران را برایم آن‌چنان وصف کن که گویی آن‌ها را با چشم می‌نگرم. امام در پاسخش ابتدا درنگ کردند و سپس فرمود: ای همّام، تقوای الهی پیشه ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند ولی همّام قانع نشد و امام تصمیم گرفت که صفات متقین را برای او بازگو کند. امام در حدود یکصد و ده صفت در این خطبه برای پرهیزکاران بیان فرموده است.

این سؤال مطرح می‌شود که چرا امام در آغاز از بیان و پاسخ مشروح به سؤال همّام خودداری کرد؟

۱. امام علیه السلام می‌دانستند که او مردی بسیار حساس و موعظه‌پذیر است و برای او بیم

۱. قصص، ۸۳.

۲. الْجَنَّةُ: بهشت.

۳. غافر، ۴۰.

۴. زخرف، ۷۲.

مرگ داشت.

۲. در آن مجلس، افراد بیگانه و اغیاری بودند که امام علیه السلام مصلحت نمی دید در حضور آنان خطبه بخواند.

۳. امام علیه السلام با این تأمل و سکوت، شوق همّام را برای شنیدن پاسخ سؤال بیشتر کرد.

۴. ادب در مقام سؤال و جواب، ایجاب می کند که پاسخ دهنده عجلولانه به جواب نپردازد.

رُوی أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِداً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَشَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَاشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرِّخَاءِ وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طُرْفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ أَجْسَادُهُمْ تَحِيْفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُرَبِحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا وَ أَسَرَّتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

رُوی أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِداً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَشَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام:

روایت شده یکی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام به نام همّام که مردی عابد بود به امام گفت: اهل تقوا را به گونه ای برایم وصف کن که گویا آنان را می بینم. آن حضرت در پاسخ او درنگی نمود، آنگاه فرمود: ای همّام، از خدا بترس و کار نیک کن، «که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کردند و اهل کار نیک اند.» ولی همّام به این مقدار قانع نشد و امام را قسم داد که خواسته اش را اجابت کند. آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام خدا را سپاس و ستایش گفت و بر پیامبر که درود خدا



## نکته

- اشاره به اینکه خداوند تمام نیازهای مادی انسان را در اختیار او قرار داد و هرکدام را بر حسب لیاقت جایگاهی بخشید.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۲</sup> حال آنکه ما روزی آن‌ها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم می‌کنیم و بعضی را به مرتبت، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم.
- ◇ ﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾<sup>۳</sup> و معیشت شما و کسانی را که شما روزی دهشان نیستید، در آنجا قرار دادیم.
- ◇ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾<sup>۴</sup> هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او برعهده خداست.
- ◇ امام علی (علیه السلام): «مَا عَالَ مَنْ اقْتَصَدَ»<sup>۵</sup> رزق و روزی به اندازه نیاز و خرج نازل می‌شود.

## ۳. صفات متقین

## ۳.۱. اهل فضیلت

﴿قَالُمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ﴾<sup>۶</sup>

پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند.

## نکته

- هر درجه که به خدا نزدیک‌تر باشی برای یک فضیلت است و همام از خدا خواست که صفات اهل تقوا را ذکر کند و حضرت ویژگی‌ها را ذکر کرد.

## ۳.۲. گفتار درست

﴿مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ﴾<sup>۷</sup>

گفتارشان راست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۴.

۲. زخرف، ۳۲.

۳. حجر، ۲۰.

۴. هود، ۶.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۴۰.

۶. الْفَضَائِلُ: فضیلت‌ها و خوبی‌ها.

۷. مَنْطِقٌ: سخن گفتن.

الصَّوَابُ: راست.

بر او و آتش باد، درود فرستاد و سپس فرمود:

## ۱. جواب کوتاه امام به همام

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ»<sup>۱</sup>

اما بعد، خداوند سبحان و برتر از همگان، هنگام آفرینش که خلاق را آفرید از بهره طاعتشان بی‌نیاز و از آسیب گناهشان در امان بود؛ زیرا معصیت گناهکاران او را آسیبی نرساند و طاعت بندگان فرمان‌بردار به حال او سودی نبخشد.

## نکته

- خلقت ما و تکلیفی که خدا برای ما آورده است برای این است که ما به تکامل و به حد کمال برسیم وگرنه هرچه انسان معصیت کند برای خدا نفع یا ضرری ندارد.

## مشابه

- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۲</sup> ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.
- ◇ ﴿فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾<sup>۳</sup> پس هرکه هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد و هرکه گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود.

## ۲. تقسیم رزق بر اساس حکمت

﴿قَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ﴾<sup>۴</sup>

سپس روزی آنان را میانشان تقسیم کرد و هرکدام را در جایگاه مناسب خویش در دنیا نهاد.

۱. آمِنًا: ایمنی دارند.

لَا تَضُرُّهُ: ضرر نمی‌زند.

عَصَاهُ: معصیت کرد.

لَا تَنْفَعُهُ: سود نمی‌بخشد.

۲. فاطر، ۱۵.

۳. یونس، ۱۰۸.

۴. قَسَمَ: تقسیم نمود.

مَعَايِشُ: روزی‌ها؛ جمع «معاش» به معنای وسیله و راه زندگی.

وَضَعَ: قرار داد.

مَوَاضِعُ: جایگاه‌ها.

## نکته‌ها

- اشاره به نخستین گام در خودسازی و تربیت انسان‌هاست که اصلاح زبان است؛ چراکه به وسیله زبان هم بیشترین گناهان کبیره و هم بهترین عبادات انجام می‌شود و اگر اصلاح گردد، همه وجود انسان رو به صلاح می‌رود.<sup>۱</sup>
- واژه «صواب» در اینجا مفهومی گسترده دارد و هر سخن مفیدی را شامل می‌شود.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ◇ حدیثی از امام باقر (ع) : «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فَضَّتِهِ»<sup>۳</sup> به درستی این زبان کلید هر نیک و بد است؛ پس مؤمن را سزااست که همان‌طور که بر سیم و زرش قفل می‌زند بر زبانش نیز قفل زند.
- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»<sup>۴</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و سخن درست بگویید.
- ◇ «وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا»<sup>۵</sup> چه کسی را سخن نیکوتر از سخن آن‌که به سوی خدا دعوت می‌کند و کارهای شایسته می‌کند؟!

## ۳.۳. لباس معتدل

«وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ»<sup>۶</sup>

لباسشان میانه‌روی.

## نکته

- تعبیر «ملبس» اگر به معنای حقیقی به کار رود، اشاره به لباس ظاهری است که نباید در آن نه اسراف و نه تبذیر باشد و نه سخت‌گیری و خساست<sup>۷</sup> و اگر به معنای کنایی باشد اشاره به سبک زندگی است که اهل تقوا سبک زندگی معتدل دارند.

## ۴.۳. رفتار متواضعانه

«وَمَشْيُهُمُ التَّوَّاضُعُ»<sup>۱</sup>

و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است.

## نکته

- تنها اشاره به راه رفتن ظاهری نیست بلکه معنایش این است که همه رفتارهای آن‌ها آمیخته با تواضع است.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ◇ «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»<sup>۳</sup> به خودپسندی بر زمین راه مرو که زمین را نخواهی شکافت و به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.
- ◇ «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»<sup>۴</sup> به تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو.
- ◇ «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»<sup>۵</sup> بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند.

- ◇ در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ، كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ، كَذَلِكَ أَعْدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ»<sup>۶</sup> از وحی‌های خداوند عزوجل به داوود (ع) این بود: ای داوود! همچنان که نزدیک‌ترین مردم به خدا فروتنان‌اند، دورترین مردم از خدا گردن‌فرازان‌اند.

## ۵.۳. کنترل چشم

«غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»<sup>۷</sup>

آن‌ها چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده، فرو نهاده‌اند.

۱. مَشْيٌ: راه رفتن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۶.

۳. اسراء، ۳۷.

۴. لقمان، ۱۸.

۵. فرقان، ۶۳.

۶. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۸۸.

۷. غَضُّوا: پوشاندند؛ از ماده «غض» چنان‌که در بالا آمد در اصل به معنای کم یا کوتاه کردن است؛ هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود به معنای فروافکندن چشم است؛ یعنی سر به زیر انداختن و نگاه نکردن است و «غمض» به معنای فرو بستن و چشم را بر هم گذاردن است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۵.

۲. همان.

۳. تحف العقول، ص ۲۱۸.

۴. احزاب، ۷۰.

۵. فصلت، ۳۳.

۶. مَلْبَسٌ: پوشیدنی؛ به معنی لباس پوشیدن.

الْإِقْتِصَادُ: میانه‌روی و اعتدال؛ از ماده «قصد» به معنی متوسط و معتدل به کار رفته؛ مقتصد: معتدل و متوسط؛ ضد الافراط.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۵.

## نکته

- کنایه از حیا و عفت نفس پرهیزکاران.<sup>۱</sup>
- «غَضُّوا» از ریشه «غَضَّ» در اصل به معنای کم کردن است و هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود، معنای فرو افکندن می‌دهد.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ♦ ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾<sup>۳</sup> به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند.

♦ در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِیَّةٌ یَوْمَ الْقِیَامَةِ غَیْرُ ثَلَاثٍ عَیْنٍ سَهَرَتْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَیْنٍ فَاضَتْ مِنْ خَشِیَةِ اللَّهِ وَ عَیْنٍ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»<sup>۴</sup> هر چشمی روز قیامت گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا شب را بیدار باشد و چشمی که از ترس خدا گریان شود و چشمی که از محرّمات خدا بسته شود.

♦ در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام می‌خوانیم: «إِنْ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا تَقَدَّ فِی الْخَیْرِ مَذْهَبُهُ وَ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِیرَ وَ انْتَفَعَ بِهِ»<sup>۵</sup> به راستی، بیناترین دیده‌ها آن است در خیر نفوذ نماید و شنواترین گوش‌ها آن است که تذکرها را بشنود و از آن بهره‌مند شود.

## ۶.۳. کنترل گوش

﴿وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ﴾

و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی که برای آنان سودمند است، ساخته‌اند.

## نکته‌ها

- «وَقَفُوا» از ریشه «وقف» در لغت به معنای متوقف ساختن است ولی گاه به معنای اصطلاحی فقهی یعنی چیزی را برای چیزی وقف کردن یا از آن گسترده‌تر، چیزی را اختصاص به چیزی دادن، به کار می‌رود.<sup>۶</sup>
- مقصود از «علم نافع» در درجه اول، علمی است که برای دین و ارزش‌های معنوی و زندگی سعادت‌بخش در جهان دیگر، سودمند است و در درجه بعد، همه علوم و دانش‌هایی

را که برای عزت و عظمت و استقلال و سربلندی انسان‌ها در این دنیا لازم است، اعم از علوم مربوط به سلامت انسان یا صنایع و کشاورزی یا علوم سیاسی و مانند آن.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ♦ ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾<sup>۲</sup> چون آنچه بر پیامبر نازل شده، بشنوند و حقیقت را دریابند، چشمانشان پر از اشک می‌شود.
- ♦ ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۳</sup> زیرا گوش و چشم و دل، همه را بدان بازخواست کنند.

## ۷.۳. راضی و تسلیم خداوند

﴿نَزَّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَّلَتْ فِي الرَّحَاءِ﴾<sup>۴</sup>  
حال آن‌ها در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است.

## نکته

- اشاره به اینکه در حال نعمت، مست و مغرور نمی‌شوند و در بلا و مشکلات، بی‌تابی و جزع ندارند.<sup>۵</sup>

## مشابه

- ♦ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾<sup>۱</sup> إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا<sup>۲</sup> وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا<sup>۳</sup> هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند. چون شری بدو رسد بی‌قراری کند و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد.
- ♦ ﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَغْرَضَ وَ تَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُسًا﴾<sup>۴</sup> چون به انسان نعمت دادیم، اعراض کرد و خویشتن به یک‌سو کشید و چون گزند به او رسید، نومید گردید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۸.

۲. مانده، ۸۳.

۳. اسراء، ۳۶.

۴. نَزَّلَتْ أَنْفُسُهُمْ: جان‌هایشان چنین حالتی را یافت.

الرَّحَاءُ: گشایش و راحتی؛ در اصل به معنای سستی و نرمی است و هنگامی که در مورد زندگی به کار می‌رود به معنای زندگی توأم با آرامش و آسایش و وسعت است.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۹.

۶. معارج، ۱۹ تا ۲۱.

۷. اسراء، ۸۳.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۷.

۳. نور، ۳۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۸۰.

۵. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۰۹.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۳۷.

◊ «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»<sup>۱</sup> من از خدا می ترسم که او به سختی عقوبت می کند.

◊ «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا»<sup>۲</sup> و آنان که می گویند: ای پروردگار ما، عذاب جهنم را از ما بگردان، زیرا عذاب جهنم عذابی است دائم.

◊ در حدیثی از لقمان حکیم می خوانیم که خطاب به فرزندش می گفت: «يَا بُنَيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَبِرِّ الثَّقَلَيْنِ خِفْتَ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِيْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يُغْفِرَ اللَّهُ لَكَ»<sup>۳</sup> فرزندم، آن گونه از خداوند بترس که اگر در روز قیامت در صحنه قیامت وارد شوی در حالی که اعمال نیک انس و جن را با خود داشته باشی، باز از عذاب خدا بترسی و آن قدر امیدوار به لطف او باش که اگر روز قیامت با گناه جن و انس وارد محشر شوی، باز امید به عفو او داشته باشی.

### ۹.۳. بزرگی خداوند در چشم پرهیزکار

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»<sup>۴</sup>

آفریدگار در روح و جانیشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است.

#### نکته

• خداوند در نظر پرهیزکاران بزرگ است. درک عظمت حق تعالی بر حسب انگیزه ها و جاذبه هایی است الهی که انسان را به سوی معرفت و محبت او سوق می دهد و تفاوتی که در ادراک عظمت بی پایان او میان انسان ها وجود دارد به سبب تفاوتی است که در میزان معرفت و محبت خلاق نسبت به او موجود است و به نسبت درجه درک عظمت اوست که کوچکی و زبونی هرچه جز خداست تصور و در برابر چشم باطن جلوه گر می شود.<sup>۵</sup>

#### مشابه

◊ امام علی (علیه السلام) می فرماید: «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَغْصَى اللَّهُ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ»<sup>۶</sup> به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه

◊ حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ»<sup>۱</sup> امام صادق (علیه السلام) فرمود: سر طاعت خدا، صبر است و راضی بودن از خدا نسبت به آنچه بنده دوست داشته یا ناپسند داشته باشد و هیچ بنده ای از خدا نسبت به آنچه دوست یا ناپسند دارد، راضی نباشد، جز آنکه خیرش باشد در آنچه دوست یا ناپسند داشته است.

### ۸.۳. ایمان قوی تر به وعده های خدا

«وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»<sup>۲</sup>

چنان مشتاق پاداش و بیمناک از عذاب اند که اگر نبود زمان معینی که خداوند برای ماندنشان در دنیا مقرر فرموده، لحظه ای روحشان در پیکرشان قرار نمی گرفت [و مرغ جانیشان به سوی ابدیت به پرواز می آمد].

#### نکته

• مؤمن همواره بین خوف و رجاست هم می ترسد و هم امیدوار است و این باعث می شود که از خدا بخواهد که در تمام مراحل او را حفظ کند.

#### مشابه

◊ «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»<sup>۳</sup> اما برای آنان که از پروردگارشان می ترسند، بهشت هایی است که در آن نهرها جاری است. همواره در آنجا مهمان خدا هستند و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

◊ «وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup> اگر ایمان آورده و پرهیزکار شده بودند، پاداشی که از جانب خدا به آنها داده می شد از هر چیز دیگری نیکوتر می بود، اگر می دانستند.

۱. انفال، ۴۸.

۲. فرقان، ۶۵.

۳. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۲.

۴. عَظُمَ: با عظمت شد.

فَصَغُرَ: کوچک شد؛ من باب شرف و فرح صغارة و صغرا و صغرا و صغرانا أى حقر و انحط قدره فهو صغير كحقير لفظا و معنا.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۴.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۰.

۲. لَمْ تَسْتَقِرَّ: قرار نیافت.

طَرْفَةَ عَيْنٍ: یک بار به هم زدن پلک چشم.

۳. آل عمران، ۱۹۸.

۴. بقره، ۱۰۳.

در زیر آسمانش قرار دارد به من دهند برای اینکه خدا را در مورد مورچه‌ای نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش بگیرم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد.

♦ «وَإِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا»<sup>۱</sup> به یقین دنیاى شما نزد من از برگى که در دهان ملخى است و آن را مى‌جود، پست‌تر است.

### ۱۰.۳. یقین شهودی

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»<sup>۲</sup>

آن‌ها به کسانی می‌مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن منتعم‌اند و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب‌اند.

#### نکته‌ها

- ایمان و یقین مراحل دارد: گروهی ایمانشان برخاسته از ادله عقلی است. مرحله والا تر، مرحله شهود است. در این مرحله انسان، استدلال عقلی را پشت سر می‌گذارد و به مقام شهود می‌رسد. مرحله سوم که مخصوص خاصان و مقربان است، مرحله حق‌الیقین است و آن این است که انسان به جایی می‌رسد که خویشتن خویش را فراموش می‌کند.<sup>۳</sup>
- این سخن اشاره به این است که مرد خدا اگرچه با جسم خود در این جهان است لیکن با چشم دل، احوال بهشت و خوشبختی‌های آن را می‌بیند و چگونگی دوزخ و بدبختی‌های آن را مشاهده می‌کند؛ آن‌چنان که گویا با چشم سر بهشت را دیده و در آن منتعم شده و دوزخ را با چشمان خود مشاهده کرده و در آن معذب گشته است.<sup>۴</sup>

#### مشابه

♦ یک روز پیامبر ﷺ بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب‌آلود بود، اندامش نحیف و لاغر به نظر می‌رسید، رسول خدا ﷺ او را با نام صدا زد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا فَعَجَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَخَزَنِي وَ أَسْهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ

نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ خُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَ كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَ كَانَنِي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»<sup>۱</sup> حالت چگونه است؟ عرض کرد: من با یقین گشته‌ام، رسول خدا ﷺ از گفته او در شگفت شد [خوشش آمد] و فرمود: همانا هر یقینی را حقیقتی است. حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله، همین یقین من است که مرا اندوهگین ساخته و بیداری شب و تشنگی روزهای گرم بخشیده و از دنیا و آنچه در دنیا هست بی‌رغبت گشته‌ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را می‌بینم که برای رسیدگی به حساب خلق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده‌اند و گویا اهل بهشت را می‌نگرم که در نعمت می‌خرامند و بر کرسی‌ها تکیه زده، یکدیگر را معرفی می‌کنند و گویا اهل دوزخ را می‌بینم که در آنجا معذب‌اند و به فریادرسی ناله می‌کنند و گویا اکنون آهنگ زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین‌انداز است. رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمود: این جوان بنده‌ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته.

### ۱۱.۳. دل‌های محزون

«قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ»

قلب‌های پرهیزکاران اندوهگین است.

#### مشابه

♦ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ» حزن [همچون جامه زیرین] همواره با عارفان است؛ در ادامه این سخن می‌فرماید: «وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَغَاثُوا»<sup>۲</sup> اگر لحظه‌ای اندوه از دل‌های عارفان کنار رود، دست به استغاثه برمی‌دارند.

### ۱۲.۳. دور از شر

«وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ»<sup>۳</sup>

و مردم از شرشان در امان‌اند.

#### نکته

- اینکه مردم از شر متقین در امان‌اند، به این سبب است که منشأ همه شرارت‌ها و بدی‌ها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. رَأَاهَا: دید آن را.

مُنْعَمُونَ: نعمت داده شده‌ها.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۴۲.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۴.

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۷۰.

۳. مَأْمُونَةٌ: بازداشته شده.



دوستی دنیا و زخارف آن است و مردان خدا از این برکنارند.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◊ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ الشَّرَّ»<sup>۲</sup> بدتر از همه مردم پیش خدا در روز قیامت کسی است که مردم از شر او بترسند.

۱۳.۳. اجسام لاغر  
«وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ»<sup>۳</sup>  
اندامشان لاغر است.

#### نکته

• علت لاغری و نزاری اجساد مؤمنان، بسیاری روزه داشتن و بیداری و خشونت خوراک و پوشاک و دوری جستن از خوشی‌های دنیاست.<sup>۴</sup>

۱۴.۳. اندک بودن نیاز  
«وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ»<sup>۵</sup>  
و نیازهایشان اندک است.

#### مشابه

◊ امام صادق علیه السلام وارد حمام شد. صاحب حمام به آن حضرت عرض کرد: اجازه می‌دهید برای شما حمام را قرق کنیم. فرمود: «لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفُ الْمَثْوَنَةِ»<sup>۶</sup> نه، مؤمن خفیف‌المثونه است (و زندگی ساده و بی‌تکلفی دارد).

۱۵.۳. نفس عقیف  
«وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ»  
و نفوسشان عقیف و پاک است.

#### نکته

• عفت نفس، فضیلت نیروی شهوانی است و عبارت است از حد وسط میان خاموشی

شعله شهوت و برافروختگی آن که «فجور» گفته می‌شود و هر دو زشت و از رذایل است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◊ «وَلَيْسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۲</sup> آنان که استطاعت زناشویی ندارند، باید پاک‌دامنی پیشه کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان گرداند.  
◊ «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»<sup>۳</sup> این صدقات از آن بینوایانی است که خود را در طاعت حق محصور کرده‌اند و در طلب قوت ناتوان‌اند و آن‌چنان در پرده عفاف‌اند که هرکه حال ایشان نداند، پندارد که از توانگران‌اند. آنان را از سیمایشان می‌شناسی که به اصرار از کسی چیزی نخواهند.

◊ امام علی علیه السلام: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَقَعَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۴</sup> پاداش کسانی که در راه خدا جهاد کنند و شهید شوند، بیشتر از کسی نیست که قادر (بر گناه و حرام و اعمال ناشایست) شود و عفت و پاک‌دامنی پیشه کند. نزدیک است که فرد پاک‌دامن و عقیف فرشته‌ای از فرشتگان الهی شود.

#### ۱۶.۳. اهل صبر در دنیا

«صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ تَجَارَةً مَرْيَحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ»<sup>۵</sup>  
روزهایی اندک را شکیبایی کردند که برایشان آسایشی بلندمدت به ارمغان آورد و این معامله‌ای سودبخش است که خداوند برایشان فراهم ساخت.

#### نکته‌ها

• شکیبایی عبارت از ایستادگی انسان در برابر نفس امّاره است تا اینکه به لذات زشت و ناروا کشانده و آلوده نشود و اینکه فرموده است مدتی کوتاه شکیبایی کردند و در پس آن به آسایشی طولانی رسیدند، برای این است که رغبت شنوندگان را به صبر در مشکلات برانگیزد. منظور از راحت طولانی، سعادت است که در بهشت حاصل می‌شود؛ چنان‌که

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۵.

۲. نور، ۳۳.

۳. بقره، ۲۷۳.

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۸۲.

۵. أَعْقَبَتْهُمْ: در پی آورد آن‌ها را، نتیجه داد، فاعل آن ضمیری است که به «ایام» برمی‌گردد.

مَرْيَحَةٌ: سود آورد.

يَسَّرَ: آسان نمود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۴.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۲.

۳. نَحِيفَةٌ: لاغر.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۵.

۵. خَفِيفَةٌ: اندک.

۶. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۶۲.

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

• در اینجا تعبیر به «رَبِّ» شده است. خداوند همانگونه که خالق ماست مربی ما نیز هست و ما را از نقص به طرف کمال می برد؛ اینکه در اینجا بخصوص صفت «رَبِّ» را به کار برده است برای این جهت است که خدا ما را خلق کرده و از نقص به کمال ببرد. جنبه تربیت حق اقتضا کرده است که وسایل تکامل را برای انسان فراهم کند پس استعمال کلمه رَبِّ در اینجا به علت این خصوصیت است که خود تکامل معلول «رَبِّ» بودن خداوند است.

#### مشابه

﴿فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ﴾<sup>۲</sup> صبر نسبت به ایمان مانند سر است نسبت به تن.

♦ امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید: «الْجَنَّةُ مَخْشُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا، دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهْتَهُ مَخْشُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أُعْطِيَ نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهَوَّتْهَا، دَخَلَ النَّارَ»<sup>۳</sup> بهشت در میان ناگواری ها و شکیبایی است؛ پس هرکه در دنیا بر ناگواری ها صبر کند به بهشت رود و دوزخ در میان لذت ها و شهوت هاست؛ پس هرکه هر لذت و شهوتی را که دلش خواهد به خود رساند به دوزخ در آید.

♦ ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾<sup>۴</sup> پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنده تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبک سری و اندارند.

♦ ﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾<sup>۵</sup> بر هرچه بر تو رسد، صبر کن که این از کارهایی است که نباید سهلش انگاشت.

♦ ﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾<sup>۶</sup> پاداششان در نزد پروردگارشان بهشت هایی است جاوید که در آن نهرها جاری است تا ابد در آنجا بمانند.

♦ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۖ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

۱. انسان، ۱۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۴.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۲.

۴. کافی، ج ۲، ص ۸۹.

۵. روم، ۶۰.

۶. لقمان، ۱۷.

۷. بینه، ۸.

و تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۖ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهایی تان دهد، راه بنمایم؟ به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید و این برای شما بهتر است اگر دانا باشید. گناهان شما را می آمرزد و به بهشت هایی که درونش نهرها جاری است و نیز خانه هایی خوش و پاکیزه در بهشت های جاوید داخل می کند و این پیروزی بزرگی است.

#### استعاره

مستعار: تجارت

مستعار منه: معاوضه

مستعار له: اعمال شایسته و فرمان برداری متقین از اوامر الهی

جامع: واژه «تجارت» را برای اعمال شایسته و فرمان برداری متقین از اوامر الهی استعاره فرموده است. وجه مناسبت این است که پرهیزکاران با اعمال و عبادات خود خوشی های دنیا را با لذت های آخرت معاوضه کرده اند. واژه «ربح» این استعاره را تکمیل کرده است.

#### ۱۲.۳. رها از بند دنیا

﴿أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيدُوا وَأَسَرَّتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا﴾<sup>۲</sup>

دنیا آنان را خواست و در پی آن ها آمد ولی آنان دنیا را نخواستند [و در پی آن نرفتند]، دنیا بند اسارت خویش را به آنان بست ولی آنان جانشان را فدیة دادند [و خود را از این بند رها ساختند].

#### نکته ها

• اشاره به اینکه دنیا با زرق و برق هایی که دارد به سراغ همه می رود و خود را چنان می آراید که نفوس انسانی را به سوی خود جلب می کند. آن ها که ناآگاه هستند در دام دنیا گرفتار

۱. صف، ۱۰ تا ۱۲.

۲. أَرَادَتْهُمْ: آن ها را خواست.

لَمْ يَرِيدُوا: نخواستند؛ اراده نکردند.

أَسَرَّتْهُمْ: آن ها را اسیر نمود.

فَفَدَوْا: گشودند و آزاد نمودند.

می‌شوند ولی پرهیزکاران فریب دنیا را نمی‌خورند.<sup>۱</sup>

- دنیا آنان را به اسارت خود درآورده لیکن آنان جان خود را فدیّه داده و از قید آن رها شده‌اند، این گفتار گویای این معناست که هرکس دنیا را پس از آلودگی و بهره‌گیری از خوشی‌های آن ترک و از آن کناره‌گیری کند و راه فرمان‌برداری خدا را در پیش گیرد، خود را از آثار بد اعمال گذشته خویش که همچون زنجیر به گردن او درآمده است، آزاد می‌سازد.<sup>۲</sup>
- «وَأَسْرَتُهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا»: مقصود از اسیر شدن، اسارت ظاهری و اسارت تن نیست بلکه دل‌بستگی و وابستگی نیز نوعی اسارت است.

#### مشابه

- ◊ ﴿فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾<sup>۳</sup> متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی نیست.
- ◊ ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا﴾<sup>۴</sup> کسانی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیوی خشنود شده و بدان آرامش یافته‌اند.
- ◊ ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَبِئَعُونَهَا عَوْجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾<sup>۵</sup> آنان که زندگی دنیا را از آخرت بیشتر دوست دارند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند و آن را منحرف می‌خواهند، سخت در گمراهی هستند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۴۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰۶.

۳. توبه، ۳۸.

۴. یونس، ۷.

۵. ابراهیم، ۳.

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلًا يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِجَبَاهِهِمْ وَأَكْمَهُمْ وَرُكْبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَفْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ أَبْرَارٍ أَتَقِيَاءُ قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَيَقُولُ لَقَدْ خُولُطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لَا تُنْفِسُهُمْ مُتَّهِمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يَقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِمَّنِي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

#### ۴. برنامه شبانه روز پرهیزکاران

##### ۴.۱. نماز شبانه

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْدَامَهُمْ»<sup>۱</sup>

اما در شب به پا ایستاده‌اند.

#### مشابه

- ◊ ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾<sup>۲</sup> پاره‌ای از شب را به نماز خواندن زنده بدار. این نافله خاص توست. باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند.
- ◊ ﴿وَمِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾<sup>۳</sup> و در ساعات شب و اول و آخر روز تسبیح گوی. شاید خشنود گردی.
- ◊ ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آثَاءُ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ﴾<sup>۴</sup> [آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد؟

۱. فَصَافُونَ أَفْدَامَهُمْ: بر پاهایشان ایستادند.

۲. اسراء، ۷۹.

۳. طه، ۱۳۰.

۴. زمر، ۹.

## ۲.۴. ترتیل قرآن

«تَالِيَيْنَ لَاجُزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلًا»<sup>۱</sup>

و آیات قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند.

## نکته

• امام روش قرآن خواندن پرهیزکاران را در عبارت کوتاه و پرمعنایی بیان کرده است؛ قرآن را به صورت «ترتیل» می خوانند و معنای «ترتیل» شمرده خواندن و تأمل در مفاهیم آیات است. افزون بر این می فرماید: آن ها خود را کاملاً مخاطب قرآن می دانند، از بشارت قرآن، شاد و از اندازهای قرآن در اندوه فرومی روند و داروی همه دردهای اخلاقی و معنوی خود را در جای جای آیات قرآن جست و جو می کنند.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾<sup>۳</sup> آیات خدا را در دل شب تلاوت می کنند و سجده به جای می آورند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۴</sup> کسانی که کتابشان داده ایم و آن چنان که سزاوار است آن را می خوانند، مؤمنان به آن هستند و آنان که به آن ایمان ندارند، زیان کاران هستند.

﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾<sup>۵</sup> برای آن است که دل تو را بدان نیرومندی دهیم و آن را به آهستگی و ترتیب فرو خوانیم.

## ۳.۴. اندوه شیرین با خواندن قرآن

«يُحَزُّونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ»<sup>۶</sup>

و با خواندن آن اندوهی معنوی [و شیرین و نشاط بخش] در خود پدید می آورند.

۱. تَالِيَيْنَ: تلاوت کننده ها.

يُرْتَلُّونَهَا: از ماده «رَتَلَ» به معنای آن را زیبا یعنی با ادای خوب کلمات و با صدای آهسته می خوانند. تَرْتِيلًا: ادای کامل و درست حروف.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۵۱.

۳. آل عمران، ۱۱۳.

۴. بقره، ۱۲۱.

۵. فرقان، ۳۲.

۶. يُحَزُّونَ: محزون می سازند؛ از باب افعال است و از باب تفعیل هم آمده و هر دو صحیح است.

## ۴.۴. دواي دردها با قرآن

«وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ»<sup>۱</sup>

و داروی درد خود را از آن می طلبند.

## نکته

• «درد» عبارت است از اخلاق بد و زشتی که در ما وجود دارد و داروی آن این است که انسان در اثر فکر و تأمل و ارتباط با خدا آن اخلاق را از خود دور کند. شخصی که قرآن را با توجه تلاوت می کند در اثر خواندن دقیق قرآن داروی دردش را تهیه می کند و مراد از درد، همان دردهای نفسانی است.

## مشابه

﴿قَدْ جَاءَ تَكُفُّكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۲</sup> برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد و شفایی برای آن مرضی که در دل دارید.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می کنیم.

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ﴾<sup>۴</sup> بگو: این کتاب برای آن ها که ایمان آورده اند، هدایت و شفاست.

## ۵.۴. اشتیاق به آیات تشویق

«فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيْقٌ رَّكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا

۱. يَسْتَشِيرُونَ: به حرکت در می آورند؛ بیرون می آورند؛ از ریشه «شور» و «ثوران» در اصل به معنای به هیجان آمدن و «استثارة» به معنای به هیجان درآوردن است و در جمله بالا به معنای جست و جویی در آیات قرآن برای یافتن داروی بیماری اخلاقی و معنوی است. باب استفعال فعل مضارع است، یعنی این گونه افراد طلب برانگیختن و طلب قیام می کنند؛ ثار: ثورا و ثورانای هاج و آثار الغبار و استثارة هیجه.

دَائِهِمْ: دردهایشان.

۲. یونس، ۵۷.

۳. اسراء، ۸۲.

۴. فصلت، ۴۴.

نُصِبَ أَغْنِيهِمْ<sup>۱</sup>

هرگاه از آیه‌ای می‌گذرند که در آن بشارتی است، به آن طمع کرده و می‌آرمند و روحشان از سر اشتیاق به آن خیره‌خیره می‌نگرد و گمان می‌کنند که آنچه بدان بشارت داده شده در برابر دیدگانشان قرار گرفته.

## نکته

• ضمیر در «أَنَّهُا» به «آیه» برمی‌گردد اما در اینجا مفاد و مفهوم آیه قرآن منظور است. در این آیه وعده بهشت داده، مثل اینکه این‌ها بهشت را یقین دارند.

## مشابه

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ۖ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ۖ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۖ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۖ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ ۖ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ۖ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ۖ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ۖ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۖ فَاقْبَلْ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ۖ أَنَا رُوزِي مَعِينٌ ۖ﴾ [انواع] میوه‌ها و آنان مورد احترام خواهند بود در باغ‌های پر نعمت. بر سریرها در برابر همدیگر [می‌نشینند]. با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند [باده‌ای] سخت سپید که نوشندگان را لذتی [خاص] می‌دهد نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می‌افتند و نزدشان [دلبرانی] فروهشته نگاه و فراخ‌دیده باشند. [از شدت سپیدی] گویی تخم شتر مرغ [زیر پر] اند. پس برخی‌شان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس‌وجو می‌کنند.

﴿وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ۖ جَنَّاتٍ عَذْنٍ مُمْتَحَةٍ لَهُمْ الْأَبْوَابُ ۖ مُتَكِنِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ۖ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثَرَابٌ ۖ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۖ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثَرَابٌ ۖ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۖ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ۖ﴾<sup>۲</sup> این قرآن پندی است و پرهیزکاران را بازگشتی نیکوست. بهشت‌های جاویدان که

۱. مَرُّوا: گذر کردند.

رَزَقُوا: متمایل می‌شوند، تکیه می‌کنند، چون جواب شرطیه است معنای آینده را می‌رساند.

تَطَّلَعَتْ: خیره شد؛ از طلوع گرفته شده و «تطلع» به معنای سرکشیدن برای یافتن چیزی است. طلوع معنایش این است که انسان از بالا چیزی را تماشا کند؛ تَطَّلَعُ از باب تفاعل است و از معانی باب تفاعل تَكَلَّفُ است یعنی یک چیزی را که انسان ندارد پیدا کند؛ الی و روده استشف.

ظَنُّوا: گمان کردند؛ این واژه گاهی به معنای یقین هم استعمال می‌شود.

نُصِبَ: نصب شده.

۲. صافات، ۴۱ تا ۵۰.

۳. ص، ۴۹ تا ۵۳.

در آن به رویشان گشاده است. در آنجا تکیه زده‌اند و هرگونه میوه و نوشیدنی که بخواهند می‌طلبند. زنانی هم‌سال از آن‌گونه که جز به شوی خویش نظر ندارند، نزد آن‌هایند. این است آن چیزهایی که برای روز حساب به شما وعده داده‌اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾<sup>۱</sup> کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، همانسرایشان باغ‌های فردوس است.

## ۴.۶. انداز با آیات انداز

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ﴾<sup>۲</sup>

و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که در آن بیمی داده شده، گوش دل به آن می‌سپارند و پندارند که صدای شعله‌های فروزان آتش بیخ گوش ایشان است.

## مشابه

﴿در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است: «خَزَائِنُ، فَكَلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَةُ، يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»<sup>۳</sup> آیه‌های قرآن گنجینه‌هایی است پس هرگاه در یک گنجینه را گشودی شایسته است که بدان چه در آن است، نظری بیفکنی!

﴿وَوَرَّعْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾<sup>۴</sup> و در آن سرزمین برای کسانی که از عذاب دردآور می‌ترسند، نشانی باقی گذاشتیم.

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾<sup>۵</sup> گناهکاران در عذاب جهنم جاویدان‌اند.

۱. کهف، ۱۰۷.

۲. أَصْغَوْا: باز کردند؛ متمایل می‌کنند، خم می‌کنند؛ اصغاء: تمایل دادن انسان است که گوشش را متوجه چیزی می‌کند و این خودش روشی برای توجه دادن است؛ إِلَى الشَّيْءِ كَرَضِي مَالٍ إِلَيْهِ وَ أَصْغَى إِلَيْهِ سَمْعَهُ أَيْ أَمَالَهُ نَحْوَهُ.

مَسَامِعُ: گوش‌ها؛ جمع «مَسْمَع» است؛ اسم مکان است مثل اینکه انسان محل شنیدنی دارد؛ منظور این است که آیه را تندتند می‌خوانند و رد می‌شوند، وقتی که آیه جهنم باشد، واقعاً توجه می‌کنند و با گوش و دل می‌شنوند و متنبه می‌شوند. این قدر گوش و دلشان را متوجه این آیه می‌کنند مثل اینکه صدای جهنم توی گوششان است.

زَفِيرٌ: صدای ناله؛ «زفیر» در اصل به معنای بازدم (بیرون فرستادن نفس).

شَهِيقٌ: صدای شدید شعله‌های جهنم؛ «شهیق» به معنای دم (فروبردن نفس) است؛ ولی بعضی گفته‌اند: «زفیر» بیرون فرستادن نفس توأم با فریاد کشیدن و «شهیق» فروبردن نفس توأم با ناله است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۴. ذاریات، ۳۷.

۵. زخرف، ۷۴.



## نکته‌ها

- عبارت «فهم حانون علی أوساطهم» درباره چگونگی رکوع پرهیزکاران است.
- عبارت «مفترشون لجباههم... تا أقدامهم» این گفتار اشاره به کیفیت سجود آنان دارد و اعضای هفت‌گانه سجده را ذکر می‌کند.
- عبارت «یطلبون... تا رقابهم» اشاره به درخواستی است که پرهیزکاران در این عبادت‌ها از خدا دارند.<sup>۱</sup>

## مشابه

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾<sup>۲</sup> و آنان که شب را در سجده یا در قیام برای پروردگارشان به صبح می‌آورند و آنان که می‌گویند: ای پروردگار ما، عذاب جهنم را از ما بگردان، زیرا عذاب جهنم عذابی است دائم.

## ۵. برنامه روزانه پرهیزکاران

## ۱.۵. دانشمندان بردبار

«وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ»<sup>۳</sup>

پرهیزکاران به‌هنگام روز، دانشمندانی بردبار هستند.

## نکته

- تعبیر به «علماء» منحصر به عالمانی نیست که علوم رسمی را خوانده‌اند بلکه شامل افراد آگاهی می‌شود که دارای معرفت بالا و قدرت درک حقایق‌اند.<sup>۴</sup>

## ۲.۵. نیکوکاران باتقوا

«أَبْرَارٌ أَتَقِيَاءُ»<sup>۵</sup>

و نیکوکارانی باتقوا هستند.

## ۳.۵. خوف در برابر مسئولیت‌ها

«قَدْ بَرَّاهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَوْصَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۳۰.

۲. فرقان، ۶۴ و ۶۵.

۳. حُلَمَاءُ: بردباران؛ از ماده «حلم» به معنای خویشتن‌داری به‌هنگام غضب است و از آنجا که این واژه به معنای عقل و خرد نیز به کار می‌رود، لذا «حلیم» هم به افراد بردبار و خویشتن‌دار می‌گویند و هم به افراد عالم و دانشمند.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۳۰.

۵. أَبْرَارٌ: نیکوکاران.

﴿فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> امروز به عذاب خواری پاداشتان می‌دهند و این بدان سبب است که در زمین بی‌هیچ حقی گردن‌کشی می‌کردید.

﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾<sup>۲</sup> این برخورداری اندکی است. پس از آن جایگاهشان جهنم است و جهنم بد آرامگاهی است.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾<sup>۳</sup> اما بدبختان در آتش‌اند و مردمان را در آنجا ناله‌ای زار و خروشی سخت بود.

♦ در یکی از سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «أَلَا لَخَيْرٍ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَذَبُّرٌ، أَلَا لَخَيْرٍ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ»<sup>۴</sup> آگاه باشید تلاوتی که در آن تدبیر نیست، منشأ خیر و برکتی نیست و عبادتی که در آن تفکر نباشد، خیری ندارد.

## ۲.۴. رکوع و سجود عاشقانه

«فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِحَبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ»<sup>۵</sup>

با رکوع پشت خود را خم کرده‌اند و با سجود پیشانی و دست و زانو و انگشتان پا را بر زمین گسترده‌اند و از خداوند می‌خواهند که طوق عذاب از گردن‌هایشان بگشاید.

۱. احقاف، ۲۰.

۲. آل عمران، ۱۹۷.

۳. هود، ۱۰۶.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۶.

۵. حَائُونَ: خم‌کنندگان؛ در حال رکوع؛ از ریشه «حنو» به معنای پیچیدن و تا کردن چیزی است؛ بنابراین «حائون» جمع «حانی» به معنای کسی است که کمر خود را خم می‌کند. «انحناء» از همین ریشه گرفته شده است؛ العود حنوا و حناء عطفته فانحنى و تحنى، و حنت الناقة على ولدها حنوا عطفته و يقال لكل ما فيه اعوجاج من البدن كعظم اللحي و الضلع و نحوهما الحنو بالكسر و الفتحة.

أَوْسَاطُ: جمع «وسط» در اینجا به معنای کمر است.

مُفْتَرِشُونَ: به خاک‌سایندگان؛ اسم فاعل در باب افتعال از ماده «فرش» به معنای فرش‌کنندگان به روی زمین.

جِبَاهُ: پیشانی‌ها؛ جمع «جبهه» یعنی پیشانی.

أَكْفٌ: کف دست‌ها.

رُكْبِهِمْ: زانو‌ها؛ جمع «رکبه» به معنای زانو.

أَطْرَافُ: جمع «طرف» به معنای کرانه و نوک هر چیزی را می‌گویند و در اینجا، یعنی نوک انگشتان که در موقع سجده بر زمین می‌گذارند.

فَكَاکِ رِقَابِهِمْ: آزاد کردن گردن‌هایشان؛ به معنای رها ساختن و آزاد نمودن و جدا کردن است.

مَرَضٌ<sup>۱</sup>

خوف از خداوند پیکرشان را همچون تیر تراشیده و باریک ساخته، هرگاه کسی نگاهش به ایشان افتد، پندارد که بیمارند در حالی که بیمار نیستند.

## نکته

• تعبیر «النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرَضَى» اشاره به این دارد که همواره عالمان بردبار و پرهیزکاران نیکوکار در چشم افراد ساده لوح انسان‌هایی غیر قاطع با مدیریت ضعیف محسوب می‌شوند؛ به همین دلیل غالب پیامبران از سوی امت‌های نادان به جهل متهم شدند.<sup>۲</sup>

## تشبیه

مشبه: لاغری و نزاری متقین

مشبه‌به: تیر تراشیده شده

وجه شبیه: لاغری و نزاری متقین را بر اثر ترس از خدا به تیری که تراشیده شده باشد تشبیه فرموده است و وجه مشابهت شدت لاغری و کاهیدگی آنان است و این وضع، دگرگونی رنگ و رخسار و پوست و قیافه و ضعف انفعالات نفسانی را بر اثر ترس و اندوه به دنبال دارد، لذا بیننده گمان می‌کند آنان بیمارند در صورتی که هیچ‌گونه بیماری در آن‌ها نیست.

## ۴.۵. ظاهری همچون دیوانگان

«وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ»<sup>۳</sup>

مردم می‌گویند: اینان دیوانه‌اند، حال آنکه امری عظیم آنان را چنان آشفته ساخته است.

۱. بَرَاهِمٌ: آن‌ها را لاغر نمود؛ از ریشه «بری» بر وزن «سعی» به معنای تراشیدن قلم یا تیر یا هر چوبی است و در محل کلام به معنای لاغر ساختن است؛ السَّهْمُ و العود و القلم یبریها بریا نحتها.  
بَرَى الْقِدَاحَ: تراشیدن تیر تراشیده؛ جمع «قشر» بر وزن «قشر» به معنای چوبه تیر است. پیش از آنکه آن را بتراشند و به پیکان نهند؛ جمع القدح بالكسر فیهما و هو السَّهْم قبل أن یراش و ینصل.  
يَحْسِبُهُمْ: آن‌ها را می‌پندارد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۵۹.

۳. خُولِطُوا: دیوانه شده‌اند؛ از «خلط» به معنای مخلوط کردن گرفته شده و در اینجا به معنای درهم ریخته شدن فکر است که در تعبیرات عوامانه می‌گویند: فلان شخص قاطی کرده است؛ فلان و خلوط فی عقله ای فسد عقله و اختل فهو خلط بین الخلطة ای أحمق، و خلطه مخالطة مازجه و خلطه الداء خامره.  
خَالَطَهُمْ: آن‌ها را مشغول کرده است.

## نکته

• یعنی پرهیزکاران را امری بزرگ به خود مشغول کرده است و مراد این است که تمامی دل و نهان آن‌ها متوجه تماشای شکوه و جلال پروردگار و مطالعة انوار فرشتگان عالم بالاست.<sup>۱</sup>

## مشابه

◊ قرآن مجید درباره پیش گامان در خیرات می‌گوید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾<sup>۲</sup> و آن‌هایی که همه آنچه باید ادا کنند، ادا می‌کنند و باز هم دل‌هایشان ترسان است که باید نزد پروردگارشان بازگردند.

## ۵.۵. دل نبستن به اعمال اندک خود

«لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ»<sup>۳</sup>

از اعمال اندکشان خشنود نمی‌شوند.

## نکته

• افراد متقی به این اعمال کمی که به جا می‌آورند، راضی نیستند و جزء عمل حساب نمی‌کنند و عمل بیشتری انجام می‌دهند.

## ۵.۶. زیاد نشمردن اعمال کثیر

«وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ»<sup>۴</sup>

و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند.

## مشابه

◊ امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه می‌فرماید: «وَمَا قَدَّرَ أَعْمَالُنَا فِي جَنبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْبِرُ أَعْمَالًا [نَسْتَكْبِرُ أَعْمَالًا] يُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ»<sup>۵</sup> اعمال ما در برابر نعمت‌های عظیم تو چه ارزشی دارد و چگونه در برابر کرم تو اعمال خود را زیاد بشمریم.

◊ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که به او عرض کرد: چقدر در راه خدا صدقه می‌دهی و انفاق می‌کنی؟! آیا دست نگه نمی‌داری؟ فرمود: «لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّ اللَّهَ قَبِلَ مِنِّي فَرَضًا وَاحِدًا لَأَمْسَكْتُ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا أَذْرِي أَقْبَلَ اللَّهُ مِنِّي شَيْئًا أَمْ لَا»<sup>۶</sup> اگر می‌دانستم خداوند یک

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۳۱.

۲. مؤمنون، ۶۰.

۳. لَا يَرْضَوْنَ: راضی نمی‌شوند.

۴. لَا يَسْتَكْبِرُونَ: زیاد نمی‌شمارند.

۵. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۶۹.

۶. الغارات، ج ۱، ص ۹۰.

مشتبه نمی‌شود. گاهی اوقات چون مردم از باطن ما خبر ندارند و از ما تعریف می‌کنند امر بر ما مشتبه می‌شود ولی متقین با تعریف مردم دچار غرور و خودخواهی نمی‌گردند.

• «وَرَبِّيَ أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي»: در شیارهای دل انسان تاریکی‌ها و نقطه‌های سیاهی ممکن است وجود داشته باشد که بر خود انسان هم مجهول است اما خداوند به باطن و عمق دل ما احاطه دارد.

• «اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ»: مؤاخذه همیشه بایستی با اعمال خود انسان باشد نه اعمال دیگران و این از باب این است که عمل آن‌ها مقداری هم مربوط به من است؛ چون وقتی که از من تعریف می‌کند معلوم می‌شود که اظهار من از باطنم بهتر است و فریبده است و همین که ظاهر و باطن من با هم فرق می‌کند، این خودش یکی از نشانه‌های نفاق است.

عمل واجب و یکی از فرایض را از من قبول فرموده، امساک می‌نمودم ولی قسم به خدا نمی‌دانم آیا تا کنون چیزی از من قبول نموده یا ننموده است؟

♦ در حدیث دیگری از امام باقر (ع) می‌خوانیم که فرمود: «ثَلَاثٌ قَاصِمَاتُ الظَّهِرِ رَجُلٌ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذُنُوبَهُ وَ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ»<sup>۱</sup> سه چیز کمرشکن است: ۱. مردی که عمل خود را زیاد پندارد؛ ۲. گناهان خود را فراموش کند؛ ۳. خودپسند باشد.

#### ۵. ۷. متهم کردن نفس خویش

«فَهُمْ لَا أَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ»<sup>۲</sup>

خود را به کوتاهی در بندگی متهم می‌سازند.

#### ۵. ۸. نگران اعمال خویش

«وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ»<sup>۳</sup>

و از اعمال خویش بیمناک‌اند.

#### ۵. ۹. نگران از مدح دیگران

«إِذَا رُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا عَلِمْتُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup>

هرگاه یکی از ایشان را به پاکی و وارستگی توصیف کنند از آنچه درباره او می‌گویند بترسد و گوید: «من خود را بهتر از دیگران می‌شناسم و پروردگارم مرا بهتر از خودم می‌شناسد. پروردگارا مرا به سبب آنچه درباره‌ام می‌گویند، مؤاخذه مکن و بهتر از آنچه در حقم گمان می‌برند، قرارم ده و بر من ببخشای آن گناهانم را که مردم از آن بی‌خبرند.»

#### نکته‌ها

• یکی از خصوصیات مردان باتقوا این است که اگر مردم تعریف آن‌ها را بکنند، امر بر ایشان

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۳.

۲. مُتَّهِمُونَ: اسم فاعل است به معنای اتهام‌زنندگان، بدگمان‌ها.

۳. مُشْفِقُونَ: ترسندگان؛ از ماده «اشفاق» به معنای علاقه آمیخته با ترس است؛ یعنی کسی به دیگری علاقه دارد و درباره بروز حوادثی نسبت به او بیمناک است.

۴. رُكِّيَ: ستوده شد؛ از اخلاق و اعمال بد مبرا شود؛ ترکیه از باب تفعیل و به معنای طهارت و پاکی است. یکی از معانی باب تفعیل نسبت دادن است مثل اینکه صفت پاکی و طهارت را به فردی یا چیزی نسبت دهی.

لَا تُؤَاخِذْنِي: مرا مؤاخذه نکن.

يَظُنُّونَ: گمان می‌کنند.

- آدم‌هایی که نرم و آرام هستند، دو نوع‌اند: الف. گاهی از باب اینکه قاطعیت ندارد، نرم‌خوست؛ ب. گاهی آدم قاطع و محکمی است و در عین حالی که در انجام وظایف قاطع است ولی با بندگان خدا با محبت و نرمی رفتار می‌کند.

### ۵. ۱۲. ایمان همراه با یقین

«وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ»

دارای ایمانی توأم با یقین.

#### نکته

- اشاره به اینکه ایمان مراتبی دارد و بالاترین درجه آن علم‌الیقین و حق‌الیقین است که گاهی از طریق استدلال‌های قوی و گاهی از طریق شهود به دست می‌آید.<sup>۱</sup>

#### مشابه

- ◊ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۲</sup> بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده، بشارت است.

- ◊ امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَغَرَّ مِنَ الْيَقِينِ»<sup>۳</sup> همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی گرامی‌تر [کمیاب‌تر] از یقین نیست.

### ۵. ۱۳. حریص در علم

«وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ»

و حرص در کسب دانش.

#### نکته

- اشاره به این دارد که آن‌ها شدیداً به دنبال فراگیری علم‌اند در حالی که دنیاپرستان حریص در جمع اموال‌اند.<sup>۴</sup>

### ۵. ۱۴. حلیم در علم

«وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۷.

۲. فصلت، ۳۰.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۱۳۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۷.

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَ حَزْمًا فِي لِينٍ وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ وَ قَصْدًا فِي غَنَى وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ وَ طَلَبًا فِي حَلَالٍ وَ نَشَاطًا فِي هُدًى وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ يَعْمَلُ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ يَبِيتُ حَذِيراً وَ يُصْبِحُ فَرِحاً حَذِيراً لِمَا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ فَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ إِنْ اسْتَضَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ قُرَّةً عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ وَ زَهَادَةً فِيمَا لَا يَبْقَى يَمُزُّجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ قَلِيلًا زَلَّهُ خَاشِعاً قَلْبُهُ قَانِعَةً نَفْسُهُ مَنُزُوراً أَكَلَهُ سَهْلاً أَمْرُهُ حَرِيزاً دِينُهُ مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ مَكْظُوماً غَيْظُهُ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ وَ إِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ.

### ۵. ۱۰. قوت در دین

«فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ»<sup>۱</sup>

از نشانه‌های هر یک از آن‌ها این است که آن‌ها را در دین خود نیرومند می‌بینی.

#### نکته

- تعبیر «قوة» در دین اشاره به اینکه وسوسه‌گران و شبهه‌افکنان نمی‌توانند در آن‌ها نفوذ کنند و حوادث سخت زندگی، ایمان آن‌ها را متزلزل نمی‌سازد.<sup>۲</sup>

### ۵. ۱۱. دوراندیشی

«وَ حَزْمًا فِي لِينٍ»<sup>۳</sup>

و در عین محکم‌کاری و قاطعیت، نرم‌خو هستند.

#### نکته

- اشاره به این است که آن‌ها در عین دوراندیشی، نرم‌خویی را فراموش نمی‌کنند و با کسانی که در انجام یک هدف اجتماعی با آن‌ها همراهی می‌کنند، رفتاری با محبت دارند.<sup>۴</sup>

۱. تَری: می‌بینی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۷.

۳. حَزْمًا: احتیاط؛ به معنای محکم کردن و متقن ساختن است و ریشه اصلی آن «حزام» به معنی تنگ حیوان است؛ نوار محکمی که زین یا پالان را به وسیله آن زیر شکم حیوان، محکم می‌بندند و به معنای هرگونه کمربند نیز آمده است. لَین: نرم‌خویی.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۷.

و آگاهی در عین بردباری است.

#### نکته‌ها

- منظور از آمیختن علم با حلم این است که عالم در برابر جهل جاهلان نباید خشمگین شود و تندخویی کند بلکه با بردباری و به تدریج در آن‌ها نفوذ نماید و جهلشان را بزدايد.<sup>۱</sup>
- یکی از کمالات عالم این است که علمش سبب غرور نشود تا غرورش سبب بی‌اعتنایی او به مردم شود. حلم داشتن تا جایی که کجی‌های مردم را بتواند تحمل کند، خیلی مهم است.

#### ۵.۱۵. میانه‌روی

«وَقَصْدًا فِي غَنَى»

و میانه‌روی در حال غنا و ثروت.

#### نکته

- اشاره به این است که آن‌ها اگر قوی و ثروتمند شوند، اعتدال و میانه‌روی را فراموش نمی‌کنند و از اسراف پرهیز دارند.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾<sup>۳</sup>  
و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده‌دستی منما تا ملامت‌شده و حسرت‌زده بر جای مانی.

﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا ۚ إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾<sup>۴</sup> حق خویشاوند و مسکین و درراه‌مانده را ادا کن و هیچ اسراف‌کاری مکن. اسراف‌کاران با شیاطین برادرند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود.

#### ۵.۱۶. خشوع

«وَحُشُوعًا فِي عِبَادَةِ»

و خاشع در عبادت.

#### نکته

- اشاره به اینکه عبادت آن‌ها سرسری و بی‌روح نیست بلکه حالت خضوع و خشوع و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۸.

۲. همان.

۳. اسراء، ۲۹.

۴. اسراء، ۲۶ و ۲۷.

حضور قلب در آن موج می‌زند.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾<sup>۲</sup> تابع فرمان خدایند. آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند.

﴿وَيَذْعُونَ رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾<sup>۳</sup> و با بیم و امید ما را می‌خواندند و در برابر ما خاشع بودند.

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾<sup>۴</sup> آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند.

#### ۵.۱۷. آراستگی

«وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ»<sup>۵</sup>

و آراستگی در عین تهی‌دستی.

#### نکته

- تعبیر به «تجمل» مفهومش این است که آن‌ها هرچند که فقیر و نادار باشند، ظاهر خود را حفظ می‌کنند.<sup>۶</sup>

#### ۵.۱۸. صبر در سختی‌ها

«وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ»

در سختی، شکیبا.

#### نکته‌ها

- اشاره به استقامت و شکیبایی آن‌ها در برابر شداید روزگار و حوادث ناگوار است.<sup>۷</sup>
- فرد متقی اگر سختی و مشقت داشته باشد، باز هم بردبار است؛ هرچه مصیبت و گرفتاری متوجه آن‌ها بشود در دل بزرگ آن‌ها اثر نمی‌گذارد و می‌تواند خودشان را کنترل کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۸.

۲. آل عمران، ۱۹۹.

۳. انبیاء، ۹۰.

۴. مؤمنون، ۲.

۵. تَجَمُّلاً: از ماده «جمال» گرفته شده و به معنای اظهار زیبایی و جمال است و «تجمل» در حال فقر به این معناست که شخص فقیر ظاهراً خود را بی‌نیاز نشان دهد؛ فلان تزین و تکلف الجمیل.

فَاقَةٍ: ناداری.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۹.

۷. همان.



## مشابه

◊ پیامبر اکرم ﷺ: «أَنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ»<sup>۱</sup> همانا صبر نصف ایمان است.

◊ پیامبر اکرم ﷺ: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ»<sup>۲</sup> ایمان دو نیمه است: نیمه‌ای در شکیبایی و نیمه دیگر در سپاسگزاری است.

## ۵. ۱۹. طلب روزی حلال

«وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ»

و طلب روزی حلال.

## نکته

• نشان می‌دهد که پرهیزکاران افرادی گوشه‌گیر و بیگانه از فعالیت‌های زندگی نیستند بلکه تلاش و کوشش برای پیشرفت اسلام جزء برنامه‌های آن‌هاست؛ با این قید که دنیاپرستان در فکر حلال و حرام نیستند و آن‌ها پیوسته طالب حلال‌اند.<sup>۳</sup>

## مشابه

◊ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»<sup>۴</sup> ای مردم، از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

◊ «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»<sup>۵</sup> از چیزهای حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است، بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید.

◊ پیامبر اسلام ﷺ: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ»<sup>۶</sup> عبادت هفت جزء دارد، برترینش طلب روزی حلال است.

## ۵. ۲۰. نشاط در مسیر طلب

«وَنَشَاطًا فِي هُدًى»<sup>۷</sup>

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۰.

۲. تحف العقول، ص ۴۸.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۶۹.

۴. بقره، ۱۶۸.

۵. مانند، ۸۸.

۶. الکافی، ج ۵، ص ۷۷.

۷. نَشَاطًا: فعالیت صادقانه است و «نشاطات» علمی به معنای فعالیت‌های علمی است.

و نشاط در راه هدایت.

## نکته

• اشاره به این است که پیمودن راه هدایت برای آن‌ها برخلاف افراد کوتاه‌فکر و کم‌معرفت مایه نشاط است و هرگز از پیمودن این راه خسته نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

## ۵. ۲۱. گریزان از طمع

«وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ»<sup>۲</sup>

از طمع دوری می‌کنند.

## نکته

• پرهیزکاران از طمع به‌دورند؛ زیرا طمع نتیجه وابستگی شدید به دنیاست و موجب مفاسد زیادی از جمله عداوت و حسد می‌شود.<sup>۳</sup>

## مشابه

◊ امام علی علیه السلام: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَيَّدٌ»<sup>۴</sup> طمع، بردگی جاویدان است.

◊ امام علی علیه السلام: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ»<sup>۵</sup> بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع‌هاست.

## ۵. ۲۲. اهل عمل صالح

«يَعْمَلُ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ»<sup>۶</sup>

پیوسته عمل صالح انجام می‌دهد با این حال ترسان است.

## نکته

• درباره اعمال شایسته‌ای که به جا می‌آورد، بیمناک است؛ بدین سبب که مبدا به‌گونه‌ای که مطلوب و سزاوار است انجام نگردیده و مقبول حضرت حق واقع نشده باشد.<sup>۷</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۷۰.

۲. تَحَرُّجًا: دوری؛ از ریشه «حرج» به معنای مشقت گرفته شده است. این واژه هنگامی که با «عن» متعدی شود به معنای دوری کردن و خود را گرفتار نمودن است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۷۰.

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۸۰.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۱۹.

۶. وَجَلٍ: خوف؛ به معنای خوف و ترس است و «وَجَلٍ» به معنای شخص ترسان است.

۷. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۳۱.

## مشابه

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup> کسانی که آنچه دادند [در راه خدا] می‌دهند، در حالی که دل‌هایشان ترسان است [و می‌دانند] که به‌سوی پروردگارشان بازخواهند گشت.

## ۲۳.۵. شکر دائم

«يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ»<sup>۲</sup>

روز را با اندیشه سپاس از حق به شب می‌رساند.

## نکته

• اینکه حضرت درمورد شب می‌فرماید «و هَمُّهُ الشُّكْرُ» به این مناسبت است که در روز خدا به شما توفیق داده و تلاش کرده‌ای و کارهای مثبتی را انجام داده‌ای پس جای شکر است اما صبح چون می‌خواهی شروع به فعالیت کنی و زمینه غفلت وجود دارد، می‌فرماید که خدا را یاد کن.

## مشابه

﴿شُكْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النَّقْمَةِ﴾<sup>۳</sup> شکر نعمت، ایمنی است از فرود آمدن عقوبت و انتقام.

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾<sup>۴</sup> اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.

## ۲۴.۵. همت ذکر دائم

«وَيُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ»<sup>۵</sup>

و شب را با اندیشه ذکر و یاد خدا به روز می‌آورد.

## نکته

• این عبارت به این مناسبت است که صبح که می‌شود انسان در اجتماع به تلاش می‌افتد و ممکن است که این مسائل سبب غفلت گردد؛ ازاین‌رو فرد متقی تصمیم دارد در حین فعالیت خدا را فراموش نکند.

۱. مؤمنون، ۶۰.

۲. یُمْسِي: در شب وارد می‌شود. هَمُّ: خواسته.

۳. عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۹۱.

۴. ابراهیم، ۷.

۵. یُصْبِحُ: صبح می‌کند.

## مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾<sup>۲</sup> زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند. این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند.

• در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ»<sup>۳</sup> سه نفرند که از شر شیطان و لشکرش در امان‌اند: ذکرگویندگان برای خدا؛ گریه‌کنندگان از ترس خدا؛ استغفارکنندگان در سحرها.

• امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ حِينَ يَأْوِي إِلَىٰ فِرَاشِهِ مِائَةَ مَرَّةٍ تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُ كَمَا يَسْقُطُ وَرَقُ الشَّجَرَةِ»<sup>۴</sup> هرکه هنگام آرمیدن در بسترش صد بار «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گوید خدا در بهشت خانه‌ای برایش بسازد و هرکه در آن وقت صد بار استغفار کند، گناهانش بریزد چنان‌که برگ از درخت بریزد.

## ۲۵.۵. سپری کردن شب همراه ترس

«يَبِيتُ حَذِرًا»<sup>۵</sup>

شب را با بیم سپری می‌کند.

## نکته

• این گفتار هرچه را پرهیزکار از آن بیمناک و بر حذر است و همچنین آنچه بدان خرسند است، توضیح می‌دهد و مقصود حضرت این نیست که شب او به بیم از غفلت و روز او به خشنود بودن اختصاص دارد، بلکه این سخن شبیه این است که می‌گوییم: فلانی شب را با بیم و روز را با شادی آغاز کرد، همچنین در آنجا که به شکر پرهیزکاران در شب، و ذکر آن‌ها در روز اشاره فرموده منظور آن بزرگوار اختصاص آن‌ها در این اوقات نیست.<sup>۶</sup>

۱. احزاب، ۴۱.

۲. هود، ۱۱۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۲۸.

۵. یَبِيتُ: می‌خوابد.

حَذِرًا: در حال ترس؛ صفت مشبهه، ترسناک، با احتیاط.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۱۳.

روشنایی چشمش در لذتی است که جاودان است.

#### نکته

• اصطلاح «قُرَّةُ عَيْنِهِ» کنایه از خوشی و شادمانی اوست؛ زیرا مستلزم این است که با دیدن آنچه مطلوب اوست، چشمش بدان قرار و آرام گیرد و از آنچه رفتنی و ناپایدار است چشم پوشد و زهد اختیار کند.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾<sup>۲</sup> و آنچه پیش خداست برای کسانی که گرویده‌اند و به پروردگارشان اعتماد دارند بهتر و پایدارتر است.

﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا﴾<sup>۳</sup> و نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید [نیز] بهتر است.

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۴</sup> هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان شده است.

#### ۲۹.۵. زهد در دنیا

﴿وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى﴾<sup>۵</sup>

و زهد و بی‌اعتنایی‌اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست.

#### ۳۰.۵. درآمیختن حلم و علم

﴿يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ﴾<sup>۶</sup>

علم را با حلم می‌آمیزد.

#### نکته

• شخص متقی در عین حالی که تحصیل «علم» می‌کند، «حلم» هم دارد. اگر عالم حلیم نباشد، جامعه از علمش استفاده نمی‌کند و عالمی منشأ اثر است که بتواند با مردم برخورد صحیح داشته باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۱۳.

۲. شوری، ۳۶.

۳. کهف، ۴۶.

۴. سجده، ۱۷.

۵. زَهَادَتُهُ: بی‌علاقگی او؛ از ماده «زهد» به معنای بی‌رغبتی است.

۶. يَمْزُجُ: مخلوط می‌کند.

#### ۲۶.۵. هم‌زمان، بیمناک و شادمان

﴿وَيُصْبِحُ فَرِحًا حَذِرًا لِّمَا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ﴾<sup>۱</sup>

و روز را شادمان آغاز می‌نماید: بیمناک از غفلتی که او را از آن برحذر داشته‌اند و شادمان از فضل و رحمتی که نصیبش گشته است.

#### نکته

• صبح خوشحالی‌اش از این است که خداوند تفضل کرده و دوباره او را زنده کرده و به او توفیق داده است و او می‌تواند تلاش کند و گذشته‌ها را جبران کند؛ چون او آدمی است که می‌خواهد از عمرش به نفع سعادت خود استفاده کند.

#### ۲۷.۵. توجه نکردن به خواسته‌های نفس

﴿إِنْ اسْتَضَعَبْتُ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ﴾<sup>۲</sup>

اگر نفسش از او در آنچه بر وی سنگین است پیروی نکند، آنچه نفسش دوست می‌دارد در اختیارش نمی‌گذارد.

#### نکته

• پرهیزکار نیز مانند دیگران گرایش‌های نفسانی دارد که بر او فشار آورده و او نمی‌تواند آن‌ها را به کلی ریشه‌کن کند اما همواره به خواسته‌هایشان پاسخ مثبت نمی‌دهد و نمی‌گذارد او را از راه راست بگردانند.<sup>۳</sup>

#### مشابه

﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾<sup>۴</sup> من خویشتن را بی‌گناه نمی‌دانم؛ زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد.

#### ۲۸.۵. چشم‌روشنی به آخرت

﴿قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ﴾<sup>۵</sup>

۱. فَرِحًا: درحال خوشحالی.

حُذِرَ: ترسانده شد.

۲. اسْتَضَعَبْتُ: سرکشی کرد؛ از «صعوبت» گرفته شده و «استصعاب» به معنای مشکل شدن و زیر بار نرفتن است. سُؤْلُ: خواسته.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۷۲.

۴. یوسف، ۵۳.

۵. قُرَّةُ عَيْنِهِ: روشنی چشمش؛ اصل «قره» به معنای خنکی و سردی شیء است. خنک شدن چشم کنایه از سرور و شادمانی است.

لَا يَزُولُ: از بین نمی‌رود.



• بردباری و خودنگهداری پرهیزکار از روی دانش و خردورزی اوست و از سستی و ناتوانی اش ناشی نمی شود.<sup>۱</sup>

### ۵. ۳۱. قرین ساختن گفتار و کردار (وَ الْقَوْلُ بِالْعَمَلِ)

و گفتار را با کردار قرین می کند.

#### نکته

• شاید منظور این باشد که در عین حالی که علم دارد و علمش را به مردم می گوید، برای اینکه این علم عملی شود، خودش هم فعالانه آن را دنبال می کند و فقط اهل حرف نیست بلکه با عمل با مردم صحبت می کند.

### ۵. ۳۲. آرزوی کوتاه (تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ)<sup>۲</sup>

او را می بینی که آرزویش نزدیک است.

#### مشابه

﴿ذُرِّهِمْ يُكَلِّوْا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup> بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو[ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست.

### ۵. ۳۳. کم لغزش (قَلِيلًا زَلَلُهُ)<sup>۴</sup>

لغزشش کم است.

### ۵. ۳۴. خشوع قلب (خَاشِعاً قَلْبُهُ)

قلبش خاشع است.

#### مشابه

﴿وَيَذُفُّونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾<sup>۵</sup> و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲. قَرِيباً أَمَلُهُ: آرزویش کم است.

۳. حجر، ۳.

۴. زَلَل: خطا.

۵. انبیاء، ۹۰.



در برابر ما فروتن بودند.

### ۵. ۳۵. نفس قانع (قَانِعَةً نَفْسُهُ)<sup>۱</sup>

نفسش قانع.

#### نکته

• نفس او قانع است. این صفت بر اثر توجه به حکمت و قدرت خداوند است و اینکه اوست که روزی مردم را تقسیم می کند، تصوّر سودی که قناعت در دنیا و نتایجی که در آخرت دارد، این صفت را در او راسخ تر و نیرومندتر می گرداند.<sup>۲</sup>

### ۵. ۳۶. خوراک اندک (مَنْزُوراً أَكَلُهُ)<sup>۳</sup>

خوراک اندک.

#### نکته

• انسان وقتی زیاد شکمش سیر شد، سنگین می شود و خوابش می گیرد و سراغ انجام وظایف نمی رود و ارتباطش با خدا کم شده و خدا را فراموش می کند.

### ۵. ۳۷. آسان گرفتن امور (سَهْلاً أَمْرُهُ)

زندگی اش سهل.

#### نکته

• اشاره به اینکه هم درمورد کارهای شخصی خود آسان می گیرد و هم در برابر مردم آسان گیر است.<sup>۴</sup>

۱. قَانِع: به این معناست که انسان به آنچه خداوند برایش مقدر کرده سازگار و خرسند باشد و طمع به مال دیگران نداشته باشد. قناعت در مقابل طمع است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۱۴.

۳. مَنْزُوراً: کم؛ از ریشه «نزر» به معنای کم و اندک است؛ الشیء ککرم نزراً و نزاره و نزوراً قلّ فهو نزر و نزیر و منزور أى قلیل.

۴. أَكَلُهُ: خوراک او؛ فی بعض النسخ بفتح الهمزة و سکون الکاف فیکون مصدراً و فی بعضها بضمتها و هو الرزق و الحظ من الدنیا فیکون اسماً.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۰.

## ۵. ۳۸. حفظ دین

«حَرِيْزاً دِيْنَهُ»<sup>۱</sup>

دینش محفوظ.

## نکته

- اشاره به اینکه او بیش از هر چیز به حفظ ایمان و عقیده خود اهمیت می دهد و آن را در مقابل مال و شهوت قربانی نمی کند.<sup>۲</sup>

## ۵. ۳۹. کنترل شهوت

«مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ»

شهوت سرکشش مرده است.

## نکته

- شهوت آن ها در کنترل عقل و ایمانشان است.<sup>۳</sup>
- در انسان غریزه ها و تمایلات مختلف وجود دارد، گویا انسان به تنهایی هم یک ملک است و هم یک شیطان و هر یک از ملکات را که انسان تقویت کند، شیطانی در وجودش تضعیف می شود پس منظور این نیست که او شهوت ندارد بلکه چون جنبه الهی در او قوی است، شهوت در او نمی تواند اثر کند و او را به حرام بیندازد.

## ۵. ۴۰. کظم غیظ

«مَكْظُوماً غَيْظُهُ»<sup>۴</sup>

و خشمش فروخورده است.

## نکته

- اشاره به این است که حفظ دین و انجام مسئولیت ها، گاه سبب عکس العمل های ناروایی از سوی جاهلان می شود که آتش خشم را در دل پرهیزکاران برمی افروزد ولی آن ها بر نفس خویش مسلط اند و خشم خود را فرومی برند.<sup>۵</sup>

۱. حَرِيْزاً: محفوظ؛ از ریشه «حرز» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «حریز» به چیزی می گویند که محفوظ است؛ الحصین یقال هذا حرز حریز أى حصن حصین و الحریزة من الابل التى لا تباع نفاسة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۰.

۳. همان.

۴. مَكْظُوماً: فرو برده شده؛ از ریشه «کظم» به معنای گلوگاه است و «مکظوم» به کسی گفته می شود که بسیار خشمگین یا غضبناک باشد و در عین حال خویشتن داری می کند، گویی گلویش دارد فشرده می شود.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۰.

## مشابه

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»<sup>۱</sup> و خشم خود را فرومی برند و از مردم در می گذرند.

## ۵. ۴۱. امیدواری مردم به خیرشان

«الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ»<sup>۲</sup>

به خیرش امید است.

## مشابه

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۳</sup> پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت [همه] شما به سوی خداست؛ آنگاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد.

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَباً وَ رَهَباً»<sup>۴</sup> زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند.

## ۵. ۴۲. در امان بودن از شرشان

«وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ»<sup>۵</sup>

و از شرش در امان اند.

## نکته

- او بر پایه تلاش و دسترنج خود زندگی می کند و تنها درندگان بیابان هستند که به دیگران تجاوز می کنند.<sup>۶</sup>

## مشابه

«در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَلَا أُنبِئُكُمْ لِمَ سَمِيَ الْمُؤْمِنُ مَوْمِناً لَا يُتِمَّانِ النَّاسُ إِيَّاهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ أَلَا أُنبِئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ»<sup>۷</sup> آیا می خواهید برایتان بگویم که چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده است؟ به خاطر اعتماد و

۱. آل عمران، ۱۳۴.

۲. مَأْمُولٌ: آرزو شده؛ امید داشته شده.

۳. مانده، ۴۸.

۴. انبیاء، ۹۰.

۵. مَأْمُونٌ: ایمن شده.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۹۳.

۷. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۶۰.



اطمینانی که مردم بر جان‌ها و مال‌هایشان به او دارند. آیا می‌خواهید برایتان بگویم که مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او در امان باشند.

#### ۵. ۴۳. ذاکر در میان غافلان

«إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ»

اگر در میان غافلان باشد جزء ذاکران محسوب می‌شود.

#### نکته

- اشاره به این است که او در میان افراد غافل و بی‌خبر، هم‌رنگ جماعت نمی‌شود و همچنان به یاد خدا و روز قیامت مشغول است.<sup>۱</sup>

#### ۵. ۴۴. غافل نبودن

«وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ»<sup>۲</sup>

و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی‌شود.

#### نکته‌ها

- اگر در میان ذاکران باشد از جمع آن‌ها عقب نمی‌ماند و غفلت دامن او را نخواهد گرفت.<sup>۳</sup>
- گاهی یک جمعیت اهل ذکر هستند اما ذکرشان زبانی است و دل آن‌ها با خدا نیست و دائم می‌گویند «لا اله الا الله» ولی فرد متقی دلش هم با خداست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۲.

۲. لَمْ يُكْتَبْ: نوشته نشد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۲.

يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ بَعِيداً فُحْشُهُ لَيْباً قَوْلُهُ غَائِباً مُنْكَرُهُ حَاضِراً مَعْرُوفُهُ مُقْبِلاً خَيْرُهُ مُدْبِراً شَرُّهُ فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِي الرِّخَاءِ شُكُورٌ لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يَبْغِضُ وَلَا يَأْتِمُ فِي مَنْ يَحِبُّ يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظَ وَلَا يَنْسَى مَا ذَكَرَ وَلَا يَتَابِرُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ وَإِنْ بَغَى عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ أَنْعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجِهِ وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

#### ۵. ۴۵. بخشش به جای انتقام

«يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ»<sup>۱</sup>

آن کس را که بر وی ستم کرده، می‌بخشاید.

#### نکته

- اختصاص عفو به کسی که بر وی ظلم روا داشته، برای بیان این معناست که با وجود انگیزه انتقام‌جویی که در نهاد وی وجود دارد، از او می‌گذرد.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ◊ «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۳</sup> پس از آن بر شما بخشودیم، باشد که شکرگزاری کنید.
- ◊ «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»<sup>۴</sup> و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آنچه می‌کنید، می‌داند.
- ◊ «إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا»<sup>۵</sup> اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید یا از بدی درگذرید، پس خدا درگذرنده تواناست.

۱. يَغْفُو: می‌بخشد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۳۱۵.

۳. بقره، ۵۲.

۴. شوری، ۲۵.

۵. نساء، ۱۴۹.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟

۵. ۴۹. نرم گفتار  
«لَيِّنًا قَوْلُهُ»

گفتارش نرم و ملایم.

#### نکته‌ها

- نرم گفتار است؛ یعنی در هنگام گفت‌وگو و دادوستد با مردم و وعظ و ارشاد آن‌ها با نرمی و ملایمت که نشانه فروتنی است، رفتار می‌کند.<sup>۲</sup>
- اشاره به اینکه برخورد آنان با همه مردم با زبان خوب و تعبیرات محبت‌آمیز است و خشونت در گفتار آنان زشت است.<sup>۳</sup>

#### مشابه

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾<sup>۴</sup> و با او سخنی نرم گوئید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.

۵. ۵۰. منکر از او دور  
«غَائِبًا مُنْكَرُهُ»

کار زشت از وی پنهان.

#### نکته

- «غایب بودن منکر» اشاره به معدوم بودن آن است؛ یعنی منکری از آن‌ها سر نمی‌زند که در برابر مردم خود را نشان دهد.<sup>۵</sup>

۵. ۵۱. شناخته‌شده به معروف  
«حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ»

و کار نیک از او آشکار است.

۵. ۴۶. اهل عطا

«وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ»<sup>۱</sup>

و به آن کس که محرومش ساخته، عطا می‌کند.

۵. ۴۷. حفظ ریسمان خویشاوندی

«وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ»<sup>۲</sup>

و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می‌پیوندد.

#### مشابه

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾<sup>۳</sup> و آنان که آنچه خدا به پیوستش فرمان داده، می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

۵. ۴۸. دوری از سخن زشت

«بَعِيدًا فُحْشُهُ»<sup>۴</sup>

سخن زشت و خشونت‌آمیز از او دور است.

#### نکته

- زشتی مراتبی دارد: بعضی از زشتی‌هاست که به حد معصیت می‌رسد اما بعضی بیشتر یک چیز لغو است اما وقتی به حد معصیت برسد، حرام است. «فحش» مطلق حرف زشت را می‌گویند حتی بعضی از لغوها را که می‌گویند زشت است، «فحش» است.

#### مشابه

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾<sup>۵</sup> و به کارهای زشت چه علنی آن و چه پوشیده [اش] نزدیک مشوید.

۱. يُعْطِي: عطا می‌کند.

۲. يَصِلُ: صله‌رحم می‌کند؛ وصل می‌شود؛ صله می‌دهد؛ یعنی بخشش می‌کند. اصل صله‌رحم به معنای بخشش به فامیل و ارتباط با آن‌هاست و قطع آن یعنی قطع مساعدت و ارتباط.

۳. رعد، ۲۱.

۴. فُحْشُهُ: «فحش» به هر کاری گفته می‌شود که از حد اعتدال خارج شود و به اصطلاح در حد فاحش قرار گیرد؛ بدین جهت سخنان زشت و اعمال قبیح و منکر را که قبح و زشتی آن‌ها آشکار است، «فحش» می‌گویند. کلمه «فاحشه» و «فحشا» نیز از همین معنا گرفته شده است.

۵. انعام، ۱۵۱.

۱. اعراف، ۲۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۱۶.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۳.

۴. طه، ۴۴.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۴.



## نکته

- «معروف» اشاره به همه خوبی‌هاست که عقل و وجدان و شرع آن را می‌شناسد و با آن بیگانه نیست.<sup>۱</sup>

## ۵.۲. روی آورنده به خیر (مُتَّبِعًا خَيْرُهُ)

خوبی‌اش به افراد روی آورده.

## مشابه

- ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾<sup>۲</sup> و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

## ۵.۳. دور از شر (مُذْبِرًا شَرَّهُ)

و شرش پشت کرده است.

## نکته

- منظور از «اقبال خیر» و «ادبار شر» این است که آن‌ها در انجام نیکی‌ها پیوسته رو به پیش می‌روند و اگر بدی‌هایی در گذشته داشته‌اند، همواره از آن فاصله می‌گیرند.<sup>۳</sup>

## ۵.۴. در سختی‌ها، باوقار (فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ)

در برابر حوادث سخت، استوار.

## نکته

- «زلزل» در اصل به معنی زلزله‌هاست ولی در اینجا رویدادهای سخت و فتنه‌های بزرگی مراد است که دل‌ها را تکان می‌دهد.<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۴.

۲. انبیاء، ۷۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۴.

۴. الزَّلَازِل: شداید و مشکلات؛ جمع «زلزله» و «زلزال» به معنای حرکت سخت و شدید است. به حوادث تکان‌دهنده و مشقت‌بار اجتماعی «زلزال» گفته می‌شود.

وَقُورٌ: باوقار و خون‌سرد؛ از «وقر» در اصل به معنای سنگینی است و به اشخاص متین و سنگین «وقور» گرفته می‌شود.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۵.



## مشابه

- امام باقر علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ»<sup>۱</sup> مؤمن از کوه محکم‌تر است.

## ۵.۵. شکیبایی در برابر ناخوشی‌ها (وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ)

و در برابر ناگواری‌ها، شکیبا.

## نکته

- «صبر» در «مکاره» یکی از شاخه‌های صبر است که شامل هرگونه مصیبت و حادثه ناگوار می‌شود و پرهیزکاران در این میدان پراستقامت هستند.<sup>۲</sup>

## ۵.۶. شکرگزار در وفور نعمت (وَفِي الرِّخَاءِ شَكُورٌ)

و در خوشی‌ها سپاسگزار است.

## نکته

- منظور این است که همیشه امور طبق مراد شما نیست، هم مشکلات هست و هم خوشی و آسایش. شخص مؤمن در خوشی‌ها شاکر است و طغیان نمی‌کند، در مشکلات هم صابر و بردبار است و از میدان در نمی‌رود.

## ۵.۷. ستم نکردن به دشمن (لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ)

بر آن‌که دشمن می‌دارد، ستم نمی‌کند.

## مشابه

- ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾<sup>۳</sup> و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۶۱۱.

۲. الْمَكَارِهِ: مشکلات.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۵.

۴. لَا يَحِيفُ: ظلم نمی‌کند؛ از ریشه «حیف» در اصل به معنای جور و ستم است؛ بنابراین «لا يحيف» به این معناست که ستم نمی‌کند.

يُبْغِضُ: دشمن می‌پندارد.

۵. مانده، ۸.

## مشابه

﴿اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup> به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند؛ بنابراین از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید.

## ۵. ۶۱. فراموش نکردن تذکر

﴿وَ لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ﴾<sup>۲</sup>

و آنچه به او تذکر داده‌اند، فراموش نمی‌کند.

## نکته

• اشاره به همه تذکرها و یادآوری‌های مفیدی است که از سوی خداوند و اولیاء الله و دوستان نسبت به آن‌ها شده است.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾<sup>۴</sup> زیرا خوبی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد. این برای پندگیرندگان، پندی است.

## ۵. ۶۲. ندادن لقب زشت به مردم

﴿وَ لَا يَتَابَرُ بِالْأَلْقَابِ﴾<sup>۵</sup>

مردم را با نام‌های زشت نمی‌خواند.

## مشابه

﴿وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۶</sup> و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هرکه توبه نکرد، آنان خود ستمکارند.

۱. مانده، ۴۴.

۲. لَا يَنْسَى: فراموش نمی‌کند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۷.

۴. هود، ۱۱۴.

۵. لَا يَتَابَرُ: نسبت نمی‌دهد؛ از ریشه «نَبَز» به معنای لقب بد نهادن بر کسی است و «تَنَابَرُ بِالْأَلْقَابِ» این است که دو یا چند نفر یکدیگر را با لقب‌های زشت یاد کنند؛ و التَّابَرُ التَّعَايِرُ وَ التَّدَاعِي بِالْأَلْقَابِ.

۶. حجرات، ۱۱.

﴿وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى﴾<sup>۱</sup> و چون [به داوری یا شهادت] سخن گوید دادگری کنید، هر چند [در باره] خویشاوند [شما] باشد.

## ۵. ۵۸. گناه نکردن در دوستی

﴿وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ﴾<sup>۲</sup>

و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود.

## ۵. ۵۹. حق مدار

﴿يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ﴾<sup>۳</sup>

و پیش از آنکه شاهی بر ضدش اقامه شود، اعتراف به حق می‌کند.

## نکته

• متقین، حقوق مردم را پایمال نمی‌کنند و راه مغالطه و فریب در پیش نمی‌گیرند و با خود و دیگران راست‌منش هستند.<sup>۴</sup>

## مشابه

◇ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ»<sup>۵</sup> پرهیزکارترین مردم کسی است که حق گوید، به سودش باشد یا زیانش.

## ۵. ۶۰. امانت دار

﴿لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظُ﴾<sup>۶</sup>

آنچه حفظش را به او سپرده‌اند، تباه نمی‌سازد.

## نکته

• همه امانت‌های مردمی و الهی را شامل می‌شود.<sup>۷</sup>

۱. انعام، ۱۵۲.

۲. لَا يَأْتُمُ: گناه نمی‌کند.

۳. يَعْتَرِفُ: اقرار می‌کند.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۷۴.

۵. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۲.

۶. لَا يُضِيعُ: ضایع نمی‌کند.

ما اسْتَحْفِظُ: از او طلب حفظ شده است؛ «استحفاظ» از باب استفعال است و باب استفعال برای طلب است.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۷.

## ۵. ۶۳. ضرر نزدن به همسایه

«وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ»<sup>۱</sup>

و به همسایگان زیان نمی‌رساند.

## مشابه

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾<sup>۲</sup> و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و هم‌نشین و درراه‌مانده.

◇ سخنی دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «وَاللَّهُ اللَّهُ فِي حَيْرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُمْ سَيُورَثُهُمْ»<sup>۳</sup> خدا را! خدا را! در رابطه با همسایگان که مورد سفارش پیامبر شمايند. پیوسته به آنان سفارش می‌کرد تا جایی که گمان بردیم میراث‌برشان خواهد ساخت!

## ۵. ۶۴. شماتت نکردن

«وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ»<sup>۴</sup>

مصیبت‌زده را شماتت نمی‌کند.

## نکته

• به‌هنگام دشواری‌ها و مصائب دیگران، آن‌ها را شماتت نمی‌کند. شماتت از احساس پستی و کوچکی سرچشمه می‌گیرد و انسان عاقبت‌سنج هرگز شماتت نمی‌کند؛ زیرا ممکن است روزی خود به همین بلا گرفتار شود.<sup>۵</sup>

## مشابه

﴿أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمِّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونَنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ

بِی الْأَعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup> و [موی] سر برادرش را گرفت و او را به‌طرف خود کشید. [هارون] گفت: «ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند؛ پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده.»

◇ امام صادق علیه السلام: «مَنْ شِمْتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ»<sup>۲</sup> کسی که برادر مسلمانش را در برابر مصیبتی که به او وارد شده، شماتت کند، از دنیا بیرون نمی‌رود مگر اینکه خود به همان مصیبت گرفتار می‌شود.

## ۵. ۶۵. وارد نشدن در باطل

«وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ»

در امور باطل وارد نمی‌شود.

## نکته

• متقین قدم در راه باطل نمی‌گذارند و پا از مرز حق بیرون نمی‌نهد؛ یعنی در امور باطل و پوچ دنیا که او را از خداوند دور می‌گرداند، وارد نمی‌شود و از خواست‌ها و آرمان‌های حقی که او را به خداوند نزدیک می‌گرداند، دست برنمی‌دارد؛ زیرا به برتری هدف متعالی خود آگاه است.<sup>۳</sup>

## ۵. ۶۶. خارج نشدن از حق

«وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ»

و از دایره حق بیرون نمی‌رود.

## مشابه

◇ «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»<sup>۴</sup> و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.»

◇ «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ»<sup>۵</sup> این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هرچه را که می‌خوانند، باطل است.

۱. لَا يُضَارُّ: ضرر نمی‌زند.

جَار: همسایه.

۲. نساء، ۳۶.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۴. لَا يَشْمَتُ: شماتت نمی‌کند؛ از «شماتت» گرفته شده که به‌معنای سرزنش کردن و در غم دیگری شادی نمودن است.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۷۴.

۱. اعراف، ۱۵۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۳۱۸.

۴. اسراء، ۸۱.

۵. لقمان، ۳۰.



## ۵. ۶۷. غمگین نشدن در سکوت

«إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ»<sup>۱</sup>

اگر خاموش باشد، سکوتش او را اندوهگین نمی‌سازد.

## ۵. ۶۸. خندیدن بدون قهقهه

«وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ»<sup>۲</sup>

و اگر بخندد، صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود.

## نکته

• صدا به خنده بلند نمی‌کند، برای اینکه دل او بیشتر در یاد مرگ و سختی‌های پس از آن است. آنچه از صفات پیامبر خدا ﷺ در این باره نقل شده این است که بیشترین خنده آن حضرت، تبسم و کمی از اوقات خنده آهسته بود و هرگز قهقهه و کرکره که دو نوع خنده صدادار است از آن بزرگوار دیده نشده است.<sup>۳</sup>

## مشابه

﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾<sup>۴</sup> و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آواها بانگ خران است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغْضَوْنَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى﴾<sup>۵</sup> کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند، همان کسانی‌اند که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزکاری امتحان کرده است.

## ۵. ۶۹. دوری از انتقام‌جویی

«وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ»<sup>۶</sup>

و هرگاه به او ستمی شود، صبر می‌کند تا خدا انتقامش را بگیرد.

## نکته

• اشاره به این است که گاهی دوستان و بستگان ممکن است ستمی بر انسان وارد کنند که

۱. صَمَتَ: سکوت کرد.

لَمْ يَغْمَ: غمگین نکرد.

۲. لَمْ يَغْلُ: بلند نشد؛ بالا نمی‌رود، «لم يعلو» بوده که واو آن به دلیل جزم، حذف شده است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۱۹.

۴. لقمان، ۱۹.

۵. حجرات، ۳.

۶. بُغِيَ: ستم شد.

اگر بخواهد به انتقام‌جویی پردازد، درگیری‌ها ادامه می‌یابد و به جای خطرناک می‌رسد.<sup>۱</sup>

## ۵. ۷۰. به زحمت انداختن خود برای راحتی مردم

«نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»<sup>۲</sup>

نفس خود را به زحمت می‌افکند و مردم را از ناحیه خود آسوده می‌سازد.

## نکته‌ها

- اشاره به این است که مشکلات را برای ناراحتی دیگران پذیرا می‌شود.<sup>۳</sup>
- شخص متقی نفسش از دست او در عذاب است؛ چون همیشه بر خود فشار وارد می‌کند تا بر دیگران وارد نشود و مردم از ناحیه این شخص در راحتی و آرامش هستند و کار و کوشش و فعالیت می‌کند و خودش را به زحمت می‌اندازد تا دیگران راحت باشند.

## ۵. ۷۱. رنج برای آخرت

«أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ وَ أَرَّاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ»<sup>۴</sup>

در امر آخرت خود را به زحمت اندازد و مردم را از جانب خود قرین آسایش کن.

## ۵. ۷۲. زهد، دلیل دوری از مردم

«بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ»<sup>۵</sup>

دوری‌اش از کسانی که دوری می‌کند به سبب زهد و حفظ پاکی است.

## نکته

- گاهی انسان از باب اینکه می‌خواهد به مال دنیا بی‌ربط باشد، پیش مردم نمی‌رود تا خیال نشود که به مال کسی طمع دارد و اگر از مردم دوری می‌کند از باب تکبر و نخوت نیست که بخواهد خودش را بزرگ بداند و به مردم بی‌اعتنایی کند بلکه دوری این شخص از هرکسی که دوری می‌کند از روی بی‌ربطی به دنیاست.

## ۵. ۷۳. نزدیکی به مردم از روی رحمت

«وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَ رَحْمَةٌ»

و اگر خود را به کسی نزدیک ساخته از روی ملایمت و رحمت است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۸۹.

۲. عَنَاءٌ: مشقت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۵۹۰.

۴. أَتَعَبَ: به رنج انداخت؛ باب افعال از ماده «تع» به معنای خسته کرده.

۵. نَزَاهَةٌ: پاک ماندن؛ دوری از آلوده شدن.

## ۵. ۷۴. دور نشدن از سر تکبر

«لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ»<sup>۱</sup>

نه دوری گزیدنش از سر تکبر و خودخواهی است.

## نکته

- دوری این شخص از مردم برای این نیست که خودش را بزرگ می بیند و بگوید من شخصیت دارم و نباید با این مردم تماس بگیرم و این دور شدن از باب بی رغبتی به دنیاست.

## ۵. ۷۵. نزدیک نشدن از روی مکر

«وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ»

و نه نزدیکی کردنش از روی حيله و فریب است.

## نکته

- نزدیک شدن او به مردم به واسطه این است که می خواهد با نرمش و رحمت با آنها رفتار کند و خیری از او به مردم برسد نه اینکه نزدیک شده تا مردم را بفریبد.

قَالَ: فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ بِالْهَلِجَةِ بِأَهْلِهَا، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِأَلْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ (عليه السلام): وَيَحَكُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَرُهُ فَمَهْلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.

## ۶. سرنوشت همام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

«قَالَ: فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا»<sup>۱</sup>

هنگامی که سخن امیرمؤمنان (علیه السلام) به اینجا رسید، همام فریادی کشید و مدهوش شد و جان داد.

## ۷. اثرگذاری اندرزها بر افرادی که اهل موعظه اند

«فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ بِالْهَلِجَةِ بِأَهْلِهَا»

در این هنگام امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند من از این پیشامد برای او می ترسیدم. سپس فرمود: این گونه اندرزهای رسا به آنها که اهل موعظه اند اثر می گذارد.

## ۸. اعتراض معترض به حضرت

«فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِأَلْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟»<sup>۲</sup>

در اینجا کسی به امام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین نمی کند.

## ۹. پاسخ امام

«فَقَالَ: وَيَحَكُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَرُهُ»<sup>۳</sup>

امام در پاسخ او فرمود: وای بر تو هر اجل و سرآمدی، وقت معینی دارد که از آن نمی گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی کند.

۱. فَصَعِقَ: فریاد زد؛ بیهوش شد، صیحه کشید، به قرینه «صَعَقَةٌ» که مفعول مطلق تأکیدی است؛ صَعَقًا: کسمع و صَعَقًا بالتحريك و صَعَقَةٌ غَشَى عَلَيْهِ و الصعق بالتحريك أيضا شدة الصوت.  
صَعَقَةً: ناله بیهوش کننده.

۲. مَا بِأَلْكَ: تو چگونه هستی؟

۳. وَيَحَكُ: وای بر تو.

لَا يَعْدُوهُ: نمی گذرد.

۱. تَبَاعُدُ: دوری کرد.



## ۱۰. توبیخ امام

«فَمَهْلًا لَا تَعْدُ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ»<sup>۱</sup>

سپس افزود: آرام باش دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر زبان تو جاری ساخت.

## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمودرضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۴. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۸. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵.
۱۰. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل أئطال علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۱۳. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۱۶. انصاری، محمد علی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۱۷. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، قم: دارالکتب

۱. مَهْلًا: آرام باش.

نَفَثَ: دمید؛ ینفث من باب ضرب و نصر نفخ.

الاسلامى، ١٤١٠ق.

٢٠. جواهرى، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ١، بى جا: ميكائيل، ١٣٩٣.

٢١. جعفرى، محمدتقى، ترجمه و تفسير نهج البلاغه (علامه جعفرى)، ج ٦، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٧٦.

٢٢. حر عاملى، محمدبن حسن، وسائل الشيعة، ج ١٩، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.

٢٣. شريف الرضى، محمدبن حسين، تنبيه الغافلين و تذكره العارفين، ج ١، ترجمه فتح الله كاشانى، تهران: پيام حق، ١٣٧٨.

٢٤. شريف الرضى، محمدبن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الاسلام)، ج ١، فيض الاسلام اصفهانى، على نقى، تهران: فيض الاسلام.

٢٥. صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.

٢٦. طوسى، محمدبن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ١، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ق.

٢٧. طبرى، محمدبن جرير، تاريخ طبرى، ج ٣، تهران: اساطير، ١٣٦٢.

٢٨. طبرى آملى، عمادالدين أبى جعفر محمدبن أبى القاسم، بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، ج ٢، نجف: المكتبة الحيدرية، ١٣٨٣ق.

٢٩. طبرسى، احمدبن على، لإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسى)، ج ٢، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.

٣٠. على بن موسى، امام هشتم عليه السلام، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، ج ١، مشهد: كنگره جهانى امام رضا عليه السلام، ١٤٠٦ق.

٣١. عسكرى، حسن بن عبد الله، الفروق فى اللغة، ج ١، بيروت: دار الآفاق الجديدة، ١٤٠٠ق.

٣٢. عريضى، على بن جعفر، مسائل على بن جعفر و مستدركاتهما، ج ١، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.

٣٣. عروسى الحويزى، عبدعلى بن جمعة، تفسير نورالثقلين، ج ٣، قم: اسماعيليان، ١٤١٥ق.

٣٤. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، ج ٢، قم: دارالكتاب، ١٤٠٤ق.

٣٥. كلينى، محمدبن يعقوب، الكافى (ط-الإسلامية)، ج ٢، تهران: دارالكتب الإسلامية،

١٤٠٧ق.

٣٦. لثى واسطى، على بن محمد، عيون الحكم و المواعظ (للثى)، ج ١، قم: دارالحديث، ١٣٧٦.

٣٧. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، بحار الأنوار (ط-بيروت)، ج ٥٦، بيروت: دارالإحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.

٣٨. محمد يوسف كاندهلوى، حياة الصحابه، ج ٣، مترجم: صلاح الدين شهنوازى، بى جا: احسان، ١٣٩٧.

٣٩. محمديان، محمد، على از زبان على، ج ١، قم: نشر معارف، ١٣٩٦.

٤٠. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمه، ج ٨، قم: دارالحديث، ١٣٨٤.

٤١. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشريعة، الباب الثانى، بيروت: اعلمى، ١٤٠٠ق.

٤٢. مكارم شيرازى، ناصر، پيام امام امير المؤمنين، ج ١-٦، تهران: گوهر اندیشه، ١٣٩٣.

٤٣. مفيد، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسيد العترة فى حرب البصرة، ج ١، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.

٤٤. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، ج ١، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.

٤٥. مغنيه، محمد جواد، در سايه سار نهج البلاغه، ج ١، مترجم محمدباقر معمورى، بى جا: مؤسسه دارالكتاب الاسلامى، ١٣٨٧.

٤٦. مصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ٤، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٦٨.

٤٧. نصر بن مزاحم، وقعة صفين، ج ١، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.

٤٨. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، قم: الهادى، ١٤٠٥ق.

٤٩. هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغه (خوئى)، ج ٣، مترجم: حسن زاده آملى و محمدباقر كمره‌اى، تهران: مكتبة الإسلامية، ١٣٤٤.

